کتابخانه مجید فیروز
۱۰ - ۱ الی
بکتابخانه مجلس شورایملی

هو الله تعالی شأنه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی بهارستان
تاسیس ۱۳۰۲

جلد دویم کتاب تاریخ سلاطین ساسانیه که طبقه چهارم از ملوک فرس یا پادشاهان عجم بوده‌اند

تخاقوی ئیل
سنه ۱۳۱۵

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب تاریخ سلاطین ساسانی
مؤلف
موضوع
شماره اختصاصی (۱۰۲۴) از کتب (ج L) اهدائی
تیمسار سرلشکر مجید فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۴۴۲۰۴

کتابخانه مجید فیروز
۱۰ــ۱ ائی
بکتابخانه مجلس شورایملی

هو الله تعالی شأنه العزیز

کتابخانه مجلس شورای اسلامی (بهارستان)
جمهوری اسلامی ایران
دائره فیلوتیک تأسیس ۱۳۰۲

جلد دوم کتاب تاریخ سلاطین ساسانی که طبقهٔ چهارم از ملوک فرس یا پادشاهان عجم بوده‌اند

تحاقوئیل
سنه ۱۳۱۵

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب تاریخ سلاطین ساسانی
مؤلف
موضوع
شماره اختصاصی (۱۰۳۴) از کتب (ح L) اهدائی
تیمسار سرلشکر مجید فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب ۳۴۲۰۲

کتابخانه مجید فیروز
بکتابخانه مجلس شورای ملی

هو الله تعالی شأنه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جلد دوم از کتاب تاریخ سلاطین ساسانی که طبقه چهارم از ملوک فرس یا پادشاهان عجم بوده‌اند

تجاقوئیل

سنه ۱۳۱۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: تاریخ سلاطین ساسانی

مؤلف

موضوع

شماره ثبت کتاب ۳۴۲۰۴

شماره اختصاصی (۱۰۳۴) از کتب ( ) اهدائی

تیمسار سرلشگر مجید فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
بکتابخانه مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحیم

مالک الملکی را ستائیم که ملوک جمله عبد مملوک او یند و طریق عبودیتش پویند و رو بخاک درگاهش سایند و سربلندی نمایند و خدائی را پرستیم که فرستادگان حضرتش با کلید هدایت هر روز دری از درهای بهشت بروی امت کشایند

پیمبران که برفعت فزون ز جبرئیل اند | محیط و مهبط الهام و وحی و تنزیل اند
برهنمائی چون سوره های قرآنند | بروشنائی چون آیه های انجیل اند

وسرآمد آنجمله است فخر کاینات و خلاصهٔ موجودات خاتم انبیا سید اصفیا محمد مصطفی نبی رحمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و از همین سلسله و گوهر اند اولیای اطهر و شفعای روز محشر ائمهٔ معصومین که تابنده تر از فروزندگان آسمان و درخشندگان روی زمین اند سیما سنا برق جلال و سماء عظمت و اجلال مهین گزیدهٔ یزدان و بهین ستودهٔ سبحان خداوند ذو الفقار و حیدر کرار پسر عم احمد مختار داماد و وصی آن بزرگوار علی اعلی ولی والا صلوات الله علیه و علی اولاده الطاهرین الطیبین الانجبین الی یوم الدین

علی دُرٌّ و الذهب المصفی | وباقی الناس کلهم تراب
هو النبأ العظیم و فلک نوح | و باب الله و انقطع الخطاب

و بعد چنین گوید بندهٔ شرمندهٔ جانی محمد حسین ادیب اصفهانی متخلص بفروغی ملقب به ذکاء الملک مستوفی اول دیوان اعلی وفقه الله تعالی لطلب مرضاته که در سنهٔ ماضیهٔ پیچی ئیل که سال اول جلوس ابد مانوس اعلیحضرت قدر قدرت قضا مهابت شاهنشاه جمجاه کاوآگاه شهریار عادل باذل ملک معظم دریا دل مظفر الدین شاه روحنا فداه بود جلد اول این کتاب را که تاریخ طبقهٔ ملوک ساسانی است بدستیاری جلیلهٔ جناب جلالتماب اجل اکرم محمد باقرخان اعتماد السلطنه وزیر انطباعات و دار الترجمهٔ خاصهٔ همایونی صاحب القاب شامخه دام اقباله العالی تألیف نمود و جلد ثانی را وعده داد امسال که اینک سال تخاقوی ئیل خیریت دلیل که دومین سال سلطنت عدالت

بنیان نصفت ارکان خسرو عظیم الشان انوشیروان زمان و لینعمت سکندر شان را ادوار بکار زنده و تمام اهالی مملکت ایران صانها الله عن الحدثان رهین باشد شروع کرده و سال قمری عرب یعنی ابتدای محرم سنهٔ هزار و سیصد و پانزده بنزدیک گذاری وقت آنست که وفای بوعده را در عضویت همان ادارهٔ معظمه وزیر همان دستیار خجسته دامن همت بکمر زند و بد الحمد نماید تا این جای خالی درست پر و این نگارش مثلالی بنفاست و ارزش گوهر و در گردد و از آنجا که موشح بنام مبارک شهریار تاجدار فرخنده آثار مظفر ماست خود هر چه باشد طرازش والا است و حجابش بالا درة التاج اکلیل مؤلفات است و واسطة العقد حمایل و قلاید مصنفات کتاب جامع است و برهان قاطع سعادت تمام آنرا از ملک منان مسئلت مینمائیم و از مقربان درگاهش یاری میجوئیم چه در هر حال و محل رجوع من بآن درگاه است و مشی من بدر آنراه من الله و الی الله

اکثر مبادی این مجلد اول کتاب ما ختم شد با واسط شرح سلطنت شاپور ذو الاکتاف پادشاه دوم و آن در فصل نهم بود پس حالا باید بموجب نگارش مستر جرج رولنسن انگلیسی معلم علم تاریخ از فصل دهم شروع نمائیم و متمم تاریخ همین پادشاه ساسانی را بنویسیم و رشتهٔ سخن را امتداد دهیم تا آخر کتاب

فصل دهم

فهرست مطالب مندرجهٔ این فصل

طغیان ارمنستان و قبول کردن ارواس (اشک) پادشاه ارمن تبعیت دولت روم را   وضع جنگهای شاپور ذو الاکتاف در مشرق و نتیجهٔ آن حروب   معاهدات شاهنشاه ساسانی با کنستانتیوس امپراطور روم و چیزهائی که مطالبه نمود   وقایعی که سبب تجدید جنگ شد   تهیه دیدن شاپور برای جنگ   ترک کردن آنتونینوس اردوی رومی را و اقبال او بشاپور   حملهٔ بزرگ شاپور   محاصرهٔ آمد   سختگیریهای شاپور   محاصره و تصرف سنجار و بزابد   حملهٔ کنستانتیوس ببزابد و عدم پیشرفت کار او   جنگ سنهٔ سیصد و شصت و یک میلادی   فوت کنستانتیوس

ظاهراً چیزی از جنگهای اول شاپور با کنستانتیوس نگذشت که وقایعی در ارمنستان واقع شد و آن مملکت را باز در تحت تسلط رومیها قرار داد پیش گفتیم شاپور ارواس پسر تیرانوس را پادشاهی ارمن داد و با او عهد کرد که مشار الیه بشرایط حق این نعمت در آن مملکت طوری سلطنت کند که بر طبق صلاح دولت ایران باشد لکن از آنجا که صاحبان ملک کمتر در بند رعایت وفاء حقوق اند ارواس چندان مقید تعهد خود نشد و شرایطی که شاپور برای او مقرر نموده رفته رفته در ترازوی خیال وی سنگین آمد میل آن کرد که مستقل باشد نه مجبور بر تبعیت دولت دیگر و شاید همراهی با شاپور در جنگهای آن پادشاه با دولت روم وی را خسته کرده و چنین پنداشته که ضرر مخالفت با رومیها بیش از منفعت آشتی و همراهی

در زمان پاسال سیصد و پنجاه و یک و سنه سیصد و پنجاه و نه میلادی یعنی در آن زمان که علی الظاهر شاپور در منتهای
شرق مشغول کار بود ارزاس فرستادها بقسطنطنیه فرستاد و در عریضه استدعا کرد امپراطور روم از شاهزاده خانمهای
خانواده سلطنت یکی را بزنی باو دهد کنستانتیوس از این درخواست ما لا یوصف مشعوف گشته آن خواهش را قبول نموده
اُلمپیاس دختر ابلابیوس از قضاة معتبر روم را که بعدها در حباله نکاح کنستانس برادر خود امپراطور در آمده بعنوان
زوجیت برای ارزاس فرستاد ارزاس آن دختر را با کمال احترام پذیرفته ظاهر آنست که مشار الیها را بر زوجه اصلی خود
یعنی ملکه مملکت قرار داد و این فقره اسباب حسد ملکه اولی که اصلاً ارمنی بود و مسماة به فرنزیم شد خلاصه این وصلت
سبب اتحاد روم و ارمنستان گشت و شاپور هرچه خواست این دوستی را بهم زند ممکن نشد و تا زمانیکه جنگ ایران و روم دوباره
در گرفت بر قرار و پابرجا بود

اما از جنگهای شرقی شاپور اطلاع درستی نداریم همینقدر میتوانیم بگوئیم که همه جا فتح و غلبه با او بوده و آن بجائی رسید که
از سال سیصد و پنجاه و هفت میلادی ببعد را مشغول بوده تا در سنه آخری بمصالحه ختم شده و بقاعده باید یکی از شروط
مصالحه این باشد که طاغیان مبارز بموجب عهدنامه برای شاهنشاه ایران راه مودت پیمایند در جنگی که از نو میخواهد با
رومیها سرگیرد وی را کمک نمایند ولی درست نمیدانیم آن جنگ آوران که بوده و در کدام ناحیه سکنی داشته آنچه معلوم است
قبایل کیونیت و گیلانی جزو آنها بوده

بعضی از مورخین از جمله طوایفی که در مشرق با شاپور جنگ میکرده قبایل اوزنی و وِرتا را اسم برده طوایف کیونیت
ظاهراً از همان طوایف هی یونگنو یا هونها میباشند که بعدها بتاخت و تاز به اروپا رفته اند (یحتمل هیاطله باشند)
قبایل اوزنی باید همان طوایف اوزبون باشند که دویست سال قبل از میلاد با طوایفی که بطرف جیحون می آوردند همراه بودند
اما طوایف ورتا از حال آنها بکلی بیخبریم طوایف گلانی از اسم آنها چنین برمی آید که اهل گیلان یا سواحل جنوب غربی بحر
خزر باشند ولی بظاهر این محل از قرارگاه طوایف کیونیت و اوزنی خیلی دور است شک نیست که میدان جنگ شاپور با آنها
در مشرق بحر خزر بوده که ناحیه رود جیحون باشد یا حتی دورتر در سرحدات هندستان و ولایت قوم اسکیث
خلاصه این غزوات اگرچه بفتح کامل منتهی نشد الا دایره نفوذ و تسلط دولت ایران را خیلی وسیع کرده و آنها را که دشمنان مزاحم
بوده دوستان موافق نموده بنابراین از دست رفتن ارمنستان در ظرف چند سال چندان ضرری بشاپور وارد ننمود و از
طرف شرقی تلافی آن شد بعبارة اخری در عوض زمین ایرانیها بر ناحیه دست یافتند مثل همانجا بلکه بهتر

هنگامیکه شاپور در مشرق مشغول کار بود صاحب منصبی که از جانب او سرحدات غربی را حفظ مینمود عریضه باو نوشته
اظهار داشت که رومیها میل دارند صلح موقتی را که در خاتمه کار مزوپوتامی واقع شده دائمی کنند توضیح آنکه دو نفر
از بزرگان روم که یکی کاسیانوس والی مزوپوتامی باشد دیگری هوزوینیانوس از قضاة معتبر چون ملتفت شدند شاپور

در منتهای شرقی مملکت خود سخت گرفتار است نیز میدانستند در انتهای غربی مملکت روم باز طوایف وحشی اغتشاش کرده
و کنستانتیوس هم مشغول اصلاح مفاسد آنهاست چنین بنظرشان آمد که حالا موقع است کار مملکت مزوپوتامی را یکسره کنند
و مصالحه نامه بقاعده نوشته جنگ و جدال را از میان بردارند پس با تامساپور ستراپ یا حاکم آدیابن قرار گذاشتند او در
پیش پادشاه متبوع خود اسباب صلح با روم را فراهم آورد. تامساپور گویا درست ملتفت خیال ایشان نشده یا اینکه نتوانست
مطلب را درست بشاپور بفهماند در هر حال شاپور خیال کرد امپراطور روم خود اقدام باینکار کرده و از روی عجز خواستار
مصالحه شده و اتفاقاً وقتی این خبر بشاپور رسید که تازه از محمصه شرق فراغت حاصل نموده و آن دشمنان را بدل بدوست
ایران واداشته اندیشه بیچارگی رومیها ضمیمه غرور غلبه بر دلاوران مشرقی شده و بر پندار او افزوده جوابی از سر نخوت
و تکبر بحرف تامساپور داد خواست و میهاداد و نامه را که این جواب در آن مسطور گشته سفیری نرسیس نام یا موسوم
بنرسی حامل گردید و در سیرمیوم بامپراطور روم رسانید و مضمون آن نامه از قرار ذیل است

شاپور پادشاه پادشاهان برادر آفتاب و ماه و همشان ستارگان ببرادر خود سزار کنستانتیوس سلام میرساند خیلی
مسرورم که عاقبت براه راست افتاده و از روی تجربه دانسته که حرص بیقاعده آخر باعث شکست و رسوائی میشود و مهیا شده
که درست و بقاعده رفتار کنی پس از آنجا که باید در هر موقع راست گفت مخصوصاً واجب است مردمان بزرگ گفتار خویش را
مظهر قصد و خیال خود نمایند مطالبی که دارم بطور اختصار باظهار میکنم نیز میگویم که همین مطالب را پیش هم گفته ام علمای
ممالک خود شما هم شاهد اند و میدانند که تمام اراضی واقعه مابین رود استریمون و حدود مقدونیه در تصرف اجداد من بوده و
هرچند گستاخی است اگر من ادعا کنم آنها را بمن مسترد نمائید حق دارم چه من در انجام تکالیف خود بر همه پادشاهان سبقت گرفته ام
لکن چون بنرمی و ملایمت مایلم و همیشه آنرا شعار خویش قرار داده و بهمین جهت از اول عمر تا کنون پشیمانی نکشیده لهذا قناعت
میکنم باینکه مزوپوتامی و ارمنستان را که بحیله از جد من ربوده اید بمن پس دهید شما بدانید هیچ ننگ و عاری اظهار میدارید
که ظفر اسباب افتخار است چه از راه دلیری و کوشش باشد چه بتزویر و تقلب اما ما ایرانیها هرگز این طلب را نمی پسندیم و
قبول نداریم خلاصه گو نصیحت مرا اگر خود شما نیز در آتش میسوزید از یک قطعه خاک کوچک که همیشه متنازع فیه و اسباب
خونریزی بوده چشم بپوشید تا باقی اراضی خود را با اطمینان بتوانید نگاهداری کنید بخاطر داشته باشید که بسا وقتها
اطباء عضوی از اعضای بدن را میبرند یا میسوزانند تا سایر اعضا محفوظ مانند حیوانات هم ملتفت شده اند چرا صیادان آنها را
تعاقب میکنند آن چیزی را که منظور شکارچی است از خود دور میکنند تا راحت و بیخیال شوند من بشما خبر میدهم که اگر فرستاده
من بی مقصود مراجعت کند پس از زمستان با تمام قوای خود در برابر شما حاضر خواهم بود و از بخت و ذیحق بودن خود
امیدوارم که کار بدلخواه من شود   انتهی

معلوم است مضامین این نامه خیلی بر امپراطور گران میآید هرقدر نرسی حامل آن بخواهد بزبان آوری و ادب و خضوع و خشوع

دولت شاهنشاه روم را بدست آورد ممکن نیست اگر چه مکتوب دولتی در لفافه ابریشمی به پیچید خلاصه کنستانتیوس جوابی از
روی سنگینی و کمال وقار به شاپور نوشت بعد از اندک اختصار حشو و زواید مطالب مهمه آن اینست میگوید

امپراطور روم که در دریا و بر مظفر و منصور است برادرش شاپور را میگوید نایب من در مزوپوتامی بحسن نیت خود خواسته است
با حکمران ایرانی عهد صلحی منعقد کند مشارالیه سرخود این کار را کرده هیچ حکم باین امر نبوده و از جانب صاحب اختیار روی
باو اشاره نشده معهذا من تقبیح و تکذیب خیال و کار او نمیکنم چه از انعقاد عهد صلح ابا ندارم بشرط آنکه بر طبق عدل و انصاف
باشد که برابری دولت روم ضرری وارد نیاورد اما با امپراطور کل ممالک روم تکلیف کردن که از آن اراضی که همیشه در
تحت حمایت او بوده و در کمال خوبی آنرا حفظ و حراست کرده دست بکشد حرفی بیجاست گذشته از این مطلب تهدید انداز
ثمری ندارد هر که را بینی این تهدیدها از زنگ و با هوش خواهد بود و مخصوصاً مردم ایران باید بدانند دولت روم هر وقت طرف حمله
واقع شده خود را نگهداری و پایداری کرده است فرضا در جنگی هم مغلوب شده باشد از نتایج آن بهره برده است انتهی

سه نفر از برای رساندن این نامه و این سفارت تعیین کردند یکی پروسپر از امرای مملکت دیگری اسپکتاتوس که از قضات
بود و سیمی استاتیوس نام داشت و او از خطبا و فلاسفه بشمار میآمد و از شاگردهای معروف ژامبلیکوس از حکمای بزرگ
اسکندریه است و با سن بازیل کشیش بزرگ مشهور عیسوی مودت تامی داشته کنستانتیوس خیلی طالب صلح بود زیرا که
جنگ پرخطری با قبایل مقتدر المانی در پیش داشت و علی الظاهر از فرستادن این سه نفر به دربار دولت ایران قصد و امید او
این بود که اگر دو نفر اولی نتوانند شاهنشاه ساسانی را متقاعد کنند سیمی به چرب زبانی و تقریر و بیان دلکش اینکار را بپردازد
اما حرف هر قدر دلخوش آیند باشد کجا بمخرج شاپور میرود سرش از سودای جنگ پر است خاصه در تصور تسخیر تازه قومی
جنگ آور را با دست مودت و قول داده که در بهار آینده با تمام استعداد خود برای حرب در رکاب او حاضر شوند نیز
از وضع نواحی و اکناف غربی مملکت روم آگاه است و میداند که داخله کنستانتیوس مغشوش میباشد و هر روز دشمنان
خارجی سر بشورش میگذارند علاوه بر این جمله یکی از بزرگان معتبر روم که وقتی باسم آنتونینوس موسوم و متمول بوده تازه از دست
تعدیات دولت روم گریخته و بشاپور پناه آورده شاهنشاه عجم برای اینکه از او تحصیل اطلاعات صحیحه در باب سلطنت و
اقتدار و قوت و استعداد روم نماید خیلی بزرگ رومی اظهار التفات کرده و شأنی عالی برای او قرار داده مشارالیه را
سر سفره خود می نشاند و با وی دوستانه صحبت میکند و رومی چون از دولت روم رنجیده خاطر است اغلب شاپور را بجنگ با آن
دولت تحریک مینماید و بملامت و پرداخته میگوید اعلیحضرت شهریار ایران نسبت باو تنزل کرده و عقب مانده اند باید
بغلبه بر رومیها که برای پادشاه ساسانی مثل آبخوردن است تلافی این هبوط و سقوط را نمایند و از جمله حرفهای آن مرد اینکه
عمده قشون و تهیه امپراطور در نواحی رود دانوب مشغول و گرفتار است و حدود شرقی مملکت حافظ و نگهبانی ندارد و اگر عساکر
منصور و مواکب همایون بدان طرف توجه نمایند من خود در رکاب اعلی حاضر خواهم بود و خدمات شایان بملازمان حضرت

خواهم

خواهم نمود بخت شاهنشاه بیدار و طالع مدد کار است وقت بیکار نشستن نیست نیز سفارش میکرد و میگفت آن روشی که
ایرانیها در قدیم داشتند یعنی دژ و قلعه ها را میگرفتند معطل تسخیر آنها میشدند کاری بیثمر است بابت آن نباید شد بلکه
باید قلاع و حصون مزوپوتامی را پشت سر گذاشت و بطرف فرات پیش رفت و قشون را از آن شط عبور داد ایالت معمور شام
خالی از ساخلو است و صد سال است که اصلا دشمنی بآن حمله نکرده باید لشکر وارد آن کشور شود

شاپور نصایح آنتونینوس را بسمع رضا اصغا کرد لکن وضع چندان بگفته های او مطابق نبود چه یکدسته قشون رومی در
مزوپوتامی سکونت داشتند و بطرف سواحل دجله پیش آمده وقتیکه عساکر ایران باتفاق قبایل کیونیت و البانی از دجله عبور
نمودند قشون زیادی دیدند که مهیای جلوگیری آنها میباشند چیزیکه بود آن قشون بمیدان لشکریان ایران قدم ننهاده هر قدر
اینها پیش میرفتند آنها پس می نشستند و مملکت را بهم آورده خود وا میگذاشتند مختصر عساکر دولت روم بجای اینکه با دلیران
ایران دست و گریبان شوند حاصل مزارع و قرا را آتش زده خراب و نابود میساختند و شهرهایی را که از عهده حفظ و نگاهداری
آنها بر نمیآمدند تخلیه کرده میرفتند و سپاهیان شاپور فورا بلا مصاحب را تصاحب میکردند لکن رومیها در استحکام حدود
فرات هیچ فروگذار نکرده قلعه و آلات حرب و سدها میساختند جنگجویان ایران خواستند بدستور العمل آنتونینوس رفتار
کرده از نهر فرات بگذرند اما آب طغیان داشت و عبور ممکن نبود و در آن نقطه که باید قشون از آب بگذرند عمق شط و بسیاری
میاه اجازه ورود نمیداد آنتونینوس چون این مانع را در پیش دید گفت اگر از طرف شمال شرقی که ناحیه حاصلخیز نسبت بروم
بفرات علیا خواهیم رسید قبل از آنکه آب در آنجا زیاد شود بآسانی میتوانیم از شط عبور نمائیم شاپور این رای را پسندید و
ارزغا بمیان جبال مازیوس رانده متوجه فرات علیا شد از نزدیکی آمد جنگ معتبری با رومیها کرده بر آنها غالب
آمد یک دو قلعه را که حافظ شهر بود تصرف نمود پس از آن مصمم شد که بخود شهر حمله نماید و تصور میکرد دشمن با او
مقاومتی کند

آمد که حالا آنرا دیاربکر میگویند در ساحل طرف یمین دجله علیا در جلگه حاصلخیزی واقع شده و شعبه از آن نهر بشکل
نیم دایره بر تمامت سمت مغرب آمد احاطه داشت و اهمیت این محل از قدیم الایام معلوم بود و کنستانتیوس هم تازه آنرا
مستحکم کرده و برجها و حصارهای آنرا مرمت نموده آنرا انبار قورخانه و مخزن مهمات حربیه قرار داده و در داخل
شهر آمد آب انبار بسیار بزرگی داشتند ولی ممکن بود در تابستان متعفن شود

هفت دسته قشون از آن دسته های متوسط که کنستانتیوس ترتیب داده شهر را حراست مینمودند و یکدسته تیرانداز
سواره که اکثر آنها از بزرگان ممالک خارجه بودند نیز ساخلوهای مزبور را کمک میکردند شاپور را امید اینکه دیدن
او سبب رعب اهالی شهر شود و تسلیم شوند با معدودی از همراهان خود بطرف دروازه شهر روانه شد و متوقع بود که درها را
بروی او باز کنند لکن دفاع کنندگان بیش از آنکه او تصور میکرد دلیر بودند و ملتزمین رکاب پادشاهی را تیرباران

نمودند

نمودند بلکه شخص شاهزاده هم قرار دادند چه بواسطهٔ زینتها و تجملاتی که بدان پیکر خود را آراسته بسهولت شناخته میشد
باری چنان بکار او پرداختند که یکی از تیرها جامهٔ شاپور را سوراخ کرد و نزدیک بود بدن او را مجروح سازد پادشاه
با اصرار همراهان عقب کشید بی شرف حمله را بر گروه مبارز سلطان کیونیتها واگذار کرد و او و روز بعد با دستهٔ از
نیزه داران بحصار شهر حمله برد ولی اهل شهر سخت او را عقب نشاندند و صدمهٔ بزرگی بسلطان وارد آوردند یعنی پسر
یگانه اش را که جوان قابل بود و بسی امیدها با او داشت بضرب تیر کشتند قتل این شاهزاده تمام اردو را افسرده و غمگین
ساخت ولی این واقعه مهیج عساکر ایران شد بر آن شدند که شهر آمد را از جهت صدمهٔ که بهم دست آنها زده هر طور
باشد تصرف کنند و با خاک یکسان نمایند بر گروه مبارزین وعده دادند که در خونخواهی پسر عزیز او و برای جانفشانی دو
این بود که شهر را از روی قاعده محاصره کردند و هر طایفه را در جای قرار دادند از جمله قوم کیونیت که بخون اهل آمد تشنه
بودند و میخواستند شکست خود را تلافی نمایند در مشرق قرار گرفتند و قبایل وزنان در جنوب آلبانیها که جنگیهای نواحی
بحر خزر باشند در شمال سجستانیها که شجاع ترین سربازهای شاپور شمرده میشدند و عدهٔ زیادی فیل همراه داشتند
در طرف مغرب بدین وضع صف پنج پشته از ایرانی تمام شهر را احاطه نمود و عدهٔ عساکر محاصر بصد هزار نفر رسید
و محصورین هم جمعاً از لشکری و غیره بسی هزار نفر بودند لشکریان ایران بعد از یکروز تمام شروع بحمله نمودند ابتدا
فرمان حمله را گروه مبارزین دادند یعنی بسبک رومیها در جلو حصار نیزهٔ خون آلودی را بحرکت در آوردند و قشون دست
بکار کردند تیر و نیزه از هر طرف میبارید و محصورین بی اندازه صدمه وارد میآوردند علاوه بر تیر و نیزه جنگیهای ایران وقتیکه
سنجار را گرفتند بعضی آلات حرب از رومیها بدست آوردند و همانها را در این غزا بکار میبردند عجب اینکه محصورین سخت
مقاومت کردند و محاصرین بیش از آنها صدمه کشیدند و بعد از دو روز دیدند با حملهٔ عمومی کاری از پیش نمیرود آنوقت
بنا را بر تأنی و قاعده گذاشتند همانطور که رسم است سنگر زدند و حصار خندقها کندند و ستونها بحصارها بستند و برجهای
متحرک ساخته و با آهن مستحکم نموده بنا آوردند و در بالای هر برج آلتی برای انداختن سنگ و تیر نصب کردند معلوم است
با وجود این اسباب و آلات متعدده مقاومت مشکل بلکه محال است امیدی که محصورین داشتند این بود که از خارج قشونی
برسد و حمله کند کاملاً مشغول نماید از محاصره منصرف سازد و ضمناً خود نیز گاهگاه غفلةً هجوم آورند و اسباب جنگیهای
محاصرین را باطل و ضایع کنند و ایشان را مجبور نمایند که دست از محاصره بدارند

در نزدیکی آمد دستهٔ قشونی در تحت فرمان ساپینیانوس که تازه حاکم جزء شرقی متصرفات روم شده بود و اگر این شخص
کاردانی و قابلیتی داشت بدون هیچ اشکالی میتوانست یکدسته سرباز چابک و زرنگ برداشته و از پشت سر لشکریان
ایران ظاهر شود و بیخبر آنها را از پیش خانه جدا کند بلکه اگر موقعی بدست آمد بر صفوف آنها نیز حمله نماید اورسی نوس
که صاحب منصب دوم بود و ساپی نیانوس همان اوقات بجای او منصوب شده بود همین قسم دستور العمل میداد اما ساپی نیانوس

با او همراهی نداشت و از دربار بر ساپی نیانوس حکم شد که اورسینیوس را کاری ندهد ساپی نیانوس که مردی پیر و متمول بود
و طبعاً از جنگ رغبتی نمینمود بلکه کاری هم از دستش بر نمیآمد بکلی رای اورسینیوس را ناصواب دانسته بر آن شد که اصلاً
اقدامی نکند و اظهار کرد که دولت صریحاً بمن حکم داده که همیشه در حالت مدافعه باشم نه اینکه حمله کنم و قشون را بخطر اندازم
آمد خود باید دفاع کند منتظر امداد من نباشد از قرار مذکور اورسینیوس خیلی از این سبک رنجیده لکن مجبور باطاعت بود
پیکها این خبر ناخوش را بمحصورین دادند و آنها فهمیدند که دیگر کار بسته بهمت و غیرت خود شان است پس دیگر تکلیفی نماندند جز حمله
که بلکه زحمات عساکر ایران را بیحاصل کنند و گاهی هم بیکار مفید اتفاق میافتاد چنانکه در موقعی دو دسته از قشونهای گل
(فرانسهٔ قدیم) که بجرم خیانت با امپراطور بمشرق زمین تبعید شده بودند شبانه تا وسط اردوی ایران راندند و نزدیک بود
پادشاه در خطر گردد لکن کار بخیر گذشت و یکنفر از آن دو دسته یعنی چهارصد نفر از ده هزار و پانصد نفر کشته شد
و باقی را بر گرداندند و از این جسارت نتیجهٔ حاصل نگشت جز اینکه سه روز امر جنگ معوق ماند و در این مدت طرفین بر مقتولین
خود میگریستند و خسارتهای وارده را تلافی مینمودند

روز بروز کار محصورین سخت تر میشد برای آنکه صدمه و زحمت بانها رسید بعضی راه خیانت پیش گرفتند اسباب مزید خرابی را
فراهم آوردند تبیین آنکه یکی از اهالی آمد نزد یکی از ایرانیها آمد و گفت در جانب جنوب شهر پلهکانی هست که اهل شهر
از آن غافل اند و آن پلهکان از کنار دجله بدالانهای زیر زمینی راه دارد و از آنجا بیکی از برجهای عمدهٔ شهر میرسد هفتاد
نفر تیرانداز ایرانی براهنمائی آن شخص شبانه از آن معبر تاریک عبور کردند و برج را متصرف شدند با مداد بیرق قرمز بلند
نمودند تا برفقای خویش اعلام نمایند که قسمتی از حصار را گرفته اند لشکریان ایران هم که مهیای کار بودند بمحض دیدن بیرق
بهمان طرف هجوم آوردند لکن ساخلوی بهادر شهر کوشش فوق العاده کرده قبل از آنکه کمکی بایرانیهای داخل برج برسد آنرا پس
گرفتند و آلات حربی خود را متوجه هجوم آورندگان ساختند خسارت زیاد بانها وارد آوردند جنگیان شاپور مجبور گشته بعجله
باردوی خود مراجعت کردند در این کوشش بیفایده قبایل وزنان که طرف جنوب شهر را داشتند از همه بیشتر صدمه کشیدند
تا اینوقت هفتاد روز بود که شاپور دور این شهر معطل شده و کار درستی از پیش نبرده و زمستان هم نزدیک میشد و عنقریب
فصل جنگ میگذشت پس ناچار باید بسرعت شهر را بگیرند یا دست از محاصره کشیده عقب نشینند لهذا شاپور مصمم شد بکار
دیگر هم بکوشش پردازد بلکه کاری بسازد محاصرین برجها ساختند که از دیوار شهر بلند تر بود و با آن بروج تیر و نیزه و
سنگ بر سر اهل شهر میریختند و بعضی جاها ستونها بستند که محاذی حصار شد و محصورین هم مجبور گشتند که برای حفظ خود
در مقابل ستون بسازند شاپور عزم کرد روز بروز کار را سخت تر گیرد تا شهر را تصرف کند یا اینکه اسباب و آلات خود را تماماً
نماید خلاصه در واقع حربی و پیاده ها و فیلها را متوالیاً بکار انداخت و دیگر با اهل شهر امان نداد بلکه بفرمان
دادن قناعت نکرده خود شخصاً بجنگ در افتاد و جان خود را در سر راه خطر نهاد و بعد از آنکه سه روز و سه شب متصل

کار کرده و بسیاری از خواص و تلف شدند بخت و اقبال یاری کرده یکی از ستونهای داخلی که مخصوصاً بلند کرده بودند غفلةً خراب شده مدافعین کشته و کارگران و افراد رفتند و بعضی از سطح خاک و مصالح ستون فضای ما بین دیوار شهر و ستون و ایوانها را پر نموده راهی از خارج بداخل شهر پیدا شد عساکر شاپور فوراً آنرا تصرف کردند اگرچه قسمت عمده از ساخلوی شهر جلو آنها آمد لکن جلوگیری نتوانستند و پس از قلیل زمانی دست از مقاومت کشیده آنها که پا داشتند فرار کردند و باقی از زن و مرد و بزرگ و کوچک مسلح و غیر مسلح مثل گوسفند قربانی کشته شدند و کار محاصرهٔ شهر آمد بعد از هفتاد و سه روز محاصره بانجام رسید شاپور ذوالاکتاف پادشاه بیرحمی نبوده و در مواقع دیگر رأفت و مهربانی در وقت غلبهٔ خویش را اظهار نموده اما در حصار آمد بواسطه طول مقاومت اهالی و خسارت زیاد بکرباد وارد آوردند سی هزار نفر از بهترین سپاهیان وی را بدیار عدم فرستادند و پسر گرومباتیز را که معتبرترین کمکهای او بود کشتند و مکرر شخص شاهنشاه را در ورطه‌های خطرناک انداختند آتش خشم و غضب او را شعله‌ور ساختند بعلی چون از پایان شهر کوچکی متروک اینقدر جسارت نمود بعد از آنکه بر آن غلبه نمود از سربازان شهر که سرکشی خواهش نمودند جلوگیری نکرد و آنها هرچه خواستند غارت و کشتار کردند و اشخاصی که اسیر و دستگیر شدند همه از آن پنج ولایتی بودند که شاپور آنرا املاک طلق خود میدانست یعنی ولایاتی که جد شاپور نرسی بدولت روم واگذاشت و این پادشاه آن کار را ناحق و آن تملک را بیجا و غصب می‌پنداشت

شاپور که در تسخیر یکی از قلاع بیرون شهر آمد و جعفر که اکازیوس رومی را بسلامت نزد شوهرش فرستاد و چند نفر دختر عیسوی که در میان اسرا بودند حکم کرد آنها را باعفت حفظ و حراست کنند و هیچگونه بدرفتاری با آنها ننمایند و اجازه داد با آزادی اعمال دینی و مذهبی خود را بجای آورند در فتح آمد بسیاری گشته و مخصوصاً کنت الیان و سایر سرداران را که این مدافعین دلیرانه بفرمان دهی آنها امتداد یافته بود بدار کشید و جمعی از اعاظم روم را زنجیر کرده باسیری بلکه بغلامی بداخله ایران روانه نمود

جنگ سال سیصد و پنجاه و نه میلادی با این فتح پر زحمت و ضرر منتهی شد چه زمستان در رسید و دیگر اقدام بحرب مناسب نمینمود و شاپور میل داشت لشکریان او بعد از شماره رنج عظیم نفسی تازه کنند و چندی استراحت نمایند بنابراین از دجله عبور کرده بلکه قشون ساخلوی هم در مرز و بوم نگذاشته همه را باوطان خود معاودت داد و مشغول تهیهٔ جنگ سال سیصد و شصت میلادی شد و در تمام مدت زمستان همه قسم آذوقه و اسباب کار فراهم آورده در بهار آن شهر را با عزم راسخ واقع در دو ثانی عازم الجزیره و بین النهرین شد قشون بعد و عدت زیاده از سال پیش بمرز و بوم می برد و مقصود شاپور در این نوبت تسخیر شهر معتبر سنجار بود

شهر سنجار باوجود اهمیت و اعتبار بیش از دو دسته قشون رومی و چند نفر سرباز بومی ساخلوی و حافظی نداشت شاپور بتدا سعی کرد که مستحفظین و سپاهیان سنجار خود تسلیم شوند اما آنها تمکین نکردند بنابراین بنای حمله و یورش شد و پادشاه مخصوصاً

گفت نردبان بدیوار شهر گذارند و از آن بالا روند و جماعتی را نیز فرمان داد تا سور شهر را با گرز و عمود بکوبند محصورین از داخل شهر با تیر و نیزه و سنگ آنهائیرا که از نردبان بالا میرفتند از کار باز میداشتند و هجوم خراب کنندگان سور را آتش میزدند روزی چند باین منوال گذشت تا یکوقت محاصرین در حصار شهر برجی یافتند که تازه ساخته شده طوریکه هنوز گلهای آن تر بود آن برج را با آسانی بضرب گرز و دبوس خراب کردند و از آن منفذ داخل شدند تمام شهر را تصرف نمودند و از آنجا که این فتح و ظفر چندان خونریزی نداشت و پرسنگ جلو راه فاتحین نگذاشت شاپور انسانیت خود را ظاهر ساخت و بخونریزی نپرداخت غدغن و حکم نمود هر قدر ممکن است از اهل شهر و لشکریان زنده بگیرند و برسم قدیم مشرق زمین اسرا را باقصی بلاد ممالک خود فرستاد چه آنها برای حفظ سرحدات مملکت از شر اسکیتها و هیجو هندیها بکار میآمدند

بعضی از مورخین تعجب میکنند که چرا رومیها برای دفاع و حفظ شهر سنجار دست و پائی نکردند لکن جای تعجب نیست چه مدت محاصره قلیل بود و محل را هم مستحکم میدانستند و جائی که نزدیک به سنجار و در تصرف رومیها باشد نصیبین که آنهم اقلا شصت میل از سنجار دور افتاده علاوه بر این در اطراف سنجار آب کم بود و اگر لشکری میخواست بامداد آن شهر آید شاید خود دچار اشکالات میشد سنجار در وسط صحراهای خطرناکی واقع و دولت روم آنرا بجای دیدبان قرار داده که از انجام و اقدامات دشمن باشند و اگر خطری روی دهد فوراً خبر کنند اما خود سنجار که حمله میکردند نمیتوانست دفاع کند دولت روم همیشه انتظار میکشید که بگویند سنجار را گرفتند و این خبر او برای آن دولت تازگی داشت نه اضطراب

شاپور از سنجار رو بشمال کرد و نصیبین را بحال خود گذاشت و شهر معروف و مستحکم فینکا یا بزابده را در مد نظر گرفت و مهیای حمله بدان بلد گشت این شهر در ساحل شرقی دجله در نزدیکی آن محلی است که دجله از کوهستان بیرون آمده و در جلگه سر در آورده و اگرچه درست در محلی که حالا معروف بجزیره است واقع نبوده ولی هر کس آنرا در تصرف داشت راه جبال کردستان برای او باز میشد بزابده شهر معتبر ولایتی بود که بعدها آنرا زابدیسن خواندند و یکی از پنج ولایتی که نرسی بدولت روم واگذاشته و شاپور کمال میل را بآن بلده و ولایت داشت و در پیش دولت روم هم خیلی عزیز بود و در بعضی جاها دو دیوار برای آن ساخته بودند و سه دسته قشون و عده زیادی تیرانداز کردستانی بنگهبانی آن گذاشته و گماشته شاپور با آن بیباکی و دلاوری که داشت وضع حال آنجا را درست تحقیق کرده چند نفر را با یک بیرق که علامت دوستی و امان بود بآنجا گسیل نمود و اهل آنشهر را بتسلیم و تبعیت خود دعوت کرد ولی محض احتیاط چند نفر از اسرای معتبر رومی را که در سنجار اسیر کرده با ایلچیهای خود همراه ساخت که مبادا دشمن فرستادهها او را تیرباران کنند این تدبیر بسیار خوب و صائب بود اما ساخلوی شهر سخت ایستاده و مصمم شد که تا جان دارند دفاع نمایند این دفعه هم شاپور تمام وسایل معلومه را برای تسخیر بزابده بکار برد و اهل شهر هم از جد و جهد هیچ فروگذار نکردند آخرالامر پس از محاصرهٔ طولانی و کوشش عظیمی که خلیفهٔ آنشهر برای دفع لشکریان شاپور نمود دلیران ایران دیوار بلد را خراب و دفاع کنندگان را

تسخیر کشند شاهنشاه ساسانی چون این محل‌ها از امکنهٔ معتبره میدانست برخلاف سنجار در آن بخرابی نپرداخت بلکه
حصارها را از نو مرمت کرد و بساخت و آذوقهٔ فراوانی برای آن تهیه نمود و قسمتی از بهترین عساکر خود را ساخلو آن
قرار داد چه میدانست رومیها از دست دادن این نقطه را خسارتی بزرگ میدانند و طولی نمیکشد که برای استرداد آن
بدست و پا میافتند

بعد از فتح بزابده زمستان نزدیک شد لکن شاهنشاه ایران دست از جنگ نکشید تا چند محل مهم و مکان مستحکم دیگر را نیز
مسخر نمود و مردم آن امکنه چندان مقاومتی نکردند آخر الامر در اواخر سال بقلعهٔ معتبری موسوم به ویرتا حمله کرد بعقیدهٔ
بعضی از متأخرین ویرتا همان تکریت است و آن شهری معتبر میباشد در کنار دجله ما بین موصل و بغداد اما پیشرفت کار شهریار
فاتح گویا در این نقطه بانتها رسید چه هر وسیله که بنظرش آمد از زور و زبان خویش بکار برد و تصرف آن شهر ممکن نشد
شاپور مابقی سال را در آنجا بیهوده گذراند و خساراتی زیادی دید عاقبت با کمال بی میلی دست از محاصره کشید بمملکت خود باز گشت
در این مدت حرکات امپراطور روم بطی و بی نتیجه بود از یکطرف از سوء رفتار ژولین پسر عم خود واهمه داشت از طرف دیگر میخواست
مانع پیشرفت کار رقیب خود شاپور گردد در ابتدای بهار از قسطنطنیه بیرون آمده ولی با تأنی تمام از کاپادوس و ارمنستان
صغیر بطرف ساموزاتا سفر میکرد باری از آنجا پس از عبور از نهر فرات به ادس (اورفهٔ حالیه) رفته در این ناحیه متوقف شد
هنگامیکه امپراطور در کاپادوس بود ارزاس (اشک) پادشاه ارمن را نزد خود خوانده معاهدات روم و ارمن و تعهداتی را
که آن پادشاه کرده بیاد او آورد و تحف و هدایای زیاد نیز بوی داده از ارزاس خواهش کرد که در عهد خود ثابت و پایدار باشد
اما در ادس تمام مدت را بتأسیس انبار و جمع آوری قشون و ذخیره گذرانید و چون نوبت اعتدال خریفی در رسید بمیدان جنگ آمده
ابتدا برای خرابی آمد گر بیت بعد رو به بزابده روانه شد برای مستحفظین آن پیغام داد که بدون جنگ و جدل شهر را تسلیم کنند
آنها قبول نکردند کنستانتیوس شهر را محاصره نمود و ظاهرا در نبودن شاپور در جلو حصن و برج مشغول کار بود و بحمل چنانکه میداشت
که برای بیعقیدتی قدرت ما ملزم داریم که میتواند خود را حفظ نماید در هر حال برای نجات و حراست آن شهر کاری و اقدامی نکرد
و امپراطور روم بلا مانع حمله‌های پی در پی بآن بلد نمود اما مدافعین از حمله کنندگان سخت تر میکوشیدند و گاهگاه
غفلةً خود را بلشکریان امپراطور میزدند و هر چه رومیها ساخته بودند آنها را پیشکسته مینمودند و زحمات آنها هدر میرفت آخر الامر فصل
باران در رسید و اراضی مسطحهٔ خارج شهر باتلاق و چسبناکی شد دیگر امتداد محاصره امکان نداشت امپراطور مأیوس شده
با کمال بی میلی قشون خود را معاودت داده از فرات عبور کرد و برای گذراندن قشلاق بانطاکیه رفت

پیشرفتهای شاپور در جنگ سال سیصد و پنجاه و نه و سیصد و شصت میلادی در مسخر نمودن آمد و سنجار و بزابده و عدم پیشرفت
کار امپراطور در محاصرهٔ بزابده سبب شد که ساتراپهای بین النهرین یعنی آنها که در تحت حمایت امپراطور بودند مثل اوزاس
پادشاه ارمنستان و حتی پادشاه ایبری از دولت روم کناره گیرند بنا براین کنستانتیوس در فصل زمستان سال سیصد و شصت

تا سیصد و شصت و یک که در انطاکیه بود مأمورین بدربار دو سلطان فرستاده و تحف و هدایای نفیس برای ایشان ارسال داشت
و مبلغی کوشید که آنها در وفاداری با او پایداری نمایند اما مساعی امپراطور هیچ سودی نبخشید که دو سلطان مشار الیهما
نسبت باو عصیان نکردند و فوراً تبعیت شاپور را قبول ننمودند منتظر نشستند ببینند کدام یک از طرفین مالک الملک مسلم میشود
تا با او اظهار عبودیت و انقیاد نمایند بلی علی الحساب اسمی از بستگی روم بر سر آنها بود

چنین بنظر میآمد که در سال سیصد و شصت و یک میلادی کارها یکسره خواهد شد دولت روم اگر بواسطهٔ جد و جهد زیاد
ممالک از دست رفتهٔ خود را باز بچنگ نیاورد دولت ایران بسرعت تمام پیش خواهد رفت ولی اتفاقاً هیچیک از این حدسها
صائب نبود طرفین هر دو بطور تزلزل و تردید حرکت کردند نه شاپور در آن سال کار درستی از پیش برد نه امپراطور کنستانتیوس
دوباره به ادس رفت و از فرات مسطورات عبور کرده باز بخیال محاصرهٔ بزابده افتاد اما اصلا قدمی پیش ننهاد فقط یکدسته
از قشون خود را فرستاد که مواظب اعمال شاپور باشند و غدغن اکید نمود که دست بهیچکار نزنند و خویش را بمهلکه نیندازند
اما شاپور ابتدای سال چنان وانمود میکرد که دوباره میخواهد از فرات عبور نماید لکن از فرات که سهل است از دجله هم عبور
نکرد و قدم در مزوپوتامی نگذاشت پس چه کرد بعد از آنکه چند هفته یا چند ماه در کنار شرقی شط بیهوده عساکر خود را
جلوه و نمایش داد و صاحبمنصبان کنستانتیوس را که بمراقبت اعمال و حرکات او آمده بودند سخت بترسانید مقارن پاییز بدون
اینکه هیچکاری کند لشکریان خویش را برداشته در کمال اطمینان و آرامی بپای تخت خود مراجعت نمود

سبب رفتار و وضع کار کنستانتیوس را بآسانی میتوان فهمید چه هر ماه از جانب مغرب اطلاع و خبری میرسید که ژولین حرکاتی شبیه
به یاغیگری و شورش مینماید امپراطور را بجنگ داخلی میخواند تا آنوقت که شاپور دست و تازه تهدید میکرد کنستانتیوس نمیخواست
از مزوپوتامی دور شود مبادا شاپور کاری بیش برد و بواسطهٔ نزاع دولت روم از دست رود ولی در آنوقت که ژولین خود را
امپراطور روم خوانده کمال میل را داشت بمقر سلطنت امپراطوری معاودت کند چه قدر مشعوف شد از استماع خبر معاودت شاپور
بطرف پای تخت و او هم بدون تأمل و تعلل بکرسی دولت روم شتافت چون میخواست قشون وی دست نخورده بماند از اقدام
بجنگ و حمله احتراز نمود این بود علت سستی کنستانتیوس اما شاپور را چه مانع کار شد در صورتیکه وقت و موقع بدست او
آمده بود که ضربت سختی بدولت روم بنماید صدمهٔ بزرگی به آنها وارد آورد فهمیدن این مطلب مشکل است مگر متوسل
بحدس شویم و از آن رو چیزی بفهمیم آمیانوس مورخ گوید ایرانیها تفأل زدند که از دجله عبور کنند خوب نیامد لهذا عقب
کشیدند لکن دلیلی نداریم بر اینکه مردم ایران در آن زمان تا این حد گرفتار خیالات واهی باشند و پادشاهی با قدرت شاپور را
آن صفات زیر بار تفأل و فال رود و از آن رو کار کند فرضاً که اهالی ایران قسمی تفأل داشتند اما آن عقیده‌ها بآن مقید بوده
که کارهای مهم از قبیل جنگ را موقوف و معلق بر آن نمایند پس باید رفتار شهریار ساسانی را منوط بچیزی دانیم که آن مورخ
ذکر نکرده و آن یا عدم مساعدت مزاج بوده یا ترس از دشمنان داخلی اندیشه مینموده که بی اختیار و ناچار از میدان جنگ کناره

کرفته و بجائی رفته که حضور وی در آنجا ضرورت و لزوم داشته سابق هم چنانکه گفتیم یک دفعه در ممالک شرقی اغتشاش رو گرفته
شاپور مجبور شد بآن نواحی رود ممکن است این دفعه نیز همان قبایل یا وحشیهای دیگر از خوش بختی رومیها آشوب برپا نموده
باشند و شاپور بدفع آنها شتافته باشد بهر حال سعادت رومیها را یار شد که کنستانتیوس مجالی پیدا کرد که پشت بمشرق و
رو باروپا نمود تا با ژولین برابر گردد ولی مقدر نبود این ملاقات اتفاق افتد کنستانتیوس بیچاره در اثنای مسافرت از
انطاکیه بقسطنطنیه از غصه یا از رنج و خستگی در مپسوکرن از شهرهای سیلیسیه ناخوش شد طولی نکشید که همانجا در گذشت
و این در اواخر سال سیصد و شصت و یک میلادی بود ژولین ملقب بمرتد که میخواست امپراطور شود بعد از مرگ کنستانتیوس
باسانی آن مقام منیع را تصاحب نمود و شاپور که بخاطر جمعی ضعف و بی قابلیتی کنستانتیوس با دولت روم در انداخته خود را
با حریفی مقابل دید که هم قوای طبعی او خیلی مساعد هم در ترتیبات نظامی بمراتب از کنستانتیوس میگذشت

فصل یازدهم

مطالب مندرجه در این فصل عبارتست از امپراطور شدن ژولین در روم و تصمیم عزم او برای حمله کردن بایران و جهت این
قصد و منظور امپراطور و رفتار او   رد کردن ژولین اظهار صلح شاپور را   سفیر فرستادن او بروم   روابط ژولین
با ارمنستان   قوت لشکری او و حمله بر مزوپوتامی و خط سیر و حرکت وی و محاصره پریشاپور و مائوگامالشا   عدم پیشرفت
ژولین در تسخیر طیسفون (اکتزیفن) و توقف او بانواسطه   برگشت ژولین بروم و فوت او و جانشین شدن ژووین
بجای او و مداومت امپراطور در برگشت بروم   تکلیف کردن شاپور صلح را و مصالحه او با ژووین و شرایط صلح
تحقیقات در باب این مصالحه و اختتام دوره دویم جنگ ایران و روم

مردن کنستانتیوس سبب شد که صاحب اختیاری دولت روم و اختتام جنگ با ایران بژولین برسد این امپراطور در عنفوان
جوانی بود و در کمال غرور و قوت قلب و قبل از رسیدن بمقام منیع امپراطوری مدت چهار سال با قبایل جنگجو و طوایف وحشی
آلمان مصاف داده و تمام ممالک واقعه در سمت مغرب رود رن را از شر آن جهادران حفظ کرده و اهالی را خلاصی بخشیده بزور
شمشیر دلیران مزبور را مطیع دولت روم نموده بود پس ژولین که فطرتاً از شجاعان بشمار میآمد و مزاجی تند بیقرار داشت پیشرفتهای
چهار ساله هم مدد طبیعت اصلیه او شده و هوا گرفته که با دلاوران دوران پیش همسر باشد و مانند آنها کارهای بزرگ کند
و شهرتی کامل حاصل نماید بلکه از آن سران نیز در اشتهار و اعتبار بگذرد   و هنگامیکه ژولین بتخت امپراطوری روم جلوس نمود
طرف مشرق مملکت روم مغشوش بود اما امپراطور جوان هیچ این اغتشاش را مانع اجرای خیالات بلند خود نداشته بلکه آن را
حسن اتفاق می پنداشت و گمان میکرد همین وضع موقع خوبی بدست او میدهد که منشأ کار بزرگی شود و کفایتی بخرج دهد
ژولین از نامداران یونان اسکندر را می پسندید از همه بزرگتر میداشت و از اسلاف خود بر طراژان و مارک اورل اعتقادی

داشت و خیال همچشمی آنها در سر وی جای گیر شده و از آنجا که سلاطین و امپراطورهای مزبور همه بمشرق لشکر کشیده و میخواستند
بهترین ولایات اروپا و آسیا را باهم متحد نمایند ژولین هم از ابتدای وصول بتخت امپراطوری مصمم بود با شاپور دست و پنجه نرم
کند و خسارتها و شکستهائی را که در شصت سال آخر از ایران دیده و متحمل شده تلافی نماید و از آن سلاطین باشد که حمله بایران
نموده اند و دارای این افتخار شده اند اما درست معلوم نیست که ژولین امیدواری بر همچشمی اسکندر داشته یا فتح ایران را کاری ممکن
میدانسته چه البته از روش جنگهای ایران با روم از ابتدای حمله کراسوس تا انتهای شکست کنستانتیوس با خبر بوده و نباید غلبه
بر ایران را کار سهلی شمارد بلی منتهای امید آن امپراطور دلیر اینکه ایرانیها را از رومیها بترساند و اگر ممکن شود باز ایالاتی از ایشان بگیرد
یکی از صاحب منصبان ژولین که در جنگها با او همراه بوده بعد از فوت او تاریخ جنگ امپراطور مشارالیه را مینویسد و میگوید
جهت عمده این حرکت عشق او بجنگ و تحصیل اسم و رسم و اشتهاری تازه بود و چنان میدانست که بواسطه لیاقت نظامی خود و
تربیت و تعلیم فنون عسکریه بلشکریان و تشویق و تحریص آنها بقتال آن پیشرفت می نماید که دلخواه اوست اما مقاصد
و خیالاتی که باو نسبت میدهند از قبیل منقرض کردن دولت ساسانی و مسخر نمودن هیرکانی و هندستان ظاهراً هوا هائیست که
در سر مورخین ژولین بوده نه در مغز خود او

ژولین در یازدهم ماه دسامبر سال سیصد و شصت و یک میلادی وارد قسطنطنیه شد در ماه مه سنه سیصد و شصت و دو
یعنی بعد از شش ماه توقف در آن شهر از آن پای تخت حرکت کرد و در این مدت هر چند مشاغل مهمه از قبیل تنظیم دربار و تخفیف عیسویان
و استحکام بنیان شرک داشت لکن باز از تهیه جنگ و حمله بمشرق زمین باز نمیماند و در کار و خیال بود که هر قدر ممکن شود زودتر
بآن کار پردازد پس هر قدر از عساکر مغرب ممکن بود مأمور این جنگ نماید جمع کرده آنها و صاحب منصبان ایشان را دو
دسته نموده هر دسته را بسرداری سپرد و آن دو سردار که با کمال دقت انتخاب شدند یکی شاهزاده نام داشت و یکی رومی
و شاهزاده هرمز ملکزاده ایرانی بود که پناه بدولت روم برده و او قشون را بدون هیچ مانع و اشکالی بانطاکیه رسانید ژولین
خود نیز در ماه ژوئن یا ژوئیه بآن سرزمین رسید علی الظاهر اگر ناصحین مشفق باو اصرار نکرده بودند که چندی توقف نماید
همانوقت بی درنگ بمیدان جنگ می شتافت علت و خاصیت این توقف آنکه عساکر اروپائی قدری استراحت کنند و برای تاخت
و تاز تهیه و تدارک بقاعده ببینند و مخصوصاً لازم بود آذوقه و کشتی مهیا کنند زیرا که امپراطور تازه قناعت نمینمود بوضع معمول
در سرحد جنگ کند بلکه میخواست بتقلید طراژان و سیوروس سفاین خود را بمنتها اماکنه جنوبی مزوپوتامی برد نظر باین مقاصد
در زمستان سال سیصد و شصت و دو سر کشتیها جمع آوری کرد یا ساخت و آذوقه ها در آن انبار نمود و مهمات حربیه
و آلات حربهای جنگی فراهم آورد و در این مدت متألم بود که چرا در میدان رزم مشغول نبرد نیست بخصوص چون میدید که مردم
مضمون گوی انطاکیه برای او مضامین میسازند و باستهزاء و تمسخر او میپردازند بنابراین اشتیاق کلی داشت که آن جنگ بانجام رسد
بارعایای خود در کار رزاست بجنگ شمشیری با دشمنان بدل نماید چه نزاع زبانی را نیاموخته بود اما در نزاع شمشیر معرکه گرم میکرد

دو روزنامه‌ای که امپراطور در انطاکیه توقف داشت سفیری از دربار ایران بحضور او مأمور شد که اسباب صلح دولتین را فراهم آورد چه شاپور میدید میدان است جوانی صاحب اختیار دولت روم شده که بمغازی و فتوحات آنهم عادتی تازه دارد و بشهرت و افتخار لشکرکشی و کشورگیری عاشق است بعلاوه از کلیه استعداد و وضع دولت مشارالیها خبردار بود از آن رو چندان اصراری بجنگ نداشت بعضی از مورخین مشرق میگویند سلاطین ایران برای تفتیش از حال دولتهائیکه با آنها سر و کار داشتند با لباس مبدل متنکراً بممالک آنها میرفتند و معلومات تحصیل میکردند از جمله شاپور شخصاً بقسطنطنیه سفر کرده و از قوت و عدت دولت روم و حال و خیال ژولین و صفات و عادات او آگاه شده لکن این حرف یقیناً مقرون بصحت نیست بلی ممکن است در آن شهر جاسوس داشته و او را خبر کرده و اگر اطلاع از تهیه و مقاصد ژولین شاپور را هراسان ننموده اما اقلاً فی الجمله اضطرابی او را دست داده و از اینجهت سفیر بانطاکیه نزد امپراطور فرستاده و در صلح زده اما شرایط صلح درست معلوم نیست احتمال میرود مطلب عمده این بوده که سرحد دولتین همان باشد که هست چه اگر شاپور از تسلیم کردن ناحیه و قطعه زمینی در اینموقع سخن میگفت نویسنده‌های رومی یقیناً آنرا مسکوت عنه نمیگذاشتند و محض اظهار اعتبار مینوشتند خلاصه ژولین اعتنائی باینحرفها نکرده و جای تعجب نیست زیرا آنچنان شخصی باختیار راضی بمصالحه نخواهد شد از باب خبر گویند ژولین در اینموقع خیلی کبر و نخوت بخرج فرستاده شاپور داد و اگر نداده بود بیشتر صرفه میبرد بروایتی امپراطور مغرور در حضور سفیر شاهنشاه ایران نامه او را پاره کرد و بقولی از روی تحقیر تبسمی نموده گفت لازم نبود پادشاه ایران توسط رسول و وسیله با ما سؤال و جواب کند چه من عنقریب شخصاً با ایشان ملاقات مینمایم در هر حال مأمورین شاپور مراجعت کردند و ماجرا را اظهار نمودند و بر ولینعمت خود گفتند باید مهیای حمله سخت امپراطور ژولین باشی

هم در این اوقات سلاطین تابع دولت روم که در حوالی مرز بونامی بودند بر ژولین پیغام دادند که در جنگ با دولت ایران باو کمک خواهند کرد و شک نیست که رؤسای غارتگر در این مواقع شخص مقتدری که در خیال حمله و اظهار وجود است از این قبیل خصوصیتها مینمایند که اقلاً در چپاول بخطر شریک باشند لکن از قرار مذکور ژولین با کمال استغنا تکلیف آنها را رد نموده گفت دولت روم باید بهدستی خود مدد نماید و احتیاجی بمدد و معاونت آنها ندارد چیزی که محل تعجب است این است که ژولین در حرکت قبل و بعد که رد کرد ضد آن جوابی که بسلاطین مشارالیهم داد یکی آنکه پیش از حرکت از قرار جمعیت زیادی از قبایل گت بکمک خواست دیگر در هنگامیکه در انطاکیه بود باعراب ساراسن پیغام داده گفت شما بما وعده معاونت داده اید حالا وقت است که بآن وعده وفا کنید بلی در صورتیکه امپراطور روم میخواست از خط شط فرات بطرف ایران رود امداد این صحرا گردهای حیثیت و چابک خیلی اهمیت داشت چه همراهی و دوستی آنها موجب نفع کلی بود و دشمنی ایشان اسباب ضرر و صدمه عظیم میشد لکن ژولین با وجود آن پیغام و اظهار باعراب ساراسن از غرور یا غفلت درست توجهی بحال آن قوم نکرد بلکه بعدها آن کرد که مودت آنها مبدل بعداوت شد و اگر چه از این رفتار نموده و دل ساراسنها را بدست می آورد ظن غالب آنکه از معاونت ایشان بهره مند

میکشت یعنی از جنگی که در پیش داشت نتیجه خوبی حاصل میکرد (ساراسن ظاهراً صحرا گرد باشد چه سارا در اینکه صحرا است شک نیست اما سن چه باشد گمانم که هر چه باشد معنی آن گرد است)

یکنفر همدست دیگر نیز بود که ژولین خود را از بحی میدانست و از یاری خود بخواند و بخواهد آن یکنفر کیست ارزاس پادشاه ارمنستان است و پیش گفته‌ایم این شخص را شاپور به تخت سلطنت ارمنستان نشانید بعد او خود بمیل و رغبت بقید اطاعت دولت روم را بگردن گرفت کنستانتیوس امپراطور در اواخر سوء ظنی از او حاصل کرده لکن ارزاس کاری نکرده بود که آن سوء ظن در حق وی صادق باشد در هر صورت بر حسب ظاهر ژولین ارزاس را با خود دوست و متحد میدانست بنا بر این در اوایل سال سیصد و شصت و سه میلادی نامه به پادشاه ارمنستان نوشت و از و خواهش نمود لشکری جرار برای کارزار آماده کند و منتظر فرمان باشد سیاق عبارت و مضمون کاغذ بنظر ارزاس خوش نیامد چه اولاً آنرا نسبت بخود گستاخی دانست ثانیاً دید در دستور و زحمتی برای او تولید میشود همانا میخواست بنشیند و تماشای نزاع این دو همسایه را نماید بدون اینکه خود دخالتی داشته باشد زیرا که دست زیر سنگ هر دو بود و مثل اینکه آنها بهم پرداخته و او در حاشیه آسوده نشسته نه رنج کشد نه خسارت ببیند فی الحقیقه در حکم تماشائی باشد

یک چیز هم در اینموقع قابل ملاحظه میباشد و آن اینست که ژولین ملقب بمرتد واضح و آشکارا تمام همت خود را مصروف داشت که دین مسیح علیه السلام را براندازد و ارزاس اگر چه ما از حقیقت حال و اعتقاد و دین و ایمان او خبردار نیستیم اما بصورت چون عیسوی بود نمیتوانست در دست با ژولین همراهی کند و رعایای او هم آنچه خلاصه مخبر و تربیت شده بودند بستگی کلی با این مذهب جدید خود داشتند و از همراهی با امپراطور مرتد تبری مینمودند موسی خورنی مورخ بزرگ ارمنی گوید ژولین در همین اوان بدین حضرت مسیح اهانتی بزرگ کرد اگر این گفته راست باشد سر امپراطور زیاده از آنچه باید سبک بوده چه همیشه همراهی ارمنستان در جنگهای این دولت با مشرق زمین اهمیت کلی داشته پس ژولین در وقت حمله بممالک شرقی باید خیلی رعایت و ملاحظه حال دوست مقتدر خود یعنی ملت ارمنی را کرده باشد و آنها را نرنجاند تا در این روز که فی الواقع روز سختی است بکار او آیند بلی از همه چیز بیشتر غرور است که سبب غفلت میشود و غفلت است که باد غرور را از سر و مغز بیرون میآورد و او را بر سر جای خود می نشاند

قشونیکه امپراطور باعتقاد خود حاضر داشت و با آن استعداد میخواست بمیدان جنگ آید از قرار ذیل بود عساکر مخصوص امپراطور که بروایتی هشتاد و سه هزار نفر و بقولی نود و پنج هزار نفر و عمده آنها لشکر پایتختی بودند از سواره و پیاده لکن جمعیت زیادی از قبایل گت نیز با آنها همراهی مینمودند

ارمنستان هم میبایست اعانت حسابی کند و شاید بیست هزار نفر لشکری بفرستد عده سوارهای ساراسن نیز اگر همراهی میکردند کم نبود مختصر قشونی که امپراطور روم میخواست با ایران کشتی گیرد زیاده از صد هزار نفر میشد و یقین داشت که دولت ایران هر قدر هم بخواهد در مقابل این حمله سخت مقاومت نماید مقاومت دروازه است در جلو سیلاب و زور آزمائی پشه است با

ژولین از این مردی که حوصله بود انقدر صبر و تامل ننمود که زمستان در رسد بسر رسید تا آذوقه و بوی بهار بمشام او
رسید مانند برق جهید با عساکر خود از انطاکیه بیرون رفت و با سرعت تمام رخت بجانب فرات کشید و از لیتاربی
و هیراپولیس گذشته بواسطه جسری که در آن حوالی بود از شط فرات عبور نمود و از راه بتنا بطرف شهر معتبر کاره
(حرّان) که وقتی حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام در آنجا اقامت داشته شتافت و چند روزی در آن ناحیه مانده طرح خیال
و کار خویش را ریخت

در آن زمان رومیها میدانستند برای رسیدن به قرب بونامی جنوبی فقط دو راه مناسب هست یکی دامنهٔ کوه مازیوس
بطرف دجله و در کنار آن رود دیگر از دره فرات بسمت دشت وسیع واقع در قسمت شمالی فرین و هما نا ژولین تا آنوقت
مردد بود که کدام راه را اختیار کند اسکندر کبیر و طراژان قیصر روم راه اول را اختیار کرده سیروس جوان
و اویدیوس کاسیوس و سیوروس راه ثانی را ترجیح داده و هر دو بخوبی بدون عبور بود اما راه دجله دور تر و عبور امپراطور
روم از آن امکان نداشت مگر وقتیکه ارمنستان قلبا و حقیقتا با او متفق و همراه باشد چنین بنظر میاید که ژولین از
اتحاد و همدستی و پایداری ارامنه مطمئن نبوده و سوءظنی درباره آنها حاصل کرده احتیاط را چنان دانست که اولی
اختیار راه دیگر است خلاصه امپراطور قشون خود را دو قسمت کرده قسمتی را که از هیجده الی سی هزار نوشته‌اند بدو نفر
سردار سپرده و آن دو نفر یکی پرکوپیوس از منسوبین او بود دیگری سباستیان والی مصر و دستورالعمل داد که آنها از راه
کوه مازیوس بارمنستان روند و بقشون ارواس ملحق شوند باتفاق به نصیبین حمله کنند پس از آنکه آنجا را غارت کردند
از راه دجله در جلو شهر طیسفون خود را باردوی او رسانند اما خود ژولین راه نزدیکتر و آسانتر دره فرات را در
مد نظر گرفت و روز بیست و ششم ماه مارس بعد از یک هفته توقف در کاره (حرّان) با شصت و پنج هزار نفر لشکری
قدم در راه نهاده متوجه طرف جنوب شد و از راه دادانا در کنار نهر بلیک بکالی نیکوس یا نیس فریوم که نزدیک ملتقای
نهر بلیک و فرات است رفت در اینجا رؤسای اعراب با ارادت آمده و با اظهار تبعیت و قبول خدمت کردند امپراطور
آن عشایر را با عواطف و مهربانی تمام پذیرفته تاج طلا بآنها عطا نمود در همین محل یک دسته کشتی اقلا مشتمل بر هزار و
صد فروند که پنجاه فروند آن سفاین جنگی و پنجاه برای ساختن جسر و هزار دیگر حامل آذوقه و اسلحه و مهمات حربیه بود
ضمیمه عده و استعداد ژولین گردید امپراطور از کالی نیکوس واقع در کنار فرات به سیرکوزیوم یا سیر سیزیوم که در
ملتقای خابور با فرات بود رفت و در اوایل ماه آوریل بآنجا رسید

تا اینجا رومیها در خاک خود حرکت میکردند و از تصادف با غیر خوفی نداشتند اما بایستی بعدها لا بد داخل خاک دشمن شوند
پس بعدها بایستی راه احتیاط را پیش گیرند و بقاعده حرکت کنند ژولین ترتیباتی در کار قرار داد که ظاهرا صحیح بنظر میآمد
مثلا سوار نظام را گفت در تحت فرمان آرینتوس و شاهزاده هرمز باشند در میسره و در خطی متوازی با جریان شط

فرات پیش آیند چند دسته قشون نیزه دار هم بسر کردگی نویتا در میمنه راه پیمایند نیزه داران چون در کنار فرات راه
می‌پیمودند با سفاین مربوط بودند امپراطور خود با قسمت اصلی عساکر در وسط این دو دسته جا گرفته بهیئت ستون طولانی
که از جلو بعقب تقریبا ده میل امتداد داشت حرکت میکرد یکدسته سوار بعده هزار و پانصد نفر بسر کردگی لوسیلیانوس
پیش قراول بود و از جلو راه را باز مینمود و از هر طرف تفتیش حال خصم میپرداخت و این جمله ساقه یا پس قراولی در تحت
فرماندهی سکندینوس والی اسروئن (ایالتی که اورفه حالیه کرسی آنست) و داگالفوس و ویکتور داشتند پس از این
ترتیبات روز هفتم ماه آوریل بواسطه جسری از نهر عریض خابور گذشته و فورا جسر را باز کردند و در کنار شط فرات بنای
حرکت را گذاشتند کشتیها هم همراه بودند غرض که از قشون نه جلو بیفتند نه عقب بمانند اردو و موکب ژولین در اول محلی
که توقف نمودند زیتا یا زیتا بود این نقطه مقتل و مدفن گردین از امپراطورهای روم میباشد از اینجهت مشهور است
ژولین برای اینکه عساکر خود را بهیجان آرد و آنها را بجدال و قتال تحریض نماید در حوالی قبر گردین خطابه خواند و فتوحات
سابقه لشکریان روم را شماره کرد و گفت غلبه ما بر دشمن کار تازه نیست و بآسانی میتوانیم باین فوز فایز شویم پس از آن دو
روز راه پیمودند و به دورا (دارا) رسیدند آن شهر خرابه بود در کنار نهر فرات از آنجا نیز گذشته بعد از چهار روز راه
به اناتان که حالا به آناه معروفست ورود نمود اناتان حصنی حصین بوده در جزیره در وسط رودخانه و از سپاهیان ایران
ساخلوی و مستحفظ داشته ژولین شبانه بآن قلعه حمله کرد لکن تصرف آن عنوة ممکن نشد کار بدو خواست و نصیحت کشید
و آخر الامر شاهزاده هرمز مدافعه کنندگان آنرا بزبان چرب و نرم بر آن داشت که حصار را واگذار کنند چنین کردند و سودی
نبردند ژولین که میبایست تسلیم شدگان را از هر گونه تعرض محفوظ دارد همه را اسیر نموده و برای اینکه با اهالی انطاکیه
معلوم نماید که فتح با اوست اسرا را تحت الحفظ بشام فرستاد و در اراضی شالسیس نزدیک شهر انطاکیه اقامت داد و چون
نمیخواست برای حراست اناتان دسته از قشون خود را مشغول سازد و اردوی همراه را ضعیف نماید قبل از عزیمت آن حصن را
طعمهٔ آتش نمود

قریب هشت میل زیر اناتان جزیره و قلعهٔ دیگر موسوم به تیلوتا در تصرف دولت ایران بود و آن حصن از قرار مذکور از
اناتان محکمتر و تسخیر آن سخت دشوار مینمود ژولین دید که فتح قلعه بقهر ممکن نیست خواست با زبان آوری و وعده و وعید
مستحفظین را بتمکین وا دارد اما آنها چون بقوت خود اطمینان داشتند گوش بحرف او نداده گفتند ما صبر میکنیم و می‌بینیم
جنگ بکجا منتهی میشود در آخر کار هر طرف که غالب شد ما اطاعت آن طرف مینمائیم اگر شما متعرض ما نشوید ما هم مجال نزاع
کار شما نداشته بروید کار خود را یکسره کنید ژولین مردد بود و نمیدانست آیا مانند اسکندر کبیر قبول این تکلیف را ننگ
شمارد و بزور قلعه گیرا را در تحت اطاعت آرد یا پیش رود و قلاع غیر مفتوح پشت سر گذارد عاقبت احتیاط کرده از
سر تیلوتا گذشت و چون با یک شهر این معامله نمود معلوم است که با سایر هم مجبور بهمین رفتار میشود و بایستی تمام را

فرات را صحیح و سالم تصرف کارگذاران دولت ایران واگذارد

از تیلوتا گذشته بجنوب رو براه پیموده و بنقطه رسیدند مقابل دیاسپرا یا هیت و آن شهری بود از قدیم معروف و اتفاقاً آذوقه و ذخیره خوبی داشت و با آنکه در ساحل یمین رودخانه واقع حمله بآن امکان داشت چه هر قدر قشون میخواستند میتوانستند بواسطه کشتی از اینطرف نهر بآنطرف ببرند اهالی هیت دانستند خودداری مشکل است نهرها را فرار کردند و بعضی زنها هم دنبال آنها را گرفتند ژولین از عالم انسانیت چشم پوشیده بسربازهای خود اجازه داد نسوان بیچاره را بیرحمانه غارت کنند مورخ رومی که تفصیل این ماجرا را نوشته اینواقعه را بدون هیچ ننگ و عاری شرح میدهد مثل اینکه از کارهای معمولی و متعارفی بوده و در جنگ آدمیت و مروت باید متروک باشد

قشون رومی از هیت حرکت کرده از راه سیتاو مزیا بدر از اگاردیا (ازگاردانا) رفتند در اینجا هنوز از جنگ طرازان اثری باقی بود یعنی سکوی سنگی در آن محل دیده میشد که اهالی آنرا منبر طرازان میگفتند تا اینوقت از طرف دولت ایران هیچ اقدامی نشده و گویند تا آن اوان فقط یکنفر از عساکر رومی مقتول گشته و هیچ اسباب منعی برای پیشرفت آنها فراهم ننامده بلکه همه جا حاصل رسیده و علوفه فراوان و در شهرها هم انبارهای گندم موجود بود و مشکلات جمله مرتفع مگر بعضی حوادث طبیعی که گاه گاه رومیان را مزاحم میشد مثل اینکه وقتی طوفانی شد بچادرهای آنها را کند و زمانی شط فرات طغیان کرده غله‌های ایشانرا ضایع و نابود نمود و راه میمنه قشون را مسدود ساخت خلاصه وضع خوشی کرد رومیها داشتند و ام زیادی نکرد در هیت خاک بنی آشور (آسیری) بانتها رسید داخل اراضی پست رسوبی بابل شدند و آن ناحیه حاصلخیزی بود و انهار کثیره اراضی را قطع مینمود و بعضی از آن نهرها در تمام فاصله دو شط امتداد داشت در اینجا که خاک تغییر یافت کارکنان ایران هم که تاکنون بیکار نشسته سبک خویش را تغییر دادند بر آن شدند که وضع جنگهای پی در پی را که اسباب خستگی و درماندگی دشمن است و آنها در آن ماهر اختیار کنند پس دسته قشونی معتبر در تحت فرمان یکنفر سورنا یعنی سردار از درجه اول (سپهسالار) با همراهی یکی از مشایخ اعراب بسار اسن معروف به ملک در این در میدان جنگ ظاهر شد خودی نمود هر چند ولی جلو میامد سپهسالار عقب میرفت لکن هر طور که میتوانست رفتار امپراطور را بطی ساخته گاهی حواشی لشکریان او را قطع میکرد گاهی پس افتاده‌ها را براه عدم میفرستاد و هر دسته را که جدا و دور از رفقا بجنگ می آورد هیچ از تلاف و آزار آنها فرو نمیگذاشت بدینوضع طریقه حرکت رومیها را برهم زد و آنها را بزحمت و تأنی مبتلا داشته بلکه گاهی آنها را ابکلی بتوقف و سکون مجبور میساخت گویند در این حیص و بیص یکروز نزدیک بود شاهزاده هرمز را سورنا اسیر کند بخت او گفت و از مهلکه نجات یافت و روز بعد از آن عساکر ایران متعرض پیش قراول رومیها شده آنها را کشتند و روز دیگر باز دلاوران عجم غفلتاً در ساحل جنوبی یکی از نهرهای بزرگ که فرات را بدجله مربوط مینمود خودنمائی کرده مانع پیشرفت دسته اصلی قشون ژولین شدند و ژولین ناچار یکشبانه روز

دوچار زحمت شده دسته از قشون را بو پاست و یکتور فرستاد و در نهر بکر بندند و در نقاط دور دست در طرف شرقی از نهر عبور کنند و بوسیله اینوسرا با پیش قراولها طلبیده با خود همراه سازند و بعساکر ایران حمله نمایند و چنین کردند تا توانستند سپاهیان ایران را پس زدند و پیش رفتند

بعد از آن ژولین بوکا دفرات را بخود را امتداد داد و در اندک زمانی بشهر پیشاپور یعنی فیروزشاپور رسید و آن معتبرترین مکانی بود که تا آنوقت دیده و میگفتند چندان پست‌تر از شهر طیسفون نیست اهالی فیروزشاپور اعتنائی بچاپلوسی رومیها نکردند بلکه بشاهزاده هرمز که رفته بود آنها را آرام نماید بدگفتند و او را خائن و بدکار خواندند امپراطور که چنین دید مصمم شد فیروزشاپور را محاصره کند بر بینید میتواند کاری از پیش برد شهر مزبور در میان فرات و یکی از مذهبهای متعدد که از آن منشعب شده واقع و خندقی هم از آن مذهب تا فرات در حول فیروزشاپور ساخته بنابراین آنشهر مثل این بود که در جزیره واقع باشد بعلاوه در همه جا دو دیوار داشت و مخصوصاً ارک آن که در طرف شمال و مشرف بشط فرات بود در کمال استحکام و ساخلوی آن دلیر و کثیر و مطمئن میکرد دیوارها که قدری از آن از آجر و قیر ساخته شده چندان مستحکم نمینمود

سربازهای رومی یکی از برجهای گوشه شهر را باسانی خراب کردند و راه خوبی در آن مکان باز نمودند در بنوقت بود که نزاع جدی و حقیقی بنای شروع را گذاشت چه دلاوران اهل دفاع همه در ارک جمع شدند و از ارتفاع آن بنا زیاد و مدافعین مشرف و مسلط بر محاصرین که داخل شهر شده بس از بالای بلندی لاینقطع تیر و نیزه و سنگ بر سر رومیها میجهند الا اینکه قشون امپراطور دیمو قع بکار میبردند برای گرفتن شهر کافی نبود و رومیها بایست فکر دیگر کنند ژولین که هیچوقت بیم جان نداشت مصمم شد روز دویم یکی از دروازه‌های شهر را باز کند پس چند نفر را با خود همراه ساخت و آنها با سپرهای خویش بالای سر او سقفی ساختند چند نفر مقنی هم با آلات حفر با امپراطور همراه شدند او با همراهان بطرف برج دروازه نزدیک شد و کارکنان را بکار واداشت لکن آخر فهمیدند اهل شهر درها را با آهن محکم کرده و قفل و بست آنها چنان سخت است که امید باز کردن آن نیست بعلاوه ساخلوهای شهر هم متوحش شده تمام توجه خود را بطرف این نقطه متوجه نموده و متصل حمله وران را هدف تیر و نیزه و سنگ مینمایند با اینحال احتیاط مقتضی بود از این محل خطرناک دور شوند و امپراطور با آنکه از عدم پیشرفت خود خیلی منفعل گردید ناچار عقب کشید اما تدبیر دیگر بنظرش آمد یعنی بیاد آورد دمتریوس پلی اورست پادشاه مقدونیه بواسطه ساختن برجهای متحرک بلند کارها از پیش میبرد در حال حکم کرد از آن برجها بسازند تا حمله وران بتوانند باندازه دفاع کنندگان بالا روند چون مهندسین قابل در موکب امپراطور بودند آنکار بزودی صورت گرفت ساخلوهای شهر که آن برجها را دیدند دانستند بعد ها بالآنطرف آنست لهذا پیش دستی کرده خود تسلیم شدند و ژولین از کشتن آنها گذشت و اجازه داد هر یک مبلغی پول و رخت و لباسی بردارند

وهمشهرهای خویش ملحق شوند باقی مال و نقود جنسی که در شهر ماند بدست فاتحین افتاد و مقداری وافر غلّه و اسلحه
و سایر چیزهای قیمتی قسمت ایشان شد و از آنجمله هرچه بکار میخورد ژولین در میان لشکر تقسیم و بخش کرد و ما بقی که برای
آنها فایده نداشت سوزاندند یا بفرات ریختند

در بینوقت رومیها تقریباً بحدود طیسفون رسیده بودند لکن ژولین باز از کنار فرات پائین میرفت و گاهی سوار نظام ایرانی
حمله بصفوف عساکر او مینمودند و ضررهای حسابی بآنها میزدند آخر الامر بآنجا رسیدند که نهر ملکا یعنی نهر پادشاهی
از فرات منشعب میشد و تقریباً بطرف مشرق بنزدیکی پای تخت میرفت (نهر ملکا در آنوقت معتبرترین مذهبهائی بوده که
فرات را بدجله وصل مینموده) در این نهر چون کشتی رانی ممکن میشد در اینجا ژولین فرات را رها کرده داخل ملکا شده
در طول نهر بطرف مشرق راند و پیروی سورا امپراطور سابق روم را پیشنهاد نموده از روی یقین خیال داشت آن شهر
معظم را مثل آن امپراطور بآسانی مسخر نماید اما حرکت ژولین در تنگه‌هائی که در این نقطه فرات را از دجله جدا میکند
خیلی اسباب صدمه لشکریان او گردید زیرا که عمّال ایران آب باراضی انداخته بمحض اینکه موقع پیدا میکردند مانعی برای
پیشرفت امپراطور میتراشیدند معذلک ژولین فرو آورد و پیشرفت اگرچه خیلی بتانی پیشرفت عساکر او از نخلهائی که
در آن ناحیه فراوانست می‌انداختند از چوب آنها برای عبور تخته پاره‌ها میساختند نیز با مداد مشکهای باد کرده از
اراضی آب گرفته میگذشتند حاصل آنکه با این مرارت خود را به یازده میلی طیسفون رسانیدند در این نقطه قلعه بود که
ظاهراً برای حفظ شهر ساخته و محصوصاً در استحکام آن کوشیده این قلعه ژولین را متوقف ساخت

امیانوس مورّخ اسم این محل را مائوگاملکا ضبط کرده و زسیموس بزوشیس نوشته لکن هر دو متفق که شهر بزرگی بوده و
ارک مستحکمی داشته و ساخلو شجاع کثیر العدد آنرا حفظ مینموده ژولین میتوانست بآن قلعه حمله نکند و از آنجا بگذرد
چنانکه پیش از محلهای متعدد گذشته اما از آنجا که ساخلوی شهر با دست درازی کرده بودند ننگ میدانست آنها را
بحال خود گذارد پس در پای دیوار شهر رحل اقامت انداخت و بمحاصره آن پرداخت و چندین روز از دو طرف همه قسم حمله
و دفاع در کار بود و چیز تازه این جنگ آنکه محصورین گلوله‌های قیری مشتعل از بالای برجهای بلند بطرف محاصرین
می‌انداختند هم خود آنها را میکشتند هم کارهای ایشانرا لغو میکردند ژولین این آتش تازه را نیز با آبی فرو نشاند یعنی
در ظاهر همانطور بعجله و خراب کردن دیوارها و دروازه‌ها اشتغال تا اهالی را غافل دارد اما در باطن حکم کرد عساکر
عمده سعی و اهتمام خود را مصروف کندن نقبی رسانند که در زیر هر دو دیوار شهر حفر شود و آنها را بوسط بلده رسانند و
در آنجا ناگهان خود نمائی کنند این حکم خیلی زود مجری گشت و در هنگامیکه قسمتی از لشکریان ژولین بحصار و دیوارهای
شهر حمله برده بودند و حواس اهالی را کلیتاً بطرف خود جلب نموده سه دسته قشون ناگهان از راه نقب داخل شهر شده سکنه
مائوگاملکا اندک زمانی پیش از این گمان میکردند محال است رومیها بتوانند قلعه را مگر بعد سعی و کوشش امپراطور را

بیهوده میدانستند از روی تحقیر و استهزا بآن اعمال میخندیدند یکمرتبه خود را عرضه غارت و چپاول دیدند ژولین هم
سربازان خود را از قتل و نهب منع نکرد بیچاره اهل شهر از اناث و ذکور و صغیر و کبیر طعمه شمشیر گشتند حاکم شهر را اگر ابتدا
زنده گذاشتند بجرم اینکه در حفظ بلده کوشیده و شاهزاده هرمز را خائن خوانده آخر الامر کشتند چند نفری در زیر زمینها
پنهان شده آنها را هم بزور آتش و دود بیرون کشیده بسایرین ملحق ساختند بعضی هم در دهان سردابها از دود خفه شدند
مختصر هیچگونه سبعیت و وحشیگری نماند که رومیها در اینموقع نکردند

دیگر در میان امپراطور روم و شهر بزرگ طیسفون که مقصود از این سفر جنگی ژولین فتح آن بود جز دجله چیزی حایل و حاجز
نبود شهر طیسفون برای اشکانیها اول شهر بشمار میآمد و کمال اهمیت را داشت چنانکه در اواخر سلطنت سلاطین پارت
آنرا پای تخت خود قرار داده بودند اما برای ساسانیها دویم شهر محسوب میشد چه مقر و کرسی پادشاهی سلاطین ساسانی عموماً
اصطخر بوده راست است که شهریاران این طبقه نیز گاهگاه در طیسفون اقامت نموده لکن مطلب همانست و باید گفت این شهر از
میان دویم شهرهای ساسانیها نیز اولیت داشته و مبلغی نیز بناهای بزرگ کشته چنانکه در اطراف آن شکارگاههای متعدد
سلطنتی ترتیب داده و باغها با اشجار سایه‌دار آنها را احاطه کرده و بناها در آن باغها نموده همه مزین بنقاشی و حجاری همچنین
در همان نزدیکی باغها ساخته و اقسام شکارها برای تفنن پادشاه در آنجا انداخته و در همان محوطه‌ها شیرها و خوکها و
خرسهای درنده نگاه میداشته‌اند

ژولین هرچه پیش میآمد شنیده‌هات عمده یکی بعد دیگری بتصرف او در آمده سربازهای وحشی گلها و شهرها را پایمال میکردند باغ را
میکشتند و محل را آتش میزدند از جانب کارگذاران ایران باز نمایش دستی از پیشرفت رومیها نمیشد و آنها با قدمی راسخ
پیش میآمدند و از جهت عجله که به پیش رفتن و نزدیک شدن بطیسفون داشتند گاهی چند نفر را با چند بار از بنه و اثقال خود را
جا میگذاشتند و در عرض راه اراضی و نواحی حاصلخیز را خراب و ضایع مینمودند یعنی بعد از آنکه آذوقه و تهیه فراوان در آن
امکنه بدست میآوردند ظاهراً ساخلوهای ایرانی حکم شده بود علی العجاله بمقاومت و جلوگیری نپردازند و در صورتیکه
یکی از پسرهای شاپور بریاست قشون مأمور شده بود آن وضع رفتار تغییر نمینمود

ژولین بقصبه غربی بیرون شهر طیسفون رسید و آن سابقاً سلوسی نام داشت (سلوسی اگرچه بآبادی و اعتبار طیسفون
نبوده اما اسم قصبه ظاهراً بآن نتوان داد در هر حال قصد مصنف این است که شهر سلوسی نسبت بطیسفون قصبه محسوب
میشد یا آنوقت حال قصبه پیدا کرده) شهر سلوسی در آنزمان معروف و موسوم بکشه بود و تصرف آن چندان اشکالی
نداشت اما از آنجا که ما بین سلوسی و طیسفون شط عریض و عمیق دجله حایل شد از تسخیر آن چندان فایده عاید نمیشد ژولین
خیال میکرد برای آنکه حمله بطیسفون مثمر ثمر گردد باید مثل طراژان و سِوِر قشون خویش را از ساحل فرات بساحل دجله برد و بعد از آن هم
آنطرف شط حمله کند و از آنجا که در حمل کردن عساکر با سفاینی که همراه داشت مطمئن بود آنها را داخل نهر ملکا نمود که

تا سایر قشون همراه باشند اما در کشتی ملتفت شد که کار از آن قرار نیست که خیال میکرد یعنی نهر ملکا در بالای شهر طیسفون
بدجله نمی پیوندد بلکه قدری پائین تر داخل آن میشود پس اگر میخواست هم سفاین و هم عساکر را در آن خط حرکت دهد خیلی
بدشمن نزدیک می شد اینکار خطر داشت و مخصوصا چون منتظر بود قشون ارمنستان نیز برسد و نیز کوپوس و سباستیان این
اوقات باو ملحق شوند اگر از آن خط میرفت از آنها دور میماند و اگر میخواست کشتیها را پائین شهر داخل دجله کند در صورتیکه
سایر قشون در بالای محل مزبور در ساحل یمین شط توقف کرده اولا دو دسته از هم جدا میشدند ثانیا فایده نداشت
مگر اینکه بتواند در تمام طول شهر سفاین را بر ضد جریان تند شط حرکت دهد خلاصه در اینموقع نیز آگاهی و اطلاع ژولین
بکار او خورد چه در وقایع و سوانح جنگهائیکه اسلاف او در این سرزمین پیش از این کرده تحقیقات کامل بعمل آورده بود
و بخاطر داشت یکی از امپراطورهای روم که ظاهرا سور باشد مذنبی از نهر ملکا منشعب نموده بواسطه آن مذنب کشتیهای
خود را بالای طیسفون داخل دجله کرده پس با خود گفت اگر جای آن مذنب را پیدا کنم میتوانم کاری از پیش برم بنا براین چند
نفر از اهل آن ناحیه را دوبجود نموده از آنها تفتیش و تحقیق کرده جای مذنب را دانست و ملتفت شد در چه نقطه از نهر ملکا
جدا میشد کارگذاران ایران در این محل سدی و پلی ساخته که چند چشمه داشته هر وقت میخواستند میتوانستند قدری
آب داخل نهری که رومیها احداث نموده بکنند و لیکن چون مذنب را پیدا کرد سد را خراب نمود و قسمت عمده نهر ملکا داخل
مذنب شد و بزودی آنرا مملو و ممتلی ساخت و سفاین خود را در مذنب انداخت و باینوضع کشتیها را بالای کشتی وارد دجله
نمود و قشون با آن سفاین پیش آمده در ساحل راست شط اردو زدند
اول دفعه که ایرانیهای با هیئت لشکری در مقابل رومیها ظاهر شدند در اینجا بود هنگامیکه ژولین بشط نزدیک میشد
ملاحظه کرده دید بلامانع نمیتواند از آن عبور کند چه کناره بسیار رودخانه از ساحل یمین آن طبیعتا مرتفع تر بود و دیواری هم
هم برای حفظ یکی از باغهای سلطنتی در آنجا ساخته و دسته های سواره و پیاده عساکر ایران که در یمین و یسار قرار گرفته
دیده میشدند سوارها اسلحه درخشان داشتند پیاده ها سپرهای بزرگ و در عقب سر آنها فیلهای کوه پیکر که بقول مورخ
رومی مانند جبال متحرک بنظر میآمدند و شخص از دیدن آنها هراسان میشد ژولین دید با وجود چنین استعدادی نمیتواند
بقشون خود تکلیف کند آشکارا از شط عبور کنند لهذا صبر کرد تا شب شد و هوا تاریک آنوقت سفاین را دو قسمت نمود و
عده از لشکر پانزده کشتی نشانید و با آنکه صاحبمنصبان او رای نمیدادند فرمان داد از شط بگذرند پنج فروند که هر یک
حامل هشتاد نفر سپاهی بود بدون هیچ حادثه از شط عبور نمودند و بساحل طرف مقابل رسیدند لکن در آنجا عساکر ایران تیر
و نیزه های مشتعل بر سر آنها نثار کردند و بزودی دو کشتی جلو آتش گرفت سایر سفاین از این منظر هولناک متزلزل گشتند
شاید از پیش رفتن هم صرف نظر کرده باشند ژولین چون دید کار در شرف خرابی است تدبیری غریبی نموده فریاد بر آورد
و گفت قشون از شط گذشتند و ساحل آنطرف را متصرف شدند من خود گفته بودم که اگر ظفر یابند آتش روشن نمایند

عمله سفاین از این حرف بر سر جرات آمدند و با قوت قلب پا روزده کشتیها را پیش راندند بلکه بعضی از جنگجویان که در کشتی
نبودند برای امداد رفقا خود را با سپر در آب انداخته بنای شنا را گذاشتند اگر چه عساکر ایران سخت کوشش میکردند
رومیها با حدت و تهور تمام سفاین آتش گرفته را نجات دادند و آتشها را خاموش نمودند همشهریهای خویش را از خطر
رهانیدند با وجود تیر و نیزه طرف مقابل از روی جد و جهد با نظم و ترتیب خود را بساحل رسانیدند چون وقتی باینطرف
رسیدند تاریک بود و یکدیگر را نمیدیدند توقف کردند تا فجر طالع شد صبح دمید ژولین از نو قشون خویش را مرتب ساخته
و قدم در میدان کارزار نهاد و این جنگ تا ظهر طول کشید و آخر الامر لشکر ایران منهزم شد گویند تیگرانس و نرسس و سورنا
سرداران عساکر ایران اول راه فرار را پیش گرفتند بحصن طیسفون پناه بردند معلوم است که قشون پیرو سردار است
خلاصه تمام اردوی ایرانی احمال و اثقال خود را گذاشته با اغتشاش تمام بطرف نزدیکترین دروازه های طیسفون راندند
آنها از پیش و دشمن از عقب تا بحصار رسیدند
مورخین رومی گویند اگر ویکتور سردار روم که زخم تیر برداشته سربازهای خود را ممانعت فرمان نمیداد و آنها همان
هجوم میرفتند چون دروازه ها باز بود شهر طیسفون را میگرفتند لکن ظاهرا این خیال پنداری بوده از حقیقت دور در هر حال
فراریها داخل شهر شدند و دروازه ها را بستند موقع کار گذشته طیسفون سالم ماند و فتح آن موقوف شد بمحاصره
درست و حسابی جز اینکه همین پیشرفت هم برای رومیها فایده زیاد داشت چه تمام قشونی را که بجهت حفظ طیسفون جمع شد
ثلث از لشکریان رومی شکست داده و از عساکر ایران دو هزار و پانصد نفر کشته شده و از رومیها بیش از هفتاد و پنج نفر
بقتل نرسیده و غنیمت وافری بچنگ رومیان افتاد و آنها در اردوی ایران تختها و میزهای نقره و بر سر و بر مقتولین و
راکب و مرکوب زینتهای سیمین و زرین فراوان یافتند نیز در اراضی و خانه های حوالی طیسفون آذوقه زیاد بدست آورده
از تنگی فارغ شده بوسعت و رفاه افتادند و از آنجا که اغتنام چندی بسیجی که گذرانده دوین و فور نعمت چنان از روی حرص
باکل و شرب پرداختند که بیم بروز بعضی امراض در میان آنها بود
در زیر دیوار طیسفون وضع معلوم نمود که گرفتن این شهر چندان کار آسانی نیست و رومیها باید درست حواس خود را
جمع کنند و طرحی حسابی بریخته ببینند چه باید کرد تا اینجا از قراین چنین مستفاد میشد که خیال ژولین گرفتن طیسفون است
و بعد از آن صلح کردن با دولت ایران چه پیمودن راههای طولانی و تحمل عبور از نهرها و گذشتن از دجله و جنگ با عساکر
ایران در حالکه نزدیکی طیسفون جز این معنی و این قصد چیزی ظاهر نمیساخت و اینکار را چند بار رومیها کرده بودند اما
ژولین بعد از آنکه تمام موانع را از پیش برداشت و اسباب محاصره طیسفون را فراهم آورد یکمرتبه و ناگهان در امکان
اینکار مردد شد و حال آنکه نمیتوان گفت طیسفون در آنوقت از حیث استحکام بهتر از زمان سلاطین اشکانی بوده یا
قشون ژولین استعدادی کافی نداشته بلکه میتوانیم بگوئیم قشون ژولین از تمام عساکری که سلاطین روم بدین مرز و بوم

جنوبی آورده قوی تر و مستعدتر و مهمات حربیه این امپراطور نیز فراوان و کافی بنظر میآمد مع ذلک امپراطور روم از
محاصره و گرفتن طیسفون صرف نظر کرد و مصمم بازگشت شد اما نه بیجهت

جهت دست کشیدن ژولین از طیسفون اهمیت دارد و اسباب بصیرت مطالعه کنندگانست لهذا بشرح آن میپردازیم اگر این
امپراطور جرأت نکرد بآن کاری که طراژان و کاسیوس و سوریدن اشکال اقدام نموده دست زند از آنجهت بود که مشار
الیهم وقتی طیسفون را محاصره و مسخر کردند که معتبرترین دسته جات قشون اشکانیانرا شکست داده بودند پس دیگر از پشت سر کار تهیجی
نداشتند اما ژولین زمانی بطیسفون رسید که با نمونه جزئی از عساکر جرار شاهنشاه ساسانی روبرو شده و هنوز با
اصل قوت و استعداد شاپور دست و پنجه نرم نکرده و خود میدانست عقب سر چه دارد و اگر طیسفون را محاصره کند تا که شاهنشاه
ایران با سپاهی چون سیل خانه کن رو باو میآمد بلاها بر سر او میآورد و از همان جزئی نمونه قشون ایران حساب کلی را
کرده این بود که پس از شور و مشورت صلاح را در مراجعت دید نه در محاصره طیسفون و آمیانوس مورخ رومی اقرار میکند
که ژولین از ترس حمله شاپور قصد بازگشت نمود

بعد از آنکه ژولین دندان طمع را کند و از محاصره طیسفون چشم پوشید بعضی از سران سپاه او گفتند بطرف سوس و تخت جمشید
میرانیم در این باب هم گفتگو کردند تمیز از عقل درست درنیامد مختصر تابستان رسید و هوای کثیف با تأثیر از پی میرسید و
آذوقه کشتیها نزدیک باتمام و برای قوت غذای لشکریان اعتمادی بمحصول و حاصل اراضی دشمن نبود تا اندازه بردن دور طیسفون
روانه سوس و تخت جمشید کاری ناصواب مینمود بنابراین ژولین و مستشاران او بزودی ملتفت شدند که رای اصیل مراجعت است
چون این رای را اختیار کردند اول بنا کشتیها را آتش زدند باستثنای ده دوازده فروند که برای ساختن جسر لازم داشتند
بلی وجود سفاین برای قشون روم اسباب زحمت میشد چه اگر میخواستند آنها را از روی دجله که شدت جریان آن معلوم است
برگردانند بایستی بیست هزار نفر را باینکار مشغول دارند و از استعداد خود بکاهند و حرکت خویش را مشکل و پر زحمت نمایند
از این گذشته سوزاندن کشتیها جز قدری خسارت مالی ضرری نداشت و در برگرداندن آنها نفعی متصور نبود

در اختیار راه مراجعت نیز اختلاف بمیان آمد سربازها گفتند از همان راه که آمده ایم برمیگردیم لکن صاحبمنصبان آنها
چند عیب در این راه دیدند از جمله اینکه در وقت آمدن هر چه آذوقه در آن خطه یافت میشده تمام کرده بودند و بلاد و قرا را
خراب نموده نه قوتی در راه یافت میشد نه سرپناهی دیگر آنکه فصل اقتضای آن راه نمیکرد چه نهر فرات طغیان داشت و هوای
رطوبی مگس و پشه فراوان تولید مینمود خلاصه ژولین بهترین راه مراجعت خط کنار دجله است زیرا که سواحل آن از فرات
مرتفع تر میباشد و مستور در آب نیست و اراضی هم حاصلخیز است و تا آنجا گذشته که دشمن از آنجا نگذشته و اسباب خرابی
فراهم نیاورده پس حکم دادند قشون در اراضی واقعه در ساحل یسار دجله شروع بمراجعت کنند و در آن نواحی حاصلخیز
بامید یافتن آذوقه وافر سیر نمایند لشکریان بطرف کردین یعنی کردستان حرکت کردند و آن ایالت آنوقت در تصرف

دولت روم بود و خیلی پر حاصل و زیاده از دویست و پنجاه میل از طیسفون فاصله نداشت
بعضی از مورخین رومی از قبیل لیبانیوس مینویسند قبل از آنکه ژولین و عساکر رومی از حوالی طیسفون مراجعت
کنند شاپور سفیری نزد امپراطور روم فرستاده درخواست صلح نمود و شاخ و برگها باین مطلب میگذارند که ظاهراً اغلظ
وهم و خیال ناشی از غرض است مثلاً میگویند پس از فتحهای ژولین شاپور را مضطرب و مأیوس ساخته و در مغاک وحشت
و دهشت انداخته روی زمین غذا میخورد و موهای سرش را شانه نمیکرد چنانکه بحالت ژولیدگی دیده میشد و راضی بود
نصف مملکت خود را بدهد و نصف دیگر سالم بماند اما بدلیل محکم و موجه اینها همه جعل است و ظاهراً جاعل آن لیبانیوس
باشد چه شاهنشاه ایران لشکری جرار از اطراف جمع کرده و هنوز از استعداد دست نخورده بعلاوه خود شاپور قدم
در میدان جنگ ننهاده و از آنطرف در پیشرفت ژولین شهر معتبری از دست نداده بلکه حریف عدم کفایت خود را برای محاصره
شهری که در ایران از بلاد اول درجه محسوب میشد ظاهر ساخته پس شاپور اگر تکلیف صلحی نموده برای این بوده که سر ژولین را
گرم کند و مراجعت او را عقب اندازد و روی او را دوچار مشکلات سازد یا خیال میکرده که چون ژولین ملتفت اشکال کارهای
خود میباشد هر تکلیفی باو کند قبول خواهد کرد

اگر حرفهای لیبانیوس در اینموقع مأخذی داشت و راست بود مورخین دیگر هم بآن اشارتی مینمودند پس گذشته از
ادله عقلیه سند تاریخی هم برای خوف و جبن شاپور و درخواست صلح او نداریم

روز شانزدهم ماه ژون ژولین شروع بمراجعت کرد بقول بعضی که اصلاً اعتماد را نشاید قبل از مراجعت امپراطور روم
بطرف ایالات داخلی ایران راند که شاپور را مجبور بصلح کند ولی راهنماها او را خیانت کردند و اینکار صورت نگرفت این گفته را
هم باید بپهلوی حرف لیبانیوس نوشت چه از مورخین معتبر احدی نیست که چنین چیزی نوشته باشد و اقتضای وضع میگوید
که این روایت از اهل درایت دور است و ظاهراً تمام حرکات رومیها در اینموقع منحصر ببعضی تاخت و تازها و چپاولها بود
که تحصیل آذوقه آنها را باینکار وادار مینموده خلاصه محض اینکه عساکر ژولین حرکت کردند از طرف جنوب ابر بزرگی
متصاعد شد و دانستند که آن ابر نیست بلکه غبار است هر چه از روز گذشت آن غبار رو بزیادتی گذاشت بعضی حدس
زدند گله گورخر حرکت کرده برخی گفتند دسته از اعراب سوار اسب میباشند که بکمک رومیها می آیند اما خود ژولین ملتفت
شد که ایرانیها او را تعاقب میکنند لهذا حواشی قشون را جمع کرده اردوی بقاعده و مستحکم زد همینکه هوا خوب روشن شد
معلوم گشت امپراطور درست فهمیده چه در وقت طلوع آفتاب جلوه آینه و جوشن صیقلی عساکر ایران لمعان خود را ظاهر
ساخت و آشکار گشت که شبانه آنها خیلی برومیها نزدیک شده اند خلاصه جنگ درگرفت و لشکریان ایران و سوارهای
سار اسن سخت برومیها حمله نمودند و مخصوصاً میخواستند احمال آنها را بربایند پیاده های رومی پایداری کرده نگذاشتند
لکن بعد از زمانی که ژولین خواست راه خود را امتداد دهد از اطراف خود را مورد حمله دشمن دید بعضی از جلو و برخی

از یمین و یسار و غله و حاصل را که رومیها زیاده از حد محتاج بآن بودند خراب و ضایع مینمودند گاه گاه از عقب
سر هم برومیها زور میآوردند و این فقره اسباب تأخیر حرکت آنها میشد و در این کشمکش اتفاق میافتاد که بژولین و همراهانش
خسارتی عمده وارد میآمد در هر حال حوادث مزبوره اسباب بطوء حرکت رومیها از مراجعت میشد و هر دفعه که قدری
آذوقه پیدا میکردند زمانی استراحت مینمودند و بجمع آوری خود میپرداختند و این وضع رفتار سبب شد که قشون ایران با وجود
تأنی در حرکت بسربازان رومی رسید و ژولین خویش را گرفتار صفوف دشمن دید سوارهای ایران سرتا پا مسلح با نیزه های
دراز و علاوه بر آنها تیراندازان ماهر و فیلهای فراوان داشتند و این لشکر جرار در تحت فرماندهی سرداری بود که رومیها
او را مرانس میخواندند و بروایتی و پسر شاپور این جماعت بر تیپ خانه رومیها خیلی زور آوردند و ژولین بعد از چندی
دید ناچار باید توقف نماید و در مقابل حریف ایستاده جنگ کند طرفین هر دو محاربه را مهیا گشتند و محلی موسوم
به مرنگا میدان رزم شد عساکر ایران بدو صف پیش رفتند یک صف از سوارهای مسلح و تیراندازان و صف دیگر از فیلها
ژولین قشون خود را بشکل هلال ترتیب داد یعنی قلب آن خیلی عقب بود و میمنه و میسره پیشتر لشکریان ایران رو بقلب حرکت
کردند امپراطور از دو طرف قشون خود را بجانب آنها فرمان داد و بزودی رومیها با ایرانیها رسیده دست و گریبان شدند
و تیراندازان ایران فرصت تیراندازی نکردند و مجبور بجنگ تن به تن شدند و زد و خوردی طول کشید که مورخ خونریزی سخت
کرده اسباب هلاک عده کثیر گشت ایرانیها که در جنگ تن به تن مهارتی نداشتند کم کم پس نشستند و از رومیها دور
شدند و فوراً فضا را از تیرهای خود تیره کردند و رومیها بواسطه سنگینی اسلحه و حرارت آفتاب نتوانستند ایشان را
زیاد تعاقب کنند ژولین بجهت محافظت اردوی خود چندی جا بجا قشون خود را جمع آوری کرد و چند روز حرکت را بتعویق انداخت
دیگر و حین با فی الحقیقه مهلتی داد که از جراحت خود مواظبت نمایند قشون ایران چون در این جنگ زیاد صدمه کشیدند
دیگر بار بر رومیها حمله نکردند بهمین فقره قانع شدند که در اطراف پراکنده شوند و تمام آذوقه و علوفه را ببرند و دور کنند که
رومیها پیدا از آن عبور کنند خوردنی و مأکول برای مرد و مرکب نگذارند عساکر ژولین پیش از این هم از آذوقه تنگدستی
داشتند این اتفاق بر سر بار شد اجاره هر چه برای صاحب منصبان و اجزای خانواده سلطنت بذخیره نگاه داشته بودند میان
آنها تقسیم نمودند مع هذا چندان فایده نکرد در این موقع جای تعجب نیست که قوت قلب از مثل ژولین آدمی سلب شود و
خیالات اندوهناک و صدمات و رنج مرا او را فرا گیرد امپراطور شبی در چادر لشکر با یکی از دانشمندان بدن ثالث در چادر
خود نشسته بود چنین بنظرش آمد که ملک موکل دولت با آرامی و غمناکی با روی پوشیده و کشکولی پر میوه از میان سراپرده
بیرون رفت کشکول پر میوه نزد رومیها علامت فراوانی بود و ژولین را بسختی و تنگی متذکر مینمود امپراطور این مکاشفه را
دلیل بلیه داشته از سراپرده بیرون آمد که برای دفع آن بعضی قربانیها کند شهابی در آسمان دید و چون تازه با مریخ رب
النوع جنگ در انداختن آنرا نهد یک از جانب مریخ داشت و با کهنه و فالگیرها در این باب سخن راند آنها باو گفتند باید

اعمال نظامی را ترک کنی اما اقتضای وقت اجازه نمیداد که گوش بنصیحت ایشان دهد خلاصه دیدند ناچار باید نقل مکان
نمایند تا بلکه آذوقه بدست آرند و ضمناً راه مراجعت را نیز امتداد داده باشند

روز بیست و ششم ماه ژون سنه سیصد و شصت و سه که از روزهای معروف بنواقعه میباشد قبل از طلوع آفتاب رومیها
اردوی خود را جمع کرده خیمها را کنده بنای حرکت را گذاشتند در صورتیکه باندک فاصله در سمت یسار دجله در طرف دست
راست بعضی تپه های پست بود لکن هیچ اثری از دشمن بنظر نمیآمد قشون رومی تا مدتی بلا مانع پیش رفت اما چون بکنار
تپه ها نزدیک سامارا (سامره) رسید ناگاه لشکریان ایران بعساکر رومی حمله کردند و پس قراول آنها سخت دو چار صدمه
خصم شد ژولین باستخلاص آنها شتافت اما در حال باو خبر دادند که دسته جلو گرفتار مهلکه گردیده امپراطور ساقه را
گذاشته بطرف آنها راند نیمه از راه را پیموده که قشون ایران بدسته ها وسطی دست راست حمله بردند بعد از آن هم خود ژولین
هم در میان سوارها و فیلها گیر کرد و دسته های قشونش بحالت اغتشاش افتادند و چون دشمن غفلة ظاهر شده امپراطور فرصت
نکرده که کاملاً مسلح شود و ناچار بدون زره جنگ میکرد در بین اینکه رومیها از عقب اسبها و فیلهای ایرانیان را پی
میکردند تا راهی باز کنند ناگاه تیر یکی از سوارها بازوی ژولین را خراشیده میان دنده های او فرو رفته بکبد رسید امپراطور
سر تیر را گرفت که بیرون آرد نتوانست و انگشتهایش نیز زخم شد و از زور درد و خونی که از محل جراحت رفته بیهوش شد از
روی اسب بخاک افتاد مستحفظین که دور او بودند با دقت تمام او را بلند کرده باردو آوردند و جراحان زخم ژولین را
مهلک و علاج ناپذیر یافتند این خبر بزودی میان لشکریان روم منتشر شد و اگر چه از یکطرف کمال یأس را حاصل نمودند از
طرف دیگر بهیجان آمده گفتند اگر امپراطور عمرش بسر آمده است که اقلاً انتقام او را بکشیم پس نیزه های خود را بسپر کوفته با
حدت و حرارت غریبی بعساکر ایران حمله کردند و چنان گرم زد و خورد شدند که پیدا بود هیچ بیم جان ندارند و وقعی بمرگ
نمیگذارند و تمام قصد ایشان کینه کشی است و میخواهند هر قدر بتوانند بقاتلین پادشاه خود صدمه وارد آورند اما
ایرانیهای ما که فتح را از خود میدانستند حق پایداری و مقاومت را بعمل آوردند تا روز بآخر رسید و هوا تاریک شد و
جانبین ناچار دست از جنگ کشیدند پس از آنکه هر دو جانب مبلغی خطیر صدمه دیدند از قشون رومی مخصوصاً میمنه خیلی رنج
برد و از سرداران آنها اناتولیوس که فی الحقیقه سردار کل بود زندگانی را بدرود گفت و سردار دیگر سالوست نام را
یکی از همراهان او بزحمت از جنگ اجل بیرون آورد و از طرف جنگجویان ایران نیز مرانس و نوهودارس که هر دو سمت سرداری
داشتند و پنجاه نفر دیگر از امراء و بزرگان بجهان دیگر رفتند از تابینها (تابعین) هم بهمین نسبت البته کشته شدند و بروی هم
احتمال میرود خسارت سپاهیان شاپور زیادتر باشد

ژولین امپراطور شب آن روز را بنیمه رسانده یا نرسانده در گذشت افسردگی و صدمه رومیها بانتها درجه رسید ژولین از هر
جهت سرداری قابل و جنگجوی ماهر بوده هر چند این سفر جنگی را با ایران از روی بی احتیاطی و تهیه ناقص نموده و بعضی خبط

وخطاهای او آشکار است چه قشون خود را بسختیهای مهلکه انداخته مع ذلک اعتراف مینمائیم و از روی بیغرضی میگوئیم
در تمام اردوی روم احدی یافت نمی‌شد که برای استخلاص لشکریان بقابلیت ژولین باشد بتواند بی خسارت و بی آبروئی
آنها را بوطن خود معاودت دهد و نظر باین کفایت هیچکس بقدر او طرف اعتماد قشون نبود و آن قوت قلب و جلادت و مهارت
و تجربه را نداشت و مخصوصاً این مسئله و بزرگی شخص ژولین وقتی درست معلوم شد که بزرگان اردوی رومی جمع شده خواستند
جانشینی برای او تعیین کنند چون دست بکار انتخاب شدند دیدند فوت امپراطور ایشان چقدر اسباب حرمان و افسوس است
ابتدا آن مجمع خیال کردند سالوست را که رتبهٔ عالی داشت و مدتها خدمت نموده جانشین ژولین قرار دهند اما او بواسطهٔ
پیری و ناتوانی عذر خواست و قبول نکرد سرداران دیگر هم با وجود آنکه هر یک مبلغی قشون ابواب جمعی داشتند از دولت قبول
عامه و لیاقت کافی محروم بودند و نمیتوانستند بر سایر اظهار برتری نمایند بنابراین چیزی نماند که نزاع در گیرد ناگاه بر حسب
اتفاق نام ژووین بر زبانی گذشت فوراً همه تحسین کردند و او را بریاست پذیرفتند و این صاحب‌منصب که تا آنوقت اصلاً عظمی
نداشت بی هیچ تمهید مقدمه بامپراطوری و لقب اگوست نایل شد فی الحقیقه اگر شخص قابلی در اردوی رومی یافت میشد که
قابلیت سرداری داشت و از عهدهٔ اعمال نظامی و جنگی بر میآمد ژووین هرگز بامپراطوری نمیرسید پس از جهت فقدان چنین
مردی و از بابت جلوگیری از رشک و حسد و نزاع صلاح حال را در آن دیدند که از طبقات لشکری رئیس انتخاب بکنند و تاج
امپراطوری را بر سر یکنفر کشوری گذارند و زمام اختیار را بدست او دهند

یکی از رومیها که از همشهریهای خود روگردان شده بود این خبر را برای شاپور برد و گفت بر شاهنشاه ایران پوشیده
نباشد که امپراطور جدید مردی بیعرضه و کفایت است شهریار ساسانی نیز در اینوقت از اردوی رومی پرده و بنود خبر
مذکور او را جری نموده دسته سواره جرار بر عساکر خود افزود و شخصاً شتابان بطرف دشمن راند که عدهٔ جنگجویان
خویش را بصفوف عقبی رومیها رساند و کار آنها را بسازد

روز بیست و هفتم ماه ژوئن سال سیصد و شصت و سه ژووین بامپراطوری رسید همان روز با کمال بی‌میلی مجبور بود قشون را
در جلگهٔ وسیعی که دلیران ایران در آن جمع شده و مصمم که قدم بقدم مانع رومیها شوند حرکت دهد خلاصه سوارهای
ایران با فیلهای خود بمیمنهٔ رومیها حمله کردند در میمنه دو دسته قشون معتبر معروف به ژووین و هرکولین اقامت داشتند
حملهٔ سواران ایشان را بحالت اغتشاش انداخت و زود بسر آنها آورده جمله را منهزم ساخت و عدهٔ قابلی از منهزمین کشته
شد شاید آن دو دسته بکلی فنا بود میشد لکن در اثنای فرار بر تپهٔ رسیدند که احمال و اثقال آنها در آنجا بود مستحفظین
کمک کرده از بالای تپه بر سوارها و فیلهای ایران هجوم آورده و چون مشرف بر آنها بودند پیشرفتی حاصل نمودند و
مخصوصاً فیلها را از بالا با تیر زدند آن حیوانهای زخمی از زور درد دیوانه شده بسیر بیدند و در میان عساکر ایرانی افتاده
نظم و کار آنها را بهم میزدند ناچار سوارها عقب کشیدند همانها که بر فیلها سوار بودند از پشت مرکوب خود را کشتند

و بعضی دیگر هم از زیر پا مال شدند در قتل آن حیوانات بر فیلبانان کمک کردند مختصر خونی زیادی از آدم و فیل ریخته شد
رومیها عقب نشستن ایرانیها را غنیمت شمرده دوباره رو براه نهادند و اندکی بغروب آفتاب مانده ژووین و قشون او
بسامارا که آنوقت قلعهٔ مختصری بود و در روی دجله واقع است رسیدند و در آن حوالی اردو زده شب را بیراحتی بسر بردند
چهار روز دیگر هم رومیها در کنار دجله راه پیمودند اما با کمال بطوء و تأنی چه ایرانیها متصل و لاینقطع مانع آنها میشدند
و در بین حرکت بصفوف ایشان حمله میکردند لکن از جنگ روبرو احتراز داشتند یکدفعه هم باردوی رومی حمله برده
و پیشرفت نزدیک بود بسراپردهٔ سلطنتی رسند عساکر روم جهد کرده آنها را برانند مخصوصاً اعراب سارازن خیلی
برومیها آزار میرسانیدند چه ژولین مواجب آنها را قطع کرده و آن عشایر را متغیر ساخته از بیرون با قشون ایران دست
لشکر روم هم دل و هم دست گشته و هیچ فروگذار نمیکردند خلاصه در آخر روز چهارم رومیها بزحمتی تمام خود را بدورا
رسانیدند و دورا آبادی مختصری بوده در کنار دجله و در هیجده میلی سامارا در اینجا رومیها خیال تازه کردند یعنی چون
قشون ایران همه در ساحل یسار دجله جمع شده و رفتن بآنطرف شط برای آنها مشکل بود لشکریان روم بر آن شدند که
اگر بتوانند از نهر عبور کنند و دجله را میان خود و دشمن حایل قرار دهند شاید از بعضی مشکلات برهند نیز شنیده بودند
ساحل غربی دجله بسرحد روم نزدیکست و در ظرف چند روز بآسانی بآن نقطه میتوان رسید بنابراین مقاصد از ژووین
خواهش کردند اذن دهد آنها از دجله بطور شنا عبور کنند در ضمن این درخواست صداها را بلند نموده و فریادها
میزدند که از شورش خبر میداد ژووین دانست اگر اجازه ندهد دوچار مخمصهٔ تازه میشود ناچار اذن داد با پانصد نفر از اهالی
گل و سارمات که بشناگری معروف بودند بامتحان اینکار پرداختند و بیشتر از آنچه امید داشتند نتیجه بردند
پس بسیاری از قشون شبانه عبور نمودند و تا وقت طلوع آفتاب محل امنی برای خود ترتیب دادند و بواسطهٔ اینکار دلیرانه
سایر دسته‌ها که نمیتوانستند شنا کنند نیز بغیرت آمده بجمع آوری تخته‌ها و بشکه‌ها و مشکها و ترتیب قرقها مشغول شدند
تا از نهر عبور نمایند شاپور را اینحرکت رومیها بخیال انداخت و در تکلیف خود قدری درماند چه قشون او نمیتوانستند
شنا نمایند و حمل کشتی هم همراه نیاورده و در آن نواحی نیز ممکن نبود زورق و سفینه بدست آرد و اگر میخواست پل روی
دجله ببندد و آنطرف برود طول میکشید شاید تا وقت تمام شدن پل حریف از جنگ او فرار میکرد و جنگ با آنها میسر
بدون اینکه فایدهٔ عاید او شود بنابرین وضع مصمم شد با امپراطور تازهٔ روم از صلح گفتگو کند و ببیند میتواند طرف
مقابل را بترساند چیزی دریافت نماید الحق برای رومیها جای ترس بود و برای ایرانی موقع جلب نفع زیرا که رومیها
هنوز خیلی خطر در پیش داشتند اولاً در ضمن عبور از دجله ممکن بود لشکریان ایران با ایشان ضرر و صدمه‌های بزرگ وارد
آورند ثانیاً با آن سمت دجله که رسیدند دویست میل راه داشتند تا بخاک روم رسند و مبادا نشنند در طی این مسافت بجهة
بلیات مبتلا خواهند شد ثالثاً اعراب سارازن هم که با دولت ایران متحد شده و محل سکنای ایشان آنطرف دجله بود

از آزار یا نفوس چیزی فروگذار نمیکردند زیرا شاپور میتوانست از عساکر خود آنقدری بآن سمت دجله رساند که برای
مشکل کردن کار رومیها کافی باشند پس وقت بود که شاپور اظهار وفا نماید به بیند چه جوابی می شنود و در هر صورت
اینکار فایده داشت چه هر قدر توقف رومیها در خاک ایران بیشتر طول میکشید ضعیف تر میشدند و کماشتگان شاپور در
اثنای گفتگوی صلح ممکن بود شروع بساختن پلی نمایند که اگر شروط مصالحه بدلخواه نشد بتوانند بی معطلی از دجله بگذرند
و سربازان ژوین را تعاقب کنند بعضی از مورخین میگویند در آنوقت که جانبین بگفت و شنید صلح و مصالحه مشغول بودند
کارگذاران شاهنشاه ساسانی پلی ساختند که بعد از انعقاد معاهده مهیا باشند که عهد را بشکنند و بتعاقب رومیها بپردازند
لکن این حرف واهی است فرضا که شاپور قیدی بدرست قولی نداشته اقلا عقل که داشته و دیوانه نبوده تا عهد صلحی
بی فایده را بیجهت بهم زند بلی ظن غالب آنستکه آن پل را ساخته باشند اما برای اینکه اگر نتوانستند با رومیها دست کنار
آیند راه تعاقب کار برای آنها باز باشد خلاصه شاپور سورنا و یکنفر دیگر از رجال دولت خود را باردوی ژوین فرستاد
و ایشان اظهار نمودند که برای انعقاد عهد صلح آمده اند و گفتند شاهنشاه ما چون مرد دانشمندی است میداند صلح
روزگار ناپایدار است مایل بسختگیری نیست و میخواهد دفعتا او با رومیها از روی رحم و مروت باشد و اگر شرایطی را
که تکلیف میکند امپراطور قبول نماید بقیة السیف قشون روم را اجازه میدهد که بی تعرض متعرضی از خاک او بیرون روند
و اگر ژوین بصلح مایل است یکنفر را معین کند تا با سفرای شاپور با او در این باب بسؤال و جواب پردازند امپراطور روم و مستشاران
او از این مسئله خیلی خشنود شدند و دو صاحب منصب معتبر یکی موسوم به آرینتئوس و دیگری سالوست نام را تعیین کردند که
فرستاده های شاپور با آنها گفتگو کنند و قرار شرایط مصالحه را بگذارند اما شرایط شاپور طوری بود که برای غرور و
نخوت رومیها زیاده از حد سخت و سنگین مینمود و تحمل آنرا ننگ و عار میدانستند و جهد کامل کردند که شاپور از توقعات
خود بکاهد شاهنشاه ایران مطلقا تغییر رای نداد چه موجبی برای این تغییر نمیدید آشکارا بود که رومیها روز بروز ضعیف تر
و بدحالتر میشوند و آن بآن بر قوت شاپور می افزاید مختصر از مسطورات مورخین چنین برمیاید که شاهنشاه ساسانی از توقعات
خویش نکاسته مگر چیزهای ناقابل که باصرار و التماس [illegible] و آخر الامر عهد صلح بشرایط مسطوره در ذیل منعقد شد

شرایط صلح شاپور ذو الاکتاف شاهنشاه ایران با ژوین امپراطور روم

اولا ایالات خمسه واقعه در مشرق دجله که نرسی جد شاپور بعد از غلبه گالریوس بدولت روم واگذار کرده با قلاع و سکنه
و هر چه در آن هست امپراطور بشاپور رد نماید لکن رومیها که در آن نواحی سکنی دارند مجاز باشند از آن خاک خارج شوند
و بهموطنان خود ملحق گردند ثانیا سه محل واقع در مزوپوتامی شرقی که نصیبین و سنجار و محل معروف به اردوی مورها باشد با برجها
واگذار شود بشرط آنکه قبل از تصرف کارگذاران آن امکنه را رومیها و سایر سکنه حق داشته باشند از آن نواحی بیرون روند
و هر چه اسباب قابل حمل و نقل داشته باشند با خود ببرند واگذار کردن این سه محل مستلزم واگذاشتن ایالاتی بود که محلهای

ثلاثه جزء معتبر آنها محسوب میشد یعنی اقلا ناحیه ما بین دجله و خابور از دست رومیها میرفت (مرز عشیرهٔ از عرب بوده)
ثالثا بکلی قطع شدن ارتباط ارمنستان با روم بود که بعدها اوراس پادشاه ارمن هیچ تکیه بدولت روم نداشته
باشد و اگر نزاعی ما بین ارمنستان و ایران روی دهد رومیها بارمن کمک نکنند بشرایط ثلثه مزبوره دولتین صلح کردند
و عهدنامه نوشتند و مدت صلح را سی سال قرار دادند و طرفین قسم خوردند که نقض عهد ننمایند و گرو رد و بدل نمودند
که بر طبق معاهده رفتار کنند تا مدت منقضی شود
مورخ رومی که این وقایع را نوشته گوید رومیها بهتر بود ده مرتبه جنگ کنند و یکی از این شرایط با افتضاح را قبول ننمایند
مورخ مشار الیه فی الحقیقه از روی وطن پرستی این حرف را میزند و شاید اگر زنده بود زیر این بار نمیرفت و هر قسم خطر و
صدمه را بر خود هموار مینمود و این عهدنامه را امضا نمیکرد لکن عقل حکم میکند که در آنوقت قشون رومی بکلی تلف میشد
اگر از آن چیزی بوطن میرسید معدودی بود و بس
امیانوس مورخ گوید ژوین بجای اینکه با شاپور صلح کند میبایست بکردستان براند و چهار روز میتوانست خود را
بآنجا رساند اما این حرف هم سخیف است چه از دورا تا کردستان اقلا صد و پنجاه میل راه است و عساکر امپراطور روزی
چهار میل و نیم راه می پیمودند بدین تصور سی و سه روز باید در راه باشند تا بمحل مقصود رسند
مورخ دیگر اتروپیوس نام که در آن سفر با رومیها همراه بوده گوید این صلح هر چند اسباب بی آبروئی بود اما ژوین
جز قبول چاره نداشت و اگر غیر از این میکرد جان خود و تمام عساکر را در این راه میگذاشت پس خود را در مصالحه
مجبور دید و اگر شرایط بهتر میخواست طرف مقابل حرف او را نمی شنید از این رو ملامتی بر امپراطور نیست
باید دانست پس از انعقاد عهد صلح طرفین با کمال راستی و درستی شرایط مقرره را منظور داشتند و ایرانیها رومیها را
اجازه دادند بلا مانع از دجله عبور نمایند امیانوس گوید گذشتن از دجله کار بس مشکل بود و دشواریهای آنرا
شرح میدهد و همین دلیل است که اگر کار مصالحه صورت نمیگرفت و لشکریان ایران مزاحم قشون رومی میشدند چیزی
برای آنها باقی نمیگذاشتند راستست که بعد از صلح هم ابتدا تعدی اعراب ساراسن بعساکر روم اذیت کردند لکن روی
هم رفته باید گفت آن بیچاره ها بدون زحمت راه بازگشت خود را پیش گرفتند و احتمال میدهیم در وقت عزیمت ایرانیها
در کار آذوقه برومیها کمک کرده باشند شک نیست که آنجماعت بعد از آن چند روز خیلی سختی کشیدند تا از مزوپوتامی
متعلق بدولت روم باذن شاپور آذوقه وارد خاک ایران شد و در محلی نظامی از متملکات دولت ایران موسوم به اور
یا ادور آن آذوقه بسربازهای از دست رفته روم رسید و از قحطی در آمدند و الحق وصول قوت بآنجماعت از نتایج
نیکی و اجابت فوری بود مع ذلک میتوان گفت ژوین با این صلح جان و خون خلقی را خرید اما ایالات و بلادیکه رومیها
باید بدولت ایران واگذار نمایند در کمال آرامی واگذار کردند اگر چه اهالی گفتند ما خود بدون همراهی و کمک عساکر روم

با ایرانیها می‌جنگیم و مقاومت میکنیم اما رومیها قبول ننمودند و قشون خود را از قلعه‌ها بیرون آوردند و به پادشاه
ارمنستان گفتند بعد از این چشم طرفداری و حمایت از جانب دولت روم مدار و با آنکه بعضی بزرگان اصرار کردند
که تو شرایط این صلح را از روی استیصال قبول کرده پیرو اسلاف خویش باش عهد را بشکن و زیر بار اجرای آن شروط
مرو امپراطور اصلاً گوش باین حرفها نداد و با کمال درستی و آبرومندی در قولی که داده بود پافشاری نمود بنابراین دوره
دوم جنگ ایران و روم بانتها رسید در صورتیکه بکلی برعکس دورهٔ اول نتیجه داده یعنی دورهٔ اول بنفع بزرگ رومیها و
منافع کثیره آنها ختم شد و دورهٔ دوم بشکست فاحش و پس دادن گرفته‌های پیش بلکه دولت روم قدری هم عقب تر
رفت توضیح آنکه نصیبین که حصن حصین مرز یونانی شرقی محسوب میشد و دولت روم در حفظ آن میکوشید و مکرر
سلاطین اشکانی و ساسانی بر آن حمله کردند و نتوانستند مسخر نمایند مگر یکدفعه که باز رومیها بزودی آنرا پس
گرفتند دیگر وقتی آن قلعه از دست دولت روم رفت در حقیقت حصار مملکت روم و حافظ آسیای غربی و شهرها
که دویست سال رومیها در تصرف خویش داشتند و آنرا باسم کلنی موسوم کرده از دست دادند و بمقتدرترین دشمن خود
واگذار کردند و این فقره برای دولت روم خسارت کلی بود و جا داشت و میتوانست این تسلیم اسباب تزلزل کار او
و آید بلکه انطاکیه شود و سرحد شرقی روم در واقع بی نگهبان ماند و سایر متصرفات روم هم از دست آن دولت
برود ولی بحکم تقدیر هیچیک از این اتفاقات نیفتاد و تا دویست سال دیگر ایرانیها در متصرفات شرقی روم تاخت و تاز
نکردند اما بعد از معاهدهٔ صلح ژوین و شاپور نفوذ و تسلط دولت روم در آسیا رو بتنزل گذاشت و دولت ایران
در آن نواحی اول دولت گشت شاپور دوم معروف بذوالاکتاف فی الحقیقه در جنگ با کنستانتیوس و ژولین
و ژوین خیلی کفایت بخرج داد یعنی دانست چه وقت حمله کند و کی آرام سر جای خود نشیند چه زمان رو بسر دشمن
بیاورد و کجا او را بحال خویش واگذارد و کمال شعور او از ابتدا وی را ملتفت اهمیت نصیبین نمود و مصمم بتصرف
آن شد و آنقدر اصرار کرد تا بمقصود رسید در سال سیصد و سی و هفت که دولت روم را بجنگ طلبید نظر میآمد
که از روی بی احتیاطی کار میکند لکن بعد دانستند چه اندیشه پا را پیش میگذارد و برهان این دعوی آنکه در مدت
بیست و هفت سال جنگهای معتبر متعدد کرد و در هیچکدام شکست نخورد و ظاهر ساخت که در لشکرکشی و سرداری
از کنستانتیوس و ژوین بمراتب قابلتر و ماهرتر است و با ژولین اقلاً برابر خلاصه شاپور بزور عقل و قوت قلب و اصرار
و کفایت آخرالامر نتیجهٔ جنگ را بر طبق مرام و مقصود خود نمود و در سنهٔ سیصد و شصت و سه میلادی دولت ایران را
آن شأن و علو مقام داد که در زمان جد او نداشت و اگر مفاخر این شاهنشاه ساسانی منحصر بهمین مآثر میشد که ذکر
کردیم باز حق داشت که با لقب کبیر دهند چنانکه اکثر از مورخین او را بهمین لقب یاد کرده و نام برده و در همه جا شاپور کبیر
نوشته‌اند آخرالامر شک نیست که شاپور ذوالاکتاف از تمام سلاطین ساسانی یعنی اسلاف و اخلاف خود کاملتر و بزرگتر است مگر از انوشیروان

فصل دوازدهم

مطالب این فصل عبارتست از وضع و رفتار ارمنستان در هنگام جنگ شاپور با ژولین امپراطور روم و فریفتن شاپور ارزاس را و اسر او و مسخر کردن ارمنستان و حملهٔ آن پادشاه بر ایبری و معزول نمودن سوروماسیس و نصب سلطان دیگر مقاومت ارتوژراسا و تسخیر آن مشکلات شاپور تقسیم ایبری مابین دولتین ایران و روم مصالحهٔ با والنس فوت شاپور سکه‌های او

عمده پیشرفت کار شاپور ذوالاکتاف در جنگ با ژولین و ژوین سبک رفتار ارمنستان بود که از ابتدای حرکت
ژولین پادشاه آن مملکت اختیار نمود پیش گفته‌ایم امپراطور روم وقتی دست بکار جنگ شد ارمنستان را با خود
متحد و همدست میدانست و چشم داشتی زیاد بامداد ارزاس پادشاه ارمن داشت و طرح را چنان ریخته که باید دو قشون
علیحده که هر یک از طرفی کار کنند بر طیسفون حمله نماید یعنی خود با عساکر اصلی از راه فرات و نهر ملکا بتازد و دو سردار
او پروکوپیوس و سباستیان لشکر ابواجمعی خویش را با سپاهیان ارمن همراه ساخته بعد از آنکه ناحیهٔ حاصلخیز مدی را
بباد غارت دادند از طرف آسیریه آمده باین از کنار ساحل یسار دجله باین شهر یورش برند اما چون بشهر طیسفون نزدیک شد
اثری از آن قشون ندید بلکه خبری هم نشنید و از آنجا که میخواست در جوش آن جنگ از کمک آن جنگیان فایده‌ها برد و این
مقصود حاصل نگشت سخت محزون و مأیوس گردید حالا باید دید این کوتاهی از کجا شد و برای پروکوپیوس و سباستیان
که یکی از اسباب خرابی کار ژولین گردید بهر حال این تردید از چه رو دست داد و چرا کار را بتأخیر انداختند ولی چنین بنظر
میآید که دو سردار رومی بر حسب امر امپراطور خود از راه مرز یونانی شمالی بارمنستان رفتند و ارزاس هم برای مدد قشونی
همراه آنها کرد و دو لشکر بجانب مدی راندند و ناحیهٔ پر حاصل معروف به شیلیاکوموس با هر قریه را تاراج نمودند
و برای ایشان آسان بود که پیش آیند لکن سپاهیان ارمن غفلةً و بیخبر عقب کشیده بمملکت خود برگشتند موسی خورنی
میگوید سردار قشون ارمنی زوروس نام داشت و بواسطهٔ تعصب مذهبی این کار کرد چه جایز نمیدانست ارمنستان که مملکتی
عیسوی مذهب است طرفدار شخصی مرتد گردد و آن سردار برای اضرار بولینعمت خود حاضرتر بود تا بیاری قشون پادشاهی
که دشمن دین او است در هر حال سرداران رومی که خود را دست تنها دیدند بتردید افتادند که کدام راه را اختیار
کنند یکی از آنها برای این بود که با وجود تنهائی از کنار دجله روند و بژولین ملحق شوند دیگری گفت باید بمرز یونانی شمالی
مراجعت نمود چون نفاق آمد اتفاق رفت و از پیوستن بژولین صرف نظر کردند و عساکری که ژولین در جنگ سال
سیصد و شصت و سه میلادی کمال امیدواری را بآن داشت بکلی بیکار ماند

از قرار مذکور ژولین از رفتار ارامنه مطلع شده در همان زمان که بطرف طیسفون میرفت کاغذی به ارزاس نوشته از رفتار

سردار او شکایت کرد و گفت اگر ژوویوس نتواند بسزای خود برسد از جنگ ایران که فارغ شدم و برگشتم سخت بلائی
میپردازم و عالی و اسافل میسپارم اوراس از این تهدید خیلی مضطرب شد و اگرچه پر ثانی اقدام بفرستادن کمک برای
ژولین بکرد اما محض برائت ذمه خود در حال ژوویوس و تمام خانواده او را براه عدم روانه نمود تا از شر خشم ژولین
برهد بعد از آن بلافاصله سالها آسوده و بیطرف نشست

رفتار ارمنستان روی هم رفته برای دولت ایران فایده داشت و البته بر پیشرفت کار شاپور خیلی کمک کرد معذلک شاهنشاه
ساسانی طوری از اوراس ناراضی و دلتنگ بود که این مختصر منفعت او و امتناع عدیم بود چنانکه فوراً مصمم شد بارمنستان
حمله نماید و نگذارد سلطنت اوراس بپاید دولت روم بواسطه عهدنامه جدید متعهد شده بود که از ارمن حمایت نکند
و در نزاعهای آن مملکت با ایران بیطرف بماند پس برای تصرف ارمنستان شاپور سنگی در جلو راه نداشت غیر از اینکه
شاهنشاه ایران خیال میکرد از در زور در آید یا از راه تدبیر یا هر دو عاقبت شق اخیر را اختیار کرد و تدبیر را با احتیاط
نزدیکتر دید از یکطرف بدلربائی بعضی ساتراپهای ارمن پرداخت از طرف دیگر در ولایات سایر ساتراپها بنای تاخت و
تاز را گذاشت و در این کار ابرام نمود تا تمام ساتراپها در تحت فرمان او در آمدند و به اوراس نیز اظهار کردند که ناچار
باید پیش شاهنشاه ایران تسلیم شد و مطیع و منقاد بود شاپور چون کار را بانجام رسانید برای اینکه بدون خونریزی نیز
مقصود حاصل شود یعنی اوراس نیز بتسلیم تن در دهد کاغذی بپادشاه ارمن نوشت و موسی خورنی مضمون آن نامه را از قرار
ذیل ثبت نموده است

صورت نامه شاپور شاهنشاه ایران بارشاک پادشاه ارمنستان

شاپور زاده اورمزد همپایه آفتاب پادشاه پادشاهان برادر عزیز خود پادشاه ارمن سلام میرساند و از روی
کمال مهر و محبت میگوید بر ما معلوم شده که تو دوست صادق ما هستی چه با قیصر روم در حمله او بایران همدست نشدی
و چون از تو کمک خواست قشون فرستادی و بعد فرمان دادی که مراجعت کنند نیز میدانیم که ابتدا او میخواست از راه
ارمنستان باراضی ما آید و تو نگذاشتی سربازهای ما که در تکالیف خود کوتاهی و خیانت کرده بودند تقصیر را بگردن
تو وارد میآوردند ما گوش بحرف آنها ندادیم و سردار ایشان را سیاست و نابود نمودیم و قسم بمیترا که بمملکت تو
اذیت و ضرری نرسانیدیم کارهای خود را طوری ترتیب بده که بزودی بتوانی نزد ما آئی تا در باب منافع مشترکه خودمان
مشورت کنیم و بعد از آن بمملکت خویش مراجعت نمائی   انتهی

چون این کاغذ باوراس رسید اگرچه سوءظنی برای او پیدا شد چاره جز قبول ندید از ارمنستان نهضت کرد و بدربار
شاپور آمد بمحض رسیدن گرفتند کورش کردند و با زنجیر نقره دستها را بستند در محلی موسوم بقلعه فراموشی او را
حبس نمودند عادت دربار ایران بود که دست اسیر محترم را با زنجیر نقره می بستند اما گرفتاری اوراس اسباب

تسلیم شدن اهالی ارمن نشد جمعی متفق گشتند و فرزند و زوجه اوراس و باب یا پاپا را پسر او را بریاست برداشتند
و ایشان بحصن حصین ارتوژراسا (اردا گرس) متحصن جستند با شاپور بنای مقاومت را گذاشتند شاهنشاه ساسانی
امر بمحاصره آن محل را بدو نفر ارمنی که در دربار او آورده رجوع نمود و نام آن دو سیلاسیس و ارتاباتین بود و خود بتوسعه تسلط
خویش در ماوراء ارمنستان یعنی در مملکت ایبری که خیلی نزدیک و مربوط با ارمن بود و غالبا در کارها پیروی آن
سرزمین مینمود پرداخت

مملکت ایبری در این وقت سلطانی داشت موسوم به سوروماسس که از جانب دولت روم در آنجا سلطنت میکرد بنابراین
طرف آن دولت بود شاپور به ایبری راند و سوروماسس را دواند و اسپاکورس نامی را در آنجا بتخت نشاند و بمملکت
خود مراجعت کرد و تسخیر ارمنستان را چنانکه گفتیم بدو صاحب منصب ارمنی (سیلاسیس و ارتاباتین) واگذاشت
مورخین ارمن این دو نفر را زیگ و کارن میخوانند سیلاسیس و ارتاباتین شروع بمحاصره ارتوژراسا کردند و تا
مدتی با زور و قوت تمام در گرفتن قلعه کوشیدند و آخر بنا بر معاهده شد چون داخل قلعه شدند که عهد را منعقد
نمایند اهل قلعه آنها را رو بخود کرده سیلاسیس و ارتاباتین با شاهزاده ارمنی و بر ضد قشون ایران متفق گشتند و
لشکریان شاپور مجبور بعقب نشستن شدند پاپ را عقب نشستن آنها را غنیمت شمرده از شهر بیرون رفت و خود را در ظل
حمایت والنس امپراطور روم کشید امپراطور با او اجازه داد محترما در نئوسزار یعنی قیصریه جدید بماند ولی چیزی
نگذشت که بصوابدید سیلاسیس و ارتاباتین پاپ را بارمنستان مراجعت کرد و یکدسته از دوستان وطن او را بپادشاهی
قبول نمودند و دولت روم نیز در باطن این حرکات را تقویت میکرد لهذا شاهنشاه ایران باز با لشکری جرار بارمن آمده
پاپ را و ناصحین او را که سیلاسیس و ارتاباتین باشند منهزم ساخت و آنها بکوهستان فرار کردند و ارتوژراسا را مجدداً
محاصره نمود قلعه مجبور بتسلیم و فرزند زوجه اسیر شد خزاین اوراس بچنگ شاپور افتاد و آخر الامر پاپ را دید غیر از تمکین
و اطاعت علاجی نیست سیلاسیس و ارتاباتین را کشت و سر آنها را برای شاپور فرستاد اگر دولت روم راضی میشد
دشمن قدیم خود یعنی دولت ایران را با علی درجه بزرگی ببیند بواسطه عهدنامه دو دست بسته سر جای خود نشیند شاید
در این وقت استقلال ارمنستان با نتها میرسید لکن پیشرفت شاپور تا این حد برای دو مهم اسباب خیال شد اهالی
ارمن و ایبری زیاده از حد بآزادی خود مقید بودند و نیز با دولت ایران که از همه بیشتر آفت آزادی ایشان بود
عداوت مخصوص داشتند عیسوی بودن نیز بهانه بدست آنها میداد که با دولت روم همراهی کنند و از ایرانیها که بزعم
آنها کافر محسوب میشدند و محتمل که متعرض مذهب آنها میگردیدند و گریزان باشند بت پرستان ارمن و ایبری میلی
بشاپور نداشتند هرچند شاهنشاه ساسانی وانمود مینمود که آنها را آزاد و مختار خواهد گذاشت اعتنا و اعتماد
نمیکردند از طرف دیگر چون امپراطوری که آنوقت بتخت سلطنت روم نشسته غیر از ژوین بود و در بستن عهدنامه پر افتضاح

سال سیصد و شصت و سه میلادی شرکتی نداشت نه شرافت نه مذهب اما مانع نبود که آن عهد را بشکند پس از هر
جهت صرفه در این میدید که جلو اعمال شاپور را بگیرد و مانع تسلط دولت ایران بر آسیای شمال غربی گردد
(ژوین در سنهٔ سیصد و شصت و چهار میلادی پس از هشت ماه سلطنت درگذشت و والنتینین بجای او امپراطور
گشت و برادرش والنس را در امپراطوری با خود شریک نمود و حکومت ولایات شرقی را باو واگذاشت)
دولت روم مهیای مداخله در ایبری شد بمحملی که در عهدنامهٔ دولتین هم اسم این مملکت بخصوص ذکر نشده باشد و
حمایت سورو ماسس تبعید شده اسباب نقض عهد نگردد در هر حال در آخر سال سیصد و شصت و هفت دولت روم
بدوک ترنتیوس حکم کرد با دوازده دسته قشون داخل ایبری شود و سورو ماسس را دوباره بتخت نشاند دوک مشار
الیه از اینجا که حد شمالی آن مملکت بود ورود نمود و تا رود سیروس را بدون اشکال متصرف شد در رود مذکور
اسپاکوریس که شاپور او را پادشاهی ایبری داده آمد و تکلیف صلح کرد و گفت دل من با دولت روم است اما چون پسرم
پیش شاپور گرو میباشد نمیتوانم ظاهراً مخالفت و اقدام کنم بهتر آنکه مملکت ایبری را تقسیم کنید قسمت شمالی سیروس از رومی
باشد و قسمت جنوبی از من ترنتیوس برای اینکه زیاد دچار مشکلات نشود قبول کرد قسمت شمالی و غربی ایبری به سورو ماسس
تعلق گرفت و قسمت جنوبی و شرقی به اسپاکوریس پادشاه ایران چون این خبر شنید خیلی متغیر شد هرچند در عهدنامهٔ دولتین
ذکری از مملکت ایبری نشده ولی باعتقاد شاپور آن عهدنامه متضمن اینمعنی بود که آن سرزمین در تحت حمایت دولت ایران
بلکه ملک آنست و بی رضا و اطلاع دولت مشار الیها تقسیم ایبری دخل و تصرف در حقوق شاهنشاه ساسانی باشد گذشته
از این شهریار مامیدانست دولت روم مداخلهٔ خود را منحصر به ایبری نکرده تا ظاهراً ایرادی بر او وارد نیاید بلکه در
ارمنستان هم دخالت نموده و زیاده بر این خبر قصدها دارد و دلیل واضح آنکه کنت آرینتئوس را بسرحد ارمن فرستاده که
اگر شاپور متعرض ارامنه شود او بآنها کمک نماید شاهنشاه ایران بزبان فرستادگان خود هرچه از عهدنامهٔ دو دولت و شرایط
آن گفت نشنیدند و سفیر را از روی بی اعتنائی جواب کردند و همان راهی را که داشتند رفتند شاپور دید غیر از جنگ
علاجی نیست و هرچه غیر از این کند وقت تلف کردن است از آنجا که زمستان در رسید فقط بجمع آوری قشون پرداخت و لشکر
زیادی از رعایای خود و ملل متحده آماده ساخت که در بهار قدم بمیدان کارزار نهد و دولت روم را از جهت بیوفائی که
کرده تنبیه کند از آنطرف دولت روم هم برای مقاومت بحمله که مبدا است شد نیست و گزیری از آن نیست حاضر و آماده
شد و قشونی معتبر در تحت ریاست طراژان و وادومر سلطان سابق المان بمحافظت سرحدات شرقی فرستاد اما همین قدر
ملاحظهٔ عهدنامه دو را کردند که بصاحب منصبان حکم دادند آنها بحمله مبادرت ننمایند منتظر باشند که طرف مقابل
بحمله اقدام نماید بلی طولی نکشید که بمحض اینکه طلیعهٔ بهار در رسید شاپور با لشکر انبوهی از سوارهای بومی و جنگیان
متحدین از سرحد عبور کرده در نزدیکی محلی موسوم به واگاباناتا بر رومیها حمله نمود فرمانده رومی بقشون خود فرمان داد

عقب نشینند چنین کردند و عساکر ایران آنها را تیرباران نمودند بسیاری از رومیها زخمی شدند و ظاهر گشت که
ایرانیها عهد را شکسته‌اند سربازان رومی که دیگر ملاحظه نداشتند برگشته و پیش آمده صدمهٔ زیادی بلشکریان
شاپور وارد آوردند لکن از این کوشش و کشش فایده عاید آنها نشد چه طرفین هیچیک مایل بکار جدی نبودند و
کاری از روی بی میلی مینمودند خلاصه تمام مدتیکه مناسب جنگ بود بزد و خوردهای بیفایده گذشت که گاهی فتح با اینطرف
زمانی با آنطرف چون تابستان بانتها رسید هر دو طرف بنای گفتگو را گذاشتند و موقتاً صلح کردند شاپور بطیسفون آمد
و امپراطور هم که شخصاً بمیدان حاضر شد بقشلاقات انطاکیه رفت بعد از آن یازده سال نایرهٔ قتال اشتعال داشت
و باید دانست والنس را قابلیت نظامی نبود و خود را فقط باین قانع مینمود که در ارمنستان و ایبری تسلطی داشته باشد
سرحدات شرقی را نیز حفظ کند شاپور هم پیر شده و باستراحت مایل چه از سن شانزده سالگی تا آنوقت تقریباً متصل
جنگ میکرد پس نتیجه آنکه از سال سیصد و هفتاد و یک تا سیصد و هفتاد و شش جنگ و صلح در کار بوده بدون هیچ نتیجه
و در سنهٔ آخر دولتین مصالحه کردند و بعد از آن در عهد شاپور مشرق با امنیت و آسایش گذراند
شرایط صلح بدرستی معلوم نیست ظاهر آنکه دولتین هر دو متعهد شدند که در ارمنستان و ایبری مداخله نکنند و آن دو
مملکت را بحال خود گذارند ارامنه نپسندیدند ارمن خود را بروم بست و ایبری متابعت او نمود چه رشتهٔ عیسویت این دو
مملکت را بروم پیوند داده بود و تبعیت آنها بایران از امور قهری و جبری بشمار میآمد راست است که چون ژوین ظل حمایت
خود را از سر آنها برداشت از ناچاری مطیع و منقاد ایران شدند اما بمحض اینکه جانشینهای آن امپراطور رفتار خود را تغییر
دادند و برای حمایت ارمنستان و ایبری مهیا شدند اهالی آن دو مملکت طبعاً رو بآن دولت کردند و بر ضد دشمن مشترک
او کمک بزرگی ترتیب دادند
چند سال بعد از معاهدهٔ سنهٔ سیصد و هفتاد و شش شاپور درگذشت یعنی پس از هفتاد سال سلطنت در سنهٔ سیصد و
هفتاد و نه یا سیصد و هشتاد میلادی زندگانی و تخت و تاج را بدرود گفت و عجب آنکه با آن سلطنت طولانی و با اقتدار
زیاده از اقتدار تمام پادشاهان ساسانی که پیش از او پادشاهی کرده و آن همه عظمت نه عمارتی از او مانده نه کتیبه فقط
آثاری که از شاپور در دست داریم سکه‌های اوست
بعقیدهٔ بعضی سکه‌های شاپور را میتوان قسمت کرد و آن سه قسمت مطابق با سه هنگام سلطنت او میباشد سکه‌های هنگام
اول در پشت صورت آتشکده دارد با دو مستحفظ که روی مستحفظین بطرف آتشکده است و آتش بطریق معمول در آن مشتعل
میباشد و بلند میشود در روی سکه سر شاپور نقش شده بطرز قدیم و خیلی شبیه بسر شاپور اول در بسیاری از سکه‌ها
بتاج توپی زره است و آن یکقطعه زره ایست که گوش و زیر گوش را حفظ مینماید و توپی زره مخصوص سه پادشاه اول این
سلسله میباشد این سکه‌ها از حیثیت صنعت از همه بهتر است و خیلی شبیه بسکه‌های شاپور اول و اسباب تمایز آنها از هم

اینست که اولاً مستحفظین عوض اینکه پشتشان بآتشکده باشد رو بآن کرده اند سکه‌های هنگام دویم توپی نیز ندارد
ودر پشت آن نیز آتشکده بی مستحفظ است وازحیثیت صنعت ازسکه‌های هنگام اول پست تر میباشد امّا ازسکه‌های
هنگام سیم بمراتب عالی تر است اسباب تمایز این سکه‌ها خیلی پست یعنی سکه‌های هنگام سیم مخصوصاً اینست که درمیان
شعلهٔ آتش آتشکده یك سر آدم نقش کرده اند وازجهتهای دیگر کمال اشباهت بسکه‌های اول دارد وازحیثیت صنعت
شباهت خطوطی که روی این سکه‌ها دیده میشود قابل ملاحظه نیست وغالباً ازاینقرار است (مزدیسن بگ
شاهپوهر ملکان ملکا) یا (مزدیسن بگ شاهپوهر ملکان ملکا ایران و انیران) ولی گاهی دیده میشود که لقب جدیدی بمعنی
تهام یعنی مقتدر نیز بر کلمات مسطوره افزوده شده (تهم وتهمتن از مشتقات همین لقب تهام است)

فصل سیزدهم

مسطورات این فصل عبارتست از سلطنت مختصر اردشیر دویم وشاپور سیم وعدم اطلاع از تاریخ آنها وروابط
ایشان با ارمنستان بنای شاپور سیم در تخت بستان (طاق وسطام یا طاق بستان کرمانشهان) سکه‌های اردشیر
دویم وشاپور سیم سلطنت بهرام چهارم ومهرهای آن پادشاه ورفتار او با ارمنستان وفوت وی

بعد از پادشاهی با افتخار شاپور دویم (ذوالاکتاف) که دولت جدید ایران را بذروهٔ رفعت واعلی درجهٔ کمال رسانید
دورهٔ پیش میاید بکلی ضد آن دورهٔ غریب شاپور تقریباً سه ربع از یك قرن (هفتاد وپنج سال) سلطنت کرد وحال
آنکه سه پادشاه که بعد متوالیاً جانشین او شدند مدت ملکشان بر روی هم ازبیست سال نگذشت شاپور دائماً درکار جنگ
بود وتمام اکناف واطراف را ازبیم شمشیر خود متزلزل ولرزان داشت فی الحقیقه ازتمام اسلاف خود بهتر سلطنت نمود و
عهد هیچیك افتخار دوران او را نداشت آنها که بعد ازشاپور پادشاهی کردند همه صلح طلب بودند ودرکار جنگ
اقدامی نداشتند بطوری آرام که گویا همسایگان آنها را نمیشناختند وازهمه سلاطین غیر معروف تر آنها میباشند یعنی
اضمحلال بیشتر بآن دو پادشاه که بلافاصله جانشین شاپور شدند (اردشیر دویم وشاپور سیم) تعلق دارد هریك
ازاین دو پادشاه چهار یا پنج سال سلطنت کردند وتاریخ آنها دراین مدت خالی ازوقایع وسوانح است اردشیر دویم
که بعضی او را برادر شاپور دویم میدانند احتمال کلی میرود که پسر او باشد درسنهٔ سیصد وهفتاد ونه میلادی این
پادشاه بجای پدر بتخت نشست ودر سال سیصد وهشتاد وسه در طیسفون درگذشت مردم ایران او را نیکوکار یعنی نیکوکار
خوانده اعراب جمیل (الجمیل) صاحب مجمل التواریخ گوید اردشیر دویم درمدت چهار سال سلطنت خود ازرعایا
مالیات نگرفت ازاین وطرف مهر ومحبت وسپاس ایشان گردید چنین بنظر میاید که بعد ازجلوس اردشیر اهالی ارمنستان
با واقبال نمودند وچندی وی را سلطان خود خواندند توضیح آنکه بعد ازکشته شدن باب یا پاپ پادشاه ارمن رومیها یکنفر را

کرواراز تاد

کرواراز تاد یا فاراز داتس نام داشت بپادشاهی ارمنستان بر داشتند این شخص ازخانوادهٔ ارزاسید یعنی
اشکانیان ارمن بود ولی بسلاطین تازهٔ آن مملکت نسبتی نداشت در همین اوان باز رومیها زمام ادارهٔ حقیقی مور را
بدست یکی ازنجبای ارمنستان موسوم به موشگ که ازخانوادهٔ معروف ماسیگونیان بود دادند موشگ کارهای
ارمن را با کمال قدرت اداره کرد ولی بنظر میامد که این مدیر مقتدر با والنس امپراطور روم میانه گرم وخصوصیتی بکمال دارد و
در خیال که با استظهار امپراطور پادشاه ارمنستان را از دست بسر کند خود سلطان شود وارازتاد بعد ازچندی باغوای القا
ناصحین نسبت بموشگ سوء ظنی حاصل کرده درضیافتی حکم بقتل او داد برادر موشگ که او را مانوئل مینامیدند از
این معنی ازجا در رفته بطغیان پرداخت و با وارازتاد جنگ کرده او را شکست داده ازمملکت بیرون نمود پس ازآن
زرماندخت زوجهٔ باپ را که پیش سلطان بود دو پسر خود اوزاس و والارداس را آورده اسباب تجمل وجلال سلطنتی برای
ایشان فراهم کرده دوشاهزاده را پادشاه خواند وخود متقلد امور دولت ومملکت شد معین است که مانوئل مؤسس
این اساس ازامپراطور روم میترسید ومیدانست آن پادشاه راضی نمیشود یکنفر رعیت سلطانی را که او بتخت نشانده از
سلطنت محروم نماید وترتیب دیگر برای کار دهد پس برای اینکه وضع واساسی که تأسیس کرده بهم نخورد مانوئل بحامی مقتدری
محتاج است وبرای ارمنستان در وقت ضدیت با روم حامی قادر که قبول حمایت کند همیشه دولت ایران بوده است وبس
بنا براین مقدمات اندکی بعد ازجلوس اردشیر دویم مانوئل سفیری با نامه وهدایای بسیار بدربار آن شهریار فرستاده اظهار
داشت که اگر پادشاه ایران ازارمنستان حمایت کند او را صاحب اختیار کل ارمنستان میخوانیم ومتعهد میشویم که از بندگی
ووفاداری نسبت بآن پادشاه هیچ فروگذار ننمائیم واضح است که چنین تکلیفی با کمال میل ورغبت قبول میشود شرایط آن
بتعجیل معین ومقرر وعهد منعقد میگردد مختصر قرار دادند ارمنستان هرسال مبلغی خراج بدهد وده هزار نفر قشون ازایران بآن
مملکت داده شود که ارامنه خود متحمل خرج آنها باشند یکنفر ساتراپ ایرانی هم درحکمرانی مملکت با مانوئل شرکت نماید و
خرج دربار وسفرهٔ این ساتراپ را نیز مانوئل بدهد حاصل آنکه اوزاس و والارداس با مادرشان زرماندخت مجازاً شدند
که دارای لقب پادشاهی وافتخارات آن باشند وقرار شد هروقت کسی متعرض ارمنستان شود ایران بحمایت آن مملکت برخیزد
ومانوئل هم بر سر شغل خود یعنی اسپارابت (سپهسالاری) بعبارة اخری سپهسالاری قشون ارمنستان باشد درست نمیتوانیم
بگوئیم مدت دوام این قرار داد چه بوده احتمال قوی میرود دو سه سال بیشتر نکشید وظاهراً درحیات اردشیر دویم بهم خورد
فستوس ازمورخین گوید یکی ازنجبای ارمن مرجان نام بسعادت واقتدار مانوئل حسد برد وخواست بنیان آنرا برهم اندازد
بنای دسیسه را گذاشت وبسپهسالار ارمنستان گفت ایرانیها که در مملکت ما نفوذی حاصل کرده خیال دارند تو را که مانوئل
هستی بگیرند مغلولاً یا تحت الحفظ نزد اردشیر فرستند یا بقتل رسانند مانوئل ازساده لوحی این حرف را باور نمود وگمان کرد
برای حفظ جان خود باید پیش دستی کند ومجال بدشمن ندهد لهذا تمام قشون ارمنستان را بر سر آن ده هزار نفر لشکر ایرانی که

وآنها را

و آنها را جمیعاً بقتل رسانید مگر یکنفر از ماندهٔ ایشان اذن فرار یافت پس از این واقعه جنگ فیمابین ایران و ارمنستان درگرفت
گاهی اینطرف غالب و آنطرف مغلوب و گاهی بعکس و میتوان گفت بر روی هم کار رومانیان پیش بود چه مکرر حملهٔ عساکر ایران را دفع
نمودند تا جائی که داشتند در حفظ ارمنستان کوشیدند اینکه ملتجی بدولت روم گردید ولی آن هم در سنه سیصد و هشتاد و سه
میلادی مرد و کار ارمنستان مغشوش شد فرقهٔ دولت روم را بحمایت طلبیدند و فرقهٔ از ایران اعانت خواستند فی الحقیقه
سرزمین ارمن بار دیگر میدان جنگ دو دولت بزرگ گردید بنظر میآمد آن نزاع قدیمی که موجب خرابی و صدمات کلی گردید
دو ثانی تجدید میشود ولی بر حسب اقتضای وقت نه دولت روم بجنگ میل داشت نه دولت ایران و مخصوصاً سلطنت این دولت
بواسطهٔ پادشاهان ضعیف نیرو این بار بمزرفت و گویا طوایف اسکیث مشرق هم بآن تهدید میکرد دولت روم نیز با طوایف گت
که روز بروز مقتدر تر میشدند در گیر و دار بود اگرچه از سال سیصد و هفتاد و نه تا سنه سیصد و هشتاد و دو تئودوز کبیر
نواحی محکومهٔ خود را امن کرده و مقدونیه و تراس را از شر خرابی و وحشیها تمام بود آسوده نموده لکن جهت این آسایش آن بود که جمع
کثیری از گتها را داخل مملکت نموده اما باز در سرحدات شمالی آنقدر از آن قوم شریر وجود داشت که بجنبانند و شمانند تماما
و هر ساعت ممکن بود دوباره ایالات دانوب سفلی را خرابیها نمایند از این رو دولت روم صلح را بر جنگ ترجیح میداد چنانکه در سال
سیصد و هشتاد و چهار میلادی که سال پنجم سلطنت تئودوز بود آن امپراطور با سفرای ایران گفتگوی صلح کرده عهدنامه
نوشتند بطوریکه هر دو دولت راضی گشتند و مشرق امن و آرام شد باین معنی که قرار دادند ارمنستان قسمت شود و معین است
در این تقسیم ملاحظه کرده میبینند از ایالات کدام برای این دولت مناسب و طبیعی است که ضمیمه شود و کدام برای آن دولت و
آخر الامر ارمنستان بدو قسمت غیر متساوی منقسم شد قسمت کوچکتر را که ایالات غربی بود در تحت حمایت دولت روم قرار
دادند تئودوز حکومت آنرا با ارزاس که بواسطهٔ مانوئل پادشاهی رسید و پسر پاپ پادشاه بدبخت و نوادهٔ ارزاس
معاصر ژولین بود داد اما قسمت بزرگتر واقع در طرف مشرق که در تحت تبعیت دولت ایران قرار داده شد شاپور سیم
جانشین اردشیر دویم حکمرانی آنرا بیکی از بزرگان خانوادهٔ ارزاسید (اشکانی) موسوم به کسرواس (خسرو) که عیسوی
بود واگذاشت لقب پادشاهی باو عطا فرمود و یکی از خواهرهای خود را بزنی باو داد و باین طریق نزاع دولتین ایران و روم
بر سر ارمنستان بانتها رسید و روابط دوستانه فیمابین این دو دولت برقرار شد و آن سی و شش سال یعنی از سنه سیصد و
هشتاد و چهار میلادی تا سال چهارصد و بیست طول کشید
چنین بنظر میآید که در سال سیصد و هشتاد و سه میلادی یعنی یکسال قبل از آنکه عهدنامهٔ مزبوره در فوق صورت ختام و
انجام یعنی انعقاد تام و تمام پذیرد شاپور سیم جانشین برادر خود اردشیر شده باشد لیکن معلوم نیست سبب آن فوت
اردشیر بوده یا بواسطهٔ ظلمها که نسبت بعلما و شرفا کرده از سلطنت خلع شد از مصنفین مشرق طبری و مسعودی خلع او را پسند
لکن چندان اعتمادی بقول آنها نیست چه آن تعریفها که از وی نقل میکنند با القاب خیر و نیکوکار که اکثرها باو داده منافی است

وظن

وظن غالب اینکه در سنهٔ مذکوره اردشیر بدرود زندگانی گفته باشد چنانکه آگاتیاس و اوتیکیوس از مصنفان نصارا
همینطور نوشته اند
اما شاپور سیم برادر و جانشین اردشیر مورخین بیش از دو مطلب از و نقل نکرده یکی عهدنامهٔ سنهٔ سیصد و هشتاد و
چهار میلادی با دولت روم که در دولت این پادشاه و بامر او منعقد گردید دیگر جنگ با اعراب قبیلهٔ ایاد که چندی
با اینکار اشتغال داشته و ظاهراً همین واسطه اعراب او را جنگجو خوانده اند و گر نه شاپور سیم را نمیتوان جنگی دانست
دارای اینحالت و استعداد نبوده بلی از این پادشاه قدری حجاری مانده که هنوز هم در نزدیکی کرمانشاه دیده میشود
(در طاق بستان یا طاق وسطام تقریباً دو فرسخی کرمانشهان) آن حجاری عبارتست از دو شکل متشابه که یکدیگر نگاه
میکنند و در روی طاقی موسی ایستاده و در طرفین شکلها خطوط پهلوی قدیم است و از آن رو میتوانیم بگوئیم این دو شکل تمثال
شاپور دویم و سیم میباشد چه عبارات آن خطوط از این قرار است در یکطرف (پتکلی زنی مازدیسن شاهیا شاهپوری
ملکان ملکا ایلان و انیلان مینوچیتلی مین یزدان باری مازدیسن شاهیا اهرمازدی ملکان ملکا ایلان و انیلان
مینوچیتلی مین یزدان نپی شاهیا نارشهی ملکان ملکا)
در طرف دیگر (پتکلی مازدیسن شاهیا شاهپوهری ملکان ملکا ایلان و انیلان مینوچیتلی مین یزدان باری مازدیسن
شاهیا شاهپوهری ملکان ملکا ایلان و انیلان مینوچیتلی مین یزدان نپی شاهیا اهرمازدی ملکان ملکا)
معنی عبارت اول اینست این صورت شاپور پادشاه اورمزد پرست شاهنشاهان ایران و توران فرزند آمده از آسمان از
نژاد خداوندان نوادهٔ شاه نارسس (نرسی) شاه شاهان است
معنی عبارت ثانی هم همان است جز اینکه اسامی فرق دارد و لفظ زانی که اسم اشاره است در آن نیست و البته مطالعه کنندگان
ملتفت میشوند که عبارت اول شروع میشود بر (پتکلی زانی) و عبارت دویم بر (پتکلی مازدیسن)
بعضی گمان کرده اند صورت طرف راست را شاپور دویم که شاپور ذو الاکتاف باشد بانی شده و امر بحجاری آن نموده
و صورت دست چپ را شاپور سیم ضمیمه کرده اما یکسانی تمام بنا و وجود آن در روی یکطاق دلیل است که یکنفر پادشاه بانی
این بنا است و معلوم میشود که آن پادشاه بیش از سایر سلاطین سلسلهٔ خود دارای حس مهربانی بوده چه در میان سلاطین
ساسانی نادر اتفاق افتاده که بیادگار اسلاف خود بنائی برپا کرده باشند اما سلیقه که در این بنا یعنی حجاری بکار رفته
محل حرف و اسباب تعجب است تمام جزئیات و دقایق لباس و غیره ساخته شده لکن درشت و خشن و بیمزه و این دلیل بر تنزل
صنعت است و تناسبی با حجاریهای اولیهٔ این سلسله ندارد و میتوان گفت در تمام حجاری ساسانیها یکی نیست که اینقدر
خشن و از روی عدم سلیقه ساخته شده باشد و صانع آن تا این حد بی هنری خود را ثابت نماید
سکه های شاپور سیم و اردشیر دویم چندان چیز مهمی ندارد در سکهٔ اردشیر در بالای سر پادشاه گلولهٔ مدور معمول

دارد

دارد با اکلیل لکن تاج ندارد و این نقصی است چنانکه بعضی گمان کرده اند این فقره دلیل بر نایب السلطنه بودن اوست نه پادشاهی ولی عباراتی که در روی سکه نوشته شده همان عبارات معمولی سلاطین و اسلاف او است

مازدیسن بگ ارتاهشتر ملکان ملکا ایران و انیران یعنی اردشیر او هرمزد پرست الهی شاه شاهان ایران و توران

تمام این سکه ها از سکه های اردشیر اول بواسطه آنست که صورت آن کمتر ظاهر است نیز از جهت آتشکده که در پشت آن میباشد و دو حافظ دارد که بطرف آتشکده نگاه میکنند سکه های شاپور سیم بطرز معمول است و در بعضی از آنها موی سر پادشاه فقط بواسطه یک اکلیل پیچیده شده و تاج و کلاهی ندارد و در بعضی کلاه دارد بشکل مخصوص و گلوله مدور معمولی بالای کلاه هست و آن کلاه مزین بجواهر و زیر آن اکلیل متعارفی است خطوط روی سکه هم بطریق معمول اما پشت آن بعلاوه اسم شاه کلمه اتور دیده میشود که بعضی آنرا اتور مایا اسیری (آشور) میدانند ولی این مطلب درست محقق و معلوم نیست

از سکه های این هر دو پادشاه علامت تنزل ظاهر است بخصوص در پشت سکه که صورت حافظین آتشکده خیلی پست تر از سکه های سلاطین ما بین شاپور اول و شاپور دویم میباشد خطوط پشت و روی از روی کمال بی اعتنائی نقش شده و باشکال خوانده میشود شاپور سیم قدری زیاده از پنجسال سلطنت کرده و در سنه سیصد و هشتاد و هشت میلادی درگذشته این پادشاه خیلی میل بسادگی داشته و از جلال و حشمت دربار گریزان و مایل بگذرانیدن در صحرا و زیر چادرها چنانکه در زیر چادری نشسته بود طوفان شدیدی برخاست و چادر را انداخت و اتفاقاً دیرک چادر بیکی از نقاط لطیف بدن او خورده شاپور هلاک شد این شرح نقل قول اشخاصی است که با او همراه بوده و ظاهراً این گفته را قبول نموده لکن بعضی گویند این حرف دروغ میباشد بزرگان یا مستحفظین شاپور در قتل او اتفاق کردند و عمداً چادر را انداختند و او را نابود ساختند

جانشین شاپور سیم بهرام چهارم بود که بعضی او را پسر شاپور سیم و برخی برادر آن پادشاه دانسته اند نویسندگان مشرق زمین بهرام چهارم را کرمانشاه یا شاه کرمان خوانده و میگویند این پادشاه شهری در مملکت بنا کرد و آن را کرمانشاه نامید و هنوز آن شهر آباد است آگاثیاس مورخ گوید بهرام چهارم در حیات پدرش حاکم کرمان بود باین جهت باین لقب ملقب شد و از حسن اتفاق علامتی از قدیم مانده که این مطلب را بدرجه ثبوت میرساند و آن عبارت از مهری است که بهرام قبل از جلوس بتخت سلطنت داشته در روی مهر چهره بهرام با کمال ظرافت ساخته شده و عبارت ذیل را نیز نقش و رسم نموده اند

وراهران کرمان ملکا باری مازدیسن بگ شاهپوهری ملکان ملکا ایران و انیران مینوچیتری مین یزدان یعنی بهرام پادشاه کرمان پسر شاپور او هرمزد پرست شاه شاهان ایران و توران فرود آمده از آسمان از نژاد خداوندان مهرنکر

از بهرام

از بهرام در دست است که گویا مال زمان سلطنت او میباشد و تمام بدن او را مینماید که یکنفر را در زیر پای خود لگد میکند و ظاهراً آن یکنفر رومی باشد و مقصود و کنایه از این صورت غلبه بر روم است و فهم این مسئله قدری مشکل چه مورخین رومی در آن زمان هیچ ذکری از جنگ روم و ایران نمینمایند بلکه میگویند در تمام مدت سلطنت بهرام چهارم مشرق زمین امنیت کامل داشت و میان دولتین روم و ایران دوستی برقرار بود لکن میتوان اشکال را از روی وضع ارمنستان رفع نمود چه هنوز ایران و روم در ارمنستان کشمکش داشتند و ممکن که یکی از طرفین پیشرفت حاصل کنند بدون اینکه جنگی بمیان آید توضیح آنکه در وقت تقسیم ارمنستان میان ارزاس و خسرو موافقتی ما بین ایران و روم حاصل آمده و آن شش سال دوام نیافت ارزاس دو سال بعد از آنکه در تحت تبعیت روم قرار گیرد درگذشت و بعد از مرگ او دولت روم خاک او را متصرف نمود و حاکمی از جانب خود برای آن سرزمین فرستاد و از طرف دولت ایران هم ایرادی باین کار نشد و مدت چهار سال تمام ارمنستان امن و خالی از هر گونه اغتشاش بود تا در سنه سیصد و نود میلادی خسرو از وضع خود ملالتی حاصل نموده با تئودوز امپراطور روم رابطه پیدا کرد و حکومت ارمنستان روم را هم گرفت و ارمنستان ایران و روم هر دو در تحت یک حکومت قرار گرفت خسرو از این پیشرفت خویش غروری بهم رسانیده در حکمرانی کارها کرد که در نظر دولت ایران حقوق دولت مشار الیها بود بهرام بملامت او پرداخت خسرو بحسابش جواب داد و صاحب اختیاری بهرام را انکار نمود و گفت تمام ارمنستان در تحت تبعیت دولت روم است از بیم و نزدیک بود میان دولتین ایران و روم بهم خورد و جنگ درگیرد و چیزیکه جلوگیری کرد کمال ملایمت و خودداری طرفین بود خلاصه در این موقع دولت روم پای خود را پس کشید و تئودوز آن تبعیت را که خسرو با او اظهار میکرد قبول ننمود و برای حمایت او هیچ اقدامی نکرد خسرو ناچار به بهرام تسلیم شد و بهرام او را در قلعه فراموشی حبس نمود و برادر خود بهرام شاپور را بتخت ارمنستان نشانید این وقایع ظاهراً در سال سیصد و نود و یک میلادی که سال سیم سلطنت بهرام است واقع شده باشد یقیناً بهرام بواسطه این سوانح اعجابی کرده و خود را بر روم غالب دانسته در روی آن مهر آن صورت را کنده است

مورخین ایران باقسام مختلف بهرام را وصف کرده اند بعضی اخلاقش را خوب و ملایم خوانده و او را بخوش رفتاری و بی عیبی ستوده برخی گویند آدم خشنی بوده و بقدری از تکالیف سلطنت غفلت مینموده که عریضه های عارضین را هم نمیخوانده و ظاهراً شق اخیر خالی از اصل و صحت نباشد چه عموماً متفق اند که سبب فوت بهرام طغیانی از لشکریان شده که او را در میان گرفته بزخم تیر هلاک ساختند و باین نحو پسر سیم شاپور کبیر بعد از یازده سال سلطنت در سنه سیصد و نود و نه میلادی رخت از این جهان بدر کشید

فصل چهاردهم

مطالب مندرجه در این فصل عبارتست از جلوس یزدجرد اول و سلطنت صلح طلب و متقبل شدن این پادشاه حفظ و حمایت

تئودوز

تئودوز دوم را میل او بمذهب مسیح علیه السلام که موجب نارضائی رعایا باشد تغییر رای او و تعذیب عیسویان رابطهٔ
یزدجرد با ارمنستان سکه‌های او صفات او وفات او

ایزدیگرد یا یزدجرد اول در سال سیصد و نود و نه میلادی بجای بهرام چهارم بتخت سلطنت ایران جلوس کرد اگرچه لشکریان
پدر او را کشته بودند اما خود او را بدون اشکال بپادشاهی قبول نمودند گویند یزدجرد بعد از جلوس باظهار ملایمت
و حزم پرداخته و در مواقع مختلفه مواعظ و نصایح حکیمانه نموده و در سلطنت کلیةً صلح طلب بوده و میتوانیم بگوئیم طبعاً
میلی بجنگ و جدال نداشته چه در آن زمان اگر شاه میل بقتال داشت اسباب آن زود فراهم میآمد پوشیده نماند که بعد
از انعقاد عهد دولتین روم و ایران در سنهٔ سیصد و هشتاد و چهار مملکت روم مورد صدمات عدیده و بلیات وارد شد
مثلاً در سنوات سیصد و هشتاد و شش و سیصد و هشتاد و هشت قبایل استروگت و فرانک با آن مملکت حمله کردند و
نصف غربی ولایات روم را طغیان ماکزیموس سخت دچار خطر نموده و در همان سال اهالی انطاکیه نیز اغتشاشی دیگر روی داد چه
نگذشت که طغیان شدید و قتل و غارت تسالونیکا ضمیمه گشت در سنهٔ سیصد و نود و دو آرگوباست و اوژینوس یاغی
شدند و در سال سیصد و هشتاد و شش ژیلدو حرب افریقا را از دولت روم منتزع ساخت و در سواحل جنوبی بحرالروم
(مدیترانه) مدت دوازده سال سلطنت را کاملاً تشکیل داد در سنهٔ سیصد و نود و پنج میلادی جنگجویان گت که خارج و
داخل خاک روم بنای لشکرکشی را گذاشتند و بسرداری آلاریک معروف بمغرب و مشرق تهدید نمودند و یونان را خراب کرده
کرنت و آرگوس و اسپارت مسخر آنها گردید و از سواحل دریای ادریاتیک وارد ایطالیا شدند پادشاهان مغرب و مشرق
روم یعنی ارکادیوس و هونوریوس هر دو بیکاره و ضعیف بودند بعلاوه با هم نیز میانه نداشتند و دشمن بر هر یک می تاخت
آن دیگری را غمی نبود با این حالات یزدجرد میتوانست از فرات عبور کند و ولایات آسیائی روم را متصرف شود بدون آنکه هونوریوس
بخیال افتد یا از میلان حرکت کند اگرچه در مغرب روم سردار قابلی مثل استیلیکو بود اما مشرق آن مملکت از آن شخص ترسی نمی
داشت و دانست که آن سردار بحفظ مملکت خود میپرداخت لکن اگر یزدجرد بعد از جلوس خویش در سنهٔ سیصد و نود و نه شمشیر
میکشید و مقاصد عالیه جد خود شاپور ذوالاکتاف را در نظر میگرفت یقیناً کاری از پیش او میرفت و مقاومتی حسابی نمیدید
مشرق بکلی در تحت حکومت یکنفر خواجه اتروپیوس نام بود و او ظالم و غارتگر و طرف کراهت و کینهٔ عموم لهذا نمیتوانست جلوگیری
درستی از یزدجرد نماید آسیای صغیر بدست استروگتها افتاده بریاست تریبجیلد نام مشغول غارت و خرابی بودند و
قشون دولت روم در تحت فرمان دو نفر که یکی را اسم گت گائیناس و دیگری لئو پشم زن بود و از این دو فرمانده یکی کفایت
سرداری نداشت آن دیگر بقول صحیح و با این وضع جای تردید نیست که یزدجرد بآسانی میتوانست ارمنستان روم و مزوپوتامی
و سوریه (شام) را مسخر نماید بلکه تسلط خود را تا سواحل دریای اژه که امروز معروف به آرشیپل است امتداد دهد لکن
یزدجرد ملتفت این موقع نشد یا اعتنائی نکرد و راحت و آسوده در پای تخت خود نشست و لقب مخصوص (رام‌شتراس) یعنی

صلح

صلح طلب یا موقر را اختیار کرد و اصلاً اقدامی بجنگ ننمود تا بعدها بدانند این اسم بی مسمی نبود گویند بعد از آنکه یزدجرد
نه سال در کمال امنیت و آسایش پادشاهی نمود از دولت روم اقبالی دید که برای او اسباب نوعی از شرافت و رفعت بود
تبیین آنکه ارکادیوس امپراطور مشرق چون آفتاب عمر خود را بافول نزدیک دید خواست پسرش تئودوز را که خورد سال
بود بحامی و محافظی قادر بسپارد بجای اینکه سفارش فرزند را ببرادر خود هونوریوس نماید یا یکی از رعایای خویش را بحراست
وی گمارد او را در تحت حمایت پادشاه ایران قرار داد یعنی در وصیت نامهٔ خود شرحی از بزرگی و بزرگواری یزدجرد نوشت
و از آن شهریار درستکار خواهش کرد حتی المقدور پسرش و مملکتش را حفظ کند بنور عقل و درایت امپراطورزاده را هدایت
نماید یکی از مورخین گوید ارکادیوس مبلغ گزافی هم مسکوک و نقود طلا ببرادر ایرانی خود یزدجرد تقدیم نمود که علامت
صدق نیت و اعتماد قلبی او باشد خلاصه چون امپراطور مشرق درگذشت و وصیت نامهٔ او را بدربار یزدجرد از مضمون
آن خبر دادند شاهنشاه ایران بدون تامل انکار را قبول کرد و کاغذی بدارالشورای قسطنطنیه نوشته اعلام نمود
که هر کس به تئودوز ثانی بی احترامی کند مورد سیاست سخت خواهد شد و از آنجا که یزدجرد شخصاً نمیتوانست مواظب
شاهزاده باشد یکنفر خواجه اندرون خود را که آنتیوکوس نام داشت بقسطنطنیه فرستاد که مراقب تعلیم و تعلم و تربیت
تئودوز ثانی باشد آنتیوکوس سالها نزد شاهزادهٔ رومی ماند تا مرد و بعد از مرگ او باز پادشاه ایران آن وصیت را
در نظر داشت و در تمام مدت سلطنت خود با رومیها مصالحه گذرانید بلکه از هر چیز که فی الجمله خلاف دوستی باشد احتراز نمود
بعضی نیز گفته‌اند آنتیوکوس از قسطنطنیه اخراج شد علت آن را اشتلمهای خواهر بزرگ تئودوز نوشته اند در هر حال
سلوک یزدجرد همان بود که ذکر شد

نگارنده گوید مورخ عالم حمزهٔ اصفهانی در تاریخ خود اشاره باین مطلب نموده گوید قیصر روم از یزدجرد خواهش کرد
دانشمندی از ایران برای تربیت پسرش بروم فرستد یزدجرد قبول آن درخواست نموده شروین یعنی حاکم دشتبی را فرستاد
و این فقره موجب استحکام بنیان مودت دولتین روم و ایران گردید این حرف حمزه معلوم میشود ماخذ و بنیانی صحیح دارد
اسم آنتیوکوس که ما در کتب خود آنطیوخس یا آنطیخس مینویسیم مطلب دیگر معلوم مینماید اهل خبره دانند که آنتیوکوس
اسمی اروپائی است پس باید گفت آنتیوکوس فرنگی در خدمت یزدجرد بوده و حکومت دشتبی مینموده بعد از فوت ارکادیوس
امپراطور مشرق چون یزدجرد خواسته است وصیت او را بعمل آرد از میان ملازمان آنتیوکوس را انتخاب کرده که با آداب
و عادات اروپا مودب و معتاد باشد تا شاهزادهٔ رومی از صحبت او وحشت ننماید این ملاحظهٔ یزدجرد نیز پسندیده
و از روی عقل است و اشارهٔ این قصه در کتاب التدوین فی احوال جبال شروین تالیف مرحوم محمد حسن خان اعتماد
السلطنه غفره الله تعالی که نگارنده منشی آن بوده میباشد انتهی

مستر رلنسن گوید مسطورات فوق موافق است با چیزی که مورخین در اینباب نوشته و اقدم آن نویسندها تقریباً

صدو

صد و پنجاه سال بعد از ارکادیوس حیات داشته لکن متأخرین این مطلب را بی اصل میدانند و میگویند اگر حقیقت داشت
مصنفین قدیم بذکر آن میپرداختند اما باید دانست اولاً از مورخین آنها که قبل از ناقلین این حکایت بوده معدودند
و تواریخشان ضعیف و مجمل ثانیاً اگر این واقعه حقیقت داشته چون موافق میل و سلیقهٔ عیسویان نبوده بسکوت گذرانده اند
ثالثاً از آنجا که این امر دخلی با مور روم غربی نداشته اهمیتی بآن نگذاشته و گرنه اول مورخی که بذکر این داستان پرداخته
پرکوپیوس میباشد و قول او معتبر است علاوه بر این سندی که هم برای وجود آنتیوکوس در قسطنطنیه داریم و آن اینست که
یکی از نویسندگان آن زمان یعنی سنیزیوس کشیش نیز از چنین شخصی اسم میبرد و میگوید او از شعبهٔ دولت ایران بود و نزد
امپراطور روم شرقی تقرب بکمال داشت مورخ دیگر گمان کرده منشأ این حکایت همان حرف کشیش مزبور است و بس لکن
این یک کلمه باعث انتشار این مطلب نمیشود پس اولی آنست که بگوئیم ارکادیوس موجب وصیت پسر خود را در تحت توجه
پادشاه ایران قرار داد و آنشهریار نیز آموزگار و راهنمائی برای او فرستاد اما ممکن است در باب مضمون وصیتنامه قدری
و اعتبار آنتیوکوس نزد امپراطور اغراق گفته باشند بعقیدهٔ ما امنیت و راحت سلطنت تئودوز ثانی بیشتر بواسطهٔ دعاهای
خود او بوده نه حمایت یزدجرد و اگر پادشاه ایران دست اندازی بمملکت آن امپراطور جوان نکرد از صلح طلبی شخص او بود
نه از جهت ملاحظهٔ وصیت ارکادیوس

رابطهٔ مودتی که در میان یزدجرد و امپراطور روم شرقی پیدا شد از هر راهی که باشد پادشاه ایران را بر آن داشت که در قسمتی
از مدت سلطنت خود نسبت بعیسویها مهربانی نماید حتی میل کرد بواسطهٔ غسل تعمید در کلیسا اذن دخول پیدا کند و آنتیوکوس
هم که در قسطنطنیه نایب یزدجرد بود آشکارا بحمایت عیسویان پرداخت و همین فقره سبب شد که در خاک ایران وجود
پیروان دین مسیح علیه السلام رو بازدیاد گذاشت و اگرچه مدتها طرف اذیت واقع شد لکن آزاد بودند همانند که کشیش داشته باشند
گویند دو نفر کشیش که یکی ماروتا خلیفهٔ مزوپوتامی باشد و دیگری آبداس خلیفهٔ طیسفون یزدجرد را بدین مسیح علیه السلام
دعوت کردند او پذیرفت و یقین نمود که آن مذهب حق است اما چون از اصول آن اطلاع کامل نداشت بآزار مغها و پیروان
مقتدای ایشان پرداخت باینواسطه رعایای یزدجرد از و متأذی شدند و او را خشن و اثیم لقب دادند لکن این رفتار چندان
استدامت نداشت یزدجرد از آن عقیده و خیال برگشت و بعکس عمل کرد آبداس خلیفهٔ طیسفون آتشکدهٔ این شهر را آتش
زده و از تجدید بنای آن ابا مینمود یزدجرد بانتقام آن کار مغها را اجازه داد تمام کلیساهای عیسوی را در خاک ایران خراب
کنند و هر کس را که پیرو دین مسیح است گرفته سیاست نمایند مدت پنج سال عیسویان قتل و غارت غریبی در ایران متحمل شدند
بعضی که مایل بشهرت و ثواب شهادت بودند بعیسوی بودن اقرار مینمودند آنها که این قوت قلب نداشتند عقیدهٔ خود را
پنهان میکردند لکن در عمل تفتیش دقتی بکار میرفت و اگر ثابت میشد که فلان عیسوی است بی تأمل او را میکشتند بلکه فقط
کار بکشتن نمیگذشت انواع شکنجه و عذاب در کار بود پس باید گفت یزدجرد اهل هر دو مذهب را که عمدهٔ رعایای او بودند

اذیت و آزار کرده و طرف کراهت و بغض فریقین شده است
یزدجرد همانوقت که عیسویان را در ایران آزار میکرد دامن همت را بر کمر زده بود که این مذهب را در ارمنستان نیز
براندازد و متروک نماید باید دانست که بهرام شاپور جانشین خسرو مدت بیست و دو سال در ارمنستان با کمال
امنیت حکمرانی کرد تا در سنهٔ چهارصد و دوازده میلادی مرد و یک پسر ده ساله از و ماند ارتاسیس نام در آن
موقع اسحق خلیفهٔ ارمنستان بدربار طیسفون آمد به یزدجرد عریضه نوشت باین مضمون (خسرو که بیست و دو سال
قبل از پادشاهی ارمن معزول شده و هنوز در قلعهٔ فراموشی محبوس است اگر شهریار ایران مجدداً او را بسلطنت
ارمنستان نایل فرماید کاری بجاست) یزدجرد این مسئلت را اجابت کرده خسرو را که بهرام چهارم در سنهٔ سیصد و
نود و یک میلادی معزول نموده بود باز بتخت ارمنستان نشانید لکن خسرو بیش از یکسال زنده نماند و در سنهٔ
چهارصد و سیزده رخت بجهان دیگر کشاند و بعد از مرگ او یزدجرد بجای اینکه یکی از خانوادهٔ اشکانیان ارمنستان را
یا اقلاً یکنفر ارمنی را بفرمانفرمائی آن مملکت گمارد پسر خود شاپور را برای اینکار اختیار نمود و ارامنه را بر آن
داشت که او را بپادشاهی بشناسند شاپور دستور العمل داد که بزرگان ارمن را رو بخود کند یعنی ایشان را دعوت
و ضیافت نماید و تحف و هدایا باعیان و نام آوران دهد با آنها بشکار رود و از هر جهت طرح دوستی بریزد و بتدریج
جمله را از مذهب مسیح علیه السلام بیرون و بکیش زردشت مایل و داخل سازد و علی الظاهر شاهزادهٔ جوان هم حتی المقدور
کوشید و هیچ فرو گذار نکرد لکن ارامنه پای ثبات فشردند و دست از دین مسیح نکشیدند شاپور از سال چهارصد و
چهارده میلادی تا چهارصد و هیجده در ارمنستان سلطنت کرد بعد شنید پدرش علیل است و پادشاه ایران را
نوبت رحیل بوطن خود بازگشت تا تخت و تاج این مملکت را ارثاً مالک شود و فی الحقیقه چیزی نگذشت که یزدجرد
ملک را برای دیگری گذاشت و این در سال چهارصد و نوزده یا چهارصد و بیست میلادی بود شاپور کوشش نمود
که بمیراث خود نایل شود اما مدعی و منازع داشت با طرفداران قوی که بشاهزاده خیانت کرده او را در قصر سلطنتی
بقتل رسانیدند و ارمنستان قریب سه سال بی سلطان بود تا بهرام چهارم بتخت نشست و ارتاسیس را باسم و ناز برسر
یا آرتاکزرسیس (اردشیر) فرمانفرمای ارمنستان نمود

در سکه های یزدجرد اول چندان صنعتی بخرج نداده و هنری ظاهر نساخته اند اما بعضی چیزها دارد که قابل
توجه است اول آنکه بسیار یافت میشود و چنین بنظر میآید که در چندین محل ضرب شده لکن صورت سری که روی سکه
نقش کرده اند در همه یک سبک میباشد یعنی سر یکنفر آدمی است متوسط السن با ریش کوتاه و زلفها در عقب سر جمع
و علامت ممیزهٔ آن در بالای سر است که گلولهٔ مدور معمول را دارد در زیر آن قطعهٔ از تاج دراز قدیمی که جلو آن شکل
هلال دیده میشود پشت سکه همان آتشکدهٔ معمولی است با حافظین آن که غالباً بد ساخته شده خطی که عموماً

روی سکه نقش کرده اند این عبارتست (مازدیسن بگ رامشتراس ایزدیکرتی ملکان ملکا ایران) یعنی
یزدجرد اورمزدپرست یزدانی که زاید الوصف صلح طلب است در بعضی سکه‌ها اسم دیگری هم در پشت سکهٔ این پادشاه
نقش شده یعنی گاهی نام ارداشاتری که اردشیر باشد و گاهی واهرانی که بهرام است زمرهٔ حدس میزنند هرجا اسم
اردشیر است اشاره باردشیر بابکان موسس اساس سلطنت سلسلهٔ ساسانی میباشد و آنجا که بهرام است نظر غالب
آنکه مقصود بهرام پنجم پسر یزدجرد و جانشین او باشد همان بهرامی که متأخرین او را بهرام گور میخوانند اما بهتر آنست بگوییم
یزدجرد ابتدا پسری داشته موسوم باردشیر که ولیعهد او بوده این اردشیر مرده یا مغضوب شده و بهرام جای او گرفته
بعبارة اخری اردشیر و بهرام هردو ولیعهدهای یزدجرد بوده اند چند کلمه را از خود یزدجرد بگوییم این پادشاه را
بطورهای مختلف وصف نموده اند نویسندگان مشرق زمین گویند یزدجرد هنگام جلوس خلقی نیکو داشت و بعقل و حزم
کار میکرد اما بعد از نیل مقصود یعنی رسیدن بسلطنت مردی ظالم و بیرحم و عیاش از میان درآمد و بنقض تمام عهود
انسانیت و یزدان پرستی پرداخت مردم را آزار نمود و اعتبار را بواسطه تعدی و غارت بیزار و بهرکس سوء ظنی داشت
از اذیت آن چیزی فروگذار نمیکرد در ممالک وسیعهٔ خود بنوشته مکرر دید لکن نه برای اینکه خیری برعایا رساند بلکه
برای آنکه مرارتی بآنها چشاند عجب اینست که مصنفین مغرب در باب یزدجرد بکلی برخلاف مؤلفین مشرق سخن مینمایند
و این پادشاه را بزرگوار و نیکوکار و دیندار دانسته اند بلکه در دینداری او مبالغه دارند یکی از متأخرین مینویسد
یزدجرد فی الحقیقه پادشاه عاقلی بوده و متعرض عقاید مردم نمیشده از نیرو متعصبین مملکت دل خوشی از او نداشتند
و اسم او را بزشتی میبردند تا وی را بدنام کنند و اسمش را ببدی در روزگار گذارند مورخی از مورخین مذهبی صریح ضد
این مطلب را نوشته میگوید یزدجرد اگر صفتهای خوب داشته اما در تعرض او بمذهب جای تردید نیست چه وقتی کشیشهای
عیسوی او را بقبول دین مسیح دعوت کردند او بعد از اجابت بتعذیب علمای دین زردشت پرداخت بعد از تعصب
فوق العاده مسیحیان وحشت نموده بلکه از شورش علمای زردشتی خود نیز ترسید شریعت حضرت عیسی علیه السلام را گذاشت
و مشغول اذیت عیسویان شد و زیاده از آنچه با زردشتیها کرده بود با مسیحیها نمود و احتمال میرود از جهت این دو کار
فریقین از وی رنجیده باشند در انتشار مساوی او ساعی گشته لهذا به بیرحمی و خشونت اشتهار یافته و ملل خارجه
که دستی از دور برآتش داشته یزدجرد را بفضایل و بزرگواری ستوده و دعا بر ریخ دیدهٔ او را باستحقاق وی را اثیم
خوانده اند

در واقعهٔ فوت یزدجرد حکایتی غریب مینمایند میگویند هنوز در دوران شباب بود که روزی اسبی زیبا بی دهنه و
زین و برگ بپای خود آمد بر در قصر پادشاه ایستاد خبر بیزدجرد دادند حکم کرد اسب را زین کنند و دهنه نمایند تا سوار
شود چون خواستند اطاعت امر نمایند مرکب بنای توسنی یا چموشی را گذاشت و کسی نتوانست باو نزدیک شود خود

پادشاه برای اینکار آمد آنوقت اسب آرام گرفت پادشاه سرکوب را زین و دهنه نمود و خواست از عقب بندهای
زین پا تنگ را استوار نماید ناگاه اسب لگدی بیزدجرد زده او را کشت بعد از آن زین و دهنه را انداخت و بتاخت رفت
و دیگر کسی او را ندید ایرانیهای آنزمان این اتفاق را از اثر دعای خود دانسته و آن اسب را فرشته پنداشتند که از جانب
خدا مامور اینکار بوده سرجان ملکم این حکایت را در کمال اختصار نقل نموده میگوید یزدجرد بیک لگد اسب مرد

فصل پانزدهم

مطالب این فصل عبارتست از شرح اغتشاش داخلهٔ ایران بعد از مرگ یزدجرد اول و جلوس بهرام پنجم و تعذیب
عیسویان او و جنگ آن پادشاه باروم و روابط وی با ارمنستان از سنهٔ چهارصد و بیست و دو میلادی تا چهارصد و
بیست و هشت جنگهای بهرام با قبایل اسکیت در سرحد شرقی مرگ عجیب او سکهٔ او اخلاق او

چنین بنظر میآید که بعد از مرگ یزدجرد مسئلهٔ جانشینی او قدری مشکل گردید چه بهرام که یزدجرد او را ولیعهد و وارث
تخت و تاج کرده بود در آنزمان از پای تخت دور بسر میبرد و پسر دیگر پادشاه شاپور که از سال چهارصد و چهارده
میلادی تا چهارصد و هیجده در ارمنستان سلطنت کرده در پای تخت حاضر و بر آن سر که ممالک افسر گردد نویسندهای
مشرق زمین باتفاق گویند بهرام در میان بعضی قبایل عرب که تابع دولت ایران بودند تربیت شده و قسمت عمده تربیتی را
در تصرف است یا بواسطه شباهت او بعرب بیشتر بود تا با ایرانی و چنین معروف که تکبر و قساوت و بیرحمی پادشاه پدر بهرام
با و سبب لهذا مردم ایران مصمم شده که نگذارند پادشاه شود و ادعای شاپور را هم بتخت و تاج نمیخواستند قبول
کنند چه در ارمنستان خوب حکومت نکرده بود علاوه بر این دست کشیدن شاپور را از ماموریت یعنی ارمنستان داری ها
کردن و بقصد سلطنت بایران آمدن در نظر ایرانیها خلاف شمار میآمد سیاست و تنبیه او را لازم میشمردند
والحق تقصیر در خور تدبیر بود زیرا بمحض که شاپور ارمن را رها نمود و متوجه ایران گشت ارامنه شوریدند ساخلوهای
ایرانی را از آن مملکت بیرون کردند و اغتشاش و هرج و مرج در گرفت بر پیصوب و عجب نیست که شاپور پس از مرگ یزدجرد
کشته شود و از خیال سلطنت فارغ گردد پس بزرگان و رؤسای مغها زمام مهام را خود بدست گرفتند و بجای اینکه بهرام را
بطلبند یا منتظر ورود او شوند یکی از اولاد اردشیر اول را که نسبت دوری با یزدجرد داشت و موسوم بخسرو (کسری) بود بپادشاهی
اختیار نموده بتخت نشاندند اما بهرام دست از حق خود نکشید اعراب را با خود متفق ساخت و با لشکری جرار بطرف طیسفون
راند و بوسیله که ظاهراً از زور شمشیر باشد بر خسرو غالب آمد و مغها و بزرگان را مطیع نمود و مردم نیز بودن این تغییر
راضی شدند خلاصه خسرو بیچاره شد و بهرام بن یزدجرد بتخت سلطنت نشست
جلوس بهرام او ظاهراً در سنهٔ چهارصد و بیست میلادی بوده و او پس از استقرار بر تخت با مغها و موبدها همدست گشته

بتعذیب عیسویان پرداخت و آن کاری را که پدرش در اواخر سلطنت شروع کرده وی در اوایل تجدید نمود و بقتل و
غارت گروهی که از آن فرقه در ممالک ایران بودند مشغول شد و اقسام مختلف اسباب شکنجه آنها را فراهم آورد و مباشرین عمل
زیاده از حد در کار این بی اعتدالی سخت گیری داشتند بنابراین در اندک زمانی عیسویان از ایران کوچ کرده پناه
بدولت روم بردند بهرام در کار آنها متردد شده نمیدانست چه کند یعنی فراریان را بحال خود گذارد و متعرض آنها نشود
یا زور بر سر آنها آرد و اعتنائی برنجش دولت روم نکند آخر الامر شق اخیر را اختیار نمود و بسفرای خود پیغام داد
فراریان را از دربار قسطنطنیه مطالبه نماید تئودوز امپراطور درخواست ایشان را قبول نکرد آنها سخت ایستادند و
امپراطور را بجنگ تهدید نمودند اتفاقا در آن اوقات اسباب نقار دیگر هم فراهم آمده روابط مودت دولتین ایران و
روم را متزلزل داشت تفصیل آنکه اهالی ایران تازه دست بکار استخراج معادن طلا شده و جمعی از رومیها را که در علم
معدن ماهر بودند اجیر نموده بمعاونت آنها از این عمل فایده حسابی میبردند بنابراین بعد از آنکه مدت اجیری رومیها بسر آمده
جبرا آنها را نگاه داشته نمیگذاشتند باوطان خود مراجعت نمایند نیز گویند تجار رومی که در خاک ایران بودند طرف
تعدی واقع شده و بعضا از مال التجاره ایشان را از دست آنها گرفته مع ذلک رومیها در این دو مسئله ملایمت را شعار
خود قرار داده لکن بهیچوجه بار تسلیم کردن فراریان عیسوی نرفتند این خبر بسمع بهرام رسید آتش خوب دیده و فورا اعلان
ترک دوستی و جنگ بدولت روم نمود رومیها چون چنین دیدند پیش دستی کردند و قبل از رقیب خویش بمیدان مصاف
حاضر شدند فرمانده قشون روم اردابوریوس نام داشت و او از راه ارمنستان بنواحی حاصلخیز ارزانین (خرزان) آمد
بهرام یکی از سرداران ایرانرا که موسوم بنارسس (نرسی) بود بجلوگیری اردابوریوس فرستاد سردار رومی نرسی را شکست
داد و مشغول غارت ارزانین گردید اما در میان اینکار شنید عساکر ایران در ارض روم و پوتامی رومی که خالی از لشکری
و ساخلو است میشود شتابان از ارزانین بآن ناحیه رانده و بموقع رسیده مانع تاخت و تاز نرسی گشت قشون در اینجا
باید بقتال بپردازند نرسی صلاح حال خود را در این دید که در نصیبین حصاری و متحصن شود و کار دفاع کند اردابوریوس
مهیا است که استعداد محاصره آن شهر را ندارد لهذا چندی طرفین بیکار ماندند اما مواظب کار یکدیگر بودند گویند
در این ایام بیکاری سردار ایرانی بسر کرده رومی پیغام داد که جائی و وقتی را معین کن تا دو لشکر روبرو شوند و قدری
زور آزمائی کنند لکن رومیها چون عادت نداشتند که هر وقت دشمن میخواهد اقدام بجنگ نمایند و باید وضع خود را
مناسب ببینند اردابوریوس تکلیف نرسی را قبول نکرد چندی نگذشت که تئودوز کمک زیادی برای سردار خویش فرستاد
و او صاحب استعداد گشته پای مردی را پیش گذاشت و شروع بمحاصره نصیبین نمود تا آنوقت بهرام بواسطه اعتماد
بقشون یا از جهت اتکال ببخت و اقبال خود تمام زمام کار جنگ را بدست نرسی داده و خود کاری باین کار نداشت
اما خبر محاصره نصیبین که حصنی حصین بود و دولت ایران آنرا بزحمت زیاد تملک نموده پادشاه ایرانرا بخیال انداخت

و مصمم شد خود شخصا با هر چه استعداد دارد بمیدان جنگ آید اعرابی که با بهرام دوست بودند در تحت ریاست
شیخ بزرگ منذر باشاره پادشاه ایران بموکب اردوی او پیوستند (مقصود منذر بن نعمان است که از طرف
پادشاه ایران حکومت حیره داشت) منذر را بعضی از مصنفین فرنگ مانند روس مینویسند بر مترجمین پوشیده
نباشد بخطا نیفتند باری بهرام با عساکر ایران و لشکر عرب و عده زیادی فیل بطرف نصیبین راند که محصورین را
از خطر محفوظ دارد اردابوریوس چون خبر نزدیک شدن بهرام شنید اسباب محاصره را سوزانید و دست از محاصره
کشید و رفت و نصیبین محفوظ ماند لکن در همان اوقات اعراب دچار دهشت گشتند یعنی گمان کردند رومیها بآنها
حمله نموده بکمر شب متوحش شدند با عجله بطرف فرات گریختند خود را با لباس و سلاح در آب انداختند بزعم بعضی قریب
صد هزار نفر تلف شدند چون این حکایت را مورخین معتبر روایت کرده البته بی اصل نیست اما در عدد هلاک شدگان
یقینا خیلی اغراق گفته اند

سایر وقایع این جنگ مرتبا در تواریخ ضبط نشده اما مسلم است که بیش از دو سال طول نکشید و چون سوانحی که
در فوق ذکر شد از حوادث سال اول است ظن غالب آنکه باقی اتفاقات یعنی محاصره شهر تئودوزیوپولیس و جنگ بیابان
اردبنیدوس و ارداز انین و فتح ثانی اردابوریوس و انهدام بقیه اعراب بدست ویتیانوس در سال بعد که سنه
چهارصد و بیست و یک میلادی باشد صورت وقوع یافته تئودوزیوپولیس شهری بود که امپراطور وقت تئودوز
ثانی در قسمت رومی ارمنستان نزدیک سرچشمه فرات بنا نمود و بواسطه دیوارهای محکم و برجهای بلند و خندق عمیق
آنرا مستحکم ساخت و از مجراهای مخفی همیشه ممکن بود آب بوسط شهر آورند انبارهای این بلد بزرگ و پر از ذخیره
و آذوقه زیاد خلاصه عساکر بهرام در سنه چهارصد و بیست و یک میلادی باین شهر که تازه رومیها برای حفظ
ارمنستان ساخته حمله کردند و ظاهرا بهرام خود نیز شخصا باین محل شتافته قریب سی و دو روز تئودوزیوپولیس را در بند
محاصره داشت و انواع وسایلی را که آنوقت بجهت تسخیر محلی میداشتند بکار برد اما اونومیوس نام خلیفه شهر از دفاع
هیچ فرو نگذاشت و مصمم شده بود که حتی الامکان نگذارد پادشاه خارج مذهب بوطن او مسلط شود و نه تنها اهالی
شهر را بهیجان میآورد بلکه خود نیز کار میکرد چنانکه یکی از شاهزادگان جنگی را که نسبت بمذهب محصورین بی احترامی
کرده با سنگی بدست خود کشت و از قرار مذکور قتل همین صاحب منصب سبب شد که بهرام دست از محاصره تئودوز
یوپولیس بکشد و دیگر متعرض این شهر نشود

در آنوقت که حصنهای حصین طرفین گرفتار محاصره بود و محصورین گرم دفاع گویند تئودوز امپراطور پروکوپیوس را که
از نجبا بود سردار وی دسته قشونی برای مقابلی با خود بهرام فرستاد فریقین تلاقی کردند و جنگ نزدیک بود شروع
شود بهرام بپروکوپیوس پیام داده گفت بهتر آنست که طرفین هر یک یکنفر جنگی را انتخاب نموده بمیدان فرستیم و آن

دو تن یا بیشتر با هم نبرد نمایند فرستاده و مبارز هر طرف کشته شد آن طرف مغلوب باشد و خونریزی عبث و زیاد نشود
پرکوپیوس قبول نمود از طرف عساکر ایران اردازانس نام و از جانب قشون رومی شخصی موسوم به ارئوبیندوس از
قبایل گت منتخب شده با هم روبرو گشتند پهلوان ایرانی نیزه حواله حریف کرد رومی آن را بچابکی دفع نمود بعد او را از اسب
با کمند دستگیر نموده کارش را بساخت بهرام موافق قرار داد دست از جدال کشید امپراطور از ارئوبیندوس اظهار
امتنان کرد و دوازده سال بعد در ازای این خدمت او را برتبه قنسولی رسانید
در همان زمان در سایر نقاط میدان وسیع جنگ باز قوت رومیها بچربید اردابوریوس که ظاهراً هنوز حکومت مزوپوتامی
داشت لشکریان ایران را گرفتار دامی کرده آنها را با هفت نفر سردار بدیار عدم فرستاد از طرف دیگر سرداری
ویتیانوس نام که اصلا معرفت بحال او نداریم باقی مانده اعراب را که در فرات غرق نشده بودند منهدم یا منهزم و متفرق
ساخت حاصل آنکه برتری هم بر رومیها محقق گشت و بعید نیست که بهرام قبل از ختم سنه چهارصد و بیست و یک
میلادی طلب صلح کرده باشد اما انعقاد مصالحه یکسال بعد اتفاق افتاد در اوایل سنه چهارصد و بیست و دو میلادی
سفیری رومی موسوم به ماکزیموس باردوی بهرام آمده بحضور پادشاه مشرف شد و اظهار نمود که من از جانب سرداران
روم اذن دارم با شما عهدی منعقد نمایم اما از طرف امپراطور نیامده ام چه اعلیحضرت بقدری از اینجا دور است که از این
جنگ اطلاع هم نرسانیده و اگر هم مطلع میشد اعتنائی باین مطلب نمیکرد و آن را قابل نمیدانست شک نیست که اینحرفها
سست بمخرج بهرام نرفته لکن از آنجا که از جنگ خسته شده بود و میدید دولت روم میتواند خود را نگاهدارد و تحمل
کرا عاده دادن جنگ هم فایده نداشته باشد و ذخیره و آذوقه نیز کوتاهی میکرد میل داشت قول ماکزیموس را قبول کند
ولی عایق و مانعی تولید شد یعنی فوج روئین تن که در اردو بودند نگذاشتند بهرام بقبول قول ماکزیموس تن در دهد و
گفتند اذن دهید ما غفلة بر سر رومیها بریزیم و ایشان را از پای در آوریم مورخ رومی گوید بهرام گفته فوج مزبور را
پذیرفت و آنها چنانکه گفته بودند کردند ابتدا رومیها بخطر افتادند لکن برحال امدادی بیحسابی بآنها رسید و فوج
روئین تن را منهزم نمودند بهرام دید اینکار نیز سودمند نشد بتوسط ماکزیموس با دولت روم صلح کرد و علی الظاهر راضی
شد که دولت مشار الیها اگر میل داشته باشد عیسویان فراری را نگاهدارد در بین انعقاد این عهد صلح کشیش
شهر آمد نیز کار خیری کرد که بپادشاه ساسانی معلوم کند آن عیسویهائی که تو بتعذیب آنها میپرداختی در عالم انسانیت
کارهای خوب میکنند تبیین آنکه کشیش مشار الیه که آکاسیوس نام داشت بحال ایرانیها که رومیها در ارزنین اسیر
کرده و بغلامی میبردند رقت نموده بوساطت و شفاعت آنها پرداخت و در کلیساها هم قلم و خود آنچه ظرف طلا و نقره
پیدا میشد جمع کرده فروخت و قریب هفت هزار نفر را با آن پول خرید و نزد بهرام فرستاد و اسم او را در عداد اهل خیر
در دفاتر کلیسا ضبط کردند بهرام نیز چون این بدید متأثر شده از طرفی بملاحظه مصالحه با دولت روم که حامی

عیسویان

عیسویان بود و از طرف دیگر بجهت کار خیر کشیش دست از آزار عیسویان کشید
یک جهت عمده میل بهرام بصلح اینکه آن قسمت از ارمنستان که در تصرف ایران بود مغشوش شده و اصلاح آن و دفع
اغتشاش لازم مینمود چه از سال چهارصد و هیجده یا چهارصد و نوزده میلادی که برادرش شاپور از سلطنت آن مملکت
دست کشید آن سرزمین بی سلطان ماند و میدان هرج و مرج کامل گردید مالیات جمع نمیشد راهها امن نبود و نواحی
خودسر و ضعفا زور میگفتند دیگر آنکه کشیشها و خلیفه های عیسوی چنانکه پیش اشاره نمودیم از بلاد ایران کوچ کرده
بارمنستان روم پناه بردند و حکمران آن نواحی ایشان را بخوبی پذیرفت و بخیال افتاد که با همراهی ایشان ارمنستان
ایران را هم جزو روم نماید و آسان است که چون بهرام شهر تئودوزیوپولیس را محاصره کرد رومیها متوحش شدند و ترسیدند
که متصرفات ایشان در ارمن بتصرف پادشاه ایران در آید بلکه از ارمنستان صرف نظر نمودند اما بعد از آنکه بهرام نتوانست
کاری از پیش برد کار برعکس شد و خطر از منکر ارمنستان ایران گردید لهذا بهرام در انعقاد عهد صلح با دولت روم تعجیل
کرد و چون مصالحه منعقد گشت فوراً مصمم شد که سر ارمنستان را بسامانی برساند و از آنجا که میدانست نگاهداشتن
آن مملکت موقوف برضای بزرگان آن دیار است و بزرگان هم مایل بخانواده سلطنتی ارزاسید (اشکانی) بیش شاهزاده
از آن خانواده را که ارتاسیس نام داشت و یکی از پسرهای بهرام شاپور بود بنظر آورده سلطنت را باو داد اما لقب نبیل
آرتاگزرسیس یعنی اردشیر و این وقایع در سنه چهارصد و بیست و دو میلادی اندک زمانی بعد از مصالحه دولتین
روم و ایران واقع شده
این ترتیبات بنظر میآمد که ارمنستان را چندی آسوده گذارد اما آرتاگزرسیس یا اردشیر اخلاقی فاسد داشت بنابر این
مردم را آسوده نمیگذاشت بزرگان ارمن هم قدری بوالهوس بودند بنابر این پس از شش سال تحمل مصمم شدند با سلطان
اشکانی را از دوش بیندازند و از بهرام خواهش کنند ارمنستان را یکی از ایالات ایران قرار دهد و یکنفر از نواب ایرانی
برای حکومت آن مملکت فرستد خلیفه ارمنستان که اسحق نام داشت بدست و پا افتاد که نگذارد اینکار صورت گیرد و بزرگان
ارمن گفت اردشیر اگرچه بدرفتار است اما بهتر از حکمرانی با حسن سلوک باشد که ما او را کافر میدانیم سخنان اسحق و ابرام
و الحاح او بخرج بزرگان ارمن نرفت و ثمری نبخشید جز اینکه خود او هم مثل اردشیر مطرود آنها شد بشاهنشاه ایران عرض
حال کردند بهرام فی الحقیقه باستنطاق اردشیر پرداخت ایرادها که بزرگان باو داشتند و جوابهای او را اصغا نمود
و عاقبت او را خائن خواند و حکم عزل وی را داد و اموالش را ضبط کرد اردشیر حبس شد و حاکمی ایرانی بحکومت ارمنستان
ایران رفت و اسحق خلیفه هم از خلافت افتاد و در ایران چند سال محبوس بود بعد او را رها و آزاد کردند و اجازه دادند
بارمنستان مراجعت کند و بشرط حفظ بعضی حدود مشغول کار خود باشد
از سایر سوانح و وقایع سلطنت بهرام پنجم خبری نداریم مورخین مشرق بعضی چیزها نوشته اند اما از بس اغراق دارد

و با فسانه

وبافسانه شبیه است چیزی از آن بدست نمی‌آید ولی شک نیست آن نزاع شدیدی که مابین ایرانیها و همسایه‌های
شمال شرقی ایشان از اوایل قرن پنجم میلادی تا اواسط قرن ششم در کار بوده و دولت ایران از بعضی خطرها گرفتار مینمود
در سلطنت بهرام پنجم شروع کرده و قبایلی که در مدت مزبوره با دولت ساسانی جنگیدند با اسمهای مختلف در کتب نامیده
شده اند بعضی آنها را هون خوانده برخی ترک بلکه جماعتی ایشان را چینی دانسته‌اند و در هر حال این الفاظ را بطور مبهم استعمال
کرده چنانکه قدما لفظ اسکیث را هم همینطور استعمال نموده اند خلاصه اسم مخصوص آن طوایف ظاهراً یکی غیر از اسامی
مزبوره است ایرانیها آنها را هیطل یا هیاطله میگفتند و ارامنه هفتاغ و یونانیها افتالیت و بعضی اوقات نفتالیت
در باب اصل این طایفه حدسها زده اند اما تمام وهم و پندار است آنچه از روی تحقیق میدانیم این است که قبایل افتالیت
یا هیاطله در قرن پنجم و ششم میلادی در نواحی شرقی بحر خزر و مخصوصاً در ماوراءالنهر زیاد بوده اند و از طوایف اسکیث
و ترک محسوب میشده و آنها از دویست سال قبل از میلاد در آن حدود با قبایل کشته و بعضی از یونانیها ایشان را هون
سفید خوانده اما یقین است با آن قوم از هون که بسرداری آتیلا باروپا حمله کردند فرق داشته پروکوپیوس که در زمان
قدرت ایشان زندگانی میکرده شرح سیما و ترکیب آنها را نوشته و معین است که تباین کلی میان هیئت طوایف هون و
ایشان بوده مثلاً از رنگ چهرهٔ هیاطله را روشن و رنگ قبایل هون را تیره ضبط نموده هیاطله خوش سیما بوده اند و هونها
زشت و بدترکیب هیاطله بزراعت میگذرانده و هونها صحراگردی میکرده هیاطله قوانین خوب داشته و تا یکدرجه متمدن
و هونها وحشی و احتمال میرود که هیاطله از نژاد تبتی و ترک باشند و این قوم همیشه بر نژاد فین یعنی قبایل وحشی اروپا
مقدم بوده و برای ترقیات دولتی و ملتی و تمدن مستعدتر

گویند ابتدا خاقان یا خان هیاطله دست اندازی بایران کرد یعنی با بیست و پنجهزار نفر و بقولی با دویست و پنجاه هزار نفر
از رود جیحون عبور نمود و بعضی از ولایات معموره ایران بنای تاخت و تاز و چپاول را گذاشت و مخصوصاً گفته اند تا حوالی
آبادی حاصل مرو را که مادر دنیای قدیم باشد بباد غارت داده و از جبال البرز گذشته وارد خاک خراسان شد و بطرف
مغرب راند یعنی رو بری آمد چون این خبر بدربار و دولت ایران رسید بزرگان زایدالوصف مضطرب شدند و به بهرام اصرار
کردند قشونی جمع کند فوراً با این دشمن تازه مجهول الحال خود رو برو شود بهرام اعتنائی نکرد و گفت خداوند قادر است
و مملکت را حفظ میکند پس از آن خود به آذربایجان یا مدی آتروپاتن بشکار رفت در زمان غیبت بهرام برادرش نرسی
زمام حکومت را در دست داشت رفته رفته اهالی تمام ایران بوحشت و اضطراب افتادند و احتیاط را چنین مقتضی
دیدند که سفیری نزد خاقان فرستند قرار دهند که بزرگی و صاحب اختیاری او را اقرار نمایند و خراجی برای او فرستند سفرا
رفتند و مراتب را تبلیغ نمودند خاقان و ملازمانش راضی شده عنان کشیدند و در همانجا که بودند بانتظار خراج نشستند
و چون اطمینان داشتند که از جانب احتمال خطری برای ایشان نیست آسوده و بیخیال شدند اما بهرام تهیه میدید که بیخبر

برسر آنها تازد پس از آذربایجان با معدودی از جنگجویان زبده داوطلب حرکت نمود و قدری هم از لشکریان ارمنستان استمداد
خود افزوده در طول جبال طبرستان و هرکانی و نیسا (نیشابور) راه پیمود و جمله حرکت او هنگام شب بود و این تدبیر و
انتهاض را بکلی پنهان داشت تا بیخبر بحوالی مرو رسید طرح شبیخونی ریخت و یکمرتبه بر دشمن حمله کرد و از آنجا
که در پیک و مشکهای خشک ریختند و بگردن اسبها آویختند صدای غریبی از مشکها بگوش خصم میرسید بیشتر آنها را بوحشت
میانداخت خلاصه زور و بر سر لشکر خاقان آورده تمام را منهزم ساخت خود خاقان کشته شد و بقیةالسیف جنگاوران رو
بطرف جیحون کردند و اردوی ایشان بچنگ فاتحین افتاد و خاتون زوجهٔ خاقان هم گرفتار شد غنایمی که بدست آمد قیمتی
گزاف داشت و از جمله تاج خاقان بود مرصع بمروارید گرانبها

بهرام بعد از این پیشرفت بزرگ سرداران خود را با قشونی معتبر از جیحون عبور داده ایشان تاتارها را تعاقب نمودند تا
دیگر آنها را در مملکت خودشان شکست دادند و بسیاری را کشتند آنگاه آن قوم درخواست صلح کردند بهرام مظفر و منصور
بقبول درخواست بر آنها منت نهاد و ستونی در آن ناحیه ساخت که سرحد قلمرو او را معین نماید و برادرش نرسی را حکومت
خراسان داد و حکم کرد بلخ را اقامتگاه خود قرار دهد و تاتارها را از دست اندازی بایران و عبور از جیحون مانع شود و چنین
بنظر میاید که این تدابیر سودمند افتاد چه در باقی مدت سلطنت بهرام نشنیده ایم از طرف تاتارستان سر و صدائی
بلند شده باشد

در مشرق زمین معروف است که پادشاه هند در ازای کمکی که به بهرام بخاقان ترک داد مکران و سند را باو واگذاشت
اما این حرف را صحیح نیست نیز داستان بودن سازنده و نوازنده در عهد بهرام در ایران و آوردن دوازده هزار
مطرب از هند باین مملکت که اولاد و نژاد آنها میباشند صرف افسانه میباشد

بهرام باختلاف رواة بعد از نوزده یا بیست تا بیست و یک یا بیست و دو سال سلطنت طوری غریب درگذشت و اگر این
اواخر مسافر انگلیسی نظیر آنرا در همان نواحی ندیده بود هر آینه آن واقعه را باور نمینمودیم گویند روزی بهرام مشغول
شکار گورخر بود ناگاه اسبش در مرداب عمیقی فرو رفت و راکب خود را در آب افکند و دیگر کسی بهرام را ندید محل این واقعه را در
میان شیراز و اصفهان نشان میدهند در سنه هزار و هشتصد و ده میلادی در همان مرداب که میگویند بهرام مفقود شده
سربازی شست و شو میکرد بیچاره نابود و هلاک شد و بر همه ثابت نمود که داستان هلاکت بهرام در آن مرداب راست است
و تا این قرینه بدست نیامده بود عموماً آن خبر را افسانه می پنداشتند

سکه‌های بهرام پنجم خشن و بدترکیب است و در اماکن مختلفه ضرب شده از جمله سکه‌هائی که در طیسفون و اکباتان (همدان)
و اصفهان و اربلا (اربل) و لذان و نهاوند و آسیری (آشور) و خوزستان و مدی و کارمانیا (کرمان) ضرب شده بدست
خط روی آن سکه‌ها عموماً این است (مازدیسن بگ واراهران ملکا) یا مازدیسن بگ واراهران راسی ملکا

وعبارت پشت سکه اسم و ارهران است و اسم محل ضرب سر بهرام در جلو وعقب تاج مضرس دارد ومیان جلو وعقب یک
هلال و یک دایره است که بشکل علامت ماه و آفتاب میباشد

بقول مورخین مشرق زمین بهرام پنجم یکی از بهترین سلاطین ساسانی بوده و برعایای کثیر العده خود بعد از سلطنت مبلغی
مالیات را تخفیف داده وبرای صاحبان علم و دانش مواجب ووظیفه معین کرده وبتشویق زراعت پرداخته و بفقرا و
ارباب استحقاق از اعانت و احسان چیزی فرونگذاشته معایب او سخاوت زیاده از حد است و میل مفرط بخوشگذرانی
وحرص وولع بشکار چنانکه اهل مشرق او را بهرام گور میگویند واسم جوانی را که بصید او خیلی مایل بوده بخود او داده اند
رقص وبازی را هم بهرام بسیار دوست میداشته مع ذلک بنظر نمی آید که این هوا وهوسها او را از کارهای دولتی باز داشته
باشد و از قرار دیگر معروف است در عهد سلطنت بهرام ایران در کمال سعادت و رفاه بوده اگرچه ممکن است تمام محسنات را
که باین پادشاه نسبت میدهند راست نباشد لکن در هر صورت شهریاری شجاع و با عزم وحزم شمرده میشود چنانکه در وقت
حمله دشمنان شمال شرقی از روی عقل جنگ با رومی را بخوشی باختتام رسانید و اشکال کار ارمنستان را که قریب بیست ودو
سال سنگ بزرگی در جلو راه اسلاف بهرام میگذاشت از پیش برداشت و چشم تاتارهای جنگی و غارتگر را ترسانید و
تقریباً بیست و پنجسال بر سرجای خود نشانید از قرار دیگر بنظر میاید این پادشاه ساسانی در دست ترقی صنعت را نمیداشته
لکن بترقی وتشویق علوم ومعارف هیچ فرونگذاشته وحتی الامکان سعی کرده است

فصل شانزدهم

مطالب این فصل عبارتست از سلطنت یزدجرد دوم وجنگ او با روم نیز جنگ ترسائی وی با قبایل افتالیت (هیاطله)
وضع رفتار او با ارمنستان جنگ ثانی یزدجرد دوم با هیاطله صفات وسکه های این پادشاه

جانشین بهرام پنجم پسرش یزدجرد دوم بود که بلا مانع در سنه چهارصد وچهل میلادی بتخت سلطنت ایران جلوس نمود
واول کار او اینکه بدولت روم اعلام جنگ کرد چنین بنظر میاید که قشونی از روم در آنوقت در نزدیکی نصیبین
جمع شده ویزدجرد ترسید با آن شهر حمله نمایند لهذا دست پیش را گرفت با لشکری که قدری از آن از رعایای خود او بودند
واکثر از سربازان ملل مجاور داخل خاک روم شده دین بکفت طوایف سارراسن و تزانی و ایزوری وهون در زیر رایت
یزدجرد دوم جمع بودند (ظاهراً مقصود از هون هیاطله باشد) صاحبمنصبان روم مترقب چنین امری نبودند وممکن که
دوچار خسارت کلی شوند اما هوا بنای ناسازکاری را گذاشت بارانهای شدید وتگرک مانع پیشرفت عساکر ایران
گردید ورومیها فرصتی بدست آورده بجمع آوری قشون پرداختند مع ذلک تئودوز امپراطور روم میل نداشت نایره
حرب در این ناحیه اشتعال یابد چه کسنانا تولیوس حاکم مشرق او را از وضع خبردار ساخته لهذا حسب المصلحه فوراً

درخواست

درخواست یکساله متارکه جنگ نمود وبعد صلح دائمی برقرار کرد اناتولیوس خود تنها و پیاده باردوی پادشاه
ایران آمد و گفت اختیار مصالحه و شرایط آن کلیتاً با شهریار معظم ساسانی است وهرچه بفرمایند همان است گویند
این وضع واظهار اناتولیوس طوری بیزدجرد اثر کرد که برطبق میل وشروط آن مامور مصالحه نمود شرایط این صلح را مورخین
ثبت وضبط نکرده لکن یکشرط از آن را که خیلی غریب است میدانیم و آن این است که قرار دادند هیچیک از دولتین در نزدیکی
سرحد قلعه وحصنی بنا ننمایند این عبارت مبهمی است که معنیهای مختلف از آن فهمیده میشود وبسهولت ممکن است
اسباب مباحثه وگفتگوهای عمده گردد
جرئت میکنیم ونمیدانیم پادشاهی که تازه بتخت نشسته وبا لشکری جرار بخاک دشمن حمله کرده جوان وجویای نام برای چه
باین آسانی صلح نموده مورخین رومی گویند یزدجرد داخل خاک روم شد مانعی هم در جلو نداشت مع ذلک صدمه بحاکم
آن ناحیه وارد نیاورد وهیچگونه بی احترامی باو نکرد وبه مملکت خود برگشت این حکایت یقیناً باین مختصری نبوده ومورخین
رومی محض دولتخواهی پر و بال آنرا چیده اند اگر همانطور که پروکوپیوس میگوید یزدجرد بخاک خود مراجعت کرده باید نقطه
از نقاط ممالک وسیعه او اغتشاشی روداده باشد نیز ممکن است بگوئیم یزدجرد مقصودی که از این جنگ داشته بعمل آورده
ومعاودت نموده یعنی رومیها که برحسب عادت متصل نزدیک خاک دشمن قلعه وشهر میساختند وباین تدبیر اهالی
اطراف را مطیع مینمودند وسرحد خود را عقب میبردند چنانکه شهر تئودوزیوپولیس را هم بهمین قصد در جانب شرقی
ارمنستان روم بنا کردند شاید در نقاط سرحدات ایران هم اینکار را کرده باشند وازین جهت یزدجرد بخاک روم
تاخته تا مانع پیشرفت کار رومیان شود اگر اینطور باشد شرح مذکور در فوق را که یزدجرد با روم کرده قرار داد هیچیک
از دولتین در سرحد قلعه نسازند صحیح بوده ویزدجرد باینواسطه مقصود خود را حاصل نموده است
چیزی نگذشت که عساکر یزدجرد در جای دیگر مشغول شاغل پیدا کردند یعنی تاتارهای ماوراء النهر باز بنای اغتشاش را
گذاشتند ویزدجرد بر آن شد که برای جلوگیری ایشان در سرحد شمال وشرقی خود جنگی طولانی نماید در اینکار عزم و
ثباتی بخرج داد که در مشرق زمین نظیر آن کمتر دیده شده یعنی وزیر خود مهرنرسی را بنیابت بجای خویش نشاند وخود
در نیشابور در ناحیه کوهستانی واقعه ما بین صحاری ایران ودشت خوارزم اقامت گزید واز آن محل مناسب قشونها
بسمت دشمن مامور نمود ومرتبا هرسال با ایشان دست وپنجه نرم کرد واز سال چهارصد وچهل وسه تا چهارصد وپنجاه و
یک میلادی این رویه را از دست نداد ودر سنه چهارصد وپنجاه ویک از رود جیحون گذشته در خاک خود هیاطله
با ایشان حمله کرد وپیشرفت کامل حاصل نمود وسلطان ایشان را از جزء آباد آن مملکت رانده مجبور ساخت که بصحرا فرار
کند وکار آنظفر چنان اوج گرفت که جنگ را با انتها رسیده دانست وبخیال کاری مشکلتر که مدتها منظور نظر سلاطین
ایران بود وتا آنوقت انجام نیافته بود افتاد

آن کار

آن کار مشکل عبارت از داخل کردن ارامنه بدین زردشت بود سابق گفتیم از آن وقتیکه ارامنه مذهب حضرت عیسی ع را
دین ملتی و دولتی خود قرار دادند یعنی تقریباً از سیصد سال بعد از میلاد داخل آئین ایشان را از ایران جدا کرد و اسباب
ضعفی برای این مملکت فراهم آمد مخصوصاً در مواقع نزاع با روم ارمنستان بواسطه پیوند مذهبی همیشه مایل بروم بود
و بر عکس یک پادشاه شاهنشاه ایران بی میل نبود که بعد از تقسیم ارمنستان میان روم و ایران اهمیت این مغایرت ممکن بود برطرف
شود در صورتیکه طرفین بآن قرارداد قانع باشند بخیال نیفتند که بخاک یکدیگر دست اندازی کنند لکن این خوش حسابی
در دنیا کمتر رواج یافته چنانکه در جنگ یزدجرد با شود و نزد و ابتدای سلطنت پادشاه ایران به سابین رومیها در ارمنستان
او را مجبور نمود بآن مملکت لشکر کشد بنابراین ایرانیها دیدند تا ارمنستان مذهب مسیح علیه السلام دارد و ایران زردشتی است
روابط این دو دولت هرگز دوستانه نخواهد شد و دولت ایران همیشه در اردوی خود خائنی حاضر خواهد داشت و آن وقتی
نا موافق مخصوصاً در نزاع با روم ممکن است یک دفعه ایران را رها کند و طرف دولت روم را گیرد پس جای تعجب نیست که رجال
ایران بخیال دفع این غائله باشند در صدد تدبیری که ارمنستان را دو وجود کنند بجای دشمن باطنی دوست صمیمی تراشند بهترین
تدبیری که برای اینکار بخاطر یزدجرد رسید این بود که ارامنه را زردشتی کند در اول سلطنت امید داشت که بخوشی و چرب زبانی
اینکار را از پیش ببرد پس وزیر خود مهرنرسی را بآن مملکت فرستاده دستور العمل داد که از وسایل هر چه را ممکن است از موعظه
و نصیحت و رشوه و وعد و وعید و تهدید مضایقه ننموده بکار بندد. مهرنرسی رفت و بقدر قوه کاری کرد ثمری نبخشید روسائی که هوا
خواه مذهب مسیح بودند همین آنها را از ارمنستان ملکه از ایبری و البانی دور کرد و بهانه او اینکه یزدجرد وجود شما را برای
جنگ تاتارها لازم دارد و مشار الیهم را با اتباع مجبور بجنگ کردن در مشرق نمود و مرزبانی و از ایالات نام را که از شاهزادگان
ارمن و مایل بایرانیان بود حکومت ارمنستان داد و با وگفت بتدبیر و ملایمت کاری کند که ارامنه تغییر مذهب دهند اما
آنها در دین خود ثابت قدم و پایدار بودند و پند و نصیحت و تهدید بخرج کسی نمیرفت چنانکه اعلانی ترتیب داده در آن مذهب
زردشت را بخوبیترین وضعی وصف و تعریف کرده تمام مردم را بآن دین خواندند اما فایده نداد ارامنه کوشید بدلیل و برهان
دادند اعتنا باندار و تخویف ننمودند و برای این پیشرفت اصلاً مقصودی حاصل نشد

در سنه چهارصد و پنجاه خلیفه یوسف بمیل عامه انجمنی ترتیب داده در آن ندا کردند که ارامنه عیسوی میباشند هر چه بر سر
آنها بیاید دست از دین خود نمیکشند مقصود ارامنه ظاهراً از اینکار این بود که یزدجرد از خیال تغییر مذهب ارامنه مأیوس
شود و دست بکشد و متعرض ایشان نشود لکن اینکار خطا بود یزدجرد بکینه این اظهار رؤسای معتبر را از قبیل واراک مرزبان
و وارتان که اسپاراپیت یعنی سپهسالار و واتون پادشاه ایبری و واچه پادشاه البانی و امثال آنها را احضار کرده گفت یا
فوراً از دین مسیح دست کشیده مذهب زردشت را اختیار کنید یا الآن شما را بقتل میرسانم رؤسای مزبور که برای دادن
جان حاضر نبودند بقبول امر نمودند تغییر آئین دادند یزدجرد هم ایشان را بوطن خود فرستاد و فرمان داد اتباع خویش را نیز زردشتی نمایند

باید دانست سلاطین اشکانی ارمن
که بنی اعمام اشکانیان ایران بودند
برای اینکه ارامنه را از اتحاد قلبی با
دولت ایران باز دارند و خود تکیه
بدولت عیسوی روم کرده از شر
ساسانیان محفوظ مانند عیسوی
شده و رعایای خویش را بوسائل
در دین مسیح علیه السلام ثابت قدم ساختند
والا آئین اصلی اشکانیان نوعی از
بت پرستی است سلاطین ساسانی هم
چون ملتفت این نکته بودند اصرار
مینمودند که دین زردشت را در
ارمنستان رواج دهند تا ریشه
خلاف و نفاق ایران و ارمن کنده شود
در حقیقت مذهب را آلت کار و نوعی
از پلیتیک قرار داده بودند بعبارة
اخری هیچیک از دو طرف در دین
نداشتند صلاح ملک اصرار و
انکار جانبین را در رد و قبول
مذهب اقتضا مینمود

چون کار را بدینجا کشید ارامنه و اهالی ایبری شوریدند و وارتان سپهسالار نیز از سستی خود پشیمان شده مذهب جدید را
رها کرد و با یوسف خلیفه آشتی نمود و باز مسیحی شد پس از آن مردم را بجنگ آغالیدند و اندک زمانی صد هزار نفر دور او
جمع شدند و سه دسته قشون ترتیب دادند که بسرداری سه نفر جنگ کنند یکدسته از این سه دسته مواظب آذربایجان یا
مدی آتروپاتن بودند چه قاعده این بود که حمله حسابی عساکر ایران از آن سمت باشد دسته دوم بسرداری وارتان بکمک
البانی رفت چه در آن ایالت نیز مثل ارمنستان طغیانی درگرفته قشون دسته سیم بسرداری واراک در مرکز ارمنستان ماند
برای اینکه اگر احیاناً یکی از دو دسته اول و دوم دچار خطر شود بامداد آن شتابد در ضمن خواستند مارسیان امپراطور
روم را همراه خود کنند تا قشونی بمدد ایشان فرستد لکن فایده نکرد چه مارسیان تازه بتخت نشسته بود و در دست مستقل و
مستقر نشده نیز بپیری رسیده و اصلاً اهل اقدام نبود اشت یعنی از صاحبان همت و اقدام بشمار نمیآمد گذشته از این وضع مغرب
روم طوری بود که در هر آن احتمال میرفت وحشیان جنگجوی شمالی حمله بر مملکت نمایند در سنه چهارصد و پنجاه و یک
میلادی آتیلا رئیس آن قبایل منتهای قدرت را در خود میدید و هنوز در شالون شکست نخورده بود و طوایف جنگی هون
که در تحت اطاعت او بودند میتوانستند در ظرف چند ماه روم غربی را زیر و زبر کنند و بروم شرقی نیز حمله نمایند بنابراین
ارامنه مجبور شدند دست تنها با ایران بجنگند و اگر تمام اهالی آن مملکت متفق و پایدار بودند شاید تنها هم کاری از
پیش میبردند و مذهب خود را نگاه میداشتند بلکه از تحت اطاعت دولت ایران نیز خارج میشدند اما واراک مرزبان
هیچوقت با سایرین یکدل نشد و در بحران واقعه یکمرتبه بطرف ایرانیان رفت و لشکری که در اطاعت خویش داشت با خود همراه
کرد پس نفاق در میان ارامنه افتاد و هنگامیکه عساکر ایران قدم در میدان نهادند نصف قشون ارمن با ایشان همدست
بود و اگرچه جنگی طولانی درگرفت که خونریزی فراوانی داشت اما نتیجه از اول معلوم بود و حاصل آنکه بعد از محاربهای
بقاعده در سال شانزدهم سلطنت یزدجرد یعنی سنه چهارصد و پنجاه و پنج یا چهارصد و پنجاه و شش میلادی ارامنه
عیسوی با لشکریان ایران و ارامنه که با ایشان بودند جنگ عظیمی نمودند فتح و غلبه قسمت عساکر ایران شد و وارتان و
برادرش هما یاک مقتول گشته و فرقه حافظ مذهب دیدند مقاومت ممکن نیست دست از کار کشیدند یوسف خلیفه و
سایر کشیشها دستگیر شده آنها را با ایران برده کشتند و مذهب زردشت را عنفاً بارامنه تحمیل کرده همه آنرا قبول نمودند
مگر معدودی که به مملکت روم پناه بردند یا بکوهستان کردستان گریختند

از کار ارامنه فراغت حاصل کرده یا نکرده دوباره اغتشاش در مشرق درگرفت و یزدجرد مجبور شد همت خود را مصروف
حفظ سرحدات از شر هیاطله نماید تفصیل آنکه آن قوم پس از چهار سال آرامی باز لشکری جمع کرده از جیحون عبور نموده با
جمعیت زیادی بخراسان حمله آوردند شاهنشاه ایران ابتدا که بجلوگیری آنها رفت چنان کار او پیشرفت داشت که هیاطله
خود پشت با ایران کرده رفتند اما خیال انتقام و چشم ترس یزدجرد را بر آن داشت که داخل مملکت هیاطله شود و تو کار را

دیلمی غربی بجوش آمده پافشرده و آن پادشاه را بگوشه کشیده شکست دادند و مجبور بمعاودت شد آن قبایل از این ظفر جری گشته هر ساله از سرحد شمال شرقی تاخت و تاز میکردند

یزدجرد دویم که بعد از این شکست تخت و تاج را بدرود گفت در سنه چهارصد و پنجاه و هفت میلادی پس از هفده سال سلطنت یا بقولی نوزده سال درگذشت و او پادشاهی با کفایت و شجاعت و عزم بود رعایای یزدجرد او را رحیم خوانده‌اند ابتدا این مسئله بنظر غریب می‌آید و این لقب برای یزدجرد شایسته نمینماید لیکن باید دانست تا آنجا که پای مذهب در میان نبود آن شاهنشاه عدالت و رأفت و حسن خلق داشت و قدم در راه خشونت و اعتساف نمیگذاشت لیکن تجربه برما فرنگیها معلوم نموده که ملایمت و خوش خلقی مانع عصبیت جاهلانه نمیشود مخصوصاً پای مذهب که در میان می‌آید ممکن است برای اعدل سلاطین هیچ ملاحظه باقی نماند خلاصه یزدجرد بعیسویان سخت اذیت کرد و مدتی مانع پیشرفت کار دین مسیح علیه السلام گردید هم در قلمرو اصلی خود هم در ناحیه تازه بچنگ آمده ارمنستان در هدم آن مذهب کوشید اگرچه ابتدا ممنوع است از در سختی و خشونت در آید لیکن بتدریج مجبور شد بنای ظلم و زور را گذاشت خیال یزدجرد این بود که رعایای خود را یکرنگ نماید و اقتدار خویش را بکمال رساند لیکن از سختگیری که در باب مذهب نسبت بمردم ارمنستان کرد ایشان خیلی بدولت ایران بی میل شدند و حاضر بودند که تا موقع شود در بقیه تسلط آن دولت را از وقت خود دور سازند و دور اندازند

سکه‌های یزدجرد دویم تقریباً شبیه بمسکوکات پدرش بهرام پنجم است فقط عبارت آن فرق دارد و تاج مضرس یا کنگره‌دار یزدجرد نیز کامل‌تر است عبارت سکه خیلی مختصر و از این قرار میباشد (مازدیسن کادی یزدکرتی) یا فقط کادی یزدکرتی یعنی یزدجرد بزرگ او مزدپرست یا یزدجرد کبیر سکه‌های این پادشاه خیلی زیاد نیست و سه دار الضرب بیشتر ندارد و آن خوزستان و طیسفون و نهاوند میباشد

فصل هفدهم

مطالب این فصل عبارتست از نزاع پیروز و هرمزداس (فیروز و هرمز) پسران یزدجرد دویم بر سر جانشینی پدر جنگ داخلی دو ساله پیشرفت کار فیروز بواسطه کمک هیاطله باو قحطی بزرگ جنگ فیروز با هیاطله و داخل شدن او به مملکت ایشان و عدم پیشرفت کار وی شرایط مصالحه فیروز با هیاطله طغیان و جنگ ارمنستان تجدید فیروز جنگ با هیاطله بعد از چند سال پیشرفت نکردن کار فیروز و کشته شدن او در جنگ مجملی از صفات فیروز سکه‌های هرمزد سیم و فیروز فنجان فیروز

بعد از فوت یزدجرد دویم در سنه چهارصد و پنجاه و هفت میلادی پسر کوچکتر او هرمز تخت و تاج را تصاحب کرد و بنظر می‌آید علت این جسارت هرمز میلی بوده که پدرش باو داشته یعنی یزدجرد دویم چون به پسر کوچک خود هرمز بیشتر مایل بود

او را در پای تخت نزد خویش نگاه داشت و فیروز پسر بزرگ را که کمتر طرف مهر و محبت گشته حکمرانی سیستان داده از کرسی دولت و دربار سلطنت دور نمود بنابراین چون یزدجرد درگذشت هرمز که در پای تخت حضور داشت خود را شاه خواند از قرار مذکور فیروز مجبور بفرار شده رفت و بپادشاه هیاطله پناه برد پادشاه هیاطله که خوش نواز نام داشت در دره جیحون و باختر و طخارستان و بدخشان و سایر نواحی مجاور آن سلطنت مینمود فیروز را نیک پذیرفت و اگرچه از پادشاه ایران خائف و مردد بود که با شاهزاده ملتجی چه کند آخرالامر لشکری باو داد تا بواسطه و مدد آن بقصد و خیالی که داشت اقدام نماید

هرمز با آنکه فرزان لقب داشت بفرزانگی مملکت داری نکرد و چیزی نگذشت که رعایا از او شاکی شدند و بسیاری او را گذاشته رفتند و برایت فیروز جمع آمدند شاهزاده ایران آنوقت در طالقان که یکی از شهرهای هیاطله بود ساکن و از آنجا که جمعیت خویش را چه از ایرانیهائی که نزد او رفته و چه از قشونیکه پادشاه هیاطله باو داده زیاد دید مهیای برابری با برادر گردید عساکر او بسرداری رهام یا رام که از خانواده مهران بود بر لشکر هرمز حمله نمود و آنها را شکست داد و هرمز خود دستگیر شد لشکر هرمز هزیمت یافته چون دیدند فیروز غالب و فیروز است از مغلوب دست کشیده باو پیوستند و تمام اهالی ایران آن شاهزاده را که دو سال در غربت گذرانده بپادشاهی برداشتند و فیروز از طالقان بطیسفون یا مداین که آنوقت پای تخت و کرسی مملکت شده بود رفت اما هرمز معلوم نیست چه بر سرش آمد مورخین ارمنی گویند رهام بعد از آنکه او را شکست داد وجودش را از حلیه زندگانی عاطل ساخت میرخواند میگوید فیروز از سر تقصیر هرمز گذشت

اگرچه مدت جنگ فیروز و هرمز قلیل بود و چندان طول نکشید مع هذا یک ایالت معتبر از بنیاد تصرف دولت ایران خارج شد یعنی واچه پادشاه البانی آن اغتشاش را غنیمت شمرده و بقید تبعیت و اطاعت دولت مشارالیها را از گردن خود انداخت و خویش را آزاد ساخت فیروز چون در سلطنت مستقل گردید اول خیالی که نمود این بود که آن ولایت با قدر و قیمت را باز در تحت تملک دولت ایران آورد لهذا با واچه طرح جنگ ریخت و با مداد هیاطله و طوایف الن که هنوز در خدمت او بودند البانیها را شکست داد و آن مملکت را بوجه اکمل مطیع نمود بعد از آن زمان فراغت بدر رسید پیروز با عدالت و ملایمت بسلطنت پرداخت و هیاطله را که با مداد او آمده بودند با هدایا و عطایا که اسباب کمال خوشوقتی آنها گردید باوطان ایشان معاودت داد و پنج سال بسعادت و راحت و افتخار گذرانید از آن پس ناگاه آن رفاه بسختی مبدل گردید باین معنی که خشکسالی غریبی شد این غایله غالباً در آسیا اتفاق افتاده و نتایج وخیم داده نواحی با خضارت و صفا بصورت اراضی بی آب و علف در آمد چشمه‌ها و جویها و آب چاهها خشک شده و رودهای بزرگ آبهای باریک گشته و آخرالامر قحطی بروز کرده فقرا صد صد هزار هزار مرده و اغنیا نیز بزحمت و اشکال زندگانی نموده اند خلاصه بعد از پنج سال

از سلطنت فیروز و هفت سال از مرگ پدرش یزدجرد گذشته بلای قحط و غلا از آسمان باین سرزمین نازل شد گویند کار خشکسالی در زمان فیروز بدانجا کشید که در دجله و جیحون یک قطره آب نماند هر چه چشمه و نهر و جوی بود خشک گشت و هر چه مرغ در هوا بود نابود شد چنانکه در تمام آن مملکت با وسعت کسی پرنده نمیدید حیوانات وحشی بلکه خزنده ها نیز براه عدم رفتند این بلیهٔ عظمی و آفت هفت سال امتداد یافت و از روی قاعده میبایست اکثر اهالی تلف شده باشند اما معروفست که درایت شاهنشاه ایران و دل خیرخواه او نگذاشت یکنفر از گرسنگی بمیرد چه از ابتدا حکم کرد اغنیا بفقرا کمک کنند و بحکام ولایات و کدخدایان دهات فرمان داد که مواظب باشند و نگذارند بیچارگان بیقوت مانند و با تأکید تمام آشکارا گفت اگر یکنفر فقیر از گرسنگی مرد یکنفر از اغنیاء همسایه او را میکشم و بعد از دو سال چون دید باز خشکسالی در کار است دیگر از رعایا مالیات نگرفت و نقد و جنس همه را بخودشان واگذار کرد و در سال چهارم علاوه بر نگرفتن مالیات درهای خزانه را باز نمود و بارباب احتیاج چندانکه بایست سیم و زر داد و در ضمن فرستاد از یونان و هندستان و نواحی جیحون و فرات و حبشه گندم آوردند و بتمام رعایا دادند و بنابر این مساعی یکنفر از قحطی نمرد و احدی مجبور نشد که جلای وطن کند با زاد و قوت در جای خود ماندند چنانکه نام نیک فیروز ابد الدهر در همه جا خواهد ماند

این شرحی است که مورخین مشرق از قحطی اوایل سلطنت فیروز داده اما نمیتوانیم بگوئیم بکلی خالی از اغراق میباشد چه میبینیم در سال چهارصد و شصت و چهار و شصت و پنج میلادی که قحطی کمال شدت را داشته فیروز گرفتار محاصرهٔ جنگ بوده و سفرای او در دربار دولت یونان درخواست کمک مینموده در این صورت مشکل است شاهنشاه ایران تمام هم خود را صرف کار آسایش و قوت رعایا کرده باشد بلی در اصل مسئله و اهتمام فیروز در دفع آن غایله حرفی نیست

دشمنی که فیروز با او مصاف میداد پادشاه هیاطله بود که شهریار ایران بکمک وی بتخت سلطنت موروثی نشسته و یکی از مورخین گوید جهت آن نزاع اباء هیاطله از دادن خراج بدولت ایران بود فیروز میخواست بگیرد و آنها محض امدادی که باو نموده از دادن تحاشی مینمودند خلاصه فیروز لشکر بمملکت هیاطله کشید و از آنجا که ابتدا کاری از پیش نبرد مصمم شد زور را بتدبیر مبدل سازد و از اینراه کاریکه دارد بپردازد پس بخوشنواز خان تکلیف صلح کرد و گفت برای تشیید مبانی مودت و صلحی میکنیم و من یکی از دخترهای خود را بزنی بپادشاه هیاطله میدهم تا این دو خانواده یکی باشد و راه یگانگی پوید خوشنواز خان خرسند و راضی شده اما فیروز بجای دختر خویش یکی از کنیزان جوان خود را مثل شاهزاده خانمی آراسته برای پادشاه هیاطله فرستاد و خوشنواز او را تزویج نمود اما بعد از اندک زمانی دانست که منکوحه دختر پادشاه ایران نیست از کنیزان اوست پادشاه هیاطله این مطلب را وهن و خفت عظیم پنداشته زایدالوصف متغیر شده لکن غضب خویش را ظاهر نساخت و مصمم شد که تزویر را بتزویر تلافی کند بفیروز نوشت خیال دارم با یکی از طوایف همسایه جنگ کنم و صاحبمنصبهای آزموده میخواهم که کار مصاف را درست بسازند شاهنشاه ایران غافل از نیرنگ سیصد نفر

از سرداران کاری خود را بخدمت خوشنواز فرستاد او فوراً آنها را گرفته بعضی را کشت برخی را ناقص کرد و گفت بروید بپادشاه خویش بگوئید سلطان هیاطله دانست فریب خورده و انتقام آنرا کشید فیروز چون آن پیغام شنید تجدید جنگ را عازم گردید و بطرف هیاطله راند مقر خود را در هیرکانی یعنی شهر گرگان قرار داد و مهیای پیکار گشت اوزیبوس نام یونانی که از جانب زنن امپراطور بسفارت بدربار دولت ایران آمده و با فیروز در آنوقت همراه بوده وقایع جنگ شاهنشاه ساسانی را با هیاطله اینطور نقل نموده گوید

چون فیروز بخاک هیاطله تاخت و بعساکر ایشان حمله کرد آنقوم چنین وانمود کردند که هراسان شده در کار فرارند و بطرف کوهستان میروند از کوهستان راه عریض خوبی بطرف جلگهٔ وسیعی بود و اطراف جلگه را تپه های پر جنگل احاطه نموده که خیلی سراشیب بنظر می آمد و در بعضی جاها پرتگاه هم داشت در اینجا لشکریان هیاطله میان برگها و درختها پنهان شدند چنانکه معدودی از آنها را ایرانیان میدیدند جنگیان ایران که هیاطله را تعاقب کرده بودند داخل آن محوطه شدند و فی الحقیقه تماماً بیخبر بدام افتادند و بعد از آنکه دیدند آن راهی را که از آن آمده هیاطله گرفته اند دانستند کار از چه قرار است و دارا بدام افتاده جرأت نمیکردند ماجرا را بعرض فیروز رسانند لکن اوزیبوس چون سفیر بود و اطمینان داشت که طرف سخط واقع نخواهد شد میتوانست معروض دارد لهذا از او خواهش کردند که پادشاه را از چگونگی مطلع سازد و با و بگوید که برای استخلاص باید صلح کرد اوزیبوس بسبک مشرق زمین در حضور فیروز شروع بحکایتی نمود و گفت وقتی شیری بزی را عقب کرد و دوچار مشکلات شد هر چه کوشش داشت بعمل آورد و نتوانست نجات یابد فیروز دانست مقصود اوزیبوس چیست و از وضع مطلع گردید از تعاقب دست کشید اما مهیای جنگ شد پادشاه هیاطله با آنکه در آنوقت کارش پیش بود مآل بینی نمود و نخواست کار بجای سخت کشد لهذا سفیری نزد فیروز فرستاده اظهار داشت که اگر قسم میخوری با ما صلح ابدی نمائی و برای اقرار برتری و آقائی ما سجده کنی اجازه میدهیم با تمام قشون خود از این محل خطرناک بگذری هر چند قبول این شرایط بفیروز دشوار مینمود چاره جز قبول نداشت پس بدستور العمل موبدان وقت طلوع آفتاب بطرف مشرق سجده کرد که برای پرستش یزدان سجده کرده باشد نه خضوع به ایشان و قسم خورد که عهد صلح را نشکند صحیح و سالم با عساکر خود بایران مراجعت نمود

چنین بنظر می آید که از انعقاد این معاهده چیزی نگذشت که مجدداً در ارمنستان اغتشاش در گرفت باید دانست که فیروز پلیتیک بد پدرش را پیروی میکرد و عیسویهای شمال خاصه ارامنه و گرجیها و البانیها را سخت عذاب مینمود چنانکه بسیاری از ارامنه از مملکت خود کوچ کرده رفتند خود را در تحت حمایت امپراطور یونان قرار دادند و رعیت او شدند و بخدمت او مشغول گشتند حکومت ارمنستان در دست صاحب منصبهای ایرانی و بومیهای از دین برگشته بود که هموطنهای مسیحی خود را باکمال سختی و خشونت اذیت و آزار مینمودند و مخصوصاً در ایذاء و اضرار چند خانواده از اشراف که هنوز مذهب مسیح را از دست نداده و جلای وطن نیز اختیار نکرده اصرار داشتند و از تمام این اشراف معتبرتر خانوادهٔ مامیگونین بود که در تاریخ ارمنستان اهمیتها

مشهور و مشارالیه بوده و در این زمان نیز و بدین جهة محبوب میشدند ارامنهٔ از دین برگشته مصمم شدند همان اینطایفه را
با ایرانیها بهم زنند واهان بسر هماباک که رئیس اینطایفه بود باز مجبور شد بدربار ایران آید تا از تهمتها که باو میزدند
برائت ذمه حاصل نماید آمدن مقصود نبود در سبب طرف کمال التفات پیروز گردید بعد از آنکه بسعادت و خوشی باز گشت
آنچه را که با شکنجه و عذاب تمام از وی دست نداده بود بمیل و اختیار روها نمود یعنی محض خوش آمد شاه از مذهب مسیح علیه السلام دست
کشید خود را زردشتی خواند اشخاصی که بر ضد عیسویها بودند خویشتن را مظفر و منصور دانستند لکن در همین وقت
ورق برگشت واهان پشیمان شد و پنهانی بمذهب قدیم خود رجوع نمود و در صدد بر آمد که موقعی پیدا کند در راه مذهب
مسیح جان دهد تا از ننگ ارتداد برهد اتفاقاً آن موقعی را که میخواست بزودی بدست او آمد در سنه چهارصد و شصت و دو
میلادی فیروز از طایفهٔ کوشان که از طوایف وحشی بودند در ناحیهٔ بحر خزر ما بین استراباد و دربند زندگانی
میکردند شکست خورد بعد از این شکست فوراً مملکت ایبری طغیان کرده سلطان زردشتی خود را که وازکن نام داشت
بکشت و بجای او یکنفر مسیحی را که موسوم بواختانگ بود بتخت حکمرانی نشانید از جانب شاهنشاه ایران بحاکم ایرانی
ارمنستان فرمان رسید که طغیان ایبری را فرو نشاند حاکم مزبور آنچه میتوانست قشون را از ایالت شمالی جمع کرد و ارامنه را
آزاد بحال خود گذاشته بر ایبری رفت ارامنه از چشم حاکم را دور دیدند شورش نمودند واهان سابق الذکر ابتدا خواست
فتنه را بخواباند چه امید نداشت ارمنستان بتواند با ایران مقاومت کند اعتمادی هم بامداد امپراطور یونان نبود اما
مردم هیجان داشتند و کسی نمیتوانست جلو آنها را بگیرد همه جا عیسویان سر بلند کردند برای آزادی خود قسم خوردند ایرانیها
و هواخواهان ایشان چون چنین دیدند فرار کردند و آرتاکرا که پای تخت بود محاصره و مسخر شد پس از آن تمام ارمنستان
از ایران و تحت تصرف در آورده بتعیین حکومت پرداختند ساهاک را که از طایفهٔ باگراتید بود سلطنت اختیار نمودند
و واهان مذکور را که از طایفهٔ مامیگونین بود اسپاراپت یعنی سپهسالار خواندند

چون حکمران ایرانی که ادروشناسب نام داشت از وقایع مذکوره خبردار گردید با لشکر جراری که از اهالی آتروپاتن
(آذربایجان) و مدی (عراق عجم) و کادوزی همراه داشت رو بارمنستان شد در کنار رود ارس با واساک برادر
واهان و قشون قلیل او تلاقی کرده جنگ کرد و شکست خورد و مقتول گردید و جنگ سنه چهارصد و هشتاد و یک میلادی
باینوضع بانتها رسید سال بعد دولت ایران سپاهی بسرداری آدرنرسه بارمنستان مأمور نمود نیز اردوی بسرداری
مهران به ایبری فرستاد تا ایالت از دست رفته را باز ستانند واهاک در دشت ارداز با سپاه آدرنرسه برابر شد جنگ
سختی در گرفت و ساهاک که پادشاه ارمنستان بود در این قتال کمال شجاعت را ظاهر ساخت و عساکر ایران باز مغلوب گشت
اما لشکر مهران با واختانگ پادشاه ایبری مصاف داده بر او غالب شدند و واختانگ مجبور گردید که از ارمنستان
استعانت جوید استمداد نماید قشون زیادی از ارامنه بمدد او آمدند لکن در همان حیص و بیص واختانگ با ایران صلح کرد

وآنهارا که بمدد او آمده بودند در برابر عساکر جرار ایران تنها گذاشت ارامنه شکست سختی خوردند ساهاک پادشاه
ایشان و واساک برادر واهان کشته شدند اما واهان خود با معدودی بناحیهٔ کوهستانی که در سرحدات روم و ایبری
بود فرار نمود مهران بتعاقب او پرداخت و شاید بر وی دست یافته او را دستگیر مینمود لکن فیروز برای وی پیغام داد که وجود تو بجهة دفع
کوشانهای ناحیهٔ سغدیانی خزر لازم است بنا بر این مهران که باطاعت مجبور بود از ارمنستان بیرون آمد و واهان در ظرف چند هفته
باز آن مملکت را در حیطهٔ تصرف در آورد

در سال چهارصد و هشتاد و سه میلادی دوباره دولت ایران بخیال خوابانیدن فتنهٔ ارمنستان افتاد و لشکر شاهنشاه عجم
بسرداری شخصی هازاراوورگد در اول بهار بار مرحله کرد واهان در شهر دوین متحصن شد قشون ایران آنشهر را محاصره نمود
بعد از چندی واهان راه فرار پیش گرفت و بجنگهای بیقاعده که هنر او بود مشغول شد اما عساکر ایران بیشتر ارمنستان را
متصرف شدند واهان مکرر مجبور شد بارمنستان روم پناه جوید چه سردار ایرانی حق نداشت در آنجا او را تعاقب نماید
مع ذلک هازاراوورگد اعتنائی باین مطلب نکرده و از بهم خوردن میانه دولتین ایران و روم نترسید و از سرحد تجاوز نموده نگذاشت
واهان در ارمنستان روم هم با ایمنی بماند و او را در منتهای درجهٔ خوف و خطر داشت که ورق برگشت ایرانیهای آنوقت متصل حکام
و سردار را عوض میکردند سردار ایرانی عرصه را بر حکمران ارمنی تنگ کرده بود که از دربار دولت ایران حکمی باو رسید مضمون حکم
اینکه ارمنستان را بحاکم جدید شاپور نام واگذارد و خود بسمت ایبری که هنوز در حالت طغیان است رود هازاراوورگد
ناچار بایبری رفت و در آنجا نیز ظفر با او یار گشت و واختانگ پادشاه ایبری بکلشیس فرار نمود اما حکومت شاپور در ارمن
نتیجهٔ خوبی نبخشید ابتدا حاکم جدید خواست واهان را بتوسط دو نفر از صاحبمنصبان او که زوجهٔ آنها اسیر روم بودند
بقتل رساند این سعی شاپور بیهوده شد بعد قشونی ترتیب داده بر سر او تاخت واهان غفلةً بلشکر شاپور حمله کرده او را شکست
داد و جمعیتش را پراکنده ساخت دفعهٔ ثانی قشون ایرانی با ارامنه بقتال پرداخت آنهم بی نتیجه گشت ناچار عساکر ایران عقب
نشستند و واهان بشهر دوین قرار گرفته مجدداً تمام ملت ارمنی را دور خود جمع نمود و وضع امور از اینقرار بود که خبر مهمی
از مشرق رسید سبب تعویق جنگ ارمنستان گردید و کار شکل تازه پیدا کرد

فیروز از سنه چهارصد و هفتاد میلادی که با پادشاه هیاطله صلح نموده بود دائماً در خیال بود و چنین می پنداشت که با وی نیرنگی بکار
دارد و شاید بارمنستان و سایر نواحی که جنگ میکرد میخواست هم خود را و هم سایرین را مشغول داشته باشد که در اندیشهٔ
عار او نباشند اما اتفاقاً در آن جنگها هم کاری از پیش او نرفت و اعتباری برای او حاصل نشد که آن را جبر کسر سابق قرار دهد
لهذا روز بروز حرص و میل او بغلبه حسابی زیاد میشد و تشفی قلبی میخواست نظر باین منظور پس از چند سال باز بخیال جنگی
تازه افتاد موبد موبدان خیلی سعی کرد که او را از این صرافت بیندازد ممکن نشد سایر مستشاران نیز خواستند خیال وی را
منصرف سازند و بهرام از سرداران فیروز صریح گفت نقض عهد کار درستی نیست سربازان هم اظهار بی میلی بجنگ کردند اما هیچ

بخرج رفت شاهنشاه ایران با عزم جزم از اطراف مملکت جمع آوری قشون نمود چنانکه گویند صد هزار نفر سپاهی با پنجاه زنجیر فیل آماده کرد و زمام مهام دولت را بدست بلاس برادرش که پسر یا برادرش بود داد و خود بسرحد شمال شرقی شتافت که با هیاطله را شکست دهد یا جان بر سر اینکار نهد بنا بر مسطورات مورخین مشرق فیروز برای اینکه نقض عهد نکرده باشد کار غریبی پرداخت در عهد نامه با خوشنواز پادشاه هیاطله نوشته بودند فیروز از ستونی که در سرحد ایران و اول خاک هیاطله ساخته شده تجاوز ننماید فیروز آن ستون را کنده و بلند نموده روی چند عراده گذاشته پنجاه زنجیر فیل با آن بسته در جلو قشون خود آنرا حرکت داد که از ستون تجاوز نکرده باشد فیروز دل خود را باین خیال خوش داشت اما مستشاران سلطنت این کار را صحیح ندانسته علمای زردشتی از زبان موبد موبدان نسبت نقض عهد باو دادند

پادشاه هیاطله چون خبر وصول فیروز را شنید بر آن شد که با او بحیله کار کند پس در جلگه نزدیکی بلخ قرار گرفت و اردو زد و منتظر دشمن شد ضمناً خندقی عریض عمیق جلو اردوی خود حفر نمود مگر بیست سی ذرعی برای یکراه گذاشت و بعد آنگاه آب بخندق انداخت و آنرا پر ساخت و روی آنرا با علف و نی و خاک پوشانید که هیچ معلوم نباشد چون عساکر ایران بآن محل رسید ابتدا خوشنواز جلو فیروز آمد و او را ملامت نموده که نقض عهد کردی و راه ناسپاسی رفتی با وجود این باز خواست صلح کنیم فیروز خواهش او را از روی تحقیر رد کرد خوشنواز عهدنامه را سر نیزه نموده بعساکر فیروز گفت از این نقض عهد بترسید که خدا شما را غضب کند دست از فیروز بکشید گویند نصف آن لشکر از فیروز روگردان شدند خوشنواز باقی را در آن دامی که برای آنها ترتیب داده بود افکنده هلاک نمود باین معنی که قسمتی از قشون خود را از آن راهی که حفر نشده بسپاهیان فیروز نزدیک ساخت و آنها را بجنگ خواند چون جنگ شروع شد لشکر خوشنواز بنای فرار گذاشتند از راهی که میدانستند بسلامت گذشتند و باردوی خویش ملحق گشتند عساکر ایران که باستعاقب هیاطله پرداختند تا خندق تاختند ناگاه در خندق معهود و مغاک هلاک و همگی در آن حفره افتادند جان دادند از آنجمله بودند فیروز و چند پسر او اما دختر فیروز دخت و موبد موبدان با عده زیادی از عساکر ایران اسیر شدند و غنیمت فراوانی بچنگ هیاطله افتاد و خوشنواز این فتح و ظفر را بظلم و ستم از جلوه و رونق نینداخت با اسرا بمهربانی رفتار نموده و نعش فیروز را با اهتمام پیدا کرده باحترام بخاک سپرد

دوره فیروز پس از بیست و شش سال سلطنت بوضع مسطور و شوم شد کار وی بانجام رسید مع ذلک شک نیست که شاهنشاه دلیری بوده و خود را سزاوار نموده که رعایای او خدمتش را امر داد لقب داده اما از سوء اتفاق شجاعتش بخشونت آمیخته واستعداد نظامی را بکمال نداشته و طرح دبیری در دو رسم و راه لشکر کشی را نمیدانسته در جنگهائی که خود دخالت در آن میکرده کاری از پیش نبرده و هر چه فتوحات نصیب او شده از سرداران قابل او است آیین نقض کننده در سایر امور سلطنت و حکمرانی و عدل و انسانیت وی جای هیچ حرف نیست و اگر رفتاری را که مورخین مشرق زمین در موقع بروز قحط و غلا نسبت باو داده اند راست باشد باید فیروز را پادشاه عاقل خیرخواهی دانیم و اقرار کنیم که کمتر نظیر آن در سلاطین مشرق دیده شده

مختصر فقط حرکت بقاعده که فیروز در سلطنت خود کرده همان رفتار با خوشنواز است اما برای اصرار او در خصومت با هیاطله نیز عذر موجهی داریم یعنی گمان میکنیم علت اینکار بیشتر وطن پرستی بوده نه غرض شخصی چه میدانسته است قوت هیاطله ممکن است برای دولت ایران مضر واقع شود بنا بر این نخواسته از حسن سلوکی که با او کرده اند دست خود را روی دست گذارد بیکار نشیند و از صرفه مملکت خویش دست کشد هیاطله تا صد سال بعد هم همسایه با مضرتی برای ایران بودند و دولت ایران صلاح حال خود را در این میدید که گاه گاه به مملکت آنها حمله نماید

از هرمز سوم که برادر فیروز بود و قبل از او سلطنت نمود معلوم نیست سکه باقی مانده یا نمانده بعضی سکه ها با او نسبت داده و اسمی روی آنها نقش شده که شباهتی باسم آن پادشاه ندارد و آن سکه ها که اسم رام روی آنها دیده میشود و مستر تیلد فرض کرده که از هرمز است نباید از او باشد چه رام سردار و نگهبان فیروز بود نه ملازم هرمز اما آن سکه که مسیو لن پویر در کتاب خود نگاشته و بجای گلوله مدور سر گاوی دارد در حقیقه باید متعلق بهرمز باشد زیرا عبارتی که روی آن نقش کرده اند شبیه آهرمزد میباشد یعنی آن هرمز است و وضع سکه نیز مینماید که از ساسانیان و آن دوره و زمان میباشد اما سکه فیروز بسیار است و عموماً امتیاز آن این که بتاج معمولی دو بال افزوده شده یکی جلو تاج دیگری عقب و عبارت نقش سکه این است (کاوی پیروزی یا مازدیسن کاوی پیروزی) یعنی شاه فیروز یا شاه فیروز اورمزد پرست

کوشواز شاه سکه ویژه دارد در پشت سکه علاوه بر آتشکده و حافظین معمول آن در هر طرف شعله آتش صورت یک ستاره و یک هلال دیده میشود عبارت سکه ظاهراً لفظ ملکا یا کاوی است که یعنی شاه باشد محل دار الضرب را هم روی سکه نوشته اند و آن بعقیده بعضی پرسپلیس (تخت جمشید یا اصطخر) و اصفهان و ری و نهاوند و دارابگرد و زادراکارتا و نیسا (نسا) و بیتون و خوزستان و مدی و کرمان و آذربایجان میباشد و باعتقاد بعضی دیگر پرسپلیس و دشت و نهاوند و دارابگرد و بزافومداین و مرو و شیراز و ایرانشهر و کرمان و پانزده محل دیگر است کلیه سکه ها خشن و مخصوصاً در پشت سکه امارات تنزل محسوس میگردد

— علاوه بر سکه ها یادگار دیگر نیز از فیروز مانده و آن ظرفیست گلدان مانند خیلی ظریف و در روی آن شکارگاهی نقش شده و یکی از نویسنده های جدید شرحی در باب آن نوشته گوید

این ظرف که از روسیه آمده ارتفاع آن سی و یک سانتیمتر است (قریب مجنج گرم) و دسته ندارد در پائین آن صورت پادشاهی برجسته ساخته شده که سوار اسب میباشد و بعجله بعضی حیوانات را دنبال میکند در جلو او یک خوک وحشی و یک ماده خوک با بچه ها خوک و یک آهو و یک گاومیش و یک بز در کار فرار اند و خوک دیگر با یک بز و یک آهو و یک گاومیش تیر خورده روی زمین افتاده است پادشاه دماغی منحنی و چشمی درشت دارد ریش پادشاه کوتاه و سبیل خیلی دراز و اهی و زلف بشکل کره کوچکی عقب سرش جمع شده گوشش بو گوشوار گلابی شکل دارد و بر سرش تاجی که در پهلو و عقب آن کنگره قرار داده اند و در جلو هلال و در بالای سر گلوله که بالای آن دو بال است بر طرف راست پادشاه یک خنجر و ترکشی است

پرانفته بود و سمت چپ شمشیر و فیروز که در دست راست کمانی است که مانند برای تیراندازی دارد مشغول کشیدن کمان بزرگ است که از شاخ ساخته شده و مستر رولنسن گوید شک نیست که این ظرف منسوب بفیروز میباشد و این نسبت صحیح است

فصل هیجدهم

مطالب این فصل عبارتست از جلوس بلاش یا بلاش و نسبت او با فیروز و صلح با هیاطله و امنیت ارمنستان و حکم آزادی مذهب و سرکشی زاره پسر فیروز و دفع فتنه بکمک ارامنه و فرار قباد و رفتن نزد هیاطله و تغییرات جدید در ارمنستان و حکومت واهان و فوت بلاش و شرح اخلاق او و سکه هائی که باین پادشاه نسبت میدهند

جانشین فیروز پادشاهی است که او را یونانیها بلاس مینامند و متاخرین از اعراب و ایرانیها بلاش (بلاش) اما اسم حقیقی او ظاهراً والاخش یا ولاگازس بوده و نسبت او را با پیروز بچند وجه مختلف ذکر نموده اند نویسنده های ایرانی متفقاً این پادشاه را پسر فیروز و برادر قباد میدانند یونانیها و ارامنه معاصر او جمیعاً وی را برادر فیروز و عم قباد داشته اند از هر جهت احتمال میرود حق با یونانیها و ارامنه باشد میتوانیم بگوئیم فیروز وقتیکه از پای تخت برای انجام کار هیاطله دور میشد پسر یکه بتواند تمام مهام دولت را بدست گیرد نداشت لهذا نیابت سلطنت را ببرادر خود والاخش داد و فرزندان خویش را نیز باو سپرد و چون فیروز درگذشت والاخش بدون حق و استحقاق پادشاهی یافت

شهریار جدید بحسب اللزوم ابتدا باید بدفع مخمصه هیاطله پردازد و کار ایشانرا انسباز دچه غلبه آنقوم بر فیروز حمله شمال مملکت را یکباره دوچار حملات ایشان ساخته بود والاخش پیش از هر کار باید این غائله را دفع نماید (نگارنده گوید ما یکی دو مرتبه این پادشاه را باسمی که یونانیها ضبط کرده نام بردیم که مسئله تاریخی بخاطرها بماند اما از آنجا که این پادشاه در تواریخ عرب و عجم باسم بلاش معروف و مذکور است بعدها او را بهمان اسم مینویسیم) گویند بلاش تدبیری که برای خلاصی از شر هیاطله نمود این بود که سوخرا یا سوفرا نام حاکم سیستانرا بجنگ با هیاطله آغالید سوخرا بجمع آوری لشکری جرار پرداخته با استعدادی زیاد به مملکت هیاطله نزدیک شد و زبردستی خود را در تیراندازی بپادشاه هیاطله نمود و او را مشوش ساخت آنگاه با او صلح کرده فیروزدخت دختر فیروز و موبد موبدان و سایر اسرای معتبر را با مقدار زیادی از غنایم پس گرفت لکن بدین مصالحه از روی ناچاری نتوانست از قبول بعضی شرایط خفت آمیز تن زند و انکار موجبات وهن نماید

پرکوپیوس گوید بواسطه شکستی که فیروز از خوشنواز خورد دولت ایران مجبور شد دو سال بهیاطله خراج دهد و بعید نیست این حرف راست باشد ممکن است نویسنده های ایرانی نخواسته باشند بافشای این وهن پردازند لهذا السکوت کرده اند و محتمل که بلاش برای اینکه فوراً بجنگ اقدام ننماید بدادن خراج رضا شده باشد پس باید گفت بلاش بعد از شکست فیروز اقدام

بجنگ

بجنگ با هیاطله ننمود اما در جنگ کردن سوخرا با آنطایفه حرفی نیست چه پس دادن غنایم و رها کردن اسرا بدون وقوع جنگ متصور نباشد

صلح سوخرا با هیاطله همان مصالحه دولت ایران است با آنقوم و بلاش خلاف عهد نکرده بود از جانب هیاطله اطمینان خاطری داشت از پیرو بسمت حدود شمال غربی مملکت متوجه شد و بخیال افتاد که ارمنستانرا آرام کند و آن آتش فتنه را که چند سال در آن سرزمین شعله میکشید منطفی سازد پس ابتدا یکنفر از سران ایرانرا که مرد عادل ملایمی بود و نامش نیخر بمرزبانی یعنی بحکومت آن مملکت گماشت در آنوقت ارمنستان تماماً واهان در قبضه اختیار داشت چه قشون ایران بعد از خبر فوت فیروز از ارمن بیرون آمده بودند نیخر بجای اینکه بواهان حمله کند باو اظهار کرد که خوبست دوستانه با هم گفتگو کنیم و شرایطی قرار دهیم که ارامنه مثل سابق در تبعیت دولت ایران باشند واهان قبول نمود و شرایطی اظهار داشته گفت ممکن است باین شروط من و تمام آنها که در سلک اطاعت من میباشند بتبعیت دولت ایران رضا شویم و شرایط من از قرار ذیل است

اولاً آتشکده هائیکه در ارمنستان بنا شده خراب شود و دیگر در این مملکت از این جنس معبد نباشد

ثانیاً ارامنه در پیروی دین مسیح مطلقاً مختار باشند و احدی با آنها تکلیف نکند که زردشتی شوند

ثالثاً اگر از ارامنه کسی دین زردشت اختیار کند منصبی باو ندهند

رابعاً پادشاه ایران شخصاً و بدون واسطه امور ارمنستانرا اداره کند

نیخر این شرایط را قبول کرد و پس از آنکه در میان ایشان گروی داد و ستد شد واهان باردوی نیخر آمد و برای اختتام مصالحه تشریفاتی قرار دادند یعنی حکمی در آزادی مذهب صادر شد و اعلان کردند که تمام مردم در کار دین آزاد و مختارند هر فرد از افراد ناس میتواند بر طبق احکام کیش و آئین خود عمل نماید و هیچکس مجبور نیست پیرو دین دیگری شود نیخر و واهان بشروطی که ذکر شد صلحی منعقد نمودند و چیزی که باقی ماند امضای شاهنشاه ایران بود.

کار باینجا رسیده و بلاش هنوز امضای مصالحه نکرده انقلاب بزرگی بر در بار دولت ایران درگرفت تبیین آنکه زاره که یکی از پسرهای فیروز بود ادعای سلطنت نمود و جمع کثیری بهواخواهی او برخاستند نایره جنگ داخلی اشتعال یافت و از جمله سردارها که مامور اطفای این شعله شد یکی نیخر حاکم ارمنستان بود نیخر بواهان گفت اگر در بموقع ارمنستان کمکی به بلاش نماید که دفع آشوب شود مقاصد ارامنه زودتر بحصول موصول گردد واهان درست ملتفت اهمیت مطلب شده فوراً یکدسته سوار برزن بهادر در تحت فرماندهی برادرزاده خود گرگوری بکمک نیخر مأمور نمود بلاش غلبه کرد و همراهی و خوش رفتاری ارامنه در این کار مدخلیت کلی داشت خلاصه زاره بکوهستان گریخت و چیزی نگذشت که گرفتار شد و کشته گشت اندکی بعد از این واقعه قباد پسر فیروز چون سلطنت را حق خود میدانست بمطالبه تاج و تخت برخاست اما از آنجا که کارش پیشرفتی ننمود مجبور شد از ایران بیرون رود و پناه بهیاطله برد چه آنقوم همیشه طالب بودند مدعیان سلطنت ایرانرا در دست داشته باشند

معهذا

معهذا در هیچ موقع برای طرفداری از قباد اقدامی نکردند زیرا که تا بلاش با آنها خراج میداد نمیخواستند ضعفی را که برای ایشان سودمند بود بهم زنند

مراجعت واهان و فرار قباد بلاش را آسوده خاطر نموده وقت شد که بتکمیل نواقص کار ارمنستان بپردازد و خدمات واهان را تلافی کند و اجر دهد بنابراین مشار الیه را بدربار خواست و با کمال احترام او را پذیرفت و عرایض او را بدقت گوش داد و شرایط وی را قبول نمود و در این ضمن بنجرار اهم طلبید و آنتکان نامی را که مردی حازم و کافی و عادل بود حکومت ارمن داد و برای آنکه واهان مطمئن باشد وی را اسپاراپت یعنی سپهسالار کرد اما آنتکان پس از چند ماه حکمرانی در ارمنستان در عریضه به بلاش عرض نمود بهتر آنست که حکومت این مملکت را بخود واهان دهید چه او آن کسی است که آن شرایط را درخواست کرده و البته مجری خواهد داشت شاهنشاه ایران عرض آنتکان را پسندید مشار الیه را احضار نمود و واهان را بجای او حکمرانی داد و منصب سپهسالاری را خاص برادر واهان که واردت نام داشت فرمود و بعد از این ترتیبات دین مسیح علیه السلام مذهب دولتی ارمنستان گشت آتشکده ها را خراب کردند و کلیساها را مرمت و پاکیزه نمودند و رؤسای مذهب کما فی السابق برقرار شدند و تمام ملت ارمنی دوباره مسیحی گردیدند و ارمنستان و ایبری و لهن شد و این دو ولایت که مدتها اسباب ضعف دولت ایران میشد بزودی سرچشمه عمده قدرت و سعادت این دولت گردید

چیزی از این قرارداد نگذشت که بلاش درگذشت و آن در سنه چهارصد و هشتاد و هفت میلادی بود مورخین باتفاق گویند زیاده از چهار سال سلطنت نکرد و نیز گفته اند را منیتیه بمرگ طبیعی مرد بلاش از سلاطین عادل عاقل بشمار میآید خلقش را نیکو ستوده و گفته اند از جنگ و جدل تنفر داشت و مایل بود از امنیت تنها بهره از فواید صلح و قتال حاصل نماید سلطنتش در داخله عموما رعایا را راضی ساخته و بسیاست و دستگیری فقرا پرداخته در اشاعه تربیت ساعی شد و مخصوصا حکامی را که بیچارگان فقرا و دست تنگی آنها می پرداختند سیاست مینمود حزم و ملایمتش در معامله با ارمنستان نیک ظاهر میشود والحق از همین راه مرض مزمنی را که اسباب ضعف مملکت بود علاج نمود ممکن است بعضی خیال کنند خراج دادن بلاش بهیاطله دلیل جبن و عدم وطن دوستی او بوده لکن باید دانست که خریدن صلح در بعضی مواقع لزوم دارد و البته هر وقت بلاش میدید دادن خراج بهیاطله لزوم ندارد نمیداد و بنابراین بعرف آن مورخین آنها که گفته اند دولت ایران بهیاطله خراج داد مدت آن را دو سال نوشته اند و چون مدت ملک بلاش چهار سال است از آن و منظر میآید که اقلا یکسال قبل از فوت بلاش دوره خضوع او بهیاطله بسر رسیده و دیگر آن باج را نداده است و بکچر نیز تایید این خیال مینماید توضیح آنکه قباد پسر فیروز که گفتیم بهیاطله پناه برد آن قوم تا سه سال خیال حمایت از او نمودند بعد از آن قشونی باو دادند و قباد در کار رحله بهم خود بود که شنید بلاش مرده و ملک برای او بیمنازع است صاحب بجشتم لشکرکشی نیست از نیز و میتوانیم بگوئیم آن وقتیکه بلاش خراج را قطع کرده هیاطله هم بمدعی او کمک نموده اند

بلاش در وقت مردن جانشینی برای خود تعیین نکرد و همین فقره صلح طلبی و ملایمتی را که در مدت سلطنت خود اظهار و ظاهر میشود بلا حجت ثبوت میرساند جمعی از مورخین معتبر بعضی سکه ها بر بلاش نسبت میدهند آن سکه ها از چند جهت اهمیت دارد روی سکه ها تمام بور سر پادشاهی نقش شده با تاج کنگره دار معمولی که بالای آن صورت هلال و گلوله مدوری است پشت سکه کوتاه و مجعد میباشد گوشوار او دو دیده میشود و از شانه چپ او شعله بلند شده و این فقره در سلاطین ساسانی منحصر باین پادشاه است لکن در سکه سلاطین هند و اسکیث که بلاش با آنها رابطه کامل داشت این علامت دیده میشود عبارتیکه روی سکه بلاش نقش شده ظاهرا این باشد (هوکادی والاکاشی) یعنی والاکاش پادشاه ایران در پشت سکه آتشکده معمولی و علامت سر پادشاه نیز در شعله دیده میشود در طرفین ستاره و هلال دارد چنانکه در سکه فیروز دراکثر سکه ها لفظ والاکاشی با اسم دار الضرب نقش کرده اند و تعداد انست از ایران شهر و کرمان و اصفهان و نیل (لنا) ولیدان و شیز و زاد دالکارتا و بیچا دو محل دیگر

فصل نوزدهم

مطالب این فصل عبارتست از سلطنت اول قباد و شرحی از مقربان او که سوخرای و شاپور باشند جنگ خزر و پیدا شدن مزدک و نفوذ و اقتدار او با دعوی معجزه و قبول کردن قباد مذهب جدید او و سعی او در اینکه ادامه را پیرو مزدک نماید طغیان آن ملت و واهان و پیشرفت آنها تسلیم قباد تنفر عمومی در ایران و عزل و خلع قباد فرار او مزدک سلطنت قلیل زاماسب که جاماسب باشد سکه های جاماسب

بعد از آنکه قباد در تحصیل تخت و تاج سلطنت مبلغی کوشش بیفایده کرد چنانکه گفتیم بهیاطله پناه برد و او را بخوبی پذیرفتند اما تا سال در امداد با او اقدامی ننمودند سال چهارم در پلتیک هیاطله تغییر حاصل شد خوشنواز قشونی بقباد داد و او را بطرف پای تخت ایران فرستاد و شاید این شاهزاده در موقع امداد خوشنواز با او وعده داده باشد که همان خضوع عم خود را نسبت بهیاطله مادام العمر نگاه نماید یعنی خراج گذار آنها باشد حاصل آنکه قباد با قشون خوشنواز آمد بمقصود رسید بعد از بذل عطایا و دادن اجرت لشکر ترک را مرخص نمود که باز گردند و باید بوعده که بخوشنواز نموده وفا کرده باشد لکن سندی در این باب بدست نداریم اینقدر که میدانیم ها که خوشنواز بدین شرط قباد را بتخت پادشاهی نشاند که دادن خراج بکری اعتراف بعنا اخبار وی پادشاه هیاطله

قباد در اوایل سلطنت خود یعنی از سال چهارصد و هشتاد و هفت میلادی تا چهارصد نود و هشت از قرار مذکور اداره امور دولت را بوزیر عمش که اعراب او را سوخرا و عجم سوفرای مینامند واگذار نمود چه زرمهر پسر سوفرای در مدت اقامت قباد در مملکت هیاطله و اوان غربت او با وی وفاداری کرده قباد از این و مخالفت با زرمهر را خلاف و تعصب پسندید اشتر و همراهی زرمهر را با خلعتی در خور اجر و نعمت شمرده و دوره کار سوفرای بزرگواری نموده خاصه کار دیکری بجان او وارد نشد و بنابراین چند سال هم در عهد قباد زمام مهام دولت ایران بدست سوفرای بود و لشکر و کشور هر دو را اطاعت مینمود اما حسد نگذاشت این کار بخوبی بانتها رسد سوفرای محسود قباد گردید شاهنشاه عجم بر آن شد که سلب قدرت از وی نماید و خود بشخصه امور را اداره کند ولی بر تنهائی از عهده این کار بر نمی آمد بنابراین یکی از بزرگان را که شاپور نام داشت

و در ولایت دارابجرد حکومت میکرد بیاری خود خواست شاپور مصمم گشت انتقام را از دل قباد بردارد و با همراهی پادشاه با
سوفرای طرح نزاعی بجست و اسباب فراهم آورد که اختلال امور را از خصوص شاهنشاه بزندان فرستاده زنجیر کرد و در ظرف چند روز آن بیچاره
را بدیار عدم روانه نمود بعد از آن شاپور مستقل مشاغل سوفرای گردید یعنی وزیر اعظم و سپهبد یا سپهسالار ارشد قباد محض انتقام
فقط بر کوتاه شدن دست سوفرای راضی گشت و از آن پس همانطور که سوفرای را مختار کل کرده بود شاپور را صاحب
اختیار نمود

جنگی که در قسمت اول سلطنت قباد واقع شده ظاهراً همان است که خود با قوم خزر است اینطایفه معتبر که اول ذکر آنها در تاریخ
هم این است چنین بنظر میآید که در زمان سلطنت قباد در دشت واقع میان ولگا و دن که دو رود از رودهای اروپا میباشد
مسکن داشته و از معابر قفقاز یا باب الابواب ایبری و البانی و ارمنستان تاخت و تاز میکرده اند بعضی نهاد ترک میدانند یکی از نویسندگان
این عصر ایشانرا هون کس میخواند اما حق اینست که اصل اینطایفه درست معلوم نیست همینقدر از روی یقین میتوان گفت در
آن زمان جماعتی وحشی و اسباب خوف و هراس دیگران بوده و بطور صحراگردی زندگانی مینموده و در جنگ بیرحم و خونخوار و در
کلیه عادات بی تربیت و ظالم و اهل آزار و عذاب بندگان خدا و بلا و ابتلای همسایگان خود و بعدها ذکر اینطایفه باید
معلوم نماید که صدمات زیاد از آنها بقشون ایران وارد آمده لکن در اینموقع دفع شر آنها باسانی شده و حاصل کلام اینکه قباد
شخصاً با صد هزار قشون روبجانب اینطایفه نهاد و در جنگی ایشانرا شکست داد و قسمت عمده لشکریان خزر را متفرق
ساخت و با غنایم زیاد بپایتخت خویش بازگشت و برای اینکه بعدها از شر حمله آنها محفوظ ماند از قرار مذکور شهری باسم امید
در سرحد ارمنستان ساخت و آن ظاهراً غیر از آمد معروف که دیاربکر باشد بوده و بیشتر بطرف مشرق و شمال در خطی که ارمنستان را
از ایبری جدا میکرده واقع بود مراجعت با نصرت و ظفر قباد از جنگ خزر بقاعده باید او را تا مدتی آسوده داشته باشد لکن در
همان اوان که اوقات سعادت و خوشبختی قباد بنظر میآمد که مرض مهمی بنیان دیگر کاستن قوای دولت بود و بالمنا
سلطنت را ضعیف مینمود چنانکه بسرعت قباد را در مشکلاتی انداخت که همان او را از پادشاهی محروم ساخت توضیح اینکه مزدک از
اهالی اصطخر یا از مردم نیشابور که از بزرگان علمای دین زردشت بود در ابتدای سلطنت قباد اظهار نمود و گفت میخواهم محض اصلاح
بعضی تغییرات در آئین زردشت دهم و مأمورم با این امر بعنوان کیش تازه آورد و معتقدین جمع کرد از جمله حرفهای مزدک
اینکه میگفت خداوند تمام مردم را یکسان آفریده و هیچکس را بر دیگری برتری و امتیازی نیست مالکیت و تزویج و نکاح اختراع انسان
و خلاف رضای خداست و اهب النعم میخواهد نعمتهای اینجهان بطور تساوی میان همه مردم قسمت شود و نباید هر دوی منافی بخصوص
خود قرار دهد و خلایق چیزهای خوب را که دیگران از دست ایشان گرفته لازم است با دعای استرداد آن برخیزند خلاصه در کیش
آن بدکیش زنا و مقاربت با محارم و دزدی گناه محسوب نمیشد بلکه برای اجرای قواعد طبیعت آن اعمال شنیعه را لازم میدانستند
مزدک علاوه بر این خرافات که ظاهراً نتیجه عقل خود او بوده بعضی چیزها هم از برهمنان و سایر تناسخین مشرق اقتباس نموده و

از قبیل احترام بحیوانات و پرهیز از گوشت و غذای حیوانی غیر از شیر و تخم مرغ و پنیر و سادگی و وضع کم خوراکی و عبادت آن
شیاد این قسم خود را مرد باغیرتی قلم داده و چنان وانمود که مذهبی آورده که اتباع عیش و عشرت میباشد در صورتیکه احکام
هیچ غرضی مشروع نیست و معنی حقیقت است و چطور او کشف شد و پیچیده چه عجیبست اگر جمع کثیری از جوانان شهوت پرست آن
دولت و طبقات پست این مذهب را اختیار کنند ولی عجیب که هست اینست که خود پادشاه هم از معتقدین مزدک شده و چون
این پادشاه و کارهایش مینمایند یقیناً قباد از قبول آن صرف بری بوده پس باید گفت از روی عقیده قلبی معتقد شده و خوب است
درست بسنجیم که بدانیم مزدک بچه حیله پادشاه را پیرو خود نموده

بنا بر مسطورات مورخین مزدک برای ثبوت دعوی خود ادعای معجز کرد و برای بردن دل ضعیف قباد نیرنگ بزرگی بکار برد و گفت من با آتش که
و شنید مینمایم و شرح آن نیرنگ اینکه در زیر آتشکده که همیشه در آن عبادت میکرد در زیر زمین حفره نمود و از آنجا تا بالای آتشکده که
همواره در آن آتش متبرک روشن بود لوله قرار داد و یکنفر را در زیر زمین نشاند و قباد را با آتشکده دعوت کرد در حضور او با آتش بنا
سؤال و جواب را گذاشت سؤال از مزدک و جواب از آن شخص مخفی در زیر زمین که در ظاهر از آتش بنظر میآمد و چون مردم ایران آتش
را مظهر خداوند میدانستند قباد این صوت را بجای معجزه پذیرفت و دلیل صحت ادعای مزدک دانسته بر او ایمان آورد

معلوم است قبول کردن قباد مذهب مزدک را سبب چه اغتشاش بزرگی میشود از جمله اینکه پیروان طریقه مزدک با اشتراک
مال و عیال در میان خود قناعت نکرده برای استیفای لذات بنای دست اندازی را بحرم بزرگان گذاشتند هرچه موبدها
بیچاره فریاد کردند که بنای این مذهب باطل و بنیان آن خراب است و مساعی ما بیهوده بیان کردند کسی گوش نداد چه پادشاه با
پیروان مزدک همراه بود و آنها روز بروز زیاد میشدند و بر جسارت ایشان می افزود و کار بآنجا کشید که پهنه ایران برای جولان آن
کاروان ننگ کشته جدال بجانب افتادند که کیش زشت خویش را در ممالک مجاور نیز منتشر نمایند چنانکه در مغرب یعنی در بوم
آثار این مذهب ظهوری بهم رسانید و مورخین ارمنی گویند مزدکیان برای انتشار عقاید خود در ارمنستان طوری زور بسر مردم آوردند
که فتنه عظیمی برخاست و نزدیک بود که مملکت ارمن از دست ایران برود یا بمعنی که مرتباً نیست جدید با مأمورین از ایران بارمنستان
فرستاده و آنها اصرار میکردند که مردم مذهب جدید را قبول کنند و اهالی که پیش ذکر او شد از نو بدفاع دین مسیح علیه السلام
پرداخته و سعی کردند که آناستازیوس امپراطور بیزانس را بر آن دارد که پادشاهی ارمنستان ایران را بر عهده گیرد و ایرانرا از جنگ صفحات
ایرانی برون آرد اما آناستازیوس از ترس اینکه اقدام کند و مفسده بعکس نتیجه دهد مردد ماند و پای پیش نگذاشت و کار ارمنستان
نزدیک بود خیلی سخت شود که وضع خود ایران تغییر کرد شنیدن این مقال آنکه موبدان و بزرگان هرچه در ابطال کیش جدید کوشیدند
ثمر نکرد عاقبت بموبد موبدان متوسل شدند و در زمان ایزد فوق الطاقه از او خواستند مشارالیه گفت اینمرض را علاجی نیست جز
اینکه قباد را خلع کنند چه از همراهی او کار باینجا کشید همه رأی او را قبول کردند و در خلع قباد متفق گشتند بکار پرداختند قباد
را انداختند و برادرش جاماسب را بجای او نشاندند و نواختند بعد از آنکه قباد را دستگیر کرده در قلعه فراموشی حبس نمودند و تاج

پادشاهی بر جاماسب نهادند و تصمیم شد که مزدک را گرفته بقتل رسانند و رسم آئین وی را براندازند مزدک هم گرفتار و محبوس گشت
لکن پیروان او در زندان را شکستند و وی را آزاد نمودند بعضی [دولت] برای حصر و دفع وی کار مزدک ضعیف است ناچار او را رها کرد
و آن بدکار باز بر ازدیاد نمودن مریدان پرداخت

سلطنت جاماسب از سال چهارصد و نود و هشت میلادی تا سنهٔ پانصد و یک کرد و بیش از سه سال نباشد امتداد نیافت لشکریان
باز گفتند بلکه اصرار کردند که قباد را هلاک سازد جاماسب اقدام باینکار ننمود و همان بمحبس وی اکتفا کرد و هر چند او را نوف قلعه
فراموشی را جای خاطر جمعی میدانستند اما قباد در زندان قلیلی مستحفظین خود را فریب داد و فرار کرد گویند وجه او در این خلاصی بوی
کمک نموده و بزعم بعضی لباس آن زن را گرفته پوشید و از محبس بیرون آمد و مشار الیها بجای او ماند جماعت دیگر گویند وجه قباد
وی را در جامه‌ها خود پنهان ساخته و از زندان بیرون برده در هر حال قباد بنزد شاه ... بعتبهٔ سلطنت هیاطله پناه برد و خواست
خان بزرگ را بجانب خویش واداره و از او لشکری گرفته بزور و دنها حق خویش را استرداد نماید خان هم الحق امید قباد را با موفقیت ساخت
و با انکه از مذهب جدید او کمال تنفر را داشت چون خود وی را بتخت سلطنت نشانده بود نخواست با پرورده خویش بیمهری نماید لهذا با احترام تمام
پذیرفت و یکی از دختران خود را بزنی با او داد و سی هزار قشون با وی همراه کرد قباد با عساکر مزبور با ایران بازگشته بجاماسب اعلان
جنگ نمود جاماسب نیز با بعضا توقف چه هنوز دعا باد درست با او دیگران نشده بودند دو روی بسیاری از دلها را بسوی قباد میدید احتمال
دیگر نبرد و آن این است که جاماسب چندان میلی بسلطنت نداشت در هر حال چون قباد با سی هزار نفر از هیاطله و جمع کثیری از ایرانی
بپای تخت نزدیک شد جاماسب استعفا کرد و باختیار از پادشاهی کناره گشت اما رفتار قباد را با جاماسب بوضعهای مختلف گفته‌اند
برخی میگویند بهمان سبکهای بیرحمی که مدتی در ان مملکت معمول بوده قباد برادر خود را کور نموده اما مورخین مینویسند
او را بخشید بلکه محبت زیاد باو کرد

در روی سکه‌های جاماسب تاجی کنگره‌دار که در آنزمان در میان آن طبقه معمول بوده نقش شده با گلوله مدور و اما در جلو تاج شکل هلالی
قرار داده و دامنهٔ کلیل روی شانهٔ پادشاه افتاده در دو طرف سر شاه و روی هر یک از شانه‌ها او هلالی است در بیرون دایره
محیط سکه یعنی کنارهٔ مدور دیگر صورت سه ستاره با هلال دیده میشود و تقریبا این اول دفعه است که چنین چیزی روی سکه‌ها بنظر میرسد
پشت سکه آتشکدهٔ معمولی است و در هر دو طرف آن باز ستاره و هلال و عبارت روی سکه خیلی مختصر و از اینقرار میباشد

(زاماسب ملکا زاماسب یعنی جاماسب پادشاه الهی)

فصل بیستم

مطالب این فصل عبارتست از سلطنت ثانی قباد و تغییر وضع او با پیروان مزدک سبب نزاع او با روم جنگ اول قباد با دولت روم مصالحه
سنهٔ پانصد و پنج میلادی مستحکم کردن رومیها دارا و نمود و نو پولیس را شکایت ایران معاهدهٔ قباد با ژوستن تکلیف کردن
قباد بژوستن که خسرو را بپسری قبول نماید اغتشاش داخلی ایران جنگ ثانی قباد با روم از سنهٔ پانصد و بیست و چهار میلادی تا پانصد

سی و یک فوت قباد صفات او سکه‌های او
سلطنت ثانی قباد سی سال بود یعنی از سنهٔ پانصد و یک میلادی تا پانصد و سی و یک و در این مدت شاهنشاه ساسانی معاصر بود با اناستازیوس
و ژوستن و ژوستینین امپراطورهای روم و تئودوریک پادشاه ایطالیا و باکاسیودور و بوئس سیماکوس بوئتیوس پرکوپیوس و ملیتن
یوس بزرگان و نویسنده‌های رومی مورخین مشرق زمین از این قسمت سلطنت قباد چیز کمی مینویسند لکن مصنفین رومی از روابط و معاملات او
با امپراطورهای روم و سایر مطالب متعلقه باین پادشاه شرح مبسوطی نگاشته‌اند مخصوصا پرکوپیوس که خطیب بزرگ و منشی بلیزاریوس
بوده و تقریبا در اوایل سلطنت دویم قباد متولد شد و چهار سال قبل از فوت قباد بخدمت انشای آن سردار نامی مشغول گشته وقایع پادشاهی
قباد را مینویسد گفته او در کمال اعتبار است چه اولا معاصر آن شاهنشاه بوده ثانیا در دانائی او شایبه نیست

بعد از انکه جاماسب باختیار دست از سلطنت کشید و قباد بتخت نشست اول مسئله این بود که با مزدک و پیروان او چگونه رفتار نماید چه از
همراهان پادشاه با آن آئین بد که سبب جرأت مزدکیان بر بعضی اغتشاشها گردید معتقدین اندعا بای قباد را زود بجید و او را
از سلطنت خلع کردند و مجبور شد بممالک خارجه فرار کند پس حالا که دوباره بتخت و تاج نایل گشته باید کاری بکند که آن مسئله تجدید نشود
اما از طرف دیگر بمذهب جدید میل داشت و بعقیده بعضی در حقیقت آن معتقد بود و پیروی مذهبی و پیشوای اشتراکیین را تا یک مدت انست برای اینکه
مهام را گرفته باشد تدبیری کرده دو جنبه برای خود قرار داد یکی جنبهٔ انسانیت و از نیرو با مزدک همراه بود دیگر جنبهٔ سلطنت که بر حسب تکلیف
چنین وانمود که از معتقدین کیش تازه حمایت نخواهد کرد و نتیجه این شد که دین مزدک رو بضعف گذاشت اما مزدک از عذاب ایمن بود با نشاندن
مقاصد خود میپرداخت و اگرچه بواسطهٔ عدم همراهی پادشاه آن آئین بحالت توقف یا تنزل افتاد و از دایرهٔ دولت خارج گشت لکن باز
در میان عوام جوش داشت و ممکن بود بعدها اسباب اغتشاش شود و از آنجا که خطری فوری نداشت کسی مزاحم معتقدین آن طریقه نشد تا

یکسال بیشتر از سلطنت قباد نگذشت که روابط او با دولت روم مغشوش گشت و پس از گفتگوهای چند مخصوصا در مبادله در
گرفت ظاهر اینست که در سنهٔ چهارصد و چهل و دو میلادی که یزدجرد دویم با تئودوزیوس جوان عهدی منعقد نمود رومیها متعهد شدند برای
استحکام معبر دربند واقع در میان شعبه‌های کوه قفقاز و بحر خزر مبلغی کمک کنند محلی را که میخواستند مستحکم نمایند عبارت از قلعه بود معروف
بدروازهٔ باب یا پاراخ و در معبری واقع که غالبا قبائل شمالی از صحاری شمال از آن معبر بجهت غارت به اراضی و نواحی معمور و آباد جنوب
میرفتند این حمله و تاخت و تاز آنها هم برای ایران هم برای روم مضر بود و هر دو دولت در منع این کار ساعی بودند و ابتدا قرار داده که طرفین
بالسویه در مخارج استحکام قلعه کمک کنند اما در اواخر چون رومیها گرفتار جنگهای دیگر بودند تمام مخارج تحمیل ایرانیها شد و ایشان
چنانکه طبیعی است گاه گاه از روم مطالبهٔ سهم مخارج مینمودند لکن فایده نمیکرد و قرض روی هم جمع میشد در اینحال قباد بجهة انعام هیاطله
بپول احتیاج هم رسانید و سفیری نزد اناستازیوس امپراطور روم فرستاده پولی از او خواست امپراطور بتعلل گذراند بعضی گویند که گفت اگر ادعای
پول را کرد بقول برخی گفت اگر برادرانی من بعنوان قرض میخواهد میدهم لکن اگر بعنوان دیگر است نخواهم داد این جواب دلیل است
که دولت روم تعهد را که در کمک مخارج قلعهٔ دربند نموده نکول مینماید شاهنشاه ایران متغیر گشته خصوصا که ملتفت شد قصد اصلی

دولت روم این است که میانهٔ ایران و عثمانی را بهم زنند و این دو حریف را بهم بیندازند تا یکدیگر را ضعیف کنند دولت روم قوت گیرد
و اگر چه تدبیر امپراطور فرانسه خوش آمد اما آن دوستی که با او داشت بر طرف شد و نتیجهٔ طبیعی وضع ظاهر گشت یعنی فوراً بدولت
روم اعلان جنگ کرد و دولتین در مدت شصت سال یعنی از آنگاه که در سال چهارصد و چهل و یک را مجتنب بودند و بیم در ظرف هشتاد سال
صلح دائمی داشتند لهذا دور بازوی هم را اگر بهتر بین حافظ صلح بود فراموش کرده و قباد بخود خاطر جمع که علاوه بر قوهٔ ایرانی از هیاطله
و اعراب نیز کمک زیادی خواهد داشت امپراطور روم هم گمان میکرد که دولت ایران بجههٔ مضایقه از امداد پولی با او جنگ کند
در صورتیکه قریب پنجاه سال همین مسامحه در کار بوده و دولت ایران اعتنائی ننموده پس اعلان جنگ ایران او را غافلگیر
کرد اما کار بجائی رسیده که دیگر چاره نداشت و غرور نیز مانع که آنچه را بزبان خوش از او خواستند و نداد بزور از او بگیرند
لهذا مجبور شد بقوهٔ اسلحه بر سر حرف خود باستد

جنگ شروع شد عساکر ایران غفلتاً وارد ارمنستان روم گشته و شهر تئودوسیوپولیس را که تنها قلعهٔ معتبر و از اسباب استحکام و قوت دور بود
محاصره نمودند … حاکم آن شهر بزودی قلعه را تسلیم کرد بعد از آن قشون ایران قسمت عمدهٔ ارمنستان روم را متصرف شده
به یغما و چپاول دادند و قباد جنگیان خویش را از ارمنستان بطرف … شمالی برده تقریباً … آمد را محاصره نمود
قوت و استحکام شهر آمد را شرح داده ایم … قباد بمحاصرهٔ آن پرداخت آمد … خلوی نداشت فقط یکدسته قشون مختصر
بسرکردگی الپیوس حکیم در نزدیکی آن شهر بود لکن اهل شهر و خصوصاً کشیشها مصمم دفاع شدند کمال مقاومت با قباد کردند پادشاه
ابتدا خیال داشت با گرز … حصار شهر را سوراخ کند لکن محصورین … آلات کار او را از کار می انداختند علاوه بر این دیوارها چنان
ضخامت داشت که … در آن اثر نمیکرد پس لازم شد فکر دیگر کند قباد حکم کرد نزدیک دیوار شهر پشته بسازند تا
بالای آن … بر اهالی … شود و آنها را از حصار دور نماید بعد از آن از دیوارها بالا روند و قلعه را مسخر کنند اما اهالی شهر زیر
پشته را خالی کردند و آن تل خراب شد و بعضی را هم کشت … قباد از پیشرفت کار مأیوس گشته مصمم شد قشون خود را
از آنجا حرکت دهد … شماتت دشمن و … محصورین با اعتماد بقول موبدان او را باید … داشت و چیزی نگذشت که کار
را از پیش برد سربازی در دیوار شهر مجرائی یافت که با سنگ گرفته بودند لکن خوب مسدود نشده شبانه آنرا باز کرده راهی بشهر
پیدا نمودند و بقباد خبر دادند شاهنشاه شب بعد چند نفر … را فرستاد از آن راه داخل شهر شوند و نزدیک ترین برج بلد را متصرف
نمایند اتفاقاً در آن برج چند نفر کشیش خواب آلوده که بنوبت … بودند و آنها روز پیش جشن گرفته بودند و چندان حال کار نداشتند
قباد این بدانست و عمدهٔ قشون خود را با نردبان بآن نقطه از دیوار که مجاور برج مزبور بود آورد و بوعده و وعید آنها را مجبور کرد بزور
داخل شهر شوند اهالی پس از مقاومت سخت مغلوب شدند و کشتار زیادی در کوچه ها شد فاتحین دست از قتل عام نکشیدند
تا کشیشی جرأت کرده بقباد گفت این رفتار از ملوک سزاوار نیست شاهنشاه گفت شما چرا با جنگ من برخاستید کشیش گفت
خدا خواست و حکم قضا که تو بشجاعت خود غلبه نمائی نه از جبن ما … قباد را خوش آمد و خونریزی را منع کرد اما جلو غارت را نگرفت

تمام شهر را

تمام شهر را تاراج نمودند و عدهٔ اهالی را باسیری گرفتند لکن بعدها قباد بسیاری از آنها را آزاد ساخت
محاصرهٔ آمد هشتاد روز بطول کشید قبل از آنکه این کار با نجام رسد سال پانصد و سه میلادی آغاز و شروع نمود و اناستازیوس
ملتفت خطر شد حکم کرد یک قشون زیادی بسرداری چهار نفر با نجا فرستادند و از آن چهار یکی اریوبیندوس پسر صاحب منصب کبیر که در جنگ
… با ایران شجاعت بخرج داده بود دیگری سلر صاحب منصب قراول امپراطور سیم پاتریسیوس چهارم هیپاتیوس
برادرزاده های اناستازیوس لشکری که امپراطور روم در این موقع بمیدان قتال فرستاد از قرار مذکور از تمام قشونهائی که دولت روم
تا آن وقت برای جنگ با عساکر ایران گسیل نموده زیادتر بود لکن تعدد سردار و صاحب منصب آنرا ضعیف داشت هر دسته مستقل
و تنها و با بطوء حرکت چنانکه بعد آمد نرسیدند بلکه بعد از اتمام … پادشاه پس از آنکه … قلعهٔ شهر در
مفتوح گذاشت غنایم خود را بشهر نصیبین برده عده لشکر را با وضع خوشی در سرحدات مملکت خود قرار داد و فقط …
با دستهٔ … آمد … عساکر ایران را مستقر کرده اند محاصرهٔ این شهر را لابد حال خود دیده پیش رفتند و خیال آنکه
داخل خاک ایران شوند و این مملکت را … کنند و ظاهراً از سرحد عبور نموده … رفت
تمام قشون خود بطرف … و … راه … پیش گرفت و …
شهر … ایران گذاشت و خویش را … انداخت … دیگر قشون رومی … هیپاتیوس …
… سبب … پیش … قباد … اگر فقط هشتصد نفر از هیاطله … متفرق نمودند اما چیزی نگذشت
که عمدهٔ قشون قباد رسید … رومیان … بجماعت بعضی … شکست … برخی خود مجبور … شدند
تا ما از حملهٔ قباد … جز سرداران کسی نتوانست فرار کند

تا اینجا ظفر با عساکر ایران بود و اگر اشکالی روی نمیداد و قباد میتوانست در میدان جنگ بماند با نهم پیشرفتهای دیگر حاصل میکرد چه
سرداران رومی کافی و باهم یکرای نبودند نمیتوانستند لشکر را در تحت اطاعت خود داشته باشند سربازان هم مطیع نبودند و اعتمادی
بصاحب منصبان خویش نداشتند از جنگ کردن در زمستان … بنا بر این اسباب پیشرفت ایرانیها آماده بود لکن بدبختی …
… که قباد میخواست کار را … در طرف دیگر مملکت فتنهٔ برپا شد و حضور او در آن طرف لازم یعنی قبل از آنکه سال پانصد
و سه بسر رسد هیاطله در حد شمال شرقی حمله کردند قباد عزیمت آن ناحیت نمود و از آن وقت حفظ مرز رومی … بعهدهٔ سرداران خود
کرد … تغییر کلی در وضع بظهور رسید مثلاً در سنه پانصد و چهار میلادی سلر … تاخت و چند قلعه را خراب و تمام
ناحیه را غارت نمود آنگاه برای تهدید نصیبین بطرف جنوب رانده و از قرار یکه گفته اند چیزی نماند که آن شهر تسلیم شود مقارن
زمستان پاتریسیوس و هیپاتیوس لشکری فراهم آورده شروع بمحاصرهٔ آمد کردند چند دفعه بآن شهر حمله نمودند اما ثمری نبخشید
اینکه گلونس حاکم ولایت را بدام انداختند و عرصه بر مستحفظین شهر چنان تنگ گرفتند که دیگر از عهدهٔ تحمل بر نیامدند در … حال
سفیری معتبر از جانب قباد آمد و تکلیف صلح نمود و گفت اگر دولت روم مبلغ معتنابهی بدهد شاهنشاه ایران دست از فتوحات

خود میکشد

خوش هم کشند بجاهای کوهستان را با زبدگان روم واگذار میکنند سرداران رومی که گرفتن آمد را مشکل میدانستند بیخبر که آذوقه
تمام شد و کارداران با کمال شعف اظهار سفیر قباد را قبول کردند هزار پوند طلا دادند شهر و ناحیه را از دست دشمن باز پس گرفتند
(هر پوند معادل شش میر است) مصالحه نامه نوشته شد طرفین قرار دادند تا هفت سال صلح را بهم نزنند بجنگ یکدیگر دست اندازی
نمایند ظاهراً در باب مخارج سالیانهٔ قلعهٔ بیراپاراخ که اصل ما به النزاع بود مذاکره نشد بر عهدهٔ تعویق ماند دولت ایران باقتضای
وقت منفعت خود گاهی در آن باب اصرار میکرد و زمانی اهمال

جنگ هباطله که قباد را مجبور بصلح با روم نمود ظاهراً ده سال متوالی طول کشید در اینمدت دولت روم که فارغ بود فرصت غنیمت
شمرده وضعی را که تئودوز اختیار کرده بود پیش گرفت یعنی در سرحد در نزدیکی خاک ایران قلعه ها بنا میکرد آناستازیوس علاوه بر
اینکه شهر تئودوزیوپولیس را مبلغی مستحکم نمود دارا را در کنارهٔ جنوبی مرتفعات ماسیوس در دوازده میلی نصیبین در کار دشت
وسیع مزوپوتامی قلعهٔ از نو بنا نهاد که در حقیقت شهری بود و کلیساها و حمامها و انبارهای بزرگ و آب انبارها و سیع گردش
گاهها داشت و چون این شهر سبب تهدید ایران میشد بنای آنرا اشکال نقض عهدی که تئودوز با یزدجرد دوم بستند و تا آنوقت آنعهد
بین دولتین مرعی بود پس چه جای تعجب که قباد بعد از اتمام جنگ هباطله در سنهٔ پانصد و هفت میلادی از این نقض عهد بدربار دولت
روم شکایت نماید آناستازیوس چون نمیتوانست انکار کند ابتدا غرشی مخلوط باظهار دوستی نمود اما از آنجا که دید این مسلک
ثمری ندارد راه دیگر پیش گرفت یعنی مبلغی خطیر نقود تقدیم کرد و قباد با فرستاده ها او را راضی ساخت در سنهٔ پانصد و هیجده میلادی
آناستازیوس مرد و امپراطوری بر ژوستن رسید شاهنشاه ایران در اندک زمانی با او کار آمد یعنی از اینکه قباد با آن مبلغی که آناستازیوس
داده بکلی راضی نشده و بچند جهت با رومیها نقار داشت و یکی از آن جهات مسئلهٔ کمک سالیانهٔ استحکام قلعهٔ بیراپاراخ بود
مستحکم کردن رومیها از نو شهر تئودوزیوپولیس را و بنای شهر دارا همچنین مداخله کردن دولت روم در ناحیهٔ حوالی قفقاز
که در برابر ایران اسباب اذیت شده و طبعاً شاهنشاه را متغیر ساخته بود یکی از اولین اقدام ژوستن بعد از جلوس اینکه سفیر
[illegible] نزد زیلبیس یکی از قبایل هون فرستاده او را از ایران دلسرد داشت که در جنگ دولتین ایران و روم بروم کمک نماید
(زیلبیس را زیلبکدس و زیلبیس ضبط کرده اند) اندکی بعد از این واقعه شاهزادهٔ از لازیکا موسوم بتزات که ملکش در
تحت حمایت ایران بود پدرش مرده بجای اینکه از قباد اذن جلوس و جانشینی پدر را درخواست کند بقسطنطنیه رفت و گفت
میل دارم مسیحی شوم و تابع دولت روم گردم ژوستن او را بخوبی پذیرفت و داخل دین مسیح علیه السلام نمود و دختری از بزرگان
روم را بزنی باو داد و مشالیه را دوباره بدربار لازیکا فرستاد و بتاج و لباسی که علامت تبعیت دولت روم بود متوج و ملبس نموده بنابر
این دوستانه که بواسطهٔ عهدنامهٔ سنهٔ پانصد و پنج میلادی مابین ایران و روم حاصل شده بود بیم خود و طرفین عهد
را بشکست اما ژوستن مایل بجنگ بود نه قباد هر دو پیر شده و هر یک در جای خود گرفتاری داخلی داشت مخصوصاً قباد نیز
بخیال تعیین ولیعهد جانشین افتاده بود و میخواست اینکار را صورت دهد چهار پسر از او بوجود آمده (کاوس) (زامس)

(قنار و ارساس) (کسرایش) که خسرو پادشاه شد این خسرو انوشیروان معروف است کاوس ارشد اولاد قباد بود و خسرو پسر چهارم
اما پادشاه بفرزند ارشد میلی نداشت و خسرو پسر چهارم طرف مهر و محبت او واقع شد و تمام خیالش اینکه او را بتخت نشاند و مورخین
رومی مینویسند قباد بجای اینکه از حرکات ژوستن از سال پانصد و بیست میلادی تا پانصد و بیست و دو متغیر شود با او بنای خصومت
گذاشت و باو تکلیف کرد خسرو را بفرزندی قبول کند مقصودش اینکه اگر مردم بخواهند مانع سلطنت خسرو شوند دولت روم بحمایت
او برخیزد این حرف بنظر خیلی بعید و غریب مینماید لکن از آنجا که پروکوپیوس از امین نویسنده ها و از آن نویسندگان است که چهل سال بعد از
آن زمان مشغول تألیف بوده و این مطلب را بطور تفصیل نوشته یکباره نمیتوان از لغو پنداشت و بی ماخذ انگاشت بلکه باید گفت
در اوائل گفتگوها قباد با ژوستن باید حرفی از حمایت روم از خسرو بمیان آمده باشد و اصل آن مطلب هر چه بوده دولت روم بر طبق
میل قباد رفتار ننموده و این مسئله موجب مزید نقار دولتین گردیده است خلاصه در سال پانصد و سی و سه میلادی اگر باز نزاع
و خلاف مذهبی در ایران درنگرفته بود ظن غالب اینکه جنگ این دولت با روم خیلی زودتر در میگرفت توضیح اینکه پیروان مزدک تا آن
زمان در پناه قباد بودند و آسوده زندگانی مینمودند علاوه آنها روز بروز [illegible] میگذاشت و چون راحت و آزادی رسیدند
زیاده از بیست سال اسباب اغتشاش نشده و در اینمدت اسمی از خود در تاریخ داخل نکرده اما بتدریج ملتفت میشدند که اعتبار آنها در کار
کاستن است چه سعادت و سلامت آنها فقط بسته بوجود قباد میباشد قباد پیر میشود و عنقریب خواهد مرد و بعد از مرگ او خدا
میداند حال و روز مزدکیان چه خواهد شد از پسرهای قباد تنها قنار و ارساس قبول آئین مزدک نموده و او هم احتمال میرفت بعد از پدر
پادشاه شود چه بحکم طبیعت و از جهت ارشد بودن کاوس باید وارث تخت و تاج باشد و از بابت میل قباد خسرو هم با اقبال بود
مردم زامس و قنار و ارساس مختار مزدکیان طرف تنفر مغها بود و اگر اختیار دینی داشتند البته بر او طرد میکردند پس مزدکیان بر آن
شدند که دست و پائی کنند نگذارند کار بر وفق طبیعت باشد بلکه بر طبق میل و صلاح آنها کنند لهذا بر قنار و ارساس گفتند
اگر تو وعده کنی که در صورت پادشاه شدن مذهب مزدک را مذهب دولتی قرار دهی ما پدرت را وامیداریم استعفا کند و ترا بجای
خویش نشاند قنار و ارساس راضی شد و عهد داد و مزدکیان مشغول توطئه شدند لکن قباد را ظنی حاصل شد یا فهمید گفتگو در کار است
که او را از سلطنت محروم نمایند خیال مزدکیان از روی خیانت یا خدعه بوده معلوم نیست اما در هر صورت قباد از این پیشنهاد بد و تقصیر
و گناه بزرگی دانست و با جماعت مجلسی عالی دعوت کرد و گفت میخواهم در حضور شما تاج سلطنت را بر سر قنار و ارساس
گذارم و ضمناً فرمان داد لشکریان حاضر باشند چون مزدکیان در انجمن جمع شدند حکم کرد قشون مسلح تمام آن
گمراهان بی سلاح را بقتل رسانند

قباد بعد از آنکه خاطر خود را از طرف مزدکیان مفسد آسوده دید فوراً خواست بر ژوستن اعلان جنگ نماید لشکر بخاک روم
کشد لکن در اینوقت فتنهٔ بروز کرد و لازم شد که بدفع آن پردازد پوشیده نماند که غالب سلاطین عجم رسم بدی داشتند و عموماً
از آن رسم نتایج بد دیده و آن مجبور کردن مردم بوده باختیار مذهبی قباد هم همین آداب را دیده حرکت نموده گرجستان پادشاه ایبری را

میخواست بنا بدارد که از مذهب مسیح دست کشیده قبول دین زردشت کنند مخصوصاً در این خیال که دفن کردن اموات را که در ایبری
رسم بود موقوف و متروک سازد و بسکها اینها را که اجساد اموات را در محلی میگذاشتند تا سگ و طیور آنها را بخورند متداول و معمول
نماید گورجنس که رئیس کامل مذهب خود داشت برای آنکه زیر بار تغییر دین و رسوم مذکوره نرود طوق تبعیت ایران را از گردن
خود انداخت و خویش را بدولت روم بست و از ژوستن قول گرفت که درست حمایت از او نکند لکن دولت روم حاضر نبود قشون
خود را بآن ناحیه دور بفرستد امیدوار که از تاتارهای قرم لشکر امدادی آید آن وحشیها را برابری وادار کند عساکر ایرانرا
که قباد برای انتقام بآن سرزمین خواهد فرستاد بزور تاتارها دفع نماید اهالی قرم راضی شدند کاری نکردند ناچار دولت روم مختصر
قشونی بکمک گورجنس فرستاد اما قباد که از پادشاه ایبری بخیال لشکری جرار مأمور نمود سردار آن سپاه شخصی بود بنام
بوگورجنس دید مقاومت با چنین جیشی محال است لهذا فرار کرده بلازیکا رفت در آنجا بواسطه سختی راه و همراهی اهالی
کمک رومیها توانستند خود را نگاه بدارند اما ایبری از دست رفت و بتصرف عساکر ایران درآمد بلکه آنها بخاک لازیکا نیز ورود نموده
بعضی قلاع را فتح کردند و مابین لازیکا و ایبری را متصرف شدند دولت روم از آن طرف تلافی و ابتدا بر مملکت ایران و مزوپوتامی حمله
برد و در این جنگ بلیزاریوس از سردارهای معروف فرمانده بود اما دو عیب داشت یکی جوانی و تازه کاری دیگر همراهی سردار دیگر با
کرد تا بحال خود میگذاشت خلاصه بلیزاریوس در این موقع بافتخاری نائل نشد قشون ایران در تحت فرمان دو سردار که نام رئیس (نوعی)
داراسبوس باشد مملکت ایرانرا حفظ کرده رومیها را که بسر تا سر بلیزاریوس فرمان میدادند شکست دادهم در آنوقت لیبلاریوس
از اهالی ایبری که در خدمت دولت روم بود بحوالی نصیبین تاخت لکن بعلت حرارت شدید هوا بزودی برگشت و بواسطه ژوستن
او را مرد کاردانی نشمرده احضار کرد و جنگ مزوپوتامی را به بلیزاریوس واگذاشت و او دارا را محل اجتماع قوای خود قرار داد

در سال پانصد و بیست و هفت میلادی ظاهراً از هیچ طرف اقدام بکار مهمی نشد ژوستن امپراطور روم مبتلا بمرض
گشته بعد از آنکه در اول ماه آوریل برادرزاده خود ژوستینین را در کار سلطنت شرکت داده در اول ماه اوت زندگانی را بدرود گفت
قباد تمام قوای خویش را برای جنگ غیر کافی دیده فرماندهی قشون را به پسرهای خود سپرد در لازیکا نزاع در کار بود اما نتیجه معلوم نیست در
دارا بلیزاریوس فقط خود را حفظ میکرد چنانکه تا سال پانصد و بیست و هشت میلادی هیچ کاری از او دیده نشد اما از آنجا که ژوستینین
نیت تعرض داشت بواسطه ساختن قلاع در سرحد ایران قدمی پیدا کند که شهر سرحدی مینداوس را بر روی دو نصیبین بود متمم
و مستحکم کرده بود در اوایل سال پانصد و بیست و هشت میلادی به بلیزاریوس دستور العمل داد در محلی موسوم به میندس در سرحد ایران
بفاصله کمی در طرف جنوب نصیبین قلعه تازه بنا کند بلیزاریوس هم شروع بکار نمود اما ایرانیها نگذاشتند تمام شود یعنی سی هزار نفر
قشون جرار در تحت فرمان سپهسالار پیروز مهران برومیها حمله کردند با آنکه بلیزاریوس را از سوریه و فنیقیه لشکری بکمک آمد ناگاه
قدم بمیدان جنگ نهاد عساکر ایران کاملاً او را شکست دادند سرداران مجبور بفرار شدند قلعه که شروع بساختن آن کرده بود با خاک
یکسان گشت پیروز مهران با اسرای معتبر زیاد بایران بازگشت بلیزاریوس بواسطه این عدم پیشرفت میبایست از چشم ژوستینین

افتاده باشد .

افتاده باشد لکن نیفتاد و بر عکس در همان وقت که ذلیل ایرانیها شده بود امپراطور او را سردار شرق خواند و این سردار در دارا قشون
زیادی از لشکریان روم و متحدین آن دولت جمع نمود عده این جنگیان به بیست و پنج هزار نفر میرسید معتبرترین همدستهای رومی قبایل
ماساژت بودند اگرچه در آنوقت پیروز مهران با چهل هزار نفر از عساکر ایران باز بکار پرداخته و مصمم حمله کردن بر دارا شد بسمت شاید
بلیزاریوس بخاک ایران دست اندازی میکرد خلاصه پیروز مهران که پیش دستی کرده بود به بلیزاریوس پیغام داد حمام خود را برای فردا
حاضر کن که بعد از گرفتن شهر دارا باید من بحمام روم بلیزاریوس جوابی نداده قشون خود را در جلو دارا بوضعی که از پیش بدقت
معین کرده بود جا بجا قرار داد بطوری که هم قلب و هم طرفین لشکر بواسطه خندق عمیقی محفوظ بود و در خارج آن عرصه سواره
نظام او میتوانست حرکت کند پیروز مهران چون آن وضع مشاهده نمود دانست برای حمله کردن بدشمن عده عساکر او باید خیلی
از عده طرف مقابل زیادتر باشد پس یکی را بتعجیل به نصیبین فرستاد و پیغام داد که ده هزار نفر جنگی بکمک او روانه نمایند و آن
روز را بکاری نپرداخت جز اینکه قدری سواره نظام خود را بمیسره رومیها انداخت و بعضی زد و خوردهای جزئی نمود روز بعد لشکر
امدادی از نصیبین رسید پس از آنکه چندی مابین پیروز مهران و بلیزاریوس پیغامها گفته شنیده شد سردار ایرانی دست بکار
زد پیاده نظام خود را در وسط و سواره نظام خود را در طرفین قرار داد یعنی همان طرحی را که رومیها اختیار نموده بودند او هم
اختیار کرده و پیاده نظام او طوری بود که گاه گاه این دسته خسته شوند دسته دیگر را مدد دهد چون وضع مرتب شد پیروز با تیر و زوبین
بصف رومیها حمله کرد رومیها نیز با همین اسلحه جواب دادند عساکر ایران از جهت عده زیادتر بودند و باین قسم جنگها بیشتر عادت داشتند
و کار بر رومیها سخت بود لکن از خوش بختی ایشان تیر و زوبین طرفین تمام شد و کار جنگ به نیزه و شمشیر کشید بعد از مدتی میسره
رومی دوچار اشکال گردید طایفه کادوزین بسرداری پیتوازس رومیهای مقابل خود را شکست داده بودند و آنها را تعاقب
مینمودند که ناگاه سواره نظام ماساژت بسرداری سونیکاس و ایگان با سیصد نفر از قبایل هرولی بسرداری فاراس نام بمیمنه قشون
ایران حمله نمودند در میان آنها اغتشاش انداختند سه هزار نفر کشته شد و باقی در مقابل دشمن که هنوز دلاورانه جنگ میکردند باصل قشون
ملحق گشتند رومیها بیش از این اصرار نکردند و راضی شدند بهمان محلی که از آن رانده شده بودند مراجعت کنند چون جنگ دوباره شروع شد
میمنه رومیها بعسرت و زحمت افتاد چه پیروز مصمم بود که حمله اصلی را از این طرف نماید بنابراین دستههای زوبین دار که ذخیره نگاه
داشته با قشونهای دیگر که باز از قلب لشکر ذخیره کرده پنهانی در میسره جمع نمود و چنان حمله بمیمنه رومی برد که منهزم گشته گریز
نهادند ایرانیها بطور مسلسل طولی رومیها را تعاقب کردند و هر چه در جلو بود متصرف شدند ناگاه مجدداً دسته از سواران وحشی ماساژتی
که آنوقت جزء عده قشون رومی بودند ظاهر گشته وضع را تغییر دادند این سواران صفوف ایران را دو قسمت کرده آنها را بکلی از هم
دور انداختند آنها که پیش بودند تنها مانده در وسط دشمن گرفتار و هلاک شدند و از جمله مقتولین بارسمانس سپهدار بود
که میمنه را فرماندهی میکرد کشته شدن این شخص باغتشاش افزود و هرچه عساکر ایران خواستند منظماً عقب نشینند ممکن نشد
رومیها از جلو و طرفین بر آنها حمله کرده کشتار غریبی کردند و بکرات از همه قتل بارسمانس که بدست سونیکاس ماساژتی کشته

شکل دارا

شد و اسباب متفرق شدن لشکر ایران گردید خلاصه قشون ایران فرار کرده و پنج هزار نفر از آنها که بسیاری از ایشان از دسته‌ها
رومیها بودند براه عدم رفتند شاید عده مقتولین ازینهم میگذشت لکن بلیزاریوس و نایب او هرموژن بی‌درنگ از راه احتیاط دست
از قشون رومی جلوگیری کرده بهمین قدر پیشرفت قانع گشتند و بسربازان عاجلاً حکم بازگشت دادند چه مدتها بود قشون ایران
از روم شکست نخورده و این غلبه برای آنها خیلی عظمت داشت و میترسیدند دنبال کشتگان را رها نمودند شود ولوای افتخار
بازگونه گردد

در همان وقت که این وقایع در مرز یونانی واقع شد در کوهستان ارمن هم کار بکام رومیها گشت یعنی قباد قشون دیگری بهمراهی مرمروئن نامی
بانجا فرستاد که با رومیها جنگ کنند سرداران رومی در این ناحیه یکی سیتاس محافظ ارمنستان بود دیگری دوروتئوس که از
سرکرده‌های آزموده محسوب میشد اما عده لشکریان رومی منتها بنصف عده ایرانی میرسید مع هذا در ارمنستان دو دفعه رومیها غالب
و ایرانیها مغلوب گشتند از اینجهت مردم بیشتر برومیها گرویدند

در سنه پانصد و سی و یک میلادی چون ممکن نشد دولت ایران با روم صلح کند مصمم گشت بواسطه جنگ در ناحیه تازه و وضعی
تازه مجدداً افتخار خود را بدست آورد با آنکه الامیر منذر شیخ و رئیس اعراب سارازن که نوعی تبعیت بدولت ایران داشت اما در معنی
آزاد و خودسر میزیست از دیرگاهی با رومیها خصومت میورزید و پنجاه سال بود از محل امن خود در بیابان بهر شکلی که میخواست ایالات
شرقی روم را نهب و غارت مینمود از جمله دو سال قبل از تاریخ مذکور بناحیه شام علیا دست اندازی کرده خانه‌های بیرون شهر کلیس
را آتش زده و بر انطاکیه که در مشرق پای تخت دولت روم و شهر آباد معتبری بود تهدید نموده در سنه پانصد و سی و یک میلادی برای
خدمتگذاری بدولت ایران اظهار کرد که باتفاق عساکر دولت مشار الیها بطرز جدیدی برومیها حمله کنند میگفت مرز یونانی و اسروئن
که ایرانیها تاخت و تاز آن مقام میباشند بهتر از سایر متصرفات دولت روم در آن حدود قوه مقاومت دارند چه محکم ترین شهرهای رومی
که بر وفق قواعد جدیده مستحکم شده و اسباب دفاع آن بکمال است در این نواحی واقع و بهترین لشکر و سرهنگهای زیاد معتبر که برای
با عساکر ایران آورده در این ولایات حاضر میباشند پس حمله کردن باین طرف بیشتر خطر دارد و بهتر است که ما بنواحی ماوراء فرات
لشکر کشیم زیرا که در آنجا با مشکل و مانع زیادی تصادف نخواهیم نمود و قلعه محکم و قشون معتبری نخواهیم دید حتی در انطاکیه که
معتبرترین شهرهای شرقی رومیهاست و جمعیتش از سایر بلاد بیشتر و ممالک ما خلوی درستی ندارد و اگر غفلتاً بان حمله کنیم شاید
مسخر شود و غنیمت زیادی از آن بچنگ ما افتد و ما میتوانیم این کار را صورت دهیم قبل از آنکه رومیها فرو بومی
ملتفت و مطلع شوند

قباد گفته‌های منذر را پسندید مصمم انکار شد پانزده هزار سوار مهیا نمود و ازارتس نامی را سردار آنها قرار داد و منذر را
هادی و حکم کرد باتفاق از فرات عبور کنند و معلوم بود اصل مقصود تسخیر انطاکیه میباشد و سرداران مذکور در بهار سنه مزبور
از فرات گذشته از ساحل راست آن نهر بالا رفتند تا بحوالی انطاکیه رسیدند از آنجا بطرف مغرب راندند خود را بگابولا

که امروز جبل بیسامنند رسانیدند و جبل در ساحل شمالی دریاچه نمک که حال الامعروف به سباخه میباشد واقع است منذر و
سردار ایرانی فکر بقاعده کرده لکن رومیها از خیال آنها خبردار گشتند بلیزاریوس فی الفور از دارا حرکت نموده با بیست هزار قشون
مرکب از رومی و ایزوری و لیکائونیان و عرب بحفظ سوریه شتافت و این جمعیت مابین عساکر ایران و شهر انطاکیه که در نظر بود
حایل شد و جای گرفت یعنی بلیزاریوس کلسیس را که در مغرب گابولا و بیست و پنج میلی انطاکیه میباشد جایگاه قشون خود قرار داد
این لشکریان ایران از تسخیر انطاکیه مأیوس گشته برآن شدند که بهمان غنایمی که تا آنوقت از بلاد و قصبات رومی گرفته و بیشتر فتح
که تا آنجا حاصل کرده قناعت کنند و بایران مراجعت نمایند بلیزاریوس هم راضی بود که ایرانیان غنیمت خود را برده رند بیرون
و همینقدر که ایشان از تسخیر انطاکیه مانع شد خیلی خوشوقتی داشت لکن قشون او بواب جمعی او باینمعنی تن در نمیدادند بجنگ
و در حقیقت با سرداد غنایم ولعی داشتند بلیزاریوس با عدم میل مجبور شد برای آنها عمل کند بنابرین در سواحل فرات تقریباً مقابل
کالینیکوس جنگ در گرفت قشون رومی کردار را بر طبق گفتار خود ظاهر نساختند اگر چه پیاده نظام آنها پایداری نمود ولی بنابر آنکه
موسم روزه بود با شکم گرسنه جنگیدند ولی اعراب سارازن که جزئی از آنها با قشون رومی همراه شد و سواران ایزوری و لیکائونی
که بیشتر بجنگ اصرار داشتند مقاومت نکردند و میمنه لشکر رومی بواسطه فرار آنها ضعیف شد بلیزاریوس مجبور گشت پشت
بدشمن نمود از فرات عبور کرد اند و راه فرار را پیش گرفت چه میدانست اگر پا فشارد بکلی نابود میگردد حاصل آنکه سردار
روم بعد از آنکه روز را طوری شب کرد در تاریکی قشون خویش را در قایق نشانیده از نهر گذرانید و رفت و افتخار فتح و ظفر خاص
عساکر ایران گردید اگر چه منفعت زیادی عاید آنها نشد و فتنه‌گر ازارتس بحضور ولینعمت خود آمد قباد او را ملامت کرد که چرا
بدون نتیجه حسابی اینقدر نفوس را بکشتن دادی خلاصه کار دست اندازی بسوریه اگر چه بخوشی گذشت لکن مقصود اصلی حاصل
نشد و بلیزاریوس هر چند شکست خورد عمده قشون خود را سالماً بمرز یونانی معاودت داد

جنگ کالینیکوس روز نوزدهم ماه اوریل واقع شد و در شب عید فصح احتمال میرود ازارتس در آخر همان ماه بطیسفون رسید
و خبر این فتح را داده باشد از این طرف قباد چون از کار ازارتس خرسند نشد و دید هنوز فصل محاربه نگذشته قشونی در تحت فرمان
سه سردار بمرز یونانی گسیل نمود در نوبت سرداران رومی در آن ناحیه سیتاس و چند امیر دیگر بودند بلیزاریوس را بپای تخت خواسته
که بافریقا رود و بدفع قبایل واندال بپردازد قشون ایران در مقابل خود لشکری که بمیدان آید ندیدند لهذا بشهر حمله کرده قلعه
رومی مارتیروپولیس را محاصره نمودند این شهر از وقت درستی نداشت و حصار و دیوارهای آن محکم نبود و عساکر ایران نزدیک بود بستانند
آنرا بگیرند لکن سیتاس شهرت داد که قبایل هون که با دولت روم هم دست میباشند خیال دارند با ایرانیها حمله کنند سرداران ایرانی
از شنیدن این خبر متوحش شدند و نرسیده میان دو قشون کارزار شوند و قبل از آنکه حقیقت این امر را کشف کنند شنیدند قباد مرده و
پادشاه تازه بتخت نشسته ناچار کار را بجنگ کرد معتبرترین سرداران ایران بود صلحی را که سیتاس با تکلیف مینمود قبول کرده و
قشون خود را بخاک ایران معاودت داد

قباد در روز هشتم ماه سپتامبر مبتلا بمرض فالج شد بعد از پنج روز درگذشت و قبل از آنکه جان دهد بصدر اعظم خود مهبدیس اظهار
نموده گفت آرزوی من اینست که پس از من خسرو مالک تخت و تاج شود پس بدستور العمل آن وزیر وصیتنامه نوشت و خسرو را رسما
ولیعهد خود کرد یکی از متأخرین گوید قباد در سن هشتاد و سالگی درگذشت و نادر اتفاق افتد که پادشاهی در مشرق باین سن
رسد و عمر طولانی قباد تابع زیاد واقع شد و این پادشاه از حیثیت حزم و عزم و عقل و کفایت و قابلیت قابل و در خور تمجید است
اگرچه بیرحم و متلون المزاج بوده و بی جهت درپی وزرا و سرداران خود را تغییر میداده و بملاحظات پلیتیکی برخلاف عقاید دینی
خود رفتار میکرده و آنکارهای قباد اینکه بواسطه مهر و محبت مفرطی که بخسرو انوشیروان داشت نزدیک بود فتنه بزرگی در داخله
مملکت برپا کند شک نیست که خسرو انوشیروان بواسطه صفات حسنه سبب افتخار ایران شد لکن تمایل قباد باو از این جهت نبود بلکه
چون از زن محبوبه قباد بوجود آمده و خود نیز جمالی بکمال داشت از این رو پدر بپسر میل و محبت داشت

قباد چون عمر زیاد کرده سکه های او بسیار است و کلیة وضع آنها شبیه بسکه های جاماسب غیر از اینکه در آنجا هلال و ستاره
ندارد عبارت روی سکه اینست (کاوات) یا (کاوات افزونی) یعنی قباد یا قباد افزون باد (افزونی باد قباد را)
در پشت سکه دار الضرب و سال سلطنت نموده شده و سنین پادشاهی قباد که روی سکه نقش است از سال یازدهم میباشد تا
چهل و سیم و تقریبا چهل دار الضرب که همان دار الضربهای سکه های فیروز باشد با سیزده محل دیگر

فصل بیست و یکم

مطالب این فصل از اینقرار است جلوس خسرو اول (انوشیروان) اتفاق برای خلع او از سلطنت سختی او در مملکتداری
مصالحه او با دولت روم در سنه پانصد و سی و سه میلادی و شرایط مصالحه چیزهائی که سبب شکستن آن عهد شد جنگ اول
خسرو انوشیروان با روم از سنه پانصد و چهل میلادی تا پانصد و چهل و چهار جنگ دوم این پادشاه با روم از سنه پانصد و چهل
و نه تا پانصد و پنجاه و هفت محاربات شرقی فتح عربستان جنگ فرضی با هندوستان جنگ با اتراک فتنه ارمنستان
ایران جنگ سیم انوشیروان با روم از سنه پانصد و هفتاد و دو تا پانصد و هفتاد و نه وفات خسرو انوشیروان (جلوس خسرو)
انوشیروان بر تخت سلطنت خالی از صعوبت و اشکال نبود چه برادر بزرگش کاوس (کاوس) پسر ارشد قباد تخت و تاج را
حق خود میدانست و بعد از مرگ پدر اسباب خاصه پادشاهی را جمع کرده و بدست آورده ادعای سلطنت مینمود اما موبدان
و وزیر اعظم گفتند قانون اینچنین نیست و کسی حق پادشاهی ندارد مگر جمعیت بزرگان او را اجازه دهد کاوس یقین داشت
بزرگان طرف او را میگیرند لهذا راضی شد برای اینکار انجمن کنند و او ادعای خود را با ایشان اظهار دارد چون مجمع منعقد
شد کاوس دعوی خویش را اظهار داشت موبدان وصیتنامه قباد را که تا آنوقت پنهان نموده بودند بیرون آورده و به بزرگان
نشان داده و با ایشان تکلیف کردند که همان شاهزاده را که پدر تاجدارش جانشین خود خواسته بسلطنت قبول کنند گفتند و
شنیدند و آخر الامر قدرت و زبان آوری موبدان کار را از پیش برد و ادعای برادران انوشیروان بتخت و تاج لغو شد خود

او را بپادشاهی برداشتند لکن اینکار با کثرت آراء صورت گرفت نه باتفاق تمام بزرگان و اگر اتفاق حاصل نشد یکی
از این جهه بود که بعضی از تلون خسرو انوشیروان و بیرحمی او بیم داشتند و اگر بکاوس امید خیری داشتند البته او را بپادشاهی
برمیداشتند اما از وهم کاوس بود نیک جهت دیگر اختلاف اینکه شخص ثالث دیگری در مد نظر آنها بود یعنی زامس پسر
دوم قباد که در میدان جنگ شجاعت و هنر خود را ظاهر ساخته و بسیاری از مردم باو میل داشتند و سلطنت او را آرزو میکشیدند
لکن از سوء اتفاق نقصی در وجود او بود که در نظر مردم مشرق عیب بزرگیست و با نقص سلطنت ممکن نیست نقص زامس اینکه یک چشم
او بواسطه مرضی یا حادثه کور شده و هواخواهان او تدبیری کردند بلکه بمقصود رسند از قانون هم خارج نشده باشند یعنی
قرار دادند پسر زامس را که باسم جدش قباد موسوم بود بپادشاهی بردارند و بصورت معلوم است رسم سلطنت با خود زامس
میشد زامس باین امر راضی و بعضی از برادران نیز با او در اینکار همراه و عجب اینکه خالوی خسرو اسپبد (اسپهبد) نیز با
این خوزه متفق گشته و نزدیک بود کار صورت بگیرد که خسرو بواسطه اتفاقی از کنکاش خبردار شده و بجلوگیری پرداخت زامس و
کاوس و دیگر پسرهای قباد را بحکم خسرو انوشیروان گرفتند با هرچه فرزند ذکور داشتند کشتند و سپهبد و سایر بزرگان نیز
که دیگر [illegible] موافقت نموده براه عدم رفتند فقط قباد که میخواستند او را اسم سلطنت بدهند مورد ترحم واقع شده و شخصی که
مأمور هلاک او بود بر او رحمت آورده و پنهانش نمود و آن شاهزاده بعد از آنکه چند سال بحال اختفا میگذرانید بقسطنطنیه رفت
و ژوستینین در آنجا او را بخوبی پذیرفت

بعد از آنکه خسرو انوشیروان بوضع مذکور خود را از شر مدعیان سلطنت فارغ ساخت بهمین سختی و ثبات برفع اغتشاشاتی که
و سیاست مفسدین و مطیع کردن رعایا پرداخت مزدک بدآئین که در فتنه اواخر پادشاهی قباد سالم مانده بود با تمام مزدکیان
که با وجود آن فتنه هم کثرت و هم قوت داشتند مقدم بر همه بدم شمشیر داد و در این کینه خواهی خون صد هزار نفر مثل آب جاری شد
و شاهنشاه تازه بهمه فهمانید که مأخذ کارها میل اوست و بس خوب جستجو باید نمود این مطلب آنکه موبدان در اطاعت یکی
از اوامر انوشیروان اظهار تردید نمودند پادشاه چشم از تمام حقوق او پوشیده بیجهت او را هلاک کرد بزرگان را از این کار در کشتن
قباد براه اهمال رفته با وجود خدمات بزرگ او بپدر انوشیروان براه عدم رفت یعنی پسر ناخلف کانارانژ را از خیانت نموده ان را روا اشکار
ساخت و مفهوم کند که دوازده ملت بمجرد انسانیتی که اصلا ضرری برانوشیروان وارد نیاورده از زندگانی محروم گشت
اشتهار خسرو انوشیروان مخصوصا بواسطه افتخار فتوحات اوست اما در بدو جلوس چون بلیاقت لشکرکشی خود اطمینان
نداشت صلح را اکثر و بینی این امپراطور روم با وتکلیف مینمود باسانی قبول کرد امپراطور مشار الیه میخواست جنگ شرقی زمین را
زود بانتها رساند و کفایت بلیزاریوس سردار خود را در تسخیر ایطالیا و افریقا بکار برد در سنه پانصد و سی و سه میلادی مابین
دولتین ایران و روم جنگ متارکه شد چیزی نگذشت که متارکه را مبدل بصلح دائمی کرده بشروط ذیل دولتین باهم دوست
شدند اما شرایط آن قرار شد که دولت روم مبلغی که معادل پنجکرور تومان پول حالیه ماست برای مخارج حفظ حدود قفقاز

ایران بدهد تا آنها دارا محل مستحکمی باشد اما مجمع قشون در یونانی باشد کستانتینا را محل اجتماع آن قشون قرار دهند ثالثاً حکم
قارا اتروم و قلعهٔ پولون را که دولت روم تازه از ایران گرفته پس بدهند و دولت ایران هم قلاعی را که در لازیکا متصرف شده باز به آن
دولت واگذار کنند رابعاً دولتین روم و ایران دائماً با هم دوست و متحد باشند و هر وقت لازم شود به یکدیگر مدد پولی و قشون بدهند
با این صورت جنگ سی ساله که ابتدای آن حملهٔ قباد به آناستازیوس بود و مدت آن از سال پانصد و دو تا پانصد و سی و دو
باختتام رسید یک سال بعد ژوستینین آن عهدنامه را امضا نمود
و چنانکه انوشیروان راضی شد شمشیر در میان ایران و روم را کرد و شود سرهٔ کلیه احداث چندان او نبود مبتلی بدین سببها بدیکان
میکرد اینکار اهمیتی ندارد و وحشیها آنجا و در طرف شمال و مغرب دولت روم اینقدر اند دولت را گرفتار میداشتند که میزان نقادی
اروپای شرقی و آسیای غربی بهم نمیخورد اما این خیالات سهو بود چه بعضاینکه ژوستینین از جانب سرحدات شرقی آسوده خاطر
شد تمام قوت دولت خویش را متوجه دشمنان غربی نمود و تقریباً در شش سال یعنی از پانصد و سی و سه تا پانصد و سی و نه بهترین
سردار بزرگ خود بلیزاریوس فتح آفریقا و ایتالیا را در نواحی کارتاژ (قرطاجنه) و توابع آن تسخیر ساخت و اعراب مورها مفهور
نمود و قبایل استرگت ایتالیا را از بیکال از پا درآورد و بواسطهٔ این فتوحات وسعت خاک او تقریباً مضاعف گشت و بر اقتدار آنها
افزوده و دشمنانش آزموده شدند و دیگر خود برابری با دشمنهای قوی و صاحب منصبان در صفوف و ترتیب یافته که قابل انجام هر کار بودند
خدمت بودند و معلوم است شاهنشاه ایران از شنیدن این خبرها حال خوشی پیدا نمیکرد و هر قدمی که دولت روم پیش
میگذاشت اسباب تشویش خاطر او میشد با اینکه امپراطور روم نمیتوانست هم را با وجود قناعت میکرد و امپراطور هم احتیاط
و صلاح حال وقت را امضا بفرمود اما کار فتوحات و پیشرفت ژوستینین از آنجا گذشت که انوشیروان بتواند متحمل
شود و بصیرت شد صلح را بهم زند علاوه بر طبیعت شاهنشاه ایران محرک خارجی هم برای اینکار داشت یعنی آنها که از اقتدار
فوق العادهٔ دولت روم مشوش شده بودند به فریضه از آنها که در نزد خسرو انوشیروان رفته بدیشان ملتفت و متذکر
اهمیت مسئله مینمودند از جمله و پیتیژس پادشاه قبایل استرگت ایتالیا و باسایر بزرگان ارمنستان محرکین معتبر شاهنشاه
بودند چنانکه در سال پانصد و سی و نه میلادی نمایندگان مزبور به سفرا یک بار خسرو انوشیروان آمده با و اصرار کردند که تا
کار یکدیگر برای سلامتی خود ژوستینین بنا اعلان جنگ کن چه او خیال جهانگیری دارد و تاکنون دولت ایران جلو
او را نگرفته و غیر از این دولت هم دولتی در دنیا معین نیست که حریف امپراطور روم باشد امپراطور هم از هیچ کس حسابی نبرده و
ترسی ندارد و مکرر از شاهنشاه ایران و چون شاهنشاه با او صلح دائمی کرده خاطر جمع شده متصل بنواحی مجاور دست انداز
و کارها را به پیش سلطنت واندالها در افریقا منقرض ساخته و اعراب مور را زیر بار انداخته گنهای ایطالیا را ابدیستی
فریفته بعد با تمام قوت خود بر سر آنها تاخته حقوق ارمنستان را پایمال کرده و اهل آن سرزمین را بطغیان واداشته زمانی و کلای
را گرفته شهر یونانی بسپرس را با جزیرهٔ پاتر که در سواحل بحر احمر است مسخر نموده و با قبایل وحشی هون متحد گشته و در

[illegible]

میان شاهنشاه ایران و تابعین او نفاق انداخته مختصر در همه جای دنیا آثار حرص و طمع او نمودار شده با این حال اگر دولت ایران دستها
خود را روی یکدیگر گذارد و بیکار بنشیند چه خواهد شد جز اینکه ملل واحداً بعد احدٍ از پا درآیند آخر کار خود دولت ایران
نیز در مقابل آن خصم قوی تنها و درمانده شود و اگر خسرو انوشیروان معتقد است که نقض عهد نمیباید بکند بهانه بدست دارد چه ژوستینین
نیت باید با قبایل هون و اینوپیوس اراستن جیلد و تزویر کرده و فی الحقیقه نقض عهد نموده و اگر دولت ایران عهد خود را با
روم شکسته داند ملامتی بر او نیست عهد شکن آن نیست که اول دست به شمشیر کشد بلکه آنست که در صدد آزار کسی برآید که
خاطر جمع و آسوده باشد دولت ایران از اعلان جنگ بروم واهمه دارد بانرو حال آنکه جای واهمه نیست چه دولت روم نه قشون
حاضری دارد نه سردار ماهری که برای دفاع حملهٔ ایران بکار وادارد زیرا که سیتاس مرده و بلیزاریوس با منتخب عمدهٔ قشون در
ایطالیاست و اگر ژوستینین بلیزاریوس را از ایطالیا بطلبد یقین ندارد هم که اطاعت کند و از طرف قبایل گت ایطالیا
وارمنستان که فعلاً تابع روم بوده اند حاضرند که با ایران متفق شوند خلاصه شاهنشاه ایران را با این سخنان مهیج شده و او
مصمم گشت که خصومت خود را با روم ظاهر سازد و آشکارا با آن دولت اعلان جنگ کند با اینکه ژوستینین روی جمل نماید
میدان محاربات ایران و روم عموماً در بین النهرین و مملکت ارمنستان بوده و کم اتفاق افتاده که طرح دیگری ریخته باشند عساکر ایران بسمت
آبادیهای روم شرقی تازند و بواسطهٔ دست اندازی به نواحی امن آرام ضرر فاحشی بدولت روم زنند جز اینکه قباد در آخر سلطنت خود
این وضع را اختیار کرده قشون خود را از فرات عبور داده وارد شام نمود با امید اینکه آن ناحیه معمور را غارت کند پای تخت آباد
آن را که انطاکیه باشد مسخر نماید انوشیروان هم همین رویه را پیش نهاد نمود و از قسمتهای سفلای فرات عبور کرده قشون خود را از
کنارهٔ ساحل یمین نهر حرکت داد از سر حدی روم و ژنوبی و کالینیکوس گذشت به سوون که شهر کوچک رومی بود در طرف
غربی شط رسید اهل شهر از ساخلوی غیره در مقابل عساکر انوشیروان بنای مقاومت را گذاشتند پادشاه برای اینکه زهر
چشمی از سایر بلاد گرفته باشد یعنی پرداخته بعد از آنکه صاحب منصبهای ساخلوی شهر کشته شدند و اهالی اظهار تسلیم
نمودند انوشیروان اصرار کرد که از یکی از دروازههای شهر وارد شود ما برای این با مردم بلد آن معامله نمود که گوئی شهر را
بزور گرفته یعنی خانهها را بیاغارت داد و قسمتی زیادی از اهالی را کشت و ما بقی را باسیری و بندگی گرفت و لشکریان او کرام
شهر را آتش زده با خاک یکسان ساختند و اندکی بعد از آن خلیفهٔ بلد سرژیوپولیس اسرای بدبخت که قریب دوازده
هزار نفر بودند بمبلغی کمتر از بیست هزار مثقال طلا آزاد کرد و شاید اینکار انوشیروان از شدت غضب او
ناشی شده باشد
عساکر ایران از سورن بطرف هیراپولیس راندند بدون اینکه دشمن با او روبرو شود چه رومیها جرأت نداشتند قدم بمیدان
ایرانیها گذارند لهذا در حصنها رفته متحصن میشدند استحکامات هیراپولیس بقاعده بود و ساخلوی آن با استعداد لهذا
شاهنشاه مصلحت در آن دید که مبلغی متوسط نرم و نقد با داراز اهل شهر بگیرد و متعرض آنها نشود خلاصه اهالی هیراپولیس قرار

دو بیست هزار مثقال طلا بطیب خاطر و رضا دادند محفوظ ماندند گویند انوشیروان در نوبت اول راضی بود مبلغ بالنسبه مختصری بگیرد
و خاک روم را تخلیه کند اما رومیها هنوز غرور دیرین در سر داشتند و چنین می پنداشتند که انطاکیه و سایر بلاد معتبر میتوانند در جلو قشون
ایران خودداری نمایند نیز امیدوار که ژوستینین بزودی لشکری حسابی امداد خسرو میفرستد که بنابرین تکالیفی را که انوشیروان توسط
مکاس خلیفه شهرها کرده بود رد نمودند و اهالی انطاکیه را بپایداری اغوا کردند افراهم خلیفه را که از روی نصیحت با آنها میگفت صلاح
در اطاعت انوشیروان است مقصر خواندند و بکشتند و بیجهت شدند که زیر بار صلح نروند و بگذارند شاهنشاه ایران هرچه
میخواهد بکند انوشیروان نیز نشست و اهل اهمال نبود بمحض اینکه از قلعه هیراپولیس گرفت بسمت بریها که حالا معروف است بحلب
رانده چهار روزه بآنجا رسید چون استحکامات شهر را ناچیز دید و برابر آنچه در هیراپولیس خواسته بود طلبید خلیفه شهر بزاری و در
خواست برخاست بر انوشیروان معلوم نمود اهالی این شهر قوه ادای مبلغی را که شاهنشاه میخواهد ندارند لهذا مبلغ را نصف کرد
و گرفت و رو بانطاکیه رفت و بجلو آن شهر رسید پس از سیصد سال دوباره آبادترین شهرهای مشرق زمین و زیباترین آن یعنی
انطاکیه محصور قشون ایران شده بسته بند نهادید شاهنشاه ساسانی گردید

چهارده سال قبل از این تاریخ انطاکیه مبتلا بسیلیه زلزله بزرگی شد یعنی زلزله‌ها متوالی از ماه اکتبر سال پانصد و بیست و پنج میلادی شروع
کرده تا ماه اوت سنه بعد امتداد یافته تمام شهر را زیر و رو نموده بود اما ژوستینین باعانات مالی پرداخته و حکام مجد و جهد کار
ساختند اهالی نیز بدست همت آن خرابیها را مرمت کردند و حاصل آنکه چون عساکر ایران بآنشهر نزدیک شدند از هر جهت بزرگتر
و باشکوه‌تر از پیش بود لکن ظاهرا استحکامات آن کمالی نداشته مخصوصا ارک شهر را که در بلندی و در جنوب شهر ساخته در بنای
آن چندان اصول و قواعد هندسی بکار نرفته و بفاصله کمی بلندی بیقاعده بر آن مشرف بود در صورتیکه میبایست آن بلندی داخل
شهر باشد ساخلوی بلد نیز تعریفی نداشت یعنی صاحبمنصبها چندان اهل کفایت و کاردانی نبودند ژوستینین برادرزاده خود
را که ژرمانوس نام داشت برای حفظ انطاکیه فرستاده و بوزس از صاحبمنصبانی که در جنگ ارمنستان اسمی پیدا کرده موقتاً مامور
حفظ کلیه ایالات شرقی روم بود تا بلیزاریوس از ایطالیا مراجعت نماید اما ژرمانوس پس از کمی توقف در انطاکیه بسیلیسیه رفت
و بوزس هم غایب شد بی آنکه کسی بداند راه کجا را پیش گرفته بنابراین انطاکیه تقریباً بی مستحفظ و ساخلوی ماند بلی دو صاحب
منصب یکی موسوم به تئوکتیستوس و دیگری موسوم به مولاتزس نام در لبنان بودند آنها با شش هزار نفر قشون منظم ترتیب شده بانطاکیه آمدند و اسبا
فی الجمله مقاومت این شهر کردند اگرچه آنهم مختصر و بی ثمر بود انوشیروان فوراً ملتفت عیب کار مدافعین کنندگان شده دسته‌های
قشون خود را نظم داده بآنها حکم کرد از چند جانب بطرف سفلای شهر حمله برند و خود با عساکر زبده بر ارک حمله نمود و بواسطه آن بلندی
که در آنطرف در خارج شهر بود عساکر ایران با مدافعین کنندگان باهم محاذی شده اما چون قشون ایرانی در تیراندازی بیشتر مهارت
داشتند کار بر ساخلوی سخت شد معهذا ممکن بود محاصرین را عقب بنشانند لکن اتفاقی افتاد که سبب وحشت ساخلوها گردید
و لشکریان ایران جری گشته زود داخل شهر شدند

توضیح آنکه رومیها از تنگی جا با عجله چند سقف از چوب مابین برجها ساخته بودند و آنها را بواسطه طناب و میخ اتفاقاً در آن ازدحام
و اغتشاش یکی از سقفها در رفت طنابها پاره شد چوبها بزمین ریخته عده از ساخلوها را که در کار دفاع بودند سرنگون نمود در
صدائی از این واقعه حادثه بلند شد موهم این گشت که از خود دیوار شهر قسمتی خراب شده باشد لهذا سربازها شتابان از برجها و
حصارها فرار کرده رو بدروازه‌ها نموده که از شهر بیرون روند عساکر ایران این اغتشاش را غنیمت شمرده نردبانها را پیش بردند
از دیوارها بالا رفتند و ارک را متصرف شدند و باین وضع انطاکیه مسخر شد انوشیروان محض احتیاط متعرض سربازان ساخلو
شهر نگشته آنها را گذاشت با راحتی فرار کنند اما بعد از رفتن سربازان چون بازجوانان انطاکیه دست از دفاع نمیکشیدند
ایشان را بقتل رسانید برای آنکه بیم و هراسی در اطراف اندازد تمام شهر را باستثنای قطعه کوچکی آتش زد و کلیساها را غارت نمود
و اشیاء صنعتی و مرمرها و مفرغها و الواح و نقاشیهای موجوده در انطاکیه را که فراوان بود بحیطه تصرف در آورد و ضمناً متصدی شد
که صلح با منفعتی نماید سفرای ژوستینین که مدتی بود درخواست و اصرار میکردند که شاهنشاه ایران با امپراطور روم صلح کند
در اینوقت انوشیروان راضی شد بشرایطی قشون خود را معاودت دهد و آن شرایط از اینقرار بود اولا دولت روم مبلغ چهار
صد هشتاد هزار مثقال طلا خسارات جنگ بدولت ایران دهد ثانیاً بطور استمرار سالی چهل هشت هزار مثقال طلا بجهة مخارج
حفظ حدود قفقاز و دفع قبایل هون نیز که آن دولت بکار گذارده است و لنگارسانی کند
نیز انوشیروان بفرستادگان امپراطور گفت اگر گرو دهید که من مطمئن باشم راضی میشوم قشون خود را حکم مراجعت دهم و ژوستینین
بفراغ بال در باب شرایط فوق فکر کند سفرا تمام گفته انوشیروان را بمیل قبول کردند و قرار دادند جنگ متارکه شود تا ژوستینین
جواب بفرستد اما شاهنشاه ایران از این شرایط و صلح قصدش این بود که بسهولت دست کشد و بیکار نشیند شهرهای
سوریه را نیز ببیند و فدیه یا نقل بهائی بگیرد بنا براین بعد از آن بدیدن سلوکیه بندر انطاکیه و دفنه مصیف دارنت و کنار دریای مدیترانه رفت و
و قربانی برای آفتاب در این بندر اظهار نمود که عازم آپامیا (آپامه) هستم و آپامه شهری بود در نیمه راه دارنت و بقول و معمول
مشهور و مخصوصاً میگفتند قطعه از صلیب حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام که در جعبه گذاشته‌اند و مؤمنین عیسوی آنرا باطلا و جواهر
گرانبهای اعلی مرصع نموده در این شهر است خلاصه انوشیروان بآپامه رفت و اهالی آنشهر از راه اطاعت و اطمینان پذیرفتند بجای اینکه
شاهنشاه نقدی یا نقل بهائی اگر باید مردم آنشهر دهند معین کند و مبلغی مخصوص قرار دهد تمام نفایس خزانه شهر را طلب
نمود و مستحفظین خزانه و مردم شهر بدون مضایقه و مسامحه تسلیم کردند و دادند از جمله همان صلیب بود که اهل آپامه از انفس
اشیاء میدانستند بعد از آن خلیفه و سکنه شهر بطور التماس صلیب را باز پس خواستند و انوشیروان چون بخود صلیب کاری
نداشت منظورش همان جعبه گرانبهای آن بود فوراً آن نفیس متبرک را بآنها رد نمود
خسرو انوشیروان از آپامه بانطاکیه مراجعت نمود و در بازیهای اسب دوانی و کارهای امثال آن حضور هم رسانید سوار سبزپوش را
بر سوار آبی پوش غالب کردند چه ژوستینین مایل بر آبی پوش بود پس از آن برای مراجعت بایران انهاض فرمود و در بین راه که بطرف فرات

میآمد کلیس آکدیا شهر معتبر سوریهٔ شمالی بود و از ظلم او انتاکیه بازند پیدا نمود و نقل بها خواست بعلاوه کفت سربازهای ساحلوی شهر
را تسلیم کند. اهالی از دادن سربازها بلطایف الحیل طفره زدند اما قریب بیست هزار مثقال طلا نقل بها دادند انکاه اردوی ایران
پیش رانده در ابان در نزدیکی باربالیسوس بفرات رسیدند در مدت سفر و ز بواسطهٔ جسری از شط کذشتند مقصود انوشیروان
از این تغییر راه انکه در مراجعت رومی هم همان کاری را که در سوریه کرده بکند تا زمان انقضای متارکهٔ جنک بفائده کرمیخواهد تا
کرند یعنی از هر شهری مبلغی نقل بها دریافت نماید پس منوالیا برادسا و کنستانتینا و دارا رفت از هر یک نقدی اخذ نمود
پرکوپیوس مورخ رومی کوید خسرو انوشیروان در باب شهر دارا کار غریبی کرد اکرچه در ادسا با وخبر رسیده بود که ژوستینین
شرایط صلح را قبول نموده خلاصه بقول مورخ مشار الیه چون بدارا رسید بمحاصرهٔ آنشهر پرداخت حصار دارا عبارت از دو دیوار
بود دیوار خارجی چندان استحکامی نداشت اما ارتفاع دیوار داخلی شصت پا که تقریباً بیست ذرع باشد و این دو دیوار را فاصله
بفاصلهٔ برجها بود با ارتفاع صد پا که زیاده از سی ذرع میشود انوشیروان بعد از محاصره خواست بواسطهٔ نقبی داخل شهر شود رومیها
ملتفت شدند او هم دیکر وقتی صرف اینکار نساخته محاصره را برداشت و قریب صد هزار مثقال نقره کرفت و رفت
این تفصیل کفتهٔ پرکوپیوس بود دیکر احدی این واقعه را نقل نکرده بنا بر این میتوانیم قبول کنیم چیز از این مطلب مستفاد میشود که انوشیروان
همانوقت که صلح کرده بنقض آن پرداخته و حال آنکه درستقولی انوشیروان در تمام مواضع ثابت است چطور شده در این یک موقع
برخلاف همیشه و برضد طبیعت خود رفتار مینماید پس باید کفت پرکوپیوس غرض مخرج داده یعنی اصل مطلب این بوده که اهالی دارا
از دادن نقل بها امتناع ورزیده انوشیروان برای مجبور کردن آنها بمحصور پرداخته است
با وجود مخصوص بودن نقل بها کرفتن انوشیروان از شهرها بعد از قرارداد متارکهٔ جنک اسباب کفتکو شده ژوستینین این رفتار را
نقض عهد دانست لکن ظن غالب اینست که بدین بهانه هم امپراطور مقصود را از سر میکرفت چه بلیزاریوس مظفر و منصور از ایطالیا
باز کشته و امپراطور مطمئن شده که برای جنک مشرق زمین سرداری کارآمد دارد باری ژوستینین بعد از استماع خبر نقل
بها کرفتن انوشیروان از آپامه و کلیس و ادسا و کنستانتینا و دارا و حرکت خصومت آمیز او با شهر آخری بهانه بدست آورد و عهد
نامه را شکست و تقصیر را بکردن شاهنشاه ایران کذاشت
انوشیروان ظاهراً اعتنائی بعهد شکستن امپراطور نکرده فصل زمستان را بکاری تفننی مشغول شد و آن ساختن شهری بود بطرز
انطاکیه در نزدیکی طیسفون و مزین نمودن آن و این شهر را مقر اسرای شامی قرار داد و برای آنها حمامهای عمومی و میدانکاهها ساخت
که هنرمندان شام در آن بازیهای معمول ولایت خود را میکردند شهر تازه در تحت ادارهٔ سایر ایالتهای ایران نبود و شاهنشاه شخصاً
و بشخصه مدیر امور و حکمرانی آن کشته کندم فراوان مجاناً باهالی داد و کفت این بلد برای تمام غلامان یونانی مأمنی است و میتوانند
بان پناه برند و در آن آسوده زندکانی کنند و حاصل آنکه بدین نحو نمونهٔ تمدن یونان در نزدیکی دربار دولت ایران نمود و برقرار
کردید شاهنشاه ساسانی از مشاهدهٔ روش فرنکی و ایرانی منتفع و محظوظ میکشت

در سال پانصد و چهل و یک میلادی جنکی که ذکر رفت که با محاربهٔ سنهٔ پانصد و چهل تفاوت کلی داشت باین معنی که از ناحیهٔ دریا
رومی تکلیفی بانوشیروان کردند و شاهنشاه و تمام قشون او از پای تخت خارج شدند و رومیها موقع بدست آورده بجای دفع
بنای تعرض بممالک ایران کذاشتند تا اوقات یکسال قبل انوشیروان را تلافی نمایند پس جنکهای سال پانصد و چهل و یک
در دو محل متمایز که دور از هم بود واقع شد در یک محل ایرانیها بودند در محل دیکر رومیها با حالت تعرض و محاربات این دو جا
چندان ربطی بیکدیکر نداشت پس بهتر آنست که هر یک را جداکانه شرح دهیم بنا بر این کوئیم

جنک لازیکا

از انوقت که تزات در سنهٔ پانصد و سی و سه مملکت عیسوی را اختیار کرد و خود را تابع ژوستینین قرار داد لازیکا در تحت تبعیت روم در
آمد شرایط تبعیت لازیکا بروم ابتدا برای آن ناحیه بطور شرف و افتخار بود یعنی خراجی بروم نمیداد و ساخلوی رومی قبول نمیکرد
هیچ حاکم رومی متعرض آن نمیشد بعد رومیها کم کم بآن ناحیه بنای تعرض را کذاشتند و قلعهٔ معتبری که نام آن پطرا بود در کنارهٔ ساحل
بنا کرده مستحکم نمودند و حاکمی برای آن تعیین کردند و آن حاکم مثل پادشاه لازیکا اظهار اقتدار میکرد و نیز رومیها در آنجا انحصار
برای تجارت قرار دادند که بفقرای لازیکا صدمهٔ کلی وارد آورد بنا بجهات مزبوره مردم آن ناحیه قصد طغیان نموده و از زمستان
سنهٔ پانصد و چهل تا پانصد و چهل و یک فرستاده ها از لازیکا بدربار ایران آمده از ابتلای هموطنان خود عرض شکایت کردند
و از انوشیروان مستدعی شدند تبعیت ایشانرا قبول فرماید و آنها را در ظل حمایت خود جای دهد لازیکا خیلی دور افتاده و چندان
طرف میل دولت ایران نبود واکر چه از ثروت قدیم و تجارت عمدهٔ عهد کذشته آن چیزها میکفتند لکن در زمان انوشیروان
ناحیهٔ بیحاصل و بی ثروت بشمار میآمد و برای بعضی لوازم زندکی بخارجه احتیاج داشت و جز چوب و پخته و غلام و کنیز و چرم متاعی
بخارجه حمل نمیکردید در اینصورت بقاعده نباید ایران بار حمایت از ایشان کیرد لکن حسنی را اینکار بود که انوشیروان بفراست دریافت نمود
یا فرستاده ها باو اشاره کرده فهماندند که تصرف این ناحیه خیلی اهمیت دارد و انوشیروان تا ملتفت آن شد بی تأمل مصمم حمایت کردید
لازیکا که کلشیس قدیم و مینکرلیا و ایمریتیا جدید باشد در کنار دریای سیاه واقع و متصل بممالک ایران بود
انوشیروان خیال نمود که چون مالک آن ناحیه شود کشتی بدریای سیاه اندازد و بر تجارت آن مسلط شود و سواحل انرا مسخر نماید
پس از آن میتواند بطرف قسطنطنیه رود و امپراطور روم را در آن پای تخت محاصره کند بنا بر این خیالات شاهنشاه ایران تکلیف
سفرای لازیکا را قبول کرد و بیهانهٔ اینکه قبایل هون برابری دست اندازی کرده اند لشکری جرار بجانب لازیکا برد و سفرا او را
تا وسط آن مملکت راهنمائی کردند و کوبازس پادشاه لازیکا باطاعت آمد انوشیروان پس از آن بسمت ساحل راند و پطرا را که مجمع
قشون رومی بود محاصره نمود پطرا در مقاومت پافشرد و چند بار حملهٔ عساکر ایرانرا رد کرد لکن بجائی با آن لشکر جرار و علم هندسهٔ
مردم ایران و احاطهٔ آنها در قواعد محاصره و شوق و ذوقی که در کار داشتند میتوانست پایداری کند و با چنین خصمی حریف
شود خلاصه بعد از آنکه ژهانس سردار کشته شد و یکی از برجهای معتبر منهدم کشت سربازها تسلیم شدند و پطرا بتصرف عساکر

ایران درآمدی ایشان استحکامات آنرا مرمت نمودند و تا مدتی لازیکا از مضافات ایران محسوب میشد

جنگ مزوپوتامی

بلیزاریوس چون بحدود شرقی رسید دارا را که قشون خود قرار داده و هینکه دید لشکریان ایران درخیال نیستند که بسوی مزوپوتامی رومی حمله کنند او مصمم شد که وارد خاک ایران شود لکن قشون که بری مهیا و مسلح نبود ند که با او همراهی کنند و از اینجهت سردار رومی امیدواری نداشت که کار بزرگی از پیش برد همینقدر میخواست اعتبار رفته را که بواسطه وقایع سال گذشته از دولت روم کاسته شده باز بیفزاید و جبران کند یعنی بگوید دولت روم حاضر است و میتواند با دولت ایران جنگ کند خلاصه بلیزاریوس از سرحد عبور نموده بطرف نصیبین راند لکن نمیخواست آن شهر را محاصره کند بلکه قصد ش اینکه قشون حاضر در آنرا بجنگ طلبد و همین طور شد عساکر ایران از شهر بیرون آمدند و معدودی از لشکریان روم را که بلیزاریوس بطور مقدمه جلو انداخته بود تعاقب کردند و آنها را عقب نشاندند که بقشون اصلی بلیزاریوس رسیدند سردار رومی آنها را پس نشاند که بطرف شهر راند و باین تدبیر تفوق خود را در میدان جنگ ظاهر ساخت و از آنجا که نمیتوانست نصیبین را محاصره نماید بدست اندازیهای دیگری پرداخت یعنی بعد یک روز راه از نصیبین گذشته قلعه سیزرانن را گرفت و هشتصد نفر از سوارهای ایرانی را اسیر کرده بقسطنطنیه فرستاد و تئودسیوس بن آنها را برای جنگ با قبایل گت با ایطالیا روانه نمود از آن پس تا سال گذشته با قشون روم همراه بوده مامور شد از دجله عبور کنند و داخل آشوری شود و در آنجا تاخت و تاز برده اما زود باردو باز گردد و از وضع و استعداد عساکر ایران در ماوراء دجله خبر دهند تا اگر مناسب باشد تمام قشون را از مزوپوتامی به آشوری برند اما آن شخص عرب غنایم آشوری را برای خود نگهداشت تا رومیها در این صورت بندی با آنها نبستند و خبری برای بلیزاریوس نفرستاد سردار روم در سیزرانن توقف کرده تا بسیاری از قشون او از شدت گرما هلاک شدند پس از آن بواسطه شکایت سربازان و تکلیف صاحب منصبان مراجعت نموده بدون اینکه عساکر ایران متعرض او شوند و آخر الامر چون بلیزاریوس لشکریان خویش را بسرحد روم رسانید او را بقسطنطنیه طلبیدند که امپراطور در باب امور دولت با او بعضی مشورتها نماید

کارها سال بعد که سنه پانصد و چهل و دو میلادی باشد اهمیتی نداشت انوشیروان قشون زیادی جمع کرده حرکت و اقدام سال پانصد و چهل را مکرر نمود و در اوایل سال بر کنار فرات رفت که از سوریه بگذرد و داخل خاک فلسطین شود و کنوز مقدسه جمع شده در بیت المقدس را تصاحب کند بوزس و تئودسیوس که در فلسطین حکومت داشتند اهل کار و اقدام نبودند و نمیخواستند قدم در میدان جنگ نهند و اگر حریف انوشیروان منحصر همین اشخاص بود کار او پیشرفت میتمود اما تئودسیوس بن بمحض اینکه از خیال انوشیروان خبردار شد بلیزاریوس را ثانیاً بمشرق فرستاد و آن سردار جلو عساکر ایران را گرفت محل اجتماع قشون بلیزاریوس اروپوس بود و آن بر ندی فرات قدری در جنوب تغما واقع بود سردار قشون خود را در دو ساحل فرات پراکنده ساخت و چنین بنظر میآمد که هم خاک روم را حفظ میکند هم دشمن را تهدید بدین معنی که مراجعت نکند انوشیروان برای اینکه از وضع اردوی رومی آگاه

تئوسفیری بهانه معاهده بآنجا فرستاد پرکوپیوس مورخ رومی گوید اشخاصیکه با فرستاده انوشیروان باردوی روم رفته بودند دید مراجعت چنین ها از قابلیت بلیزاریوس و رشادت سربازان او برای شاهنشاه ایران گفتند و او بعد از استماع آن سخنان از خیال پیشرفتن افتاد و راضی شد که از عبار مزوپوتامی رومی بمملکت خود مراجعت کند و متعهد گردید که بخاک روم دست اندازی ننماید اگر این مسئله تعهد صحیح باشد انوشیروان بعهد خویش وفا نکرده چه شهر کالینیکوس که سر راه او بود و حصار آنرا مرمت میکردند و در محلی دیوار رفته بهم را برداشته و هنوز دیوار تازه بجای آن نگذاشته در این عبور عساکر ایران زیر پا رفت یعنی شاهنشاه نتوانست از سر این شکار حاضر بگذرد و چشم از آن بپوشد وارد شهر شد و هرکس را یافت اسیر نمود بعد آبادیرا با خاک یکسان کرد

این تفصیل را پرکوپیوس مورخ رومی مینویسد و ظن غالب اینکه برای حفظ شرف سردار رومی قدری از حقیقت مطلب را کتمان کرده باشد و سبب اصلی مراجعت انوشیروان را ذکر ننموده و آن خطری بوده سخت تر از قابلیت بلیزاریوس و اسمش طاعون کرد نا بستان سال پانصد و چهل و دو میلادی در پلوزیوم بروز کرد و از آنجا بسرعت بمصر و فلسطین سرایت نمود و انوشیروان نخواست با آن خصم الدّ پنجه در پنجه اندازد اگر چه با وجود احتیاط باز سالم نماند خلاصه در هنگام انتشار طاعون در فلسطین خلاف عقل بود که شاهنشاه ایران برای تاخت و تاز رو بآن ناحیه رود

در ابتدای سال چهارم جنگ ایران و روم یعنی سال پانصد و چهل و سه میلادی قشون ایران برای سرحد ارمنستان حرکت کرد و انوشیروان خود نیز شخصاً بدانطرف شتافت چرا که مردم ارمنستان از ایران رو گردان شده بودند لکن از سوء اتفاق طاعون در لشکر شاهنشاه سرایت افتاده بدینواسطه بهمان سرعت که رفت بلکه سریعتر باز آمد در آنسال بلیزاریوس با ایطالیا رفته و قشون روم در مشرق که بعده سی هزار نفر میشدند در تحت فرمان پانزده نفر سردار بودند و آنجماعت با هم در یکدیگر رشک و ستیزه و اتفاق نداشتند و پس از آنکه شاهنشاه ایران عقب نشست سردارها مجبور بر پیش آمدن شدند و با تمام لشکریان خود بارمنستان ایران حمله کردند و بغارت دشتهای معمور و دره ها حاصل خیز پرداختند در این بین سردار ایرانی نابدیونام بر خورد کند این سردار اگر چه قشون زیادی نداشت اما در قصبه موسوبرانکلون بوضع خوبی متحصن بود و باری جنگ درگرفت و رومیها بمحصور افتادند از عقب سرهم برایشان در کمین رومیها بودند و بر آنها حمله نمودند لیرتوس شخصی از رومیها که والا منزلت و نامدار بود نام داشت کشته شد و خوف غریبی لشکریان روم را گرفت اسلحه خود را دور انداختند راه فرار پیش گرفتند اسبها را طوری تاختند که بسیاری از آن زبان بسته ها مردند و عساکر ایران ایشان را تعاقب کرده اما با احتیاط چنانکه کشتار زیادی نشد لکن بسیاری از آنها را باسیری گرفتند و اسلحه و خیول و آلات و اسباب اردوی رومی بچنگ ایرانیها افتاد متلاف و خسارتهای سابق را نمود

در سال بعد که سنه پانصد و چهل و چهار میلادی باشد طاعون رفع شد و خسرو انوشیروان مجدداً بطرف مغرب

اشغال نمود و بمحاصرهٔ شهر ادسا پرداخت و چنین بنظر میآمد که اینک نفع بسبب جمع اموال فراوان ندارد و میخواهد قسمتی از
خاک روم را تصرف نماید که متصرفات دولت روم در مرز و بوم شرقی بستر باشد شهر ادسا و دارا چنانکه تصرف عساکر ایران نصیبین
را در سنه سیصد و شصت و سه میلادی سبب شده بود که دولت ایران قسمت شرقی نواحی واقع ما بین نهرین را با سوقی که در
تصرف داشته باشد پس اگر ادسا و دارا را نیز قشون انوشیروان مسخر مینمودند حد غربی هم بتصرف ایران در میآمد و بازفرات سرحد
حد روم واقع میشد و انوشیروان که ادسا را در تابستان سال پانصد و چهل و چهار محاصره نمود گویا همین خیال و قصد را داشته
و علاوه بر زور و قوت هر حیله که آنزمان از علم مهندسی و محاصره میدانستند ایرانیها در سر اینکار بخرج دادند و مکرر بشهر حمله کردند
و سلب راحت از مدافعه کنندگان نمودند مع ذلک کله کار بجائی پیش نرفت انوشیروان بالاخر الامر از ماریتوس حاکم آن محل پنج
هزار مثقال طلا گرفت و مراجعت نمود در صورتیکه این مبلغ آنخسارات قشونی و مالی را که در سر اینکار کشیده بود تلافی نمیکرد

در بین جنگ رومیها متصل درخواست صلح مینمودند و انوشیروان اعتنائی بگفته آنها نداشت تا اواخر کار
ژوستینین مخصوصاً سفرا فرستاد و خواهش کرد دولتین ایران و روم مصالحه نمایند شاهنشاه ساسانی بعد از پنجسال
خصومت و تحصیل مبلغی شرف و افتخار و کمی فائدهٔ مالی عاقبت در سنه پانصد و چهل و پنج راضی بصلح و استراحت شد فرستادگان
امپراطور روم در طیسفون بحضور شاهنشاه ایران آمدند و عرض کردند ژوستینین میل دارد صلحی بقاعده با انوشیروان
نماید شاهنشاه در جواب گفت بهتر است اول قرار متارکه جنگ را گذاریم بعد بفکر مصالحه افتیم پس عوض مصالحه پنجساله
قرار متارکه گذاشتند تا در این مدت مواد و جهات نزاع فیمابین را ملاحظه نمایند قراری بسنجند گذارند امپراطور روم علاوه بر این تکلیف
هر چه شاهنشاه ایران از او خواهش کرد همه را قبول نمود یعنی طبیبی یونانی با قریب بیست هزار مثقال طلا بعنوان تعارف با تقدیم برای
انوشیروان فرستاد و از اینجا معلوم میشود که دولت روم آنوقت بالنسبه ضعیف بوده است

متارکه پنج ساله را دولت ایران بهتر مرعی و منظور داشت تا دولت روم و اگر چه مدتی که تابع دولت ایران بود با دشمن خود
ارتاس که خویش را در تبعیت دولت روم میدانست زد و خورد مینمود اما انوشیروان در اینکار اصلا مداخله نکرده و
نزاع تابعین بحال متبوعین هیچ ربطی نداشت رومیها ادعا میکنند که در اواسط متارکه انوشیروان قصد تسخیر دارا نمود اما
چنین احتمالی نمیرود بهر حال متارکه پنجساله را در سال چهارم یعنی در سنه پانصد و چهل و نه میلادی دولت روم بهم زد
و شرح آن از این قرار است که لازیکا را روبجود کرده و هشت هزار نفر لشکری برای سلطان لازیکا فرستاد
که با دولت ایران بنای ستیزه را گذارد

اهالی لازیکا بعد از آنکه طوق تبعیت ایران را بگردن گرفتند پشیمان شدند چه دیدند از اینکار سودی نبردند زیرا که حکومت
ایران هم مثل روم بطور تعدی با آنها رفتار مینمود هر چند انحصار تجارت که مردم لازیکا از آن بابت از رومیها شکایت
داشتند موقوف شده بود لکن اصل تجارت از میان رفته و آن قوم نمیدانستند امتعهٔ خود را کجا بفروش رسانند و

مایحتاج خویش

مایحتاج خویش را از کجا تحصیل نمایند رسوم و آداب ایرانی هم که داخل لازیکا شده موافق میل اهالی نبود چه آنها در
عیسویت خود تعصبی داشتند انوشیروان نیز پس از آنکه چند سالی لازیکا را نگاه داشت دانست نمیتواند آنرا حفظ نماید
مگر اهالی را بدل برعایائی مطیع و باوفا کند پس از قرار مذکور قصد کرد تمام اهل ولایت را کوچانده بجای آنها مهاجرینی
آرد که طرف اعتماد باشند بنا بر این خیال ابتدا بکشتن خواص لازیکا دستور العمل داد بعد بتدبیری گوبازس پادشاه لازیکا را
که مانع اجرای مقصود او بود بقتل رسانند اما گماشتگان انوشیروان که فابریزوس نام داشت از عهدهٔ اینکار بر نیامد اهل ولایت
طغیان کردند باز بدولت روم پناه بردند و ژوستینین با وجود عهدی که با دولت ایران بسته بود ایشان را در تحت حمایت خود قرار
داد و دیگر بار بواسطهٔ این حرکت امپراطور روم جنگ لازیکا در گرفت و نه سال بسبیل استمرار طول کشید یعنی از سنه
پانصد چهل و نه تا سال پانصد و پنجاه و هفت میلادی پروکوپیوس و اگاتیاس مورخین رومی شرح این جنگ نه ساله را بتفصیل
نوشته زیرا که با منافع مملکت آنها مربوط بوده از قرار گفته آن دو مورخ انوشیروان برای آن میخواست لازیکا را نگاه دارد
که در دهنهٔ رود فازیس قوهٔ بحریه بر پا کند که بتواند در دریای سیاه تشکیل دهد و از آنجا سواحل او بتوانند بتجارت و سواحل
دریای سیاه مسلط شود و فی الحقیقه آن ناحیه هم قابل این خیال بود چه خاکی داشت غالباً حاصلخیز و بیشه‌ها همه جا مستور
در جنگل و درختهای قوی رود فازیس یا ریون در مصب خود هم عرضی دارد هم عمیق است و آن ناحیه را نهرهای دیگر
نیز میباشد که قابل کشتی رانی است و اگر انوشیروان چنانکه نوشته‌اند دارای قصد مزبور بود از سنه پانصد
چهل و نه در پطرا و در کنار بحر اسود اسباب کشتی سازی فراهم مینموده جای تعجب نیست که دولت روم در تصرف
لازیکا این همه اصرار کرده باشد

رومیها در ابتدای جنگ بر پطرا که مرکز عمدهٔ قوای ایرانیها بود حمله نمودند این محل در ساحل ناهموار مشرف بدریا بطور استحکام
واقع شده و قبل از آنکه بتصرف عساکر ایران در آید ژوستینین از احداث مستحکم کرده بود بعد از آنهم ایرانیها مبلغی بر
استحکامات آن افزودند و پانزده هزار نفر ساخلوی مستحفظ داشتند داگیستئوس سردار رومی با هشت هزار نفر
پطرا را محاصره کرد و بقدری در حمله اصرار نمود که سه ربع از سربازان مستحفظ شهر را براه عدم فرستاد یکدفعه هم خواستند
نقب زنند و داخل شهر شوند ایرانیها مانع شدند و در آن اثنا که مشغول بجدال بود این خیال بود چنین بنظر آمد که
با امپراطور قرار گذارد اگر پطرا را گرفت انعامی بگیرد درخواست را نوشته با پیغام داد و انتظار جواب میکشید که مرمرائس
سردار ایرانی با سی هزار نفر قشون از ایبری بر لازیکا آمد سردار رومی وحشت کرده عقب نشست و پطرا مستخلص شد
تجدید قوه نمود ایرانیها بمرمت دیوارها پرداختند ساخلوی جدیدی که عبارت از سه هزار سرباز بزه دار در پطرا قرار دادند
پس از آن مرمرائس نگاه داری سی هزار قشون را در آنجا کار مشکلی دیده با زمستان مراجعت نموده و علاوه بر ساخلوی پطرا
فقط پنجهزار قشون در آن ناحیه گذاشت و این عدهٔ قلیل را بعدها قشونی مرکب از رومی و لازیکی بغفلة غارت ساخته هزیمت

دادند

کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
بکتابخانه مجلس شورای ملی

داده‌اند و مغلوبین بعضی کشته و برخی اسیر شدند

سال بعد یعنی سنه پانصد و پنجاه میلادی عساکر ایران بسرداری فرمانده جدید موسوم به مرکرایتس بمیدان آمدند مرکرایتس لشکری کثیر از ایرانی و قبایل الان همراه داشت و رومیها و لازیکیها نیز باتفاق و بسرداری داگیستئوس و گوبازیس در ساحل هیپیس (چینکال) با آنها روبرو شدند سواره نظام ایران بحمله اول لازیکیها را منهزم ساخت بعد از آن با پیاده نظام رومی در آویختند و مدتی جنگ در کار بود نه این غالب میشد نه آن مغلوب ایرانیها چست و چالاک بودند و رومیها را سپرهائی که داشتند حفظ میکرد آخرالامر بخت یار رومیها شد و مرکرایتس سردار ایران به تیری مقتول گشت و معلوم است بعد از کشته شدن سردار قشون فرار میکند خلاصه اردوی ایرانی بدست رومی افتاد و آنها که در اردو بودند بعضی کشته شدند و برخی راه وطن پیش گرفته فرار نمودند کمی بعد بساس نامی بجای داگیستئوس سردار رومی برقرار شد و مجدداً بمحاصره پطرا پرداختند قوت این محل در این وقت بیش از پیش بود دیوار بلند تازه در محلی که داگیستئوس سوراخ کرده ساخته بودند و نقبهای رومیها را با ریگ پر نموده و مبلغی اسلحه دفاع و تعرض بجنگ آورده و گوشت و آرد بقدری که سه هزار نفر را مدت پنج سال غذا دهد ذخیره کرده همچنین سرکه و حبوبات بسیار

سردار تازه رومی همانا ابر سردار کهنه توسل جسته در همان محلیکه او حمله میکرد وی نیز حمله مینمود و همان وسایل را بکار میبرد از جمله نقبی میکند اتفاقاً دیوار جدید با فروعات آن در کمال آرامی در آن نقب فرو رفت بدون اینکه عیبی بآن وارد آید و باز هم آنقدر از سطح زمین بلندی داشت که بقدر کفایت مابین رومیها و اهل شهر حایل بود رومیها از حفر خندق در اینمحل مأیوس شدند و مجبور که یا طریق تازه اختیار کنند یا از محاصره چشم بپوشند یکی از رسوم رومیها اینکه شهرها را با دیوارکوب میکوفتند و دیوارکوب آلتی بود برای خراب کردن دیوارها و حصارها اما این آلت بقدری سنگین بود که ممکن نمیشد آنرا بارتفاع شهر پطرا رسانند سردار رومی متحیر شد که چه کند اتفاقاً بعضی از قبایل هون در اردوی روم بودند آنها دستورالعمل دادند که قسمی دیوارکوب سبک بسازند که چهل نفر بتوانند آنرا روی شانه خود حمل نمایند چنین بعجله تمام سه عدد از آن آلت ساختند و با وجود آن بزودی میتوانستند دیوار را خراب کنند لکن دلیران ایران پیش‌دستی نموده آنها را آتش زدند و ظرفها از گوگرد و قیر و نفت بر سر رومیها ریختند سردار رومی دید از این راه هم کاری از پیش نرفت در نقطه دیگری از حصار شهر با جمعی همراهان شروع ببالا رفتن از حصار کرد مدافعه کنندگان او را پرت نمودند و میخواست مجدداً بصعود پردازد که ملتفت گشته دید در دو نقطه سربازهای او داخل شهر شده‌اند در یکی از آن دو نقطه دخول سربازان رومی بواسطه بالا رفتن از تخته سنگی بود که ایرانیها بآن اطمینان داشتند و متوجه این نقطه نشده در نقطه دیگر چند چیز باعث کشته شدن او[ل] اینکه سربازهای رومی در دیوار حفر کرده نقب آنها فرو رفته بود شکافی پیدا کردند و برای داخل شدن از آن شکاف میان رومیها و ایرانیها نزاع سختی برپا شده در این اثنی که عساکر ایران برای سوزاندن دیوارکوبهای رومی بکار میبردند بواسطه بادی

بطرف خود

طرف خود آنها بر کشند و بنای چوبیکه محل جنگ بود آتش گرفت در اندک زمانی با مردم آن بسوخت ایرانیها از دیدن این حریق دست و پای خود را گم کرده نتوانستند رومیها را از دخول شهر منع نمایند چون قلعه معتبر لازیکا را بجنگ و اتفاق برای رومیها گرفت لکن مقاومت و پایداری عساکر ایران در این موقع از آن کارهائی است که در تاریخ نمایش کامل دارد و خلاصه مطلب از اینقرار که از سه هزار نفر مستحفظ شهر هفتصد نفر در وقت محاصره کشته شدند و هزار و هفتصد نفر در آخرین حمله و فقط هفتصد و سی نفر اسیر گشتند در حالیکه هفتصد و دوازده از آنها زخمی و مجروح بودند و پانصد نفر باقی در ارک تحصن جسته تا نفس آخر دفاع نمودند و هر چه رومیها آنها را بتسلیم دعوت کردند گوش نداده و زیر بار ننگ نرفته تا تمام بپای مردی راه سرای دیگر پیمودند

محاصره پطرا تا اواسط زمستان طول کشیده و ابتدای سال پانصد و پنجاه و یک میلادی عساکر ایران هنوز از مقاومت نکشیده و اگر آن دلیران را بخت یاری کرده بود چند روزی باز میتوانستند خودداری کنند و احتمال قوی میرفت که بر رومیها غلبه نمایند چه در اول بهار مرمرویس سردار رشید ایرانی با لشکری جرار و هشت فیل جنگی بمیدان آمد و بطرف ساحل دریای سیاه حرکت کرده امیدوار بود که خود را برساند محصورین را نجات دهد اما از سوء اتفاق در بین راه شنید شهر پطرا را رومیها گرفتند مع ذلک سردار مشار الیه دوباره با آسانی ولایت لازیکا را متصرف شد چه رومیها جرأت نداشتند در میدان جنگ با او روبرو شوند و مختصر اینکه غیر از شهر ارکئوپلیس تمام نقاط آن ولایت مسخر قشون ایران گردید گوبازیس و همراهان او مجبور شدند بکوهستانها پناه برند و در آنجا پنهان شوند مرمرویس لشکریان خود را در قسمت علیای فازیس در نزدیکی کوتاتیس جمع کرده و قدرت دولت ایران را در آنجا بواسطه ساختن قلاع و تسخیر حصون زیاد مینمود بلکه دایره استیلای خویش را وسعت داده از لازیکا هم تجاوز کرده تا سیمنیا و سوانیا که در شمال شرقی لازیکا واقع است سابقاً رومیها از بعضی نقاط را در تصرف داشتند و گوبازیس همچنان با آنها همراهی داشت و امیدوار بود که روزگار روزی با او مساعد شود و باید دانست که در همین اوان در قسطنطنیه گفتگوی صلح در کار بود و جانبین بخیال که ترتیبی در کار قرار دهند که اختلافات بین دو دولت معظم بکلی رفع شود ایزدیکوناموس که از جانب انوشیروان در قسطنطنیه سفیر بود در کمال مهارت و دانائی گفتگو بلکه جنگ پلیتیکی نمود و چندین تقصیر بگردن ژوستینین وارد آورد و مدلل داشت که بموجب آن تقصیرات متارکه سال پانصد و چهل و پنج میلادی را بهم زده بنابراین باید زیاده از هشتصد و پنجاه هزار مثقال طلا در عوض بدهد تا انوشیروان مجدداً پنج سال دیگر قبول متارکه نماید اما وسعت خاکی که این متارکه شامل آن است یا الآن دولتین روم و ایران میباشد که لازیکا و سایر اراضی از قلمرو متارکه بیرون خواهد بود ژوستینین این معامله را قبول کرد اگرچه رومیها صحبت ف[...] گذاشتند و میگفتند پول دادن پی در پی روم بایران ننگ است و مثل اینکه دولت روم خراج‌گذار دولت ایران شده باشد خلاصه صلح سال پانصد و پنجاه و یک میلادی جنگ لازیکا را بنتیجه نرسانید لکن در سال بعد که پانصد و پنجاه

و دو باشد

و دو باشد که از پای فی المجلس زد و خود بی عیان آمد و در سنه پانصد و پنجاه و سه بشدت جنگ در گرفت مرمرایس از کوتائیس
بطرف تلیفیس که قلعهٔ محکم و در تصرف روم بود راند و مارتینوس حاکم تلیفیس را از آنجا بیرون کرد و بجانب عساکر کثیر العدهٔ روم
توجه نمود و آنها از جلو او فرار کردند اخر الامر ایشان را در ساحل دریای سیاه در نزدیکی دهنهٔ رود فازیس فیمابین
این رودخانه و دکوتس در تنگنا کشیده آنچه بایستی بسر آنها آورد و در مراجعت قلعهٔ را که در آنوگوریس در نزدیکی ارکئوپلیس
برای ضعیف کردن آن شهر ساخته بود مستحکم نمود و در این خیال که بواسطهٔ یکی دو جنگ دیگر رومیها را بکلی از لازیکا
بیرون کند و آن ناحیه را خالص ملک طلق شاهنشاه ایران نماید چه توانکرد که عمرش کفاف نداد از ضعف طالع ایران آن
سردار رشید در جنگ سال پانصد و پنجاه و سه صدمها خورده بود که نتیجهٔ آن ضعف و سستی مزاج شده چون بر کوتائیس
رسید مبتلا بمرض مهلکی گشته در زمستان درگذشت انوشیروان بجای او ناکوراگان نامی را فرستاد و اگر چه از سرداران
نامی بود لکن در اتخاذ در رفتار صحیحی اختیار نکرده در مدت دو سال دست ایران را بکلی از لازیکا کوتاه نمود و عمدهٔ تقصیر او اینکه
در همان اوقات واقعهٔ واقع شد که برای تسلط روم کمال مضرت را داشت و ممکن بود دولت ایران در اینموقع منافع کلی برد باین
معنی که میان گوبازس پادشاه لازیکا و بعضی سرداران رومی نزاعی اتفاق افتاد که برای تسلط روم در این ناحیه کمال مضرت را
داشت و بجهت لازیکا هم هیچ خوب نبود و منشأ نزاع اینکه گوبازس چون اهمال و بی وفائی سرداران روم را دید به امپراطور
ژوستینین از آنها شکایت کرد ایشان هم در عوض او را متهم کردند که میخواهد از دولت روم روگردان شود و باینواسطه
از امپراطور اجازه گرفتند که وی را دستگیر کنند اگر بنای مقاومت گذارد در کشتن با او رفتار نمایند حاصل اینکه با او طرح
مشاجره ریختند و گوبازس از موافقت با آنها ابا کرد سرداران هم شمشیر کشیده او را کشتند اهالی لازیکا از این تعدی
رنجیده مایل شدند مطلقا خود را در ظل حمایت ایران جای دهند این فقره از قوت قلب رومیها کاست و چون خونریزی در میان
نفاق داشتند دیگر نتوانستند در جلو عساکر ایران کاری از پیش ببرند بلکه در موقعی یکدسته قشون چهار هزار نفری ایران
پنجاه هزار نفر رومی را شکست داد و اردوهای آنها را غارت کرد و اهالی اردو را اسیر نمود در اینمدت ناکوراگان در
ایبری بیکار ننشسته همینقدر برای مردم لازیکا پیغام میداد که عنقریب میآیم و فلان میکنم و با نحو فقها از اینهای ساکن
آن ولایت را تشویق میکرد و نتیجهٔ اینحال معلوم است چه میشود مختصر اهالی لازیکا دیدند از جانب مأمورین ایران اقدامی بکار نمی
شود و دولت روم هم باز قسمت زیادی از خاک آنها متصرف است با خود گفتند از جهت یک بدرفتاری چرا از حامی طبیعی
دست کشید هر چند آن حامی ظالم باشد پس قرار دادند باز با رومی متحد شوند بشرط اینکه قاتلین گوبازس را دولت روم سیاست
کند و برادرش را بجای او پادشاه نماید ژوستینین شرایط مذکوره را قبول کرد و در سال پانصد و پنجاه
و پنج نزاع بانتها رسید اهالی لازیکا مجددا با جانب رومی خود پیوستند
ناکوراگان فی الواقع بعد از آنکه موقع حقیقی را از دست داد بمیدان آمد یعنی با شصت هزار قشون بطرف کوتائیس رفت رومیها

جنگ شد مارتینوس و ژوستن و باباس از سرداران روم با او مقابل شدند مارتینوس و ژوستن در ناحیهٔ فازیس سفلی
جای داشتند و باباس در ارکئوپلیس ناکوراگان پس از آنکه دو هزار نفر از نخبهٔ قشون خود را در نزدیکی این محل تلف نمود
بواسطهٔ حمله بقلعهٔ معتبر فازیس که در مصب رودخانه بود مصمم شد با رومیها جنگی حسابی کند و ضمنا مهارت بخرج داده قبل
از آنکه سرداران رومی از قصد او خبردار شوند از اردوی آنها گذشته در دشت طرف جنوب فازیس قرار گرفت رومیها بسرعت
خود را در شهر انداختند و نزاع شروع شده طرفین خیلی پافشاری کردند در جنوب سنگری خارجی و خندقی پر از آب و حصاری داخلی
که خیلی مرتفع و تمام از چوب ساخته شده بود شهر را حفظ میکرد و در طرف شهر رود فازیس حافظ آن بود و یکدسته کشتی رومی
در رود لنگر انداخته مستحفظین طرفین شهر مدد مینمود در سفاین سربازها نشسته و قایقها آویخته که تیر انداز و فلاخن انداز
و سنگ انداز در آنها قرار گرفته در ارتفاعی زیاده از ارتفاع برجها حربه میانداختند اما در عوض ناکوراگان قشون زیادی
داشت و آنها قسمتی از خندق را پر کردند و نزدیک بود حصار چوبی خراب شود که مارتینوس سردار رومی بنا بر اینکه از عهدهٔ سردار
ایرانی بقوت برنمیآمد بحیله پرداخته شهرت داد که دسته لشکر تازه از قسطنطنیه بکمک او میآید و طوری کرد که ناکوراگان این خبر
را شنید باید اینکه سردار ایران نصف قشون خود را بجلوگیری لشکریان خیالی خواهد فرستاد اما ناکوراگان با وجود شنیدن
آن خبر حملات خود را تجدید میکرد مارتینوس پنهانی پنج هزار نفر بسرداری ژوستن بنزدیکی فازیس فرستاد و آنها در بین اینکه عساکر
ایران مشغول جنگ بودند غفلة نمودار شدند و یقین است ایرانیها گمان میکنند این همان قشون تازه ایست که بامداد
رومیها آمده لهذا دست و پای خود را گم کرده بنای فرار را گذاشتند رومیها با آنها حمله نموده بسیاری را کشتند قوت قلب
سردار ایرانی مبدل بضعف گشته دست از کار کشید بعد از آنکه ربع از قشون او تلف شد بر کوتائیس رفت و چیزی نگذشت
که باستر ایرانیهای لازیکا را به زفریس نام واگذاشته خود عزیمت قشلاق ایبری نمود
عدم پیشرفت ناکوراگان و اتحاد اهالی لازیکا با رومیها با وجود قتل گوبازس ظاهرا بشاهنشاه ایران معلوم کرد تملک لازیکا
ممکن نیست و باید از کار محال چشم پوشید اما ناکوراگان را بلا فاصله بسزای بیکاری بکشتند و در بهار سنه پانصد و پنجاه و شش
میلادی سفیری بر قسطنطنیه فرستاد که بنای معاهدهٔ دوستی با دولت روم گذارد با وجود اینکه ما به النزاع اهمیتی نداشت
اختتام عمل معاهده تا اوایل سال بعد طول کشید و عاقبت قرار دادند خصومت و نزاع بکلی در ولایات و ایالات متنازع
و در لازیکا موقوف باشد و در لازیکا هر یک از دولتین هر چه از خاک قلعه و شهر دارند داشته باشند و باشد در مدت این
متارکه شرایطی ترتیب دهند که با آن شرایط دولتین صلح بادوامی نمایند
تا زمان ظهور نتیجهٔ که طرفین بآن میل داشتند یعنی صلح دائمی پنج سال طول کشید بدبختی معلوم نیست انوشیروان در
اینمدت مشغول چه کار بوده چنین بنظر میآید که در مشرق زد و خورد مینموده و بهر طرف رو میکرده بظفر و نصرت نایل می
شده و عجب اینکه این فتوحات هیچ اسباب عجب و غرور شاهنشاه ایران نگشته و ملایمت خود را کرمتارکه جنگ سنه پانصد

پنجاه و هفت نیز از نتایج آن بود از دست نداد بلکه بعد از پنجسال تفکر و تدبر مهیا شد حالت صلح طلبی و سلمی را که اختیار
کرده قوت و تعمیم دهد و برای آنکه روابط دوستی او با روم استدامت داشته باشد بکلی از ادعای بر لازیکا چشم پوشید بنا
بر این سفرای معتبر دولتین در میانه دارا و نصیبین با هم ملاقات کرده قوت و قدرت و مقاصد سلاطین متبوع خود را
اظهار نمودند و از جمله سفیر ایران گفت شاهنشاه ما نه ملت را در تحت اطاعت آورده و هیاطله را نیز مقهور ساخته خلاصه بعد از
گفتگوی بسیار عهدنامه منظوره را بستند شرایط از قراریکه یکی از مورخین قریب العصر آن زمان نوشته از قرار ذیل است

اولاً مأمورین ایران از لازیکا بیرون روند و از ادعای بر آن ناحیه صرف نظر نمایند بعبارة اخری لازیکا در تحت تصرف
دولت روم باشد و دولت ایران متعرض او نباید بشود

ثانیاً دولت ایران در عوض این گذشت بر سبیل استمرار سالی سی هزار قطعه پول طلا از دولت روم دریافت
نماید نقود هفت سال اول را هم پیش بگیرد

ثالثاً عیسویهای ایران در اعمال و تکالیف مذهبی خود مختار و آزاد باشند اما زردشتیان ایران را بدین
مسیح علیه السلام دعوت ننمایند

رابعاً روابط تجارتی میان دو مملکت برقرار باشد لکن راه تجارت محدود و بدار التجاره ها مخصوص باشد

خامساً ارباب ایلچیگری کلیه بحالت آزادی باشند و احمال و اثقال سفرا از عوارض معاف

سادساً دارا قلعه مستحکمی باشد اما هیچیک از طرفین قلاع تازه در سرحدات بنا نکنند و دارا هم مجمع قشون روم
شرقی باشد و ساخلوی زیاد غیر لازم در آن نگاه ندارند

سابعاً هر نزاع و گفتگوئی بین ملتین پیدا شود در دیوانخانه‌های مخصوص آنرا فیصل دهند

ثامناً این عهدنامه متحدین دولتین را نیز شامل باشد و در منافع آن شریک و محدود بهمان حدود باشند

تاسعاً دولت ایران حفظ حدود قفقازیه را از تطاول طوایف هون و آلان خود بتنهائی نماید

عاشراً این مصالحه تا پنجاه سال برقرار باشد

از این مصالحه چنین بنظر میآید که امپراطور روم بخراجگذاری بدولت ایران راضی شده باشد لکن مبلغ خطیری که دولت
روم در ظرف پنجاه سال متعهد شد بدولت ایران کارسازی نماید در نظر رومیها باین میارزید که ایران از املاک لازیکا
دست بکشد و حدود قفقازیه را هم حفظ کند بعضی از مصنفین گویند اگر لازیکا در تصرف دولت ایران بود برای دولت
روم فلان خطر و فلان ضرر داشت اگر این مخاطرات و مضرات راست بوده جا داشته که بتحمل و تعهد مذکور بدفع آن
بپردازند و خود را آسوده سازند و در هر حال میتوان گفت دولت روم از شرایط معاهده مزبوره ضرر بادی نکرده است
همان فوایدیکه بواسطه عهدنامه سال پانصد سی و دو میلادی عاید دولت روم شد از معاهده سنه پانصد و

شصت و دو بدولت ایران رسید یعنی چون ایران از طرف حد شمال غربی آسوده خاطر گشت آزاد شد و توانست تمام توجه
خود را در مقهور نمودن دشمنان شرقی و جنوبی بکار برد پیش از این زمان هم در ایام متارکه قبل از صلح پنجاه ساله شاهنشاه
ایران بخاک هیاطله حمله برده و بکمک خان ترک این طایفه را که مدتها دشمن خطرناک ایران بودند شکست فاحش داده
و بروایت مورخ طبری پادشاه هیاطله را مقتول ساخته و خاک او را غارت کرده و خزاین او را تملک نموده و در همان اوقات
با قبایل خزر نیز بمصاف پرداخته و مملکت ایشان را مالک شده و بستانهای زابلی را از دم شمشیر گذرانده لکن این
دفعه دامنهٔ خیال انوشیروان زیاده از این وسعت داشت و میخواست برای فتح عربستان و هندوستان نقشه نماید
و از آنجا که در این ممالک بدون قوه و استعداد زیاد ممکن نبود کاری از پیش رود پس شاهنشاه ایران لازیکا
را تخلیه نمود و با دولت روم عهد صلح پنجاه ساله بست تا بتواند با تهیه و تدارک درستی بعربستان و هندوستان رو نماید

وضع عربستان در آن زمان خالی از غرابت نبود در غالب نقاط آن مملکت وسیع انواع و اقسام قبایل بیشمار بالاستقلال
و متمایز از یکدیگر در تحت اقتدار مشایخ خود بطور آزادی و سبک وحشیگری و لاقیدی روزگار میگذرانیدند سلاطین
بومی نیز در آن تسلط تامی بر سر این طوایف متفرقه پیدا کرده و دول خارجه نیز از داخله کشور خواستند از این اختلاف استفاده
طلب خصوصاً اسمعیل را مطیع نمایند مثلاً در اواخر قرن ششم مسیحی حبشیهای اکزوم که بواسطه پیروی دین مسیح علیه السلام
در رابطه با دولت روم خیلی در میان هموطنان افریقائی خود برتری حاصل کرده قسمت عمده از جنوب غربی عربستان را
در تحت اطاعت آورده ابتدا از پای تخت افریقائی خویش بر آن قسمت حکومت میکردند بعد نایب السلطنه برای آن
سرزمین تعیین نمودند که چندان هم اعتنائی بسلطان حبشه نداشت در آن ایام در یمن اغتشاشی روی داده پادشاه حبشه
ابرهه را که از بزرگان حبش بود بآنسامان فرستاده وی فتنه را خوابانید و یمن را مطیع نمود و در آن نواحی بسلطنت پرداخت
و جمعیتی از حبشیها را در تمام شهرهای معتبر سکنی داد و کلیساهای متعدد بنا کرد مخصوصاً کلیسای قشنگی در صنعا ساخت
و بعد از آنکه خود درگذشت فرزندش یاکسوم (یکسوم) بتخت نشست بنا بر این دولتی مسیحی با تمدنی در شبه
جزیرهٔ معتبر عربستان پیدا و برقرار شد و طبیعی است که از این مطلب و شیفتگی امپراطور روم خوشوقت و انوشیروان
شاهنشاه ایران ملول میشد چه معتبر است چنین دولتی با روم همراه خواهد شد و با ایران ضدیت خواهد کرد
امپراطور حبشیها را برای این پیشرفت مبارکباد گفته و روابط دوستانه با آنها و کلیسیای ایشان همرسانید انوشیروان
بر عکس مصمم شد آن فراغتی را که از جانب روم حاصل کرده بصرف حمله بحبشیهای یمن رساند و اگر ممکن شود افریقائیهای
جسور را از خاک آسیا طرد نماید قبایل عربستان از او زاید الوصف خشنود و شاکر گشته و خود بر سواحل خلیج عربستان
یعنی بحر احمر مسلط میشد و باین واسطه در تمام خطوط حدود شرقی دولت روم با آن دولت هم خاک و مقابل میگشت و
نقطه اتکا و اتکالی را که دولت روم در جنوب غربی آسیا پیدا کرده نابود میساخت و از قدرت آن دولت کاسته

برافتد او و اعتبار دولت ایران می افزود

معاملهٔ انوشیروان در کار مملکت یمن که مثل عربستان دوچار بسی مشکلات باید بشود اما همراهی یکی از بومیهای آن محل
کار را آسان کرد باین معنی که سیف پسر ذی یزن از نژاد سلاطین قدیم حمیر که حبشیها آنها را منقرض ساخته بودند سبب این
تسهیل گردید باید دانست که مادر سیف در حبالهٔ نکاح ابرهه سلطان حبشی یمن درآمده و سیف در خانهٔ او بزرگ
شده ابرهه را پدر خود می پنداشت و نمیدانست شوهر مادر او است مسروق که پسر حقیقی ابرهه و جانشین برادر خود یکسوم
ابن ابرهه بود وقتی به سیف دشنام داد و پدر او را لعن کرد سیف آن وقت ملتفت شد که با مسروق برادر نیست و از پشت
ابرهه نیامده (نگارنده گوید وقتی نجاشی پادشاه حبشه لشکری بسرداری ارباط و ابرهه از بزرگان حبش بیمن
فرستاد و آنها سلطنت ملوک حمیری این مملکت را منقرض نمودند و چهار نفر حبشی در یمن سلطنت کردند ارباط و ابرهه و
یکسوم ابن ابرهه و مسروق ابن ابرهه و مدت ملک این چهار نفر را بعضی هفتاد و دو سال نوشته و برخی سی و دو سال و روایت
دیگر هم هست اما سیف ابن ذی یزن نسبش به تبابعه میرساند و تبابعه از ملوک یمن و حمیر میباشند و ذو یزن را زنی
بوده در نهایت حسن و جمال ابرهه فی الحقیقه آن زن را بزور از حبالهٔ ازدواج شوهرش خارج کرده و زوجهٔ خود
قرار میدهد ذو یزن بخدمت قیصر روم شتافته و باو ملتجی شده که دفع این تعدی را نماید قیصر از حمایت او [illegible]
تقاعد نموده ذو یزن بحضرت انوشیروان آمده شکایت و استعانت میکند کسری با او وعدهٔ اعانت میدهد اما قبل از آنکه
از جانب انوشیروان اقدامی شود ذو یزن در دربار دولت ایران میمیرد و پسرش سیف با مادر خود در یمن در خانهٔ ابرهه
بوده تا آن وقت که بواسطهٔ دشنام مسروق میداند که از پشت ابرهه نیست و پدرش کیست اقتضای حال را خاموش می
نشیند تا چراغ زندگانی ابرهه و پسرش یکسوم منطفی میگردد و پسر دیگر ابرهه مسروق نام بتخت سلطنت یمن جلوس مینماید
و در آن وقت کار بر اهل یمن سخت شده بود پس سیف ابن ذی یزن بدرگاه انوشیروان آمد عرض کرد مرا در حضرت
شاهنشاه ایران میراثی است کسری گفت آن چیست گفت وعدهٔ مددی که به پدر من دادی انوشیروان بعد از مشورت با امنای
دولت لشکری بسرداری وهرز نام با او بیمن فرستاد و وهرز بر مسروق غالب شد مسروق مغلوب و مقتول و وهرز مال
ملک یمن کشته مالی فراوان بحضرت انوشیروان فرستاد و او را از واقعه آگاه نمود شاهنشاه فرمان داد ملک را بسیف ابن
ذی یزن واگذارد و مراجعت نماید و خراجی برای سیف مقرر فرمود و حاصل آنکه سلطنت یمن بسیف ذی یزن رسید
و خراج گذار انوشیروان گردید انتهی)

مستر ژرژ رلنسن گوید چون مسروق پدر سیف را لعن کرد و او دانست پسر ابرهه نیست روی بدرگاه شاهنشاه ایران نمود و
بملازمان کسری ملتجی شد و در التماس و الحاح پافشرد که انوشیروان بمحاربه حبشی پردازد و شاهزادهٔ حمیر را بتملک قسمتی
و مالی مالک ملک او بکند و بتخت اجدادی بنشاند و معروض داشت که مردم یمن از تعدیات متغلبین یعنی حبشیها

سخت بستوه آمده و منتظر موقع طغیان میباشند و بخیال طرد اهل حبشه و چند هزار نفری از عساکر ایران کافی است
که وسیلهٔ حصول امل یمنیها گردد هرگاه بفرستد آن مملکت را بدهد و قوت قلب و اگر جنگیان ایرانی از راه دریا بیرون عدن
که نزدیک دهنهٔ خلیج عربستان است روند و اهالی یمن آنها را ببینند بزیر بیرق کسری جمع شوند و با حبشیها مصاف دهند
و آنجماعت را از آن مملکت برانند کسری که این سخنان شنید سفاین خود را با معدودی قشون بسرداری سیف بن ذی یزن حرکت
داد و آنها در خط کنارهٔ ساحل عربستان طی مسافت نموده بیمن رسیدند اهالی یمن از دیدن عساکر ایران جری گشته
بنای طغیان را گذاشتند و جنگی در گرفت که تفصیل آن را مورخین متعرض نشده و آنچه هم در این باب مذکور است مقرون
بصحت نیست همینقدر میدانیم که حبشیها را از خاک عربستان بیرون کردند و بومیان دوباره در خاک خود استقرار یافتند
و سیف ابن ذی یزن از نژاد سلاطین قدیم حمیر بطور تابع یا نایب السلطنه کسری بر تخت اجدادی خود دست یافت و حکمران
شد این ترتیب مدتی هم دوام نیافت پس از قلیل زمانی قراولان سیف او را کشتند کسری حکومت یمن را
مستقیماً بصاحب منصبی ایرانی داد و ظاهراً آن صاحب منصب باسم معمول ایران مرزبان خوانده میشد و از سایر حکام ولایات
ممالک کسری امتیازی نداشت بنابراین اهالی یمن از طغیان خود سودی نبردند جز تغییر شخص صاحب اختیار
لکن این تغییر در نظر ایشان چندان مکروه نبود چه بجای حبشیان متعصب ظالم در تحت اقتدار مقتدری
بی آزار قرار گرفته بودند)

بنا بر مسطورات بعضی از مورخین کسری در اواخر عمر از راه دریا قشونی بهندوستان فرستاد و یکی از سلاطین آنجا زمین
قطعهٔ خاکی بایران واگذاشت لکن ایران از هندوستان خیلی دور است احتمال میرود که آن قطعه و ناحیه را پیش هم دولت ایران
تحت تصرف داشته و چنین بنظر میآید که کسری فقط روابط دوستانه با هندوستان پیدا کرده باشد و سلاطین هم برای او
تحف و هدایا فرستاده باشند خلاصه لشکرکشی کسری بهندوستان امری مسلم نیست و از قرار چنین مفهوم میشود که در این
اوقات انوشیروان در سرحد شمال شرقی جنگ داشته چه اتراک تازه قوت پیدا کرده و بحدود ایران نزدیک میشدند و آن
بعد از مسئله ای شد که بر دولت با عظمت هیاطله بود و این غلبه قدری بزور و قوت خان ترک و قدری بخیانت یکی از رؤسای
خود هیاطله میسر گشت خلاصه قبایل سغد و نواحی ماوراءالنهر نیز مطیع اتراک گشتند و آنها بقدری این وقت بهم خواستند که
معتبر باشند و اگر در این سمت آسیا اول دولت نباشند اقلا دولت درجهٔ دویم محسوب شوند)

صاحب این داعیه یعنی خان اتراک دیزابل نام داشت و در اواخر سال پانصد و شصت و هشت میلادی چند نفر سفیر بحضرت
انوشیروان فرستاده که مابین طوایف ترک تبعهٔ خان و ایران روابط تجارت دایر و برقرار کنند و معاهده بتوسط سفیران
مابین دو ملت بسته شود و شاید قصد خان از این کار آن بوده که بهانهٔ جنگی بدست آرد کسری سفارت را پذیرفت و منظور شد لکن
صلاح ندید که آشکارا خواهش دیزابل را رد کند و از آنجا که میل نداشت رابطهٔ مابین اتراک در عامهای این برقرار گردد

خیال کرده و بر آن شد که امتعهٔ ترک را بسوزند و سفرا را مسموم نمایند که بگویند آب و هوای ایران بمزاج ایشان ساخته ناخوش شدند و مردند این خیال انوشیروان صورت وقوع یافت و خان ترک خبردار گشته متغیر شد که چرا عداوت سختی در میانه درگرفت و دیزابل در صدد برآمد که سفیری بقسطنطنیه فرستد و دوستی خود را که در دولت ایران طرف اعتنا نشده است با امپراطور روم تکلیف و اظهار کند ؛

سفیر خان در اوایل سنهٔ پانصد و شصت و هشت بدربار امپراطور رسید ژوستن برادرزادهٔ ژوستینین که سه چهار سال قبل بجای عم خود بسریر امپراطوری جلوس نموده فرستاده را بخوبی پذیرفت و عهد مودتی میان آن دو ملت بسته شد برای استحکام روابط دوستی سفارتی هم از جانب دولت روم بدربار خان رفت و آن سفارت سال بعد یعنی در سنهٔ پانصد و شصت و نه در جبال آلتائی بخدمت خان ترک رسید و رشتهٔ محبت را محکم نمود ؛

در همین اوقات دیزابل باطمینان قوت خود و استظهار دولت روم مصمم لشکرکشی بایران شد سفیر روم که زمارکوس نام داشت بنوعی قدری از راه را با موکب خان همراهی نمود و هنوز باردوی ترک بود که فرستادهٔ از جانب کسری آمد و از دیزابل خواهش کرد که از حمله و تاخت بایران چشم پوشد و دست کشد خان ترک بامور ایران احترامی نگذاشت از اینجا بعد خبر درستی از این لشکرکشی دیزابل نداریم :

میخوانند که یک خان ترک بایران حمله کرد و شاش و فرغانه و بخارا و سمرقند و کش و نسف را گرفت اما چون شنید هرمز پسر انوشیروان با لشکری جرار بجلوگیری و مقابلهٔ او میآید بکمی بیشتر آن نواحی را تخلیه کرده باعماق ترکستان که بحث این تفصیل صحیح باشد یا سقیم ما را از آن اطلاعی نیست اما بتحقیق میدانیم که خان ترک در این وقت کاری از پیش نبرده چه در وقایع سال پانصد و هفتاد و یک میلادی باز می بینیم سفرای ترک بقسطنطنیه آمده و از ژوستن خواهش میکنند از مصالحهٔ پنجاه ساله که پنجاه سال با دولت ایران صرف نظر نماید و با ترک متحد شود و میگویند اگر ما باتفاق باین دشمن قوی حمله کنیم از پا در میآید و ژوستن جواب درستی بآنها نمیدهد لکن موعد اتحاد خود را با دیزابل تجدید مینماید متفکر و مردد است که آیا تکالیف ترک را قبول کند و جنگ نه سال قبل ژوستینین را با دولت ایران از سر گیرد یا نه ،

چندین جهت امپراطور روم را بنقض عهد اغوا مینمود از جمله ادای وجهی که میبایست در ظرف پنجاه سال بدولت ایران دهد و مخصوصاً این مطلب در نظر او حکم باج و خراج داشت که دولت روم بایران میدهد ژوستینین نیز وقتی وجهی بهمین عنوان با عرب ساراسن که تابع ایران بودند میداد و گویا همین امر سبب قطع آن گردید و باین واسطه خصومتها بین ساراسنهای ایرانی و دولت روم درگرفته بود در این صورت واضح است که اگر ژوستن از ادای مبلغ مقرر بدولت ایران نکول کند نایرهٔ عداوت مشتعل میشود لهذا بخیال نقض عهد می افتد که بلکه جنگ این بار ننگ را از دوش او بردارد پیشرفتهای کسری در عربستان غربی نیز باعث حسد امپراطور شده و ترکان آسیای مرکزی نیز با او دوستی کرده تکلیف یاری میکنند

که با ایران بجنگد و با او وعدهٔ کمک میدهند علاوه بر اینها در ارمنستان فتنهٔ بر پا شد و جهت آن تعرض حکام ایرانی بمذهب اهالی میباشد و از اینجهت ارامنه بنای سرکشی را گذاشتند یک خیال دیگر نیز اسباب امیدواری ژوستن گشته و آن این است که شاهنشاه ایران هر چند در بیست سال جنگ با عم او همه وقت غالب بوده اما حالا پیر شده و علامت ضعف در او پیدا آمده و از این رو در جنگهای اخیری خود بشخصه اقدام بکار نکرده و لشکرها را بسرداران سپرده پس ممکن است با دولت ایران در انداخت و کاری ساخت بتصورات و خیالات مذکوره ژوستن در سال پانصد و هفتاد و سه میلادی مصمم شد مصالحهٔ ده سال قبل را بهم زند و نزاع قدیم را تازه نماید بنابراین بیکمرتبه سفیر ایران را که سبکتیس نام داشت بخواری جواب گفته از ادای وجه مقرر بکلی سر وا زد و ارامنهٔ طغیان کرده را در تحت حمایت خویش خواند و کسری را از تعرض بآنها بازداشت و منع نمود پس از آن مارسیان را حاکم مشرق خوانده زمام اختیار جنگی را که حتمی الوقوع بود بدست او داد و قشون رومی متعرض ایران گشت

انوشیروان چون این بدید بشخصه پا در رکاب نهاد و شش هزار نفر از لشکریان سریع الحرکه را بسرداری فابلی آدارمن نام سپرده خود بطرف [illegible] قشون رومی بسرداری مارسیان عساکر ایران را شکست داده در کار محاصرهٔ نصیبین بودند که شاهنشاه ایران رسید و ایشان را از دور نصیبین دور ساخت و آنها بشهر دارا گریختند و انوشیروان خود مهیای محاصرهٔ آن شهر گردید مقارن اینحال آدارمن با لشکر انبوهی خویش در نزدیکی سیرسیوم از فرات عبور کرده داخل سوریه شد و آن ولایت با عرض و طول را از سطوت شمشیر زنان ایران پر از ولوله نمود اگر چه شهر انطاکیه را نتوانست مسخر کند لکن آبادیهای بیرون شهر را سوزانید سلسیریه را گرفت و آپامه را تصرف کرده بنای خرابی را داد پس از آن دوباره از فرات گذشته و شهر دارا که بسبب پیوست حصن حصین معروف دارا بود بن کمک مدت پنجاه از خود داری و مقاومت هیچ فرو نگذاشت انوشیروان که چهل هزار سوار و صد هزار پیاده با خود داشت ناچار آن شهر را مسخر میکرد محصورین دارا چون نصرتان نزدیک شد از حال مقاومت افتادند عساکر ایران نهرهای شهر را برگردانده در مدتها اند اختیار آب بروی اهالی بلد بستند از هر جهت برآنها سخت گرفتند و در آخر سال پانصد و هفتاد و سه میلادی ایشان را مجبور بتسلیم نمودند از اینقرار در سال اول تجدید خصومت روم با ایران دولت روم در آن نواحی قلعهٔ بزرگ معتبری را از دست داد و ژوستن از جسارت خود پشیمان شد و از ضعف خویش در مقابل شاهنشاه ایران آگاه گشت و چنین مصلحت دید که دیگر خود متقلد امور سلطنت نباشد و زمام مهام مملکت را بدست دیگری دهد لهذا گنت تیبریوس را که از اهالی تراس بود و مدد جانشین خود نمود و این شخص از خیلی وقت طرف اعتماد امپراطور گشته پس از آن بعد آن شاهزاده باتفاق سوفی زوجهٔ امپراطور بنام مداخله را در امور ملکی گذاشتند و رتق و فتق کار جنگ را بر عهده گرفتند اما اول چیزیکه لازم داشتند فقط استراحت بود ،

چون شاهنشاه ایران از صلح ابا و امتناع نداشت امپراطریس کاغذی بخط خود برای انوشیروان نوشت و آنرا بسفیری داده که برای بحضور کسری فرستاد و از صلح سخن راند یعنی یکساله متارکهٔ جنگ را درخواست نمود که در ظرف این مدت بقرارداد شرایط صلح بپردازند تیبریوس خیال داشت در این یکساله قشونی فراهم آورد که بواسطهٔ آن نفوذ دولت روم را در مشرق برتری و غلبه

دهد اما از آنجا که انوشیروان خاطر جمع بود و میدانست دولت روم هر قدر قشون روبروی او آرد میتواند آنرا مغلوب نماید چهل و
پنجهزار اشرفی یعنی سکهٔ طلائی آن زمان که رفته رفته متارکهٔ یکساله را قبول کرد تیبریوس آنچه قوه داشت در جمع کردن لشکر از اطراف و اکناف
مملکت خود و از ولایات خارجه بکار برد و گویند از سواحل دانوب (طونه) و رود رن و ولایت اسکیث و پانونیا و ژرمانی
و ایلیری و ایزوری صد و پنجاه هزار نفر سپاهی فراهم نمود و سرداری معروف را که ژوستی نین نام داشت و پسر ژرمانوس بود سردار
کل آن قشون داد و تمام این قوی استعداد در سرحد شرقی جمع شد قیصر با وجود اینهمه تهیه جرأت نکرد قدم بمیدان جنگ گذارد
لهذا سفیر دیگر در اول سال پانصد و هفتاد و پنج میلادی باردوی ایران فرستاده امتداد متارکه را درخواست نمود رومیها اگرچه
مدت کمی متارکه درخواست میکردند اما میخواستند این متارکه کلی و عمومی باشد دولت ایران بمتارکهٔ طولانی هم راضی بود لکن
ارمنستان را از این حکم مستثنی میخواست گفتگو در این باب طول کشید تا سال بسر رسید مدت متارکه منقضی گردید عساکر ایران
شروع بکار کرده قبل از آنکه رومیها بخود بجنبند شهر کنستانتینا را طرف تهدید قرار دادند اخر الامر رومیها قبول نمودند که سه سال
جنگ موقوف باشد و ارمنستان نیز از حکم متارکه مستثنی و نیز قرار شد دولت روم در این سه سال سالی سی هزار مسکوک طلائی وقت
بشاهنشاه ایران تقدیم نماید

بمحض اینکه عمل متارکه باین رو برقرار شد انوشیروان قشون خود را برداشته داخل ارمنستان گشته شروع بخوابانیدن فتنه و دایر
کردن نظم و تسلط دولت ایران در آنجا نمود و هفت سال بآخر نرسید که علاوه بر پرداختن آنکارها وارد ارمنستان صغیر که خاک
دولت روم بود شد بلکه شهر کاپادوس را طرف تهدید قرار داد در اینجا ژوستی نین سردار بجلوگیری لشکریان انوشیروان آمده
و کورس نامی سردار که از طایفهٔ اسکیث و در خدمت دولت روم بود پیش قراول یا ساقهٔ عساکر ایران را مغلوب نمود و اردوی ایرانی
را متصرف شد اما نتوانست چندان خسارتی بآنها وارد آورد و چیزی نگذشت که کسری انتقام این فتح را کشید اردوی رومی را
شبانه گرفتار ساخت و بخدمت پرداخت بعد از آن شهر ملاطیه را گرفته آتش زد و چون زمستان از راه میرسید از نهر فرات
عبور کرده بممالک خود مراجعت نمود و بعد از آن ژوستی نین سردار بارمنستان ایران دست اندازی کرده بغارت
آن مملکت مشغول شد بزعم بعضی تا ساحل بحر خزر نیز آمده در آنجا بکشتی نشست و در مدت زمستان در قسمتی از ایران هرچه
توانست چپو کرد اما پیش از آنکه بهار آید در سنهٔ پانصد و هفتاد و شش میلادی عطف عنان نموده بممالک
روم رفت

ما حصل و نتیجهٔ جنگ سال پانصد و هفتاد و شش بدرستی معلوم نیست ظاهرا رومیها در ارمنستان شمالی و ایبری
جزئی پیشرفتی پیدا کرده و انوشیروان هم در ارمنستان صغیر بجنگ اشتغال داشت و از کارهای او اینکه شهر تئودوزیوپولیس
را محاصره نمود لکن بتسخیر آن نایل نشده که سرداری ایرانی تامخسرو نام قشون رومی را که ژوستی نین سردار همراه داشت شکست
فاحش داده ارمنستان را مطیع ساخت شاهنشاه ایران دید بزور قشون و شمشیر کار از پیش نمیرود تا بمذاکرات و گفتگوهای

دولتی و میتوانست پس از اختتام متارکهٔ سه ساله جنگ عمومی را تجدید نماید پیشرفتهای بزرگ حاصل کند
در سال پانصد و هفتاد و هفت خونریزی و جنگی در کار نبود دولتین ایران و روم بفرستادن سفرا و گفتگوها که نتیجهٔ آن معلوم
نبود وقت میگذرانیدند اما هر دو طرف در ظرف این سال مبلغی کلی تهیه دیدند و در بهار سنهٔ پانصد و هفتاد و هشت
خصومت و نزاع شروع نمود گویند انوشیروان چهل روز قبل از انقضای مدت متارکه پیشدستی کرده دست بکار شد لکن ممکن است
در اینکار حرجی و گناهی بگردن کسری وارد نیاید در موعد انقضای متارکه فیمابین ایرانیها و رومیها اختلافی از روی حساب
ملکی باشد و در هر حال آنچه مسلم است این است که دو نفر سردار ایرانی یکی مبدیش نام دیگری ساپوئیس با بیست هزار سوار
داخل ارمنستان روم شده آن مملکت را تاراج کرده شهر کنستانتینا و بلدهٔ تئودوزیوپولیس را طرف تهدید قرار دادند و در
همانوقت تامخسرو از ارمنستان بیرون آمده بسمت مغرب رفته بنواحی آمد (دیاربکر) را غارت نمود
سرداری رومی موریس نام که بجای ژوستی نین برقرار شده بود و کفایتی کامل داشت در اینموقع عوض اینکه طرف دفاع را گیرد
و در جلوگیری حمله کنندگان بکوشد رأی دیگر اختیار نمود بارمنستان ایران که حافظی نداشت داخل شده قلعه‌ها را خراب کرد
و مملکت را بباد غارت داد و با آنکه گرمای تابستان او را مبتلا ببلای تب داشت دست از کار نکشید آرزانن را با قلعهٔ آن
آفومن متصرف شد و از آنجا بطرف جزو پوتامی شرقی رانده سنجار را گرفته تا نواحی دجله را تاخت بلکه جمعی را از آن نهر عبور داده
وارد کردوینه که کردستان باشد ساخت و آن جمع در تحت فرمان سرداری از قوم اسکیث کورس نام بجاهائی دست اندازی کردند
که از زمان ژوین کران آن نواحی را بدولت ایران تسلیم نموده اصلا پای سربازان رومی بآنجاها نرسیده بود
آگاتیاس مورخ رومی گوید در اینوقت کسری در کوهستانهای کردستان ییلاق مشغول است یعنی ییلاق رفته بود و از آنجا که
اقامت داشت دود آتش آن دهکده‌ها را که قشون رومی آتش زده بودند دیده لهذا با شتاب تمام خود را بطیسفون
رسانید چیزی نگذشت که مبتلا بمرض گشته در گذشت

در اینوقت کورس با غنایمی که بچنگ آورده از دجله عبور کرده بموریس پیوست و چون زمستان نزدیک شده بود
بممالک روم رفتند و تمام امکنه را که گرفته بودند تخلیه کردند مگر آرزانن را مدت فصل زمستان بوضع معمول بگفتگوی
مصالحه گذشت و اگر کسری زنده مانده بود محتمل صلح میشد چه تیبریوس میل داشت و باره شهر دارا را اما
شود و قشون خود را بکلی از ارمنستان ایران و ایبری بیرون برد و اگر دارا را باو پس میدادند آرزانن و افومن را تسلیم می
کرد شاید راضی میشد مبلغی هم پول نقد علاوه بدهد بغیر از کسری هم این شرایط را قبول مینمود اما در بین اینکه
سفرای مامور این گفت و شنید بدربار دولت ایران میآمدند انوشیروان که پیر شده بود در اوایل سال پانصد
هفتاد و نه میلادی بعد از چهل و هشت سال سلطنت از قصر طیسفون بجهان دیگر رفت

فصل بیست و سیم

مطالب این فصل عبارتست از وضع سلطنت کسری انوشیروان معروف بخسرو اول تقسیم چهارگانهٔ مملکت
سرکشی تمام اشخاصیکه زمام حکومتها را در دست داشتند سیاست کردن کسری خیانتکاران را بسختی
تجدید وضع گرفتن مالیات اصلاح و رفع ظلمی که در ادارهٔ عسکریه میشد تشویق زراعت و مزاوجت و دست
گیری فقراء مواظبت حال مسافرین ترویج علم آزادی مذاهب تا حدی زندگانی شخصی کسری زوجات او
سرگذشت نوشیزاد پسر کسری و مرگ او لشکرهای کسری صفات کسری

باتفاق مورخین مشرق عهد سلطنت کسری انوشیروان نه تنها زمان پیشرفت کلی کار سپاهیان و جنگیان بوده بلکه کلیهٔ وضع و حال رعایا در ترقی و بهبودی نموده و پوشیده نباشد که در وقت جلوس این شاهنشاه ساسانی بر تخت سلطنت عجم مملکت دچار بی نظمی و اغتشاش زیاد گرفتار بود گرفتن مالیات خراب و مردم دوچار ظلم و ستم حکام متعدی و ادارهٔ عسکریه مغشوش و اسباب رسوائی و تعصب مذهبی موجب مزید پریشانی و نفاق و در میان اصناف به سر حد کمال و اجحاف و تعدی بلا مانع و جرم و گناه بی جزا و مکافات امر زراعت باعلی درجه تنزل و تمام رعایا باشاکی و پادشاه ساسانی از این جمله خبر داشت بنابراین از نخستین روز قدم در راه اصلاح گذاشت و بتغییر اوضاع مذکوره همت گماشت و بر آن شد که حکومتها را در تحت عدل بالسویه قرار دهد و امور مالیه را مرتب نماید و بتشویق عمل زراعت پردازد و از دستگیری فقرا و مردمان بدبخت کوتاهی نکند لشکریان را از چنگ تقلب و هرج و مرج بیرون آرد و شعلهٔ حمیت جاهلانه را فرو نشاند

پیش اشاره نمودیم که کسری چگونه بنیاد مزدکیان را برانداخت لکن در آنجا مناسب نبود رشتهٔ تاریخ را بنقل و شرح اصلاحات زیاد که این شاهنشاه در امور مملکت نموده قطع نمائیم اما از آنجا که این مطالب از مفاخر این پادشاه بزرگ میباشد در این فصل بنگارش آن میپردازیم

قبل از انوشیروان مملکت ایران منقسم بچندین ولایت بود و حکام آن مستقیماً در تحت اقتدار پادشاه بودند لهذا بواسطهٔ تعدد حکومت شخص سلطان نمیتوانست سرکشی کامل بهر ایالت نماید و اغلب از حکمرانان از پای تخت مملکت خیلی دور بوده در منافع شخصی با هم همدست در اینصورت کمتر پادشاه از حال و کار آنها خبردار میشد انوشیروان مملکت را در تحت چهار حکومت بزرگ قرار داد و هر حکومت را به امینی معتمد سپرد و آن امنا را مکلف نمود که مواظب رفتار حکام جزء باشند و بر آنها ریاست و تحکم نمایند و اگر سوء سلوک و خلافی از آنها ببینند بعرض پادشاه رسانند و این چهار قسمت بوضع چهار نقطهٔ اصلیه که شمال و جنوب و مشرق و مغرب باشد بود و شرح چهار قسمت مزبور از اینقرار است
(مشرق خراسان و سیستان و کرمان) (شمال ارمنستان و آذربایجان و گیلان و قم و اصفهان) (جنوب فارس و خوزستان) (مغرب عراق و بابل و آشور و مزوپوتامی یعنی بین النهرین دجله و فرات)

با این ترتیب و سایل باز کسری را اطمینان کامل بکارگذاران بود و گاهگاه خود شخصاً در مملکت سفر مینمود و هر ولا

وابنوبت

را نوبت بازدید کرده بتفتیش و تحقیق حال رعایا میپرداخت و جاسوسهای انوشیروان علی الاتصال در هر نقطه و ناحیه مراقبت داشتند و تا یکنفر مظلوم و شاکی میدیدند فوراً او را خبر میکردند و هر وقت لازم میشد مفتش و مامور مخصوص بجائی فرستاده بدان تفحص میفرستاد و آنها نیز بنابر استظهاری که به پادشاه داشتند او را از حقیقت هر مطلب بدرستی مطلع می ساختند و بمحض اینکه تقصیر کسی بدرجهٔ ثبوت میرسید سیاست بود و مجازات شدید حتمی

انوشیروان نه تنها دیگر اشخاصی که نسبت بشخص او سوء قصدی داشتند و در جنایاتیکه راجع بخود او میشد سختگیری می نمود بلکه هر خلافی هم برعایای او میکردند جزای آنرا همان سختی میدیدند چنانکه گویند وقتی هشتاد نفر از محصلین مالیات را که تعدی برعیت کرده بودند نابود ساخت از جملهٔ اصلاحات عمدهٔ انوشیروان تجدید وضع گرفتن مالیات است و باید دانست که تا زمان این شاهنشاه محصول اراضی بر حسب آبادی امکنه از نصف الی عشر بدولت میرسید بدین تو از همه باید تمیز میباید و سهم دولت را بردارد آنوقت رعیت باقی را متصرف شود و این دو فقره اسباب خرابی کلی زارعین بود زیرا که هر چه کار میکردند حاصل آن بیشتر یکسره بدولت میرفت فلاح که این حال میدید دست و دلش سرد میشد و فقط بشرط کار گم و از این رو هم برعیت ضرر وارد میآمد هم بدولت انوشیروان مصمم شد مالیاتی باراضی ببندد و زارعین را در کار محصول خود مختار نماید تا هر قدر میخواهند زراعت خویش را ترقی دهند و آن مالیات عبارت از مبلغی نقد و مقداری جنس بود که در هر حال یعنی در زیادی و کمی دخل رعیت تفاوت و تغییر نمیکرد و چون زمینهای غیر مزروع مالیات نداشت هر سال میبایست تحقیق کنند کجا زراعت شده و کجا نشده و اینکار اگر چه مشکل بنظر می آید اما نسبت بوضع سابق که فلاحان دوچار هرگونه اجحاف بودند و اگر تظلم هم مینمودند کسی گوش نمیداد خیلی بهتر بود و فقط همین بهتری پس از آنکه خلفای بنی عباس بر ایران غلبه کردند نیز صحیح مالیات گرفتن عهد انوشیروان را اختیار نمودند چرا که بدرجهٔ کمال نبود و چندان هم نقصی نداشت انوشیروان علاوه بر مالیات اراضی مالیاتهای دیگر نیز در ایران معمول نمود مثلاً درختهای میوه دار را میشمردند و مالیات مختصری از آنها میگرفتند مالیات سرشماری هم در کار بود اگر چه ازان معمولترین اشخاص بیش از چهل و هشت درهم که تقریباً شش تومان حالیه باشد نمی گرفتند از ملل عیسوی و یهود نیز سرشماری میگرفتند اما مبلغ آنرا نمیدانیم لکن تمام این عوارض باقتضای سن و حال اشخاص داشت از زنها مطلقاً چیزی نمیگرفتند و مردها که بیش از پنجاه سال و کمتر از بیست سال داشتند نیز از عوارض معاف بودند و خیلی دقت میکردند که از احدی چیزی که فوق قوهٔ او است نگیرند بنابراین در دهات و بلاد و قصبات دفترهای اعلان مالیات منتشر مینمودند و هر کس میتوانست اسم خود را در دفتر محلی ببیند و بداند که چه میباید بدهد لهذا غرض از انتشار این اوراق آنکه اگر کسی مالیات خود را سنگین ببیند از هر راه که بتواند ثابت کند که این بدهی فوق قوهٔ او است و پس از ثبوت بار تخفیف دهند کلیهٔ وصول وجوه مزبور در سر قسط صورت میگرفت یعنی در سر هر چهار ماه

انوشیروان برای آنکه مانع اجحاف محصلین مالیات شود باشارهٔ موبد موبدان که موبد بزرگ باشد موبدهای مجوس را

مختار کرده بود که در هر جا ناظر اعمال محصلین دارها باشند و اگر بعضی پول زیاد گرفتند جلو آنها را بگیرند و یقین است که
مؤبدها از این مأموریت و اختیار خود که باعث خشنودی عامهٔ ناس بود خیلی خوشوقت بودند و شک نیست که این
فقره مبلغی سبب تخفیف تعدی و ظلم میشد

مطلب دیگر که نسبت به انوشیروان میدهند اصلاح ادارهٔ عسکریه است شاهنشاه ساسانی دید خزانهٔ دولت عاری
میشود و مع ذلک قوهٔ حربیهٔ مملکت چیزی نیست یعنی ضعیف است کسی اهتمامی نمیکند که لشکریان مهیا و آماده
و مسلح و حاضر کار باشند و تکالیف دسته و منصب خود را بجا بیاورند مثلاً اشخاصی که مواجب سواره نظام می
گرفتند اصلاً اسب نداشتند و ابداً سواری نمیدانستند آنهائی که جیرهٔ سربازی کنار ان میکردند از استعمال
هر قسم حربه عاجز بودند زره پوشها فقط اسم زره را شنیده و تیراندازها شکل تیر را در شاخهای درخت دیده
و نتیجهٔ این سلوک بار آورد که هر کسی خود را زیاده از آنکه بود وانمود و از آنچه بود مخرج میداد جیرهٔ سفری و مستمری سپاهها
سالی نصف درهم بود تا چهار هزار درهم و غالباً اشخاصی که مواجبشان از همه کمتر بود از همه بیشتر میگرفتند و عیب این
وضع نه همین که خزانهٔ دولت بیجا صرف میشد بلکه عیب بزرگ تر اینکه مردم میدیدند تزویر و تقلب اسباب پیشرفت کار است
همه کار را کنار گذاشته بآن میپرداختند و بدیهی است که باین سجیهٔ غیر ستوده عادت میکردند

« آه آه چه بد زمانی بوده است زمان پیش از انوشیروان و چه فرخنده عهدی بوده است عهد کسرای خجسته
رای » بر مطالعین کتاب مخفی نماند که آنچه در فوق گفته شد کلمات مترجم و نگارنده نیست مترشح از قلم نلدکهٔ انگلیسی معلم
علم تاریخ میگوید نه این ضعیف که مؤلف فارسی این تألیف پس از این اقرار و اظهار فاعتبروا یا اولی الابصار »
باز مستر رلنسن گوید پیش از انوشیروان لشکریان حالی پیدا کرده بودند که دولت نمیتوانست بآنها اطمینان پیدا کند عده
سپاهیان حاضر رکاب فرضاً که موافق ثبت کتابچه بود در صورتیکه خلاف این فرض خود را ظاهر و آشکارا مینمود چون شرط
کفایت و کاردانی از میان رفته ثمری بر وجود آنها مترتب نمیشد سرباز و صاحبمنصب اسم داشت و رسم نداشت و بیحصر
که آنرا از دور میدید سرابی را آب می پنداشت برای رفع این معایب انوشیروان یکنفر را مواجب دهنده قرار داد و گفت تا
قبل از دادن مواجب هر فوج را بدقت سان ببیند و تحقیق حال فرد فرد را نماید اگر فلان سرباز یا صاحبمنصب درست مسلح
و مهیای کار است و ثابت میکند که در استعمال اسلحه دستی دارد مواجب مرسوم با جیره را بدهد و میدید هر کس اگر سوار باید
اسب خود را نشان دهد و بواسطهٔ سوار و پیاده شدن و میان دست و پای اسب رفتن مهارت خود را در سواری ظاهر
سازد تا مستحق مواجب گردد خلاصه تا مواجب اسلحه و اسباب لشکری بنفسه میدید با دقت و عمل شخصی او مواجب
توقیف مینمود تا آن نقص رفع شود و مخصوصاً مواظبت داشت که کسی مواجب فوق رتبهٔ خود نگیرد سربازی بغلط مواجب
تیرانداز نبرد و پیاده مرسوم سوار

در موقع همین ترتیبات و اصلاحات نظامی نادرهٔ نقل کرده اند و آن اینست که وقتی بابک نام که انوشیروان او را برای دادن
مواجب قشون انتخاب و تعیین نموده بود میخواست لشکریان را بازدید کند و این قبل باید بابک از قشون میباشد پس
حکم داد تمام اهل سیف که در پای تخت میباشند در روز معین بحضور او حاضر شوند سپاهیان جمع آمدند اما بابک
بیهانه اینکه فلان شخص که وجودش لازم است حاضر نشده آنها را مرخص نمود و قرار بازدید را بروز دیگر گذاشت روز دیگر که تمام اجزاء ادارهٔ
عسکریه حضور هم رسانیدند اما باز مثل دفعهٔ پیش بابک گفت آنکه باید بیاید نیامده غیر از اینکه ابداً مشکل باشد ادا
شخص غائب پادشاه است خلاصه مسئله را با زیرکی معلوم موکول داشتند دفعهٔ سیم لشکریان برای عرض
گرد آمدند و پادشاه نیز در حالتیکه کاملاً مسلح شده تشریف فرمای عرضگاه گردید بابک به پادشاه عرض کرد
مکلف اعلیحضرت اینست که دو زه کمان یدکی با خود آورده باشند آیا آورده اند یا نه انوشیروان این فقره را فراموش کرده
بود ناچار بعمارت سلطنتی مراجعت نمود و دو زه کمان برداشت و بمیدان برگشت آنوقت بنای دادن
مواجب شد بابک در وقت دادن مواجب انوشیروان که سپهسالار قشون بود عمداً مطلبی اظهار نمود و گفت چون
پادشاه منصب سپهسالاری دارد باید از سایر سرداران بیشتر مواجب ببرد بنا براین در پیش چشم تمام لشکریان
چهار هزار و یک درهم به انوشیروان مواجب داد و گفت چهار هزار درهم مواجب صاحبمنصبان بزرگ یعنی سرداران اول
درجه است و چون پادشاه نیز سپهسالاری دارد و بر سرداران دیگر مقدم میباشد باید چهار هزار و یک
درهم داده میشود که حق برتری و امتیاز او ضایع نگردد و مجهول نماند پادشاه آن مبلغ را گرفت و بعمارت سلطنتی
رفت و از این کردهٔ بابک دو قانون حسنه معمول شد یکی آنکه سرداران نیز دانستند که نباید در حمل اسلحهٔ خود
بی دقتی و سهل انگاری کنند و مثل تابین باید همه چیز را رعایت نمایند دیگر آنکه هیچ سرداری بیش از چهار
هزار درهم که تقریباً معادل پانصد تومان حالیهٔ ماست حق گرفتن مواجب ندارد و این هر دو قانون از آن
روز ببعد خیلی بکار خورد

تشویق و تأیید زراعت در دین زردشت یکی از اصول مذهب بود انوشیروان بواسطهٔ توجه باینکار هم تکالیف
مذهبی خود را بجا میآورد و هم ثروت و مکنت دولت را زیاد میکرد و منتهای آرزوی شاهنشاه ساسانی اینکه اراضی
تماماً مزروع شود و نظر باین منظور حکمها صادر نمود که مردم زمینهای بایر را دایر نمایند که کشتزار شود حکم برای تحصیل
بذر و آلات زراعت و حیوانات لازمهٔ فلاحت بزارعین فقیر که اجرای اوامر پادشاهی را طالب و راغب بودند از خزانهٔ دولت
کمک یعنی پول میداد و عجزه و اشخاصی را که قوهٔ کار نداشتند از وجوه صرف جیب خود دستگیری میکرد و کارها چون
ترتیب صحیح یافت گدائی موقوف شد و کاهلی و بیکاری از جرایم محسوب گشت زمینهائی را که مردمان بیجهت غصب کرده
بودند در میان زارعین مستحق تقسیم نمود در وضع آبیاری و سیراب ساختن اراضی هم قناتها بعمل آورد و رودخانهها و مجاری

مبارا پاک

میاه را پاک و صاف کرده آبهای زیاد باران زمستان را نخواست هدر رود لهذا به ذخیره و جمع کردن آنها فرمان
داد و در بهار و تابستان آن ذخیره را با صرفه جوئی و ملاحظات عاقلانه و عادلانه بصاحبان زراعت بذل فرمود
عقلا در هر دوره دانسته و میدانند که سعادت ملل بواسطه کار و عمل و صنعت است و از آنجمله بسته بکثرت و جمعیت است انوشیروان
چون دید جمعیت ایران بالنسبه کم است امر ازدواج را تشویق بلکه حکمی کرد و تمام زنهای بیشوهر را مجبور بشوهر کردن
نمود و اگر خود از ادای این تکلیف غفلت میکردند حکومت باقدام برمیخاست و بانکار مهم میپرداخت و هر زن بیشوهر را
بمردی عزب که همسلک و همشأن او بود میداد و اگر آن مردها فقیر بودند مخارج عروسی را خزانه عامه متحمل میشد و علاوه
میدادند که چون فرزندان تربیت و تمشیت امور زندگانی آنها بر عهده دولت است نیز انوشیروان برای زیاد کردن
جمعیت مملکت خود طریقه دیگر اختیار نمود و آن این بود که هر چه اسیر در جنگها از ممالک خارجه میگرفت بایران میآورد و در
اصقاع آن جا میداد و معتبرترین کوچ نشینهای ایران یونانیهائی بودند که انوشیروان بعد از فتح انطاکیه در سنه
پانصد و چهل میلادی از آن سرزمین کوچانیده و در نزدیکی طیسفون نشانده
سلاطین ایران با آنکه بجهات عدیده دانا و با تربیت بودند نسبت بغربا و اهالی خارجه نوعی بی میلی و بیمهری داشتند که
عقلا و مجربین آزادمنش نمی پسندیدند و صحیح نمیدانستند اما انوشیروان از این عیب بری بود و غربا را در مملکت شدیداً ترغیب و تأیید می
نمود و تمام طوایف را در دربار خود بخوبی می پذیرفت مگر وحشیان شمالی را و از هر قوم و قبیله که رو بحضرت کسری مینمودند
اسباب آسایش و رفاه آنها را فراهم میآورد
در تمام ممالک وسیعه انوشیروان وسایل تسهیل عبور و مرور در معابر و شوارع موجود و پلها و راهها ساخته و هموار که
مسافرین با آسانی آمد و شد نمایند علاوه بر اینها در سرحدات و در طول خطوط معتبره راهها و قلعه ها ساخته و
ساخلوها در آن گذاشته که مخصوصاً مواظب سلامت آیندگان و روندگان باشند بنابراین از فرنگ زیاد بدربار
کسری میآمدند و خوش رفتاری میدیدند و آنها را دعوت بلکه گاهی مجبور مینمود که مدت اقامت خود را در حضرت
انوشیروان و در ایران طولانی نمایند
یکی از کارهای دیگر انوشیروان که بیشتر سبب تعجب و دلیل بر عقل و دانش فوق العاده آن شاهنشاه است آنکه بتحصیل
علوم و درس حکمت پرداخته و بترویج فنون و تشویق و تقویت محصلین و مدرسین میپرداخت در اوایل سلطنت کسری
هفت نفر از دانشمندان یونان بواسطه ظلم و تعدی ژوستینین مجبور بترک وطن گشته بجانب ایران آمده پناه بدرگاه
انوشیروان آوردند شاهنشاه ساسانی آن دانشمندان را در کمال خوبی پذیرفته آنها را بر سر سفره خود می نشاند و چنان
با آنها مأنوس شده که میل نداشت آنی از او جدا شوند یکی از آنها داماسیوس فاضل بود که کتابی بزبان یونانی نوشته
که در آن صنف معروف است داماسیوس مخصوصاً از مذاهب شرقیه قدیم خیلی اطلاع داشته یکی دیگر از پناه جویندگان

سیمپلیوس است که در تفسیر و توضیح مطالب ارسطو باعلی درجه مهارت بوده دانشمندان مزبور بعد از قدری که شنود
با شاهنشاه ایران دیدند افتخار دوده ساسان با مطالب و تحقیقات ارسطو و افلاطون آشنا و مأنوس است و مسطورات
آن حکما را داده است بفارسی ترجمه کرده اند و کوس در تمام دقایق و نکات حکمت افلاطون و ارسطو تبحر کامل دارد و اقلاً
در باب مبدء عالم و بقا و فنای آن و نتیجه بودن تمام اشیاء از یک علت که علت العلل باشد یا از علل متعدده بخوبی گفتگو
مینماید در اواخر سلطنت انوشیروان نیز حکیمی یونانی موسوم به اورانیوس طرف مهر و محبت این پادشاه بود حکیم مشار
الیه در باب علوم ایران به انوشیروان هر گونه راهنمائی مینمود و شاهنشاه معظم مبلغهای گزاف باورانیوس میداد
تریبونوس نام از اطبای یونان نیز یکسال یا بیشتر مهمان کسری در دربار او اقامت داشت و در وقت عزیمت هر چه خواست
پادشاه باو عطا فرمود
از کارهای انوشیروان آنکه در جندی شاپور که نزدیکی شوش فعلی بود مدرسه طبی دایر نمود که رفته رفته آن مدرسه
دار العلمی شد در آن محصلین حکمت و معانی بیان و فنون شعریه و غیرها تحصیل میکردند و باید دانست منظور
انوشیروان فقط حکمت یونان و تشویق و ترویج علوم آن سامان نبود بلکه تواریخ و قوانین خود مملکت ایران را مطمح
و موضوع تحقیقات خویش قرار داده اند نزدها و دستور العملهای اردشیر اول را که مؤسس اساس سلطنت ساسانیان
بوده و از دیر زمانی در زاویه اختفا مانده جمله را بیرون آورده دوباره منتشر و معتبر کرد همچنین یادداشت و وقایع و
سوانح مملکت را جمع و مرتب نمودند و شاهنامه ترتیب دادند و شاید که همان کتاب مأخذ شاهنامه فردوسی بوده
اگر چه بعضی گفته اند کتابی که مأخذ شاهنامه فردوسی است و همین اسم موسوم در زمان یزدجرد سوم جمع و مدون
گشته خلاصه کسری علاوه بر زحمات مزبوره در عالم علم دانشمندان آگاه بممالک هندوستان که در آن زمان از نقاط بلاد
شمرده میشد فرستاد که در آن نواحی تفتیش معارف مختلفه کرده از ثمره های آنها نیز مطلع گردند و تربیت عصر و زمان
خود افزود و حکایات بیدپای (مقصود کتاب کلیله و دمنه است) و بازی شطرنج را از هندوستان مأمورین انوشیروان
بایران آوردند یکی از مصنفین فرنگ را عقیده اینست که بازی نرد را هم در همان زمان از هندوستان بایران
آورده اند
اگر چه کسری مزدکیان گمراه را آزار و نابود نمود لکن به آزادی ادیان و مذاهب معتقد بود و تا حد مخصوصی این رسم را معمول
میداشت یعنی از ابتدای جلوس بسریر سلطنت مقرر فرموده که مردم در اعمال و افعال باید حکماً مطیع قوانین دولت باشند
اما در عقاید و خیالات دینی کسی را با آنها کاری نیست و پیرو هر طریقه که هستند میتوانند عبادات خود را آزاد بجای
آورند چنانچه در باب مزدکیان تعرض انوشیروان بآنطایفه از جهت سیئات اعمال آنها که فی الحقیقه منافی با عدل و انصاف و قانون
بوده میباشد نه بواسطه فلان عقیده و طریقه و مخصوصاً با عیسویها ملایمت و مهربانی رفتار نموده و در زمان کسری انوشیروان

دین مسیح در ایران بسیار بودند و انوشیروان زنی مسیحی را در حبالهٔ نکاح خود در آورد و او را در حفظ مذهب خود
مختار کرد و چون یکی از پسرهای او دین حضرت عیسی ع را اختیار نمود فقط برای گوشمال شاهزاده فرمود در سرای خویش
حبس باشد و از خانه بیرون نیاید انوشیروان در ضمن اینکه کوچ نشینها از ممالک خارجه بداخلهٔ ایران می آورد بر عدهٔ
مسیحیان مملکت افزود و آنها را در اجرای رسوم مذهب خود آزاد ساخت و بایشان اذن داد که کلیسا بسازند و خلیفه
برای خود انتخاب نمایند بلکه آن جماعت مجاز شدند که اموات خود را دفن کنند در صورتیکه زردشتیان اینکار را اغلب
مبدا دانستند انوشیروان و امنای دولت او در ازای این همراهی هیچ قسم توقع و تمنائی نداشتند جز اینکه از عیسویها
مسیحی نمودن زردشتیان ممنوع بود و شاید که با تمام طوایف عیسوی هم اینطور همراهی نکرده باشند بعضی را عقیده
اینست که کسری کاتولیکها و فرقه های دیگر مسیحی را مجبور مینمود که طریقهٔ نسطوری را اختیار نمایند زیرا که پیروان این طریقه
در ایران بسیار بوده اند لکن در این گفته هم جای حرف است محتمل که انوشیروان از اختلاف طرفی کراهت داشته اما در هر
حال مباشر در امور مذهبی را جایز نمیدانسته چنانکه گویند همین مطلب اسباب تزلزل مذهب اجدادی عجم گشت
انوشیروان در موقعی کاری کرد که خیلی دلیل آزادی خیالات او میباشد و آن اینست که در صلح اولی که با دولت روم نمود
بیشتر اصرار او در اینمطلب بود که آن هفت نفر حکیم که از ناچاری و اضطرار بدیار او پناه جسته بودند در مملکت روم آزاد
باشند و قواعد و عقاید خود را پیروی کنند و کسی متعرض آنها نگردد

کسری از بابت امور خانگی و شخصی خود چندان خوشبختی نداشت اگرچه با زوجهٔ اصلی و اولی خود که دختر خاقان ترک بود همیشه علی
الظاهر مهر و محبت سر نمود اما از منکوحهٔ دویمی خود که دین مسیح علیه السلام داشت بجهة آنکه جداً زیر بار دین زردشت
نرفت رنجیده خاطر گشت و داخل شدن پسرش نوشزاد در طریقت و مذهب حضرت عیسی بر آن رنجش افزود معهذا انوشیروان
دایرهٔ غضب خود را محدود نمود و چنانکه گفتیم فقط قدغن فرمود نوشزاد از حد دفتر تجاوز ننماید اتفاقاً در وقتیکه کسری
بسوریه رفته بود نوشزاد افواهاً شنید پدرش زخم خورده و امیدی بر نجاتش نیست پس بخیال خود موقعی بدست آورده
از قصر بیرون آمد خبر مرگ انوشیروان را انتشار داد و خزانهٔ دولت را تصرف کرده مال فراوان بسربازهائی که در پایتخت
مانده بودند بخشید خود را پادشاه خواند و ایالات جنوبی تماماً پادشاهی او را قبول نمودند و نوشزاد مصمم شد
عراق را قهراً در تحت اطاعت آرد لکن در آنجا با قاهرزوس (که شاید فیرونا باشد) از سرداران انوشیروان روبرو
شده جنگ سختی کردند و نوشزاد شکست فاحش خورد بروایتی در همان جنگ بزخم یک چوبه تیر مهلک نوشزاد در گذشت
و بقولی گرفتار شده او را نزد انوشیروان بردند پادشاه بجای اینکه او را بقتل رساند چهرهٔ او را معیوب نمود برای اینکه
دیگر بسلطنت امید نداشته باشد

سکه های انوشیروان بسیار است و یکی دو سکه تازکی در آن مشاهده میشود معتبرترین آن سکه ها دارای یک رو صورت

کسری را دارا است چهرهٔ تمام و تاج کنگره دار و کلاه کوتاه ریش او کم و زلفش در طرفین جمع شده در بالای تاج دو ستاره
و دو هلال دیده میشود و یک هلال و یک ستاره روی لباس و جلو هر یک از شانه ها گوی بندی که سر آویز آن آن گوهر
در پشت این سکه ها بتمام قامت پادشاه نمودار است که بطرف جلو ایستاده و دو دستش روی قبضهٔ شمشیر تکیه
داشته که هنگام نشسته و نوک شمشیر میان پاهای او میباشد تاج آن صورت شبیه بتاج روی سکه است و در طرفین سر هلال
و ستاره دارد و نقش روی سکه این است (خوسلودی افزوم) یعنی خسرو فزاینده باد در پشت سکه هم لفظ
خوسلودی دارد با سال سلطنت در طرف راست سکه عبارتیست طولانی که هنوز بدرستی خوانده نشده
سکه های معمولی تر انوشیروان معروف بخسرو اول با سکه های پدرش قباد و پسرش هرمز چهارم چندان تفاوتی
ندارد در روی سکه سر شاه است بطور نیمرخ و پشت آن آتشکدهٔ معمولی با مستحفظین آن و علامت امتیاز این سکه ها
گذشته از عبارات آن اینست که در روی سکه بجای سر هلال با ستاره فقط سر هلال بی ستاره میباشد
جامی از انوشیروان بدست آمده که مرصع و ظریف و در کمال قشنگی است و آن جام عبارت از قطعات یا قرصهای کوچک
شیشهٔ الوان میباشد که با طلا بهم وصل شده و قعر یا ته آن جام بلور است و صورت پادشاه را روی آن نقش کرده اند
و تا سنهٔ هزار و ششصد و سی و هشت میلادی آن شیشه ها و بلور را زمرد و سایر احجار کریمه گمان میکردند و بنابراین وهم
مینمودند که غیر از سلیمان کسی مالک چنین جامی نبوده و صورت منقوش در ته جام تمثال حضرت سلیمان است لکن علمای
علم آثار عتیقه این عصر متفق اند که صورت منقوش قعر جام بعینه همان صورتیست که در سکه های مخصوص انوشیروان
شرح دادیم و این جام از زمان اوست و جهتی ندارد که بگوئیم این جام از جامهای شراب خوری خود
شاهنشاه ساسانی نیست
یکی از مفاخر انوشیروان این است که رعایای آن پادشاه باو عادل لقب داده اند مورخین فرنگ درست معتقد
نیستند که انوشیروان در خور این لقب بوده بلکه بعضی گویند باید این پادشاه را ظالم خواند چه حسن سلوک در رفتار
او را با دول خارجه محض حب جاه و نامجوئی دانند در داخله سختی و سختگیری او را تعبیر بظلم نمایند لکن چون بنظر تعمق
و انصاف ببینیم در آن سختیها از روی هوی و هوس نبوده وجهت داشته و هر تقصیرها را یک قسم سیاست و تنبیه
معین نموده باندازهٔ خلاف جزا میداده مثلاً اگر کسی قصد جان انوشیروان میکرد یا خیال خلع کردن او از سلطنت می
افتاد اگر طفل و جوان بود چهرهٔ او را ناقص مینمود و اگر بزرگ و مرد بود او را میکشت همچنین اگر کسی از روی خیانت با دشمن
وطن همدست میشد یا نسبت بحرم سرای او سوء قصدی از احدی ظاهر میشد یا یکنفر زردشتی را از دین خود بدر میبرد
جز قتل کیفری نداشت اما در گناههای خفیف تر که کار را حبس یا حبس نظر میکرد یا از حضور خود دور میساخت و از
عفو و بخشش انوشیروان چیزها گفته و حکایات نوشته اند که معلوم مینماید هر وقت گناه بنفع شخصی انوشیروان را

بوده وضرری بحال رعایا نداشته سختگیری در انتقام نمینموده وهمین مطلب بزرگیست و از جمله نقلها میخوانند
میگویند وقتی انوشیروان بیکی از ملازمان بی التفات شد واو را از درگاه راند مرد و دغایب بود تا روزیکه تمام رعایا
بارحضور یافته بودند آن شخص نیز بدربار آمده مثل سایرین برای تماشای خود پرداخت در ضمن موقعی بدست آورده ظرف
طلائی را برداشت و از تالار پذیرائی بیرون رفت و دیگر کسی او را ندید انوشیروان خود ملتفت حال وکار او بود
اما ابدًا چیزی اظهار ننمود تا پس از صرف خوردن مجلس خدام آستان ظرف را میجستند و نمی یافتند پادشاه گفت کسیکه
آنرا برده که پس نخواهد آورد و شخصی او را دیده که بروز نخواهد داد بیک سال بعد باز همان ملازم مطرود در همان
موقع بدربار ورود نمود انوشیروان او را بکناری کشیده فرمود مگر قیمت ظرف پارسال را تمام کردی خادم بگناه خویش معترف
شده گفت از کرم پادشاه بعید نیست که مرا ببخشد شاهنشاه او را بخشید و دوباره برسر خدمت آورد خلاصه گمان
نمیرود که انوشیروان را بیجهت عادل لقب داده باشند البته رعایای او سلطنت این پادشاه را از سلطنت اسلاف و بهتر
میدانسته وبعد از آن نیز بکسی یافته که او را ملقب باین لقب نموده اند

(نگارنده گوید چون ملاحظه زمان انوشیروان را تمام و سلطنت سلاطین قبل از او را و هم چیزهائیرا که مورخین
فرنگ در حق این شاهنشاه ساسانی نوشته اند یقین کنیم که کسری انوشیروان ساسانی حقیقتًا پادشاهی عادل بوده
و از سلاطین عجم کمتر کسی را این شان و شرافت حاصل شده و بیهوده سخن باین درازی نمیشود علاوه بر امارات و علائم
دیگر که ما را در عدالت انوشیروان بدست است و اگر مورخین فرنگ عهد او را با زمان افلاطون قانون تطبیق مینمایند
و درستی نیز بار عدل و داد کسری بمیزان نامری علیحده و محل نظر است و حاصل کلام اینکه در هزار و سیصد و اند سال قبل هر
کس مثل انوشیروان سلطنت کرده باشد شاهنشاهی عادل و در اول درجه قابلیت و بزرگیست انتهی)

مستر ژرژ رلنسن گوید داینکه کسری از روی عقل سلطنت مینموده و دوران او دوران رفاه و سعادت بوده حرفی نیست
هوش و دقت و مواظبت انوشیروان در توجه حال فقرا و منع ظلم و ستم مشهور و معروف است و نمیتوان هیچیک را انکار کرد
نیز جای شك نیست که دلیر و شجاع و با حزم و هشیار و کریم بوده شاید رقت قلب و رأفت او نیز بکی باشد اگرچه در این
فقره هم باز جای تامل است چه شنیده باهل و عیال و فرزندان خویش وفاداری کرده و در بعض از آنها خشم زیاده
از حد ظاهر ساخته و بیرحمی کرده که اول سلطنت با برادران خود و پیروان ایشان نموده ظاهر آنست که باغوای دیگران بوده
و شاید بصلاح دولت خود را در این مصالحت میدانسته و بعدها که ملك او را مسلم شد دیگر نظیر آن شدتها و سختیها از او ندیدند

از حیثیت استعداد علمی ظاهرًا انوشیروان چندان بر سایر سلاطین ایران برتری نداشته اگرچه اهالی
ایران و مردم یونان خیلی تعریف و تمجید از او کرده و گفته اند آن پادشاه دقیق ترین مطالب حکمی و مسائل غامضه
علمی را میتوانست بفهمد اما بعضی هم تصدیق این مبالغه ننموده در هر حال کمال تعریف انوشیروان در اینست که با همه

جلیله سلطنت ممالک وسیعه ایران و آنهمه لشکرکشیهای پی در پی که تقریبًا متصل در کار جنگ بوده باز بمطالب علمی
وحل مسایل توجه مینموده و از داخل بودن در عالم علم محظوظ میگشته و از شاهنشاهی با اینهمه مشغله وکار البته نباید
متوقع بود که مثل حکمای مجرد و فلاسفه منزوی که هم خود را در کار دانش واحد ساخته محیط فنون حکمت باشد و نمیتوانیم
علوم انوشیروان را سطحی دانیم اما نمیتوانیم بگوئیم هوش و شعور و نظر بلند و افکار عالیه او فوق العاده بوده است و اگر انوشیروان
در فکر و خیال با اعلی درجه بوده در عالم عمل وکار در ترتیب امور و قضایا عالیترین رتبه را داشته

امتیاز کسری را در امور داخله گفتیم لکن باید بگوئیم این شاهنشاه در وقت صلح بزرگ بوده در زمان جنگ بزرگتر چه قریب
پنجاه سال دائمًا جنگ کرده و در همه جا نصرت و ظفر در رکاب او راه پیموده و بر تمام حریفهای خود از رومی و حبشی و هياطله
و اتراك غلبه نموده و حدود ممالك خويش را از هر طرف وسعت داده ارمنستان طاغی یاغی را مطیع ساخته فتنه های
داخلی را خوابانیده از شیطنتها و فسادهای دسیسه بزرگ جلوگیری کرده و مختصر انوشیروان شأن و رفعت دولت ایران را
بجائی رسانید که تا زمان داریوش هیستاسپ (دارا گشتاسب) نظیر آن بنظر نمیتوانیم دید انوشیروان در
زیاده از بیست جنگ شخصًا حضور داشته و دشمنان او اذعان نموده اند که بیش از یکمرتبه شکست نخورده و آن شکستهم
فاحش نبوده و مقصود از این شکست آنست که عساکر ایران در نزدیک ملاطیه متحمل شدند و تمام مورخین رومی برای
اشتباه آن خودکشان کرده اند مع ذلك واگریوس که از تمام آن مورخین با آن زمان نزدیکتر بوده میگوید شکست کسری اوّلًا
خفیف و مختصر بوده ثانیًا بزودی بواسطه فتحی تلافی آن شکست را نمود

مختصر انوشیروان کمتر برگشت دید علت پیشرفت حقیقی که با و نسبت داده اند در مسئله لازیکا میباشد آنهم بواسطه
کوتاهی و کمی قوه عسکریه کسری نبوده بلکه چون مردم لازیکا طبعًا با دولت ایران همراهی نداشتند عساکر ایرانی
کاری از پیش نبردند ممکن است که نکته گیران بگویند انوشیروان با سرداران بزرگی رو برو نشد مثل بلیزاریوس هم با او دست
و پنجه درستی نرم نکرد لکن اهل نظر دانند که ژوستی نین و مریس که بعد امپراطور روم شدند دشمنهای حقیر و بیچاره
نبودند گذشته از اینکه ضعف ایران در مقابل روم بعد از فوت انوشیروان ظاهر میسازد که غلبه ایران در مدت متمادی
بر دولت روم و سایر دول فقط بواسطه مهارت جنگی و کمال کفایت و کاردانی کسری انوشیروان شاهنشاه بزرگ ساسانی بوده است

فصل بیست و سیم

مطالب این فصل عبارتست از جلوس هرمز چهارم وضع خوب سلطنت او در اوایل دست اندازی رومیها با ایران براهنمائی
موریس شکست آدارمان و نامحرو جنگ نصیبین جنگهای فیلیپیکوس و هراکلیوس ظلم هرمز حمله اعراب و قبایل
خزر و اتراک بهرمز شکست دادن بهرام اتراک را حمله او برلازیکا شکست خوردن او مغضوب شدن بهرام خلع
هرمز چهارم از سلطنت و جلوس خسرو دوم صفات هرمز سکه های او

چون انوشیروان درگذشت پسرش هرمز چهارم بدون اشکال و بلامنازع دارای تاج و تخت سلطنت گردید و مورخین
فرنگ هرمز را (هرمیزداس مینویسند) و این شاهزاده پسر ارشد و فرزند عزیز کسری بود مادرش شاهزاده خانم ترک که
زوجه اصلی انوشیروان و ملکه مملکت محسوب میشد نظر باینکه هرمز نجیب الطرفین است و کسری نیز بولایت عهد او اشاره
نموده عموما اورا بپادشاهی قبول کردند و هیچ نشنیده ایم برادرهای اصلی هرمز در صورتیکه بعضی سنا از او بزرگتر بودند
ادعای سلطنت کرده باشند یا اسباب زحمتی برای برادر فراهم آورده و اما هرمز در وقت جلوس بسریر پادشاهی بی محابا
وعده داد که در امور ملکی و دولتی طابق النعل بالنعل پیرو پدرش باشد و همان پلتیک را اختیار کند و سرداران انوشیروان
را بکار وادارد مؤبدها خواستند هرمز را برآن دارند که نقطه نظر زردشتیان را مشمول عنایت دارد و بآزار عیسویان و موسویان
بپردازد اما او زیر بار نرفت و گفت همچنانکه در این عالم خاکی اراضی اختلاف است در ممالک وسیعه نیز طوایف و ملل مختلفه
و عقاید متنوعه و متفاوت دیده میشود و نباید یکی را قبول و دیگری را رد کرد و سر بسر مردم گذاشت

هرمز در سفری که از یکطرف مملکت خود بطرف دیگر میفرمود مراقبت کرد و نگذاشت ذره خسارت بر اراضی و باغات مردم
وارد آید و اگر احیانا از ملازمان او کسی تعدی میکرد سخت تنبیه میشد باعتقاد بعضی این درستکاری و درست
رفتاری تا آنوقت بود که بزرجمهر از بهترین مستشارهای انوشیروان با هرمز همراهی داشت بعد از آنکه آن حکیم بزرگ
بواسطه ضعف پیری مجبور بکناره گرفتن از دربار شد هرمز باغوای نزدیکان بزودی تغییر حالت داد چنانکه تمام مورخین
معترف و متفق اند که هرمز در اواخر سلطنت پادشاه ظالم بوده است

هرمز چهارم جنگهای بزرگ کرده خاصه با امپراطورهای روم تیبریوس و موریس که بعد از انوشیروان با استعداد کامل
با ایران فشار میدادند و مقصود این دو امپراطور آنکه آبروی رفته را باز بدست آرند ابتدا که خبر فوت کسری بر تیبریوس
رسید آن امپراطور خواست با هرمز صلح کند و اظهار داشت که از دعاوی خود در ارمنستان چشم میپوشد و ارزانن
با قلعه محکم آن آفومن را با دارا معاوضه مینماید اما هرمز از قبول این تکالیف ابا نموده گفت هر چیزی میدهم نه صلح می
کنم مگر اینکه دولت روم برسم پیش خراجی که بدولت ایران میداد بدهد بنابراین جنگ درگرفت و تیبریوس که خود فرماندهی
داشت در تابستان سال پانصد و هفتاد و نه میلادی بخاک ایران حمله کرد و قشون جبرداری بنام توسوس [illegible]
و مارتین از دجله عبور داد و آنها در کردستان بنای تاخت و تاز را گذاشتند و شاید باردخاک یکی هم شده باشند در
هر حال هیچ جا با قشون حسابی روبرو نشدند و همواره مشغول خرابی و ضایع کردن حاصلها بودند سال بعد یعنی
در سنه پانصد و هشتاد موریس خیالی بزرگتر کرد چون چنین میدانست که منذر رئیس اعراب ساراسن که تابع ایران بود
با او همراه کرده چند فروند کشتی برای حمل آذوقه جمع نمود و از فرات سرازیر شده بطرف سرزمین روم رفت و مقصدش اینکه هرمز
جنوبی را محل میدان جنگ قرار دهد شاید با مید تسخیر طیسفون بود و مترقب که مردم ایران را بتحیر گرفتار کند و پایتخت

عمده حاصل نتایدامانمنذر با او همراهی نکرد و خیالات سردار رومی را بهم زد خلاصه پادشاه ایران از حرکت دشمن
خبردار شد بتدبیر دفع آن پرداخت و آدارمان سردار را با قشون زیاد بسرزمین رومی روانه ساخت و بشهر معتبر
کالینیکوس کرد در عقب سر موریس بود تهدید نمود لهذا موریس جرأت نکرد پیشتر آید بلکه خود را مجبور دید که عقب نشیند
و از خیالات مزبوره دست کشید کشتیها را بسوزاند و بتعجیل بسر حد روم مراجعت نماید سردار رومی پس از معاودت بسر حد
ایرانی نزدیک شده در حوالی کالینیکوس با او جنگی کرده و برا شکست داد و آدارمان ناچار بخاک ایران رجعت نمود
در بهار سال بعد پس از آنکه چندی بیهوده بگفتگوی صلح پرداختند عساکر ایران مستعد تعرض شده در اوایل سنه
پانصد و هشتاد و یک بسرداری تامخسرو از سرحد تجاوز نموده بشهر کنستانتینا یا کنستانسینا از شهرهای روم حمله
کردند موریس بتعجیل بکمک آن بلد آمد و در نزدیکی همان شهر جنگ بزرگی درگرفت و سردار لشکریان ایران کشته شد بنا
بر این لشکرهم ناچار منهزم گشت درینموقع اگر سردار رومی دنبال میکرد شاید فوایدی عاید دولت روم میشد اما
از آنجا که تیبریوس امپراطور روم مبتلا بمرض مهلکی شده و موریس بخیال امپراطوری بود شتابان بقسطنطنیه رفت و تیبریوس
دختر خود را در حباله ازدواج او در آورده زمام سلطنت را بدست موریس داد و چیزی از این واقعه نگذشت که تیبریوس در
گذشت و موریس امپراطور شد و این امپراطور نیز زیاده از بیست سال بخوبی سلطنت کرده است
چون موریس از مشرق بمغرب راند سرداری را بشخصی ژان نام واگذار کرد و ژان نیز بواسطه زیادی سبیل موستاکن
لقب داشت موستاکن نتوانست بخوبی از عهده سرداری برآید و از ملتقای رود نیمفیوس با دجله با عساکر ایران رو
برو شده جنگی کرد و شکست خورد و خسارات زیاد کشید قدری سبب این شکست نا بیهای فوج بود پس از آن اربا س را
که قلعه معتبری بود و در ساحل ایرانی رود نیمفیوس واقع محاصره نمود در صورتیکه عمده قشون ایران در ناحیه ارزانن به
آفومن حمله برده بودند ساخلوی اربا س علامت اضطراب خود را ظاهر ساخته عساکر ایران بمدد ایشان رانده و دو
باره در اربا س جنگ درگرفت و موستاکن مجددا شکست خورده مجبور شد از نیمفیوس عبور نماید بخاک روم پناه
برد و از آنجا که عدم کفایت موستاکن بدرستی ظاهر شده بود موریس او را طلبیده سرداری قشون مشرق را بشخصی که
فیلیپیکوس نام داشت واگذاشت جنگهای اول و دوم فیلیپیکوس در سنوات پانصد و هشتاد و چهار و پانصد و
هشتاد و پنج میلادی چندان مهم نبود یعنی از مصاف کلی و زد و خورد حسابی احتراز میکرد و فقط بتاخت و تاز خاک
ایران در طرفین علیای دجله قانع میشد و گاهی نیز بواسطه نبودن آب و آذوقه رنج و زحمت زیاد میدید عساکر
ایران هم از اینطرف تا سال پانصد و هشتاد و پنج کاری نکردند در این وقت چون فیلیپیکوس ناخوش بود قشون
هرمز به [illegible] و مارتیروپولیس چند دفعه حمله کرده کاری از پیش نبردند فقط یک کلیسا و یک صومعه را
در حوالی مارتیروپولیس سوزانیدند ظاهرا هیچیک از طرفین نتوانستند کار درستی از پیش ببرند و صدمه

بزرگی بیکدیگر وارد آوردند در اوایل سال بعد گفتگوی صلح بمیان آمد اما باز نتیجه نداد
فیلیپیکوس در جنگ سیم قدری بجرأت خود افزوده و پیش از ابتدا بمرز و بوم ایران شرقی حمله برده و در نزدیکی سولاکن با
عساکر ایران جنگ بزرگی کرده آنها را شکست داد و تا دارا بتعاقب آنها پرداخت هزیمت یافتگان خواستند داخل
شهر دارا شوند مردم دارا گفتند ما لشکری را که با نام و ننگ شکست آمده راه نمیدهیم سردار ایران مجبور شد با قشون خود
را در خاک ایران پیش آورد فیلیپیکوس از این حرکت خیال کرد دیگر حریفی در مقابل ندارد لهذا بتاخت و تاز در زمین
و قلعه کلومارن مشغول شد در همان وقت نیز قشون بفرماندهی شکر بیشتر بطرف شرقی واقع بود فرستاد اما سردار ایران
باز عساکر خود را جمع آوری نموده پس از تجدید قوه بسرحد برگشت و چون گرفتاری رومیان را شنید بمحاصرت آنجا راندند
فیلیپیکوس را غفلة گرفتار ساخته مجبور نمود که از محاصره کلومارن دست کشیده با حال اغتشاش عقب نشینند و
در اینحال لشکریان ایران بر سر او هجوم آوردند و از عقب سر او از رود نیمفیوس گذشتند تا دست از تعاقب نکشیدند
تا آنکه ما قشون شکست خورده که همراه داشت خود را بر آمد انداخت فیلیپیکوس از این عدم پیشرفت دست و دل سرد
شده زمام جنگ را بدست هراکلیوس داد و خود در محل اجتماع قشون متوقف گشته بنظارت کل قناعت نمود هراکلیوس
چون این ماموریت یافت فوراً بجبال تعرض افتاده قشون خود را که اکثر پیاده بودند بخاک ایران وارد کرده و در طرفین
دجله بتاخت و تاز پرداخت و تا زمستان دوچار حادثه و غایله نشد فیلیپیکوس بر پیشرفت نایب خویش امیدوار گشته
خواست سال دیگر نیز او را سردار سپاه نماید اما حسد با احتیاط مانع شد که تمام لشکریان را در تحت فرمان او گذارد
لهذا قسمتی از قشون را باو سپرد و فرماندهی یک ثلث عساکر را بدیگران داد اما این مقدمه سر بر دولت روم نتیجه خوبی
نبخشید زیرا در سنه پانصد و هشتاد و هفت آن دو دسته قشون هر یک در طرفی آماده کار و مهیای کارزار شدند اما در آخر
هیچکدام کاری از پیش نبرده بودند و فیلیپیکوس بنظرها آمد که از این وضع ناراضی نیست آخر الامر چون زمستان نزدیک
شد فیلیپیکوس هراکلیوس را نایب خود قرار داده بکلی از مشرق کوچ کرد و بقسطنطنیه مراجعت نمود
در اوایل سال پانصد و هشتاد و هشت میلادی چون عساکر روم در حال سرکشی بودند دولت روم مهیای سوق عسکر
نبود بنابراین فیمابین دولتین جنگی واقع نشد همینقدر دولت ایران برای اینکه حریف خود را گرفتار نماید بخصوص سپه لشکر
خویش را باطمینان از سرحد عبور داده بنای تهدید را گذاشتند اما نتوانستند کاری از پیش ببرند مانوس آن تاجر را از آن بلیه رهانید
در اواخر سنه مزبوره طغیان عساکر روم رفع شده رومیها بنای تهدید گذاشتند داخل سرزمین شدند سردار ایران
موسوم به ماروزاس (مارُوزز) با رومیها روبرو شده آنها را از آن ایالت بیرون کرد لکن بعد از این غلبه در
نزدیکی مارتیروپولیس بواسطه بی احتیاطی شکست خورده کشته شد و غالبین مقتدرین سر او را بهدیه برای
امپراطور هدیه فرستادند

در سال پانصد و هشتاد و نه میلادی عساکر ایران ضرب شست خوبی برومیها نشان داده یعنی صیتاس نامی را رو
بنجود که یکی از شهرهای مارتیروپولیس را متصرف شدند فیلیپیکوس و کومنتیولس آن بلد را محاصره کردند لکن کاری از پیش نبردند آخر
الامر منصرف شدند در موضع ثانی سردار ایران ساخلوی شهر را بنا کرده بود و میدیس را از برای این قشون ساخلو
بیاسک داشتند این دو سرکرده با فیلیپیکوس جنگ سختی کرده او را شکست دادند فیلیپیکوس از این جهت معزول شد
و کمنتیولس را بجای او نصب کردند و هراکلیوس را نایب کمنتیولس قرار دادند و جمله برای محاصره شهر
صرف نظر نموده داخل خاک ایران شدند در حوالی نصیبین بنای سختی گذاشتند از اینرو ایشان
جنگ در گرفت ابتدا کار عساکر ایران پیش بود و کمنتیولس سردار رومی شکست خورده فرار نمود اما بعد هراکلیوس
او آمده دوباره جنگ در گرفت و اتفاقاً سردار ایران در این جنگ کشته شد لهذا لشکریان ایران مغلوب گشتند
و رومیها بعد قشون رومی اردوی ایرانیها را تاخت و غنیمت وافر نصیب بردند آخر الامر بقیة السیف لشکر
شکست خورده ایران بر نصیبین پناه بردند
در اواخر سال کمنتیولس ... را متصرف شد و چون این شهر در نزدیکی مارتیروپولیس بود ساخلوی ایرانی آن شهر
نیز متزلزل گشت وضع امور ولایات غربی ایران از این قرار بود که در طرف مشرق مملکت خطری با کمال روی نمود
نتایج مهمه غریبه بظهور رسید بقول مورخین مشرق عدل هرمزد آخر بظلم مبدل شد چنانکه میگفتند تقویت ضعفا
او با ظلم میکرد و از راه حسد با رسیدن ... سیزده هزار نفر از اشراف را بقتل رسانید ...
نابود نمود و این فقره سبب هیجان عامه گردید قبایل اطراف چون از این مملکت خبردار شدند بنای حمله را گذاشتند اولا
سرحدها را غارت کردند و دسته قشونهائی را که بجلوگیری آنها فرستادند شکست دادند علت این شکستها هم این بود
میل سردارها بشاه بود خلاصه مملکت دوچار خطر عظیمی شد اعراب از فرات عبور کرده در زمین رومی پراکنده گشتند قبایل
خزر بارمنستان و آذربایجان حمله نمودند و در افواه افتاد که امپراطور روم با هشتاد هزار قشون از طرف سوریه پیش می‌آید
از اینها گذشته خان بزرگ ترک مقابل خود را حرکت داده با لشکری جرار از جیحون گذشت بلخ و هرات را متصرف شده و
میخواست عنقریب بیاید تا خود را بوسط ایران رساند
در باب خطرهای مزبور ممکن است قدری اغراق گفته باشند لکن پیش آمدن اتراک و خسارات آن مسلم است باری با این همه
تشویش هرمز از پای تخت بیرون نرفت و از سرداران خود بهرام را که قابلترین سرداران بود و در محاربات انوشیروان رشادتها
بخرج داده انتخاب نمود و تمام قوای حربیه مملکت را باو سپرد و او را مامور جنگ ترکها کرد بهرام از افراد مذکور معدودی
نبرد دلیران و مردان آزموده کرد چهل و پنجاه ساله بودند انتخاب و اختیار نموده بطرف بلخ رفت و چند جنگ
جزئی میان او و اتراک اتفاق افتاد عاقبت در مصاف بزرگی بکلی آن قوم را شکست داده و خان ترک نیز کشته شد

زمانی بعد پسر خاقان را نیز مغلوب و اسیر کرده نزد هرمز فرستاد و غنیمت فراوانی نیز همراه او ارسال داشت پس از آن بهرام مهیای مراجعت گردید اما هنوز حرکت ننموده بود که از هرمز پیام و خبر رسید که باید بطرف دیگر لشکر کشد

بعضی را عقیده این است که در هنگام وی قبایل نژاد ... از طرف شمال شرقی با ایران مرز بوده امپراطور روم نیز قشونی بر آلبانی فرستاد که از سمت شمال غربی بممالک ایران شوند لکن مورخین رومی هیچ نگفته اند و در این زمان اتحادی میان روم و ترک در کار بوده بلکه هیچ در کتب آنها ذکر نشده که در آن اوان قشون رومی با ایران حمله کرده باشد و بقول مورخین مشار الیهم جنگ ایران و روم که در سنه پانصد و هشتاد و نه میلادی واقع شده باعث آن خود هرمز بوده که بعد از دادن چندین شکست بر ترک و غلبه بر آنها بهرام را فرستاده دستور الحمله داد که بر کلشیش و سوانیا حمله برد بعبارة اخری جنگ لازیکا را که انوشیروان بیست و هفت سال قبل از آن در تحت نظر و تعهد بدلغا بخلاصه نا چیز مزبور مستحفظی نداشت و بهرام در ساحتی بلا مانع بمیل خود مشغول تاخت و تاز شد لکن دولت روم نیز دیری برای حفظ آن سرزمین قشونی فراهم آورده و بعد از چند بار زد و خورد بهرام با عساکر رومی آخر الامر در نواحی ارس در جنگی سردار ایران شکست خورد و هر چند این شکست جزئی بود مایه انقلاب کلی گردید باین معنی که هرمز بفتوحات پی در پی سردار خود حسد برده اینموقع را برای کینه خواهی مغتنم دانست و بمحض اینکه خبر شکست بهرام را شنید کسی را بسوی وی که در نواحی ارس بود فرستاده او را از فرماندهی معزول کرد و یکدست لباس زنانه با یک چرخ پنبه و جعبه مشک پنبه برای بهرام ارسال داشت بهرام از این رفتار ناشایسته سخت متغیر شده کاغذی به هرمز نوشت و در آن کاغذ او را دختر انوشیروان خواند هرمز رسول دیگر فرستاد که او را زنجیر کرده بپای تخت آرد بهرام آشکارا سر بعصیان پیچید فرستاده را زیر پای فیل انداخت و بعد با علم روانه ساخت پس بلشکریان خدمات و تقصیرات خود را اظهار نمود و آنها چنین فهمانید که هرمز قصدهای بد درباره ایشان دارد و بهر حال جنگیان ایران آن داشتند که با او یکدل و همراه باشند

تمام ولایات ایران از شنیدن خبر سرکشی بهرام مشعوف گشتند قشون مزدپونامی که در نصیبین جمع بودند با لشکر آلبانی متفق شده از راه آشوری بطرف پایتخت حرکت کردند و در کنار رودخانه زاب علیا اردو زدند هرمز سرداری موسوم برچاسیس را بجلوگیری یاغیان فرستاد لکن فرستادهای بهرام قشون برچاسیس را فریفته او را مقتول ساختند و این دسته قشون هم ضمیمه لشکریان بهرام گردیدند و این جمله روز بروز بطیسفون نزدیکتر میشدند هرمز در ... کشتن و بستن تمام ملازمان و غیره سوء ظن حاصل کرده در پای تخت خود متحصن گشت اما باز در آنجا بتعدی مشغول بود بعقیده بعضی هرمز بر پسر خود خسرو نیز بدگمان شده چنان پنداشت که با دشمنان او سازشی دارد لهذا او را دور ساخت و برادر زنهای خود بندوی و بستام را نیز در عداد مخالفین محسوب داشته انتظار داشت ... و این سخت گیریها بیشتر اسباب نهضت شد تا کار بشورش عمومی منتهی گشت دیگر دربار برپا شد بستام و بندوی از حبس بیرون آمده ریاست یاغیان را اختیار کردند و با اطاق هرمز حمله نموده آن ظالم را از تخت کشیده تاج از سرش برداشتند و در همان محبسی که آنها را حبس کرده بود محبوس شد

مورخین

مورخین رومی را عقیده این است که بعد از حبس هرمز قرار دادند بزرگان ایران در مجلس حاضر شوند و هرمز برائت ذمه خود را معلوم کند و تقصیر پسر بزرگ خویش را ثابت نماید بعد از سلطنت استعفا کرده پسر دیگر را بجای خود نشاند و چنین کردند اما انکارها نتیجه خوبی نداد بحکم انجمن آن پسر کوچک و مادرش را در حضور هرمز قطعه قطعه نمودند و خود هرمز را از حلیه بصر عاطل ساختند که دیگر بخیال پادشاهی نیفتد لکن عقل سلیم قبول این مطالب عجیبه را نمیکند شاید این رفتار از بستام و بندویه دور داشته اقوال و خطابه‌ها که در این باب ذکر شده طرف اعتنا و اعتبار نیست و ظن غالب آنکه هرمز را همانوقت که حبس نمودند کور کردند و اندک زمانی بعد بقتل رسانیدند

چیزی از خلع هرمز نگذشت که پسر ارشدش خسرو را بسلطنت برداشتند و او معروف به خسرو پرویز یا ابرویز میباشد و خسرو پرویز آخرین پادشاه بزرگ ساسانی است و احتمال میرود که باطناً با یاغیان زمان پدرش هرمز همدستی و نفاقی داشته در هر حال اگر میل و قبول آنها نبود هرگز خسرو به پادشاهی نمیرسید در پادشاه خواندن خسرو نیز با او شرایطی قرار دادند نیز با بهرام که هنوز با قشون آماده در آن نزدیکی بود

قبل از آنکه بشرح وقایع سلطنت خسرو پرویز بپردازیم خوبست نظری بصفات شخصی هرمز نمائیم این پادشاه باتفاق مورخین رومی و مشرقی یکی از بدترین پادشاهان بوده که در ایران سلطنت نموده در اول پادشاهی وعده‌های خوب داد اما آن جمله را فراموش کرده هرمز نه بیشتر از مدت پادشاهی سلطانی حسود و ظالم و اهل هوی و هوس محسوب میشود اشخاصی که طرف میل او بودند بیشتر او را بتعدی و امید اشتند هر کس قدمی ترقی و جلوه میکرد محسود او واقع میشد کشتن از بزرگان و نجبا بسبب آنکه اهل علم و حکما بعقوبت حسد او گرفتار شدند رفتار او با بهرام ناشایسته و از روی جنون بوده و هم ناسپاسی نموده هم عاقبت کار را نیندیشیده که اهلی و نیکو رو دی نیز داشت از ابتدای سلطنت هرگز دست از عیش و راحت نکشیده و هیچ وقت نه با دشمنان مملکت رو برو شده نه با دشمنهای شخصی خود اگر چه آخر کار او بجای بد کشید و ببلاهای بد مبتلا گشته اما شایسته رقت نیست چه صدماتی که بر او وارد آمده نتیجه سوء رفتار شخص او بوده و بس

سکه‌های هرمز از هیچ جهت قابل ملاحظه نیست سر او بطرز سر پدرش انوشیروان است لکن جوان تر در درون و کناره سکه ستاره‌ها و هلالهای بموقع نقش شده در بیرون کناره سکه نیز ستاره و هلال ساخته اند عبارت روی سکه این است (اوهرامازدی افزود) یا (اوهرامازدی افزوم) یعنی هرمز افزوده باشد یا هرمز بزرگ باشد در پشت سکه علاوه بر آتشکده معمول و حاملین آن سال سلطنت و دار الضرب منقوش است و سال سلطنت از یک تا سیزده میباشد و عده دار الضربها تقریبا سی و شش و آخر الامر همان قدر که انوشیروان پدر هرمز بنام است هرمز پسر انوشیروان بد نام والسلام

فصل بیست و چهارم

مطالب فصل در این فصل عبارتست از جلوس خسرو دوم معروف بخسرو پرویز — رد کردن بهرام تکالیف او را — نزاع بهرام با خسرو

فرار خسرو سلطنت مختصر بهرام (بهرام چهارم) جنگ سال پانصد و نود و یک میلادی دوباره نشستن خسرو پرویز
بتخت سکه‌های بهرام

خسرو دوم که خسرو پرویز باشد در وقت جلوس بتخت سلطنت مشکلات بزرگ در پیش داشت هر چند بتحقیق معلوم نیست که این شاهزاده
در قتل پدرش با یاغیان همدست بوده یا نبوده لکن غالب علما او را بدخواه هرمز شریک میدانسته‌اند در هر صورت مشکل
او را پادشاهی قبول نمینمودند و اشکال دیگر آنکه بهرام بزرگترین سردار ایران با قشون آزموده یاغی بود و از خسرو سلطنت او
تمکین نمینمود لیکن خسرو برای پادشاهی بهانه و مستمسک درستی بدست نداشت جز اینکه میگفت من پسر ارشد هرمز
و وارث تخت و تاج سلطنت ساسانی میباشم

خسرو پرویز ظاهراً بوضع بقاعده جلوس ننموده یعنی گروهی و جمعیتی او را بتخت ننشانیده که دارای این حق بوده و معلوم نیست بر
حسب رسم در وقت تاج گذاری ملاحظه رضای بزرگان و اشراف کرده باشد در هر صورت ارکان سلطنت او تزلزل داشت
و یکی از همه سرکشی بهرام که از آتابن پیش آمده و بحلوان رسیده و بیش از صد و پنجاه میل از پای تخت دور نبود و خسرو قبل از
هر کاری باید برفع و دفع این فتنه بپردازد تا استحکام و استقرار در سلطنت او حاصل شود مختصر پیش از آنکه بهرام مغلوب
یا مطیع خسرو گردد پادشاهی او اسمی و صوری است و از قبیل ادعای بیجا بنابراین پرویز از راه تدبیری بخاطرش رسید که خواست با بهرام طرح
موافقت ریزد و ظاهراً اینکار مانعی نداشت چه بهرام از پدر خسرو رنجیده خاطر بود نه از خود او چنانکه مورخین مشرق مینویسند که
در ابتدای طغیان بهرام خسرو را بسلطنت نام برد و او را پادشاه خواند و گفت مقصد من از لشکرکشی این است که آن شاهزاده
را بتخت نشانم علاوه براین خسرو گمان میکرد بهرام کشته شدن هرمز را برای انتقام خود کافی میداند و نسبت باشخاصیکه
ابتدا او را کور کرده بعد بقتل رسانیده بحث دارد بنابراین نامه به بهرام نوشت و او را بدربار خویش احضار نمود و در نامه
اظهار داشت که اگر آن سردار نامی اطاعت نماید سر نپیچد او را شخص اول دولت خواهد کرد خسرو بعضی تحف و هدایا
قیمتی نیز با نامه برای بهرام فرستاد و ضمناً بفرستادگان خود سپرد که اگر بهرام بخواهد قبول تکالیف خسرو نماید باید بعهد قسم
باشد بهرام جوابی بخسرو نوشت که تقریباً مضامین آن از قرار ذیل است

از جانب بهرام دوست خدایان ظفرمند جلیل القدر دشمن ظالمان حاکم حکام سردار قشون ایران عاقل لایق فرمانده
خداترس درست رفتار نجیب صفات با بخت مکرم با حزم صاحب عزم مهربان با مروت بخسرو پسر هرمز کاغذ را که از روی
بیخردی نوشته بودید دریافت نمودیم لکن هدایائی را که با کمال جسارت فرستاده بودی فرستادیم بهتر این بود که هیچیک را
نفرستید زیرا که جلوس شما از روی قاعده نبوده و نجبا و بزرگان آن را رای ندادند و تصدیق ننموده فقط اراذل و فرومایگان
پشت شما را بسلطنت برداشتند و صحرای پادشاهی شما گذاشتند در هر صورت اگر میخواهید مثل پدرتان ببلا مبتلا نشوید تاج شاهی را
از سر برداشته در محل شریفی که از ریاست و عبادت سلطنتی خارج شوید بندیان را که آزاد کرده اید دوباره بند نهید چون

اینکارها پر کرا خلیفه نزد من آئید تا من شما را حاکم ولایتی نمایم هوشیار باشید طریق حزم و احتیاط را فرو نگذارید و اگر عذر از
این کنید البته مثل پدر خود هرمز هلاک شوید والسلام

چنین نامه جسارت آمیزی ممکن بود پادشاه جوان را متغیر کند یا برنجاند اما خسرو پرویز خودداری کرد و مجدداً همت باصلاح
گماشت نامه دیگر به بهرام نوشت و ابتدا میخواست از شئونات و القاب بهرام بکاهد چندان سنگ در ترازوی او ننهد اما
بعد باز ملایمت را بر خشونت ترجیح داد و قدم در طریق سلامت نهاد و دوستانه چنین اظهار نمود که نامه آن دوست عزیز را
خواندم و از صحت مزاج او خوشوقت شدم همچنین از جرأت و جلادت او اما عباراتی در نامه دیدم که یقین دارم از خود آن
دوست مکرم نیست همانا منشی هنگام نگارش مست و خواب آلوده بوده که خرافاتی از روی بیخودی و بیخبری داخل نموده و من آنها را
مطلقا بدل نگرفتم و اسباب رنجش قرار ندادم اما در باب حبس کردن آزاد شدگان هرگز چنین کاری نخواهم کرد زیرا که عطای
پادشاه نکول و برگشت ندارد اما جلوس مرا که گفته بودی بر طبق رسوم و قواعد نبوده آنهم چنین نیست تمام شرایط را مراعی
و منظور داشتم اما استعفای از سلطنت هیچ مایل باینکار نیستم بلکه میل دارم دایره استیلای خود را وسعت دهم و بر
سایر ممالک نیز مسلط شوم اما در باب دعوتی که از من نموده البته بدیدن تو خواهم آمد لکن بدانکه شاهانه می‌آیم و اگر بخواهی
اندر اطاعت درنیائی اینکار برنا خوشی خواهد شد امیدوارم این فقره عاقلانه رفتار کنی و بدبختی بمظاهرت من مستظهر باشی
خسرو پرویز این نامه را برای بهرام فرستاد اما جوابی از او نیامد معلوم شد این خلاف و نزاع باید بجنگ رفع
و طی شود و شمشیر دو رو بر کار را یکرویه کند لهذا خسرو بقدری که میتوانست قشون جمع کرد و بطرف هماورد خود روانه گشت
و بهرام درنبوف در حلوان رود دارد و داشت و این محل برای جنگ مناسب بود اما از آنجا که خسرو و سرداران از خود اطمینان نداشت
بنا را بر ملاقات و دلالت بهرام گذاشت بلکه بتواند او را بوعده عفو و گذشت رام نماید لکن حرفهای خسرو در بهرام اثری
نکرد و بعد از ملاقات هر دو مصمم جنگ گشتند و مدت شش روز زد و خوردهای مختصر کردند چه خسرو از جنگ
حسابی احتیاط و پرهیز میکرد روز هفتم بهرام باردوی لشکریان خسرو شبیخون زد اردو بهم خورد و علاوه براین از سرداران
کاردان سپاهیان و سرداران خسرو را بچرب زبانی و تدبیر و مجذوب کرد پرویز دید عنقریب علی میماند خوش فرار را
بطیسفون آمد و چون امیدوار بود که با قلیل قشون باقی مانده بتواند پای تخت خود را نگاهدارد بر آن شد که بیکی از حکمرانان
همسایه پناه برد گویند مدتی تردید داشت و نمیدانست از همسایگان بخواهش از که متوسل شود یا بسلاطین عرب یا بقبایل
خزر که در نواحی قفقاز منزل داشتند یا بقیاصره روم بعضی از مورخین گویند خسرو با پردگیان و اطفال خود و نفر عم یا خال خویش
تن دیگر از طیسفون بیرون آمده عنان اسب را بروی گردن آن حیوان با هوش انداخت بعباره اخری مرکب را مختار ساخت
که بهر طرف میخواهد برود اسب راه فرات را پیش گرفت و رفت چون خسرو بکنار آن نهر رسید عبور نمود در امتداد آن راه
پیمود با اشکال زیاد خود را بسیرسیوم از بلاد متعلقه بدولت روم رسانید و در این حرکت کسی متعرض او نشد همینکه

بهرام خبر فرار خسرو را شنید چهار هزار سوار از عقب سر او فرستاد و پسر خال خسرو برای نجات خواهرزاده با سرکردگی
سواران از در مکر درآمد و خود را گرفتار او ساخت و اسباب فراهم آورد که خسرو مسافت زیادی از سواران بهرام دور گردد پس زین
از محل دستگیری بیرون شد سواران با سیرکنید بر فاصله خود تنها او را بطیسفون بردند

حاکم سرحد روم که پربوس نام داشت خسرو را با کمال احترام پذیرفت و یک روز بعد خبر ورود او را به کستنی پولوس حاکم
کل روم شرقی داد و نامهٔ که خسرو بامپراطور روم نوشته بود برای او فرستاد امپراطور پربوس را پسندید نامهٔ خسرو را
بقسطنطنیه ابقاد نمود و چیزی نگذشت که باشارهٔ دنیا امپراطور کستنی پولوس خسرو را به هیراپولیس که مقر خود او بود دعوت
کرد که در آنجا اقامت کند تا امپراطور بقسمت کار شاهزاده پردازد

چون نامهٔ خسرو را در قسطنطنیه خواندند اعضای دولت روم در کار او متردد ماندند بعضی میگفتند صرفهٔ دولت روم این است
که جنگ داخلی ایران امتداد یابد تا قوای دولت شاهنشاهی عجم ضعیف شود و تسخیر آن ممالک برای دولت روم آسان
گردد جماعتی که غرض با بیش مآل اندیشی بودند میگفتند قرار کردن مشرق و مغرب در تحت یک سلطنت کاری بس مشکل
است چنانکه اسکندر کبیر خواست بکند و نشد و بعید مینماید که دولت روم از عهدهٔ حمل این بار سنگین برآید و اگر خواهش
خسرو برآورده نشود ممکن است بر اغتشاش ایران بیفزاید و محتمل که آن آشوب اسباب تولید سلطنتی گردد مقتدر از
سلطنت ساسانیان و آنوقت دولت روم بیشتر دچار اشکال گردد پس امپراطور روم هم با اجماع همرای بود و تفصیل
گفتار ایشان معلوم نبود بخسرو جواب دادند که امپراطور تو را بفرزندی قبول کرده و بهمت پذیرفته حتی المقدور سعی
مینماید که شاهزاده ایرانی را بر تخت سلطنت آن مملکت نشاند

در همان ایام امپراطور روم تحف و هدایای قیمتی برای خسرو پرویز فرستاد و بعضی از ایرانیها را که در قسطنطنیه محبوس
بودند رها نموده گفت بروید در خدمت پادشاه خود باشید طولی نکشید که هفتاد هزار نفر لشکری بسرداری نارسس
نام بمیلیکو که بگفته بعضی مورخان بیست کرور تومان بوده برای خسرو ارسال داشت اما این کمک خسارا فقط محض
برای کوکوی دوستی نبود خسرو ابداً گمان میکرد امپراطور روم با او مجاناً مدد میدهد لیکن کم کم معلوم شد که این مداخلت
نیست بلکه در ازای او قسمتی از ایران که مزوپوتامی شرقی است با شهرهای معتبر آن که دارا و مارتیروپلیس باشد

برهم خوردن کار بهرام — این سردار چون طیسفون را متصرف شد خود را پادشاه خواند و سفرا باطراف فرستاد که خبر
سلطنت را اعلام نمایند این خبر را همه جا بخوبی نپذیرفتند و اگر امپراطور روم در اینکار دخالت نمینمود محتمل که بهرام مدتی
بحرانیت متعلق بمهام سلطنت بود اما بمحض اینکه معلوم و مشهور شد که امپراطور روم بحمایت خسرو برخاسته بهرام دچار
مشکلات افتاد از جمله در دربار خود او کنکاشها میکردند پادشاه تازه برای دفع آنها بعضی را میکشت در ولایات دور
دست نیز اغتشاش و گرفتاریها آشکارا بطغیان پرداخته طرف خسرو را گرفت در نقاط دیگر هم علامتی بظهور

رسید که دانستند ممکن است لشکریان ایران از اطاعت بهرام تمرد نمایند و این حال مخصوصاً در مزوپوتامی ظاهر
گشت مزوپوتامی اول محل تلاقی فریقین یعنی عساکر خسرو و بهرام بود پس پادشاه تازه لازم دانست که
در آن ولایت مراکز اسباب استحکام کار خویش را فراهم آورد و با اینکه زمستان نیمه شده و قوت سرما
بکمال رسیده بود بهرام دو دسته قشون بفرماندهی معتمدان خود روانه نمود که آناتو و نضیبین که معتبرترین
قلاع آن نواحی بود تصرف نمایند مبراد و دیس سردار بهرام آناتو را مسخر کرد لکن زاد سپرانس مأمور نضیبین
هنوز بمحل مأموریت خود نرسیده قشون ساخلوی نضیبین از اطاعت بهرام خارج شده گفتند خسرو
پادشاه است و صاحب منصبی برزامن نام در نزدیکی نضیبین زاد سپرانس را بحیله بکشت مبراد و دیس را
هم همان قشونی که وی را داخل آناتو کرده بزودی بکشتند و سرش را بریده برای خسرو فرستادند بعد
از آن فصل بهار نزدیک شد وقت کارزار رسید خسرو علاوه بر آن مددکاران که در مزوپوتامی
از رومی و ایرانی داشت لشکری هم بندویه و بستام دو خال شاهزاده در آذربایجان برای او جمع و حاضر
کرده بودند و آنها از ارامنه هم پشت بند داشتند و قرار شد این دو قشون باتفاق جنگ کنند پس خسرو در
اوایل بهار از هیراپولیس به کستانتینا و از آنجا بدارا و از دارا از راه آمود بطرف دجله راند و آنگاه
از شط دسته لشکری بحوالی موصل فرستاد این دسته لشکر با بریزاسپوس که از جانب بهرام در آن نواحی
حکومت میکرد تلاقی نمودند و بقشون او بیخبر او شبیخون زده آنها را بشکستند و خود بریزاسپوس را
دستگیر کرده گوش و دماغش را بریدند و با این حال او را نزد خسرو فرستادند خسرو از این پیشرفت مشعوف
شده آنرا بفال نیک گرفت و تمام قشون خود را از نهر عبور داد شب در محلی که دنبا بادون نام داشت
اردو زده بزرگان رومی و ایرانی را مهمانی نمود میزبان و مهمانان جمله گرم عیش و نشاط بودند که
بریزاسپوس را زنجیر کرده وارد نمودند زمانی مهمانان آن بیچاره را بازیچه قرار داده بعد از آن فرمان
باشارهٔ پادشاه در مجلس کارش با شمشیر بساختند خسرو پس از این تفنن بمهمانان خود عطرها و تاجهای
گل داد و فرمود بشکرانهٔ فیروزی و فتح شراب بنوشید آخر الامر مهمانان سرگرم و تر دماغ بخانه‌های
خود مراجعت کرده برای رفقا ضیافت را شرح میدادند و میگفتند از همه خوش مزه‌تر واقعهٔ بریزاسپوس
بود

روز بعد خسرو از رود زاب کبیر عبور نمود پس از چهار روز طی مسافت بر الکساندریانا که ظاهراً در
نزدیکی اربل بوده رسید و از آنجا دو روزه بر کنیناس امدوان تا حد اپت رکنار رود زاب صغیر در این محل
خسرو و بهرام چندان از هم دور نبودند چه بهرام هم در همین سرزمین مانده و اردو زده که چون قشون

ارمنستان بامداد خسرو آیند از آنها جلوگیری نماید در این مکان اردوهای خسرو و بهرام چند روزی
از حال یکدیگر مواظبت نمودند لکن از زد و خوردها که با هم کردند چندان اطلاعی نداریم چه مورخی که
از این وقایع ذکری کرده همان تئوفیلاکت یونانی میباشد و بس و او در نگارش سوانح جنگی دستی نداشته
امّا نتیجهٔ عمل معلوم است یعنی خسرو بمدد عساکر روم از بهرام بیشی و پیشی داشته و پس از نبرد و رنج داد و
با حریف بندویه و بستام دو خال خسرو با قشون ارمنستان به پرویز پیوستند و برتری او بر بهرام از هر جهت
مسلم شد مقارن همان اوقات خبر پیشرفت بکر جنرو دستیکه اهمیتی داشت توضیح آنکه قبلاً از حرکت از دارا
مبدنیس را با دستهٔ از قشون رومی مأمور کرده که در سواحل دجله در مزوپوتامی یعنی در عرض شهرهای سلوسی
و طیسفون تاخت و تازی نماید و مقصود خسرو از این کار آنکه یا دشمن را از راه خارج نماید یا لشکر او را منقسم
و متفرق سازد لکن بهرام قیدی بحفظ پای تخت نداشت و اگر نداشت نمیخواست عساکر قلیل خویش را ضعیف
کند لهذا سلوسی و طیسفون را بحال خود گذاشت و رفت و مبدنیس با قشون مختصر خود بطرف جنوب حرکت کرد
و ... مانع و معارضی ندیده سلوسی و طیسفون را بی درد سر مسخر نمود و عمارات و خزائن سلطنتی را متصرف
شده خسرو را پادشاه نامید و علامات مخصوصهٔ سلطنت را برای خسرو فرستاد بنابرین پرویز بدون آنکه
با دشمن زد و خورد کند مالک پای تخت خویش گشته مجدداً خود را صاحب تاج و تخت دید امّا تا منازع بهرام و خسرو
بنتیجه و تسلیم شهرها و بلاد سلوسی و طیسفون بکرویه نشده باز شمشیر دو دیه کار ها در پیش داشت و مقاتله
و محاربه میبایستی نماید تا مطلب از قال در آید چه بهرام آدمی نبود که با آسانی و اختیار دست از سلطنت
بکشد و البته سرداری جنگ دیده و آزموده که سرآمد سرداران زمان خود میباشد بزودی از میدان
بدر نمیرود و آسان است که در این گیرودار خسرو از هر جهت بر بهرام برتری داشت و عدهٔ شمشیر زنان سردار
کم شده و بسیاری از سربازان هم با او بیمیل گشته معهذا بقرار قوه از کوشش فرو گذار نمیکرد و چنانکه نکرد و
دست از مقاومت و پایداری نکشید مگر بعد از خیانت و بی ثباتی همراهان که عنان چاره و کار را از دست
او ربود باری بهرام برای حصول مقصود دو جنگ سخت با عساکر خسرو نمود جنگ اول در میدان وسیع آذربایجان
در پای جبال زاگرس اتفاق افتاد در این محل هر یک از دو قشون جانبین منقسم بقلب و دو جناح که میمنه
و میسره باشد بود در قشون خسرو رومیها در قلب و ایرانیها در میمنه و ارامنه در میسره بودند و خسرو و نارسس
هر دو قلب را داشتند بهرام هم بهمین وضع مستعد در مقابل آنها قرار گرفته تشکیلات جنگ شروع شد رومیها
چنان ایستادگی نمودند و آوردند که قلب لشکر بهرام هم خود مجبور شد بپای کوهها عقب نشیند و در نشیب جبال
مأمنی تهیه شد در اینجا رومیها از حمله بعساکر بهرام ابا کردند خسرو از روی احتیاطی لشکریان

ایرانی را فرمان داد که بکوهها صعود نمایند بهرام دستهٔ آنها را عقب نشانید و متفرق ساخته نزدیک
بود شکست سختی دهد نارسس بکمک آنها آمده جبران کسر نمود لکن در آخر جنگ معلوم میشد که روی هم رفته
کار بهرام پیش است و سردار مشعوف و خرّم و خسرو از بی احتیاطی خود پشیمان و خجل
هرچند کار بهرام در این جنگ پیشرفت کرد امّا غرور او را فرو گرفت و مشکلات کار از پیش نظر او دور شد
یعنی ملتفت نشد که اگر در کوهستانها جنگ کند و شکست خورد ممکن است در خم و پیچ راهها گرفتار گردد و یکباره
کار او زار شود از طرف دیگر چون طیسفون از تصرّف او خارج بود در جلگه مأمن و تکیه گاهی نداشت امّا
اگر عقب می نشست میتوانست به ایالتی که در جنوب دریای خزر واقعست و مأمن حقیقی او بود نزدیک شود و
دشمن را از مرکز قوای خود دور نماید علاوه برین احتمال میداد هیچ ورا تعاقب نکنند چه ممکن است رومیها
جرأت راه پیمودن در کوهستانها نمایند و خسرو هم مایل بود در پای تخت خود ... بنابرین فایده که بهرام از
ظفر خویش حاصل نمود این بود که اردو را حرکت داده جلگه را گذاشت و بسرعت از جبال گذشته در ناحیهٔ
کرزای صغیر از آنجا راه پیش میکند یعنی دشت طرف جنوب دریاچهٔ ارومیه اقامت گزید
خسرو با تمام قشون ایرانی و رومی و ارمنی از عقب سر بهرام حرکت کرد و به کانزاکا شهر که در نزدیکی آن
بهرام اردو زده بود آمد و مجدداً ببهرام در خود خبر داد که مهیای مصاف باشد (کانزاکا یا شیز احتمال
میرود تخت سلیمان حالیه باشد) بهرام از جنگ ابا نمود و عقب نشسته به بالاراتوس رفت لکن در آنجا
مجبور بمحاربه گردید گویند در این وقت چند زنجیر فیل از هندوستان بکمک بهرام فرستاده بودند و شاید
بر عدهٔ قشون خود نیز افزوده اگرچه باز معلوم نیست که لشکریان او در عدد با عساکر خسرو برابر شده
باشد در هر حال وقت آن شد که یا سر برود یا کلاه بماند یعنی پادشاه شود یا بکلی از سلطنت چشم بپوشد باری
قشون باز صف آرائی کردند و لشکریان بقلب و میمنه و میسره منقسم نمودند سرداران قلب لشکر را گرفتند و جنگ شروع
شد امّا تا مدتی نتیجه معلوم نبود پس بهرام بمیسره قوت داده خود نیز بآن طرف رفت و بمیمنهٔ رومی زور آورد این قسمت
از قشون شروع بعقب نشستن کرده که نارسس بکمک آنها شتافت و نگذاشت پیش بروند بهرام چون از این طرف کاری
از پیش نبرد غفلةً بقلب رومیها حمله کرد بلکه از این راه دشمن را از میدان بدر کند نارسس که حریفی زبردست بود قافیه را نباخت
بلکه پیشدستی نمود و قلب لشکر بهرام را شکست داد جناحین نیز مغلوب و منهدم گشت شش هزار نفر از قشون
بهرام از معرکه روی تافته و با آسانی گرفتار شدند و شکست بهرام بیچاره محقق گردید خود سردار با چهار هزار
نفر راه فرار پیش گرفتند و اردوی بهرام با زوجات و اطفال و اسیر و دستگیر گشتند لکن فیلها باز ایستادگی
داشتند و از این معنا و منت چه فایده چه عساکر خسرو آنها را احاطه نموده و جز تسلیم چاره نبود پرویز مظفر و منصور

بهرام سرکشته و مأیوس که پیروزی بر خسرو غیر ممکن دید و براه نهاد خسرو خال خود بسطام را با ده هزار نفر از عقب بهرام فرستاد تعاقب کنند که آن نفر ایشان نرسیدند اما بهرام آنها را پس زده مراجعت کردند و سر نهاد و اسبهاندو از وی دامغان گذشته خود را بجیحون رسانید و در تحت حمایت خان ترک در حال اقامت انداخت و جا گزید

خسرو بعد از آنکه معاونتهای دوستان خود را مرخص کرد پس از یکسال غیبت وارد طیسفون شد و مجدداً بر تخت سلطنت نیاکان جلوس نمود

سکه های بهرام سه قسم است یک قسم آنها آن وقتی ضرب کرده اند که هنوز بر تخت ننشسته و یک قسم آن وقتی ضرب شده که حقیقتاً سلطان بوده در سکه های قبل از سلطنت متابعت سلاطین اخیری ساسانی را که با او هم اسم بودند نمود یعنی تاج کنگره داری اختیار کرده بر ستاره و هلال سر خویش را در میان شعلهٔ آتش آتشکده قرار داده عبارت سکه اینست (وارا هران چوب) یعنی بهرام صاحب عصا و عبارت دیگر آنست (وارا هران ملکان ملکا مازدیسن بکی راماشتری) یعنی بهرام شاه شاهان پرستندهٔ اورمزد الهی صلح طلب

سکه های آخری بهرام خیلی شبیه بسکه پادشاهیست که قبل از او سلطنت کرد یعنی هرمز چهارم و فقط عبارت آن اختلاف دارد در روی سکه نوشته اند (وارا هران افزون) یعنی بهرام افزون باد و پشت سکه سال سلطنت و محل دار الضرب میباشد سال سلطنت یکست چه مدت سلطنتش از یکسال تجاوز نکرده و محل دار الضرب نادرا کارنا و ایران (مقصود ایران شهر است) و بنهاج که محلیست غیر معلوم

فصل بیست و پنجم

مطالب این فصل عبارتست از سلطنت ثانی خسرو دوم معروف بخسرو پرویز — نارضائی مردم در ابتدای سلطنت او — رفتار خسرو با دو خال خود بندویه و بسطام — حرکات انتقامی پرویز نسبت به بهرام — زوجات او شیرین و کردیه — جنگهای اول خسرو — روابط پرویز با امپراطور موریس — وضع سلوک او با فکاس — جنگ بزرگ خسرو با فکاس از سال ششصد و سه میلادی تا سنهٔ ششصد و ده — اعادهٔ جنگ با هراکلیوس — پیشرفت بزرگ خسرو از سنهٔ ششصد و یازده تا سال ششصد و بیست میلادی — حملهٔ هراکلیوس در سنهٔ ششصد و بیست و دو و جنگهای او در خاک ایران از سال ششصد و بیست و دو تا ششصد و بیست و هشت — کشته شدن خسرو — اخلاق پرویز — سکه های او

سلطنت ثانی خسرو دوم که معروف به پرویز است قریب سی و هفت سال طول کشید یعنی از تابستان سنهٔ پانصد و نود و یک میلادی تا اواخر زمستان سال ششصد و بیست و هشت کلمهٔ پرویز را اعراب معرب کرده و ابرویز گفته اند چون بظاهر کار خسرو پرویز نظر کنیم می بینیم سلطنت این پادشاه از تمام سلاطین ساسانی

بیشتر قابل ملاحظه و دقت میباشد زیرا که این سلطنت بلندی و پستی هر دو را بکمال دیده چه پس از عهد کیان هیچوقت مملکت ایران بوسعت دوران خسرو پرویز نرسیده و آن اعمال حربیه که در ظرف بیست سال (از سنهٔ ششصد و دو تا ششصد و بیست و دو) در این عرصه بکار بوده هیچوقت نبوده همچنین قبل از سال ششصد و دو و بعد از ششصد و بیست و دو سلطنت بهر و طوری دچار نکبت شد که هرگز نشده بار دیگر بعد از آنکه خسرو بیمدد روم نهاده و باز بتخت سلطنت نشسته نمیدانستند که رعایای او چندان بپادشاه خود میلی و مهری ندارند و این فقره چندان اشکالی بود که از موریس امپراطور روم خواهش نمود یکدسته قشون رومی برای قراولی مخصوص خسرو بپایتخت ایران فرستند و جهت بیمهری رعایا با پرویز اینکه بزور دولتی خارجی بسلطنت رسیده و این فقره بنظر مردم ایران ناپسند میآمد و عیب دیگر نیز در کار او میدیدند که در کار کمتر پادشاهی از پادشاهان ایران دیده شده بلکه از سلاطین قبل و بعد خسرو پرویز هیچیک چنین عیبی نداشته توضیح آنکه خسرو را بطور یقین در قتل پدرش شریک میدانستند و او هر چند از این کار تبری میکرد بخرج کسی نمیرفت پرویز برای اینکه ثابت کند که از خون پدر هیچ تقصیری ندارد و دست و دامنش پاکست ابتدا اشخاص متعدد فرا کرد در کشتن آن پادشاه دخالت و شرکت داشتند نابود نمود بعد برؤسای آنها که دو خال وی بندویه و بسطام باشند پرداخت چنانچه ظاهراً بحکم او بندویه فوراً کشته شد بود اما باید دانست که خسرو قبل از آنکه مستقل و مسلط شود برای پیشرفت و قوت کار خود با بندویه و بسطام سازش میرفت و باستظهار آن دو بر دشمن غلبه میکرد چنانکه گویند بندویه برای حفظ جان پرویز متحمل خطری شده بود نیز آن هر دو برادر برای جمع کردن قشون ارمنستان و تقویت کار خسرو در مقابل بهرام کمال سعی و کوشش را بکار برده و خدمتی شایان کرده بودند لکن مسئلهٔ برائت ذمه از قتل پدر اهمیتی حاصل نموده و پرویز ناچار میبایستی از علاقهٔ خویشی و ملاحظهٔ سپاسگذاری چشم بپوشد و بخونخواهی پدر برخیزد بنابرین پیشدستی کرد و بندویه را که در پای تخت بود گرفته در دجله غرق نمود و بسطام را که حکومت ری و خراسان داشت نیز طلبید تا ببرادرش بندویه ملحق نماید اما بسطام ملتفت شد و با سوء ظنی که حاصل کرده رایت طغیان برافراشت و خود را سلطان مستقل نواحی شمالی خواند بلکه گویند از قلمرو حکمرانان اطراف بعضی اراضی گرفته بر متصرفات خویش افزود لکن خسرو دست از خیال خود بر نداشته کار بسطام را نیز هر طور بود بساخت و از معتبرترین اخبار چنین مستفاد میشود که خسرو زوجهٔ بسطام را فریفته با او وعده داد که اگر شوهر خود را بکشد او را همسر خود مینماید زوجهٔ بسطام که خواهر بهرام بود بامید همسری پرویز بسطام را بکشت و مقصود خسرو بعمل آمد

در این وقت بهرام فراری بود لکن وجود او سبب تزلزل خاطر و اضطراب پرویز گشته چه بقول بعضی از مورخین خان ترک او را بخوبی پذیرفته و دختر خود را بزنی به بهرام داده و خسرو میترسید روزی آن دلاور با لشکری جرار از

ترکان جنگی دو باره از کنند فتنهٔ تازه خوابیده باز بیدار شود بنا بر این اعدام وی را اهم کارها میشمرد و نظر باین منظور
مالی از فریبات نفر داد و او را بترکستان فرستاد که بوسیلهٔ تواند بهرام را بقتل رساند فرستاده خسرو ابتدا با خاقان
ترک این مطلب را در میان نهاد اما از جانب وی همراهی و اقبالی ندید بعد با خاتون زوجهٔ خان گفت و شنید نمود و تعارفات
و هدایا او را با خود همدست و متفق کرد و باتفاق غلامی را وا داشتند با خنجر زهرآلود بهرام را بدیار عدم روانه
نمود و پرویز از خیال وی آسوده شد

چنین بنظر میآید که خسرو در ابتدای سلطنت خود بمذهب عیسوی میل داشته و در اوانیکه از پادشاهی محروم و
در خاک روم بود ملاحظهٔ آداب و رسوم عیسویان و بر ادای آن میل نموده در هر صورت نسبت بحضرت مریم
اظهار خلوص و اخلاص میکرده و بشرایط احترام قیام و بر حسب عادت عیسویهای آن زمان ادعیه و نذورات خیره
باسم شهدا و اولیای مذهب مسیح پرداخته میشده و مخصوصاً سرکیوس را که مسیحیان فرنگی و یونانی و اسرهٔ [illegible] از اولیا
بزرگ میدانستند خسرو حامی و حافظ خود می‌پنداشته و در مواقع گرفتاری و مشکلات نذر میکرد که اگر کار بدلخواه
او شود فلان تحفه را هدیهٔ مقبرهٔ سرکیوس که در سرکیوپولیس بود بنماید و در موقع را ذکر کرده اند که با تحفهٔ مرسوله
کاغذی نوشته و موجب نذر و انجام مرام خود را شرح داده بلکه مضمون آن کاغذها هم بزبان یونانی موجود است در
یکی از آن نامه‌ها خسرو پیشرفت خود را در جنگ نسبت بتوجه سرکیوس مقدس میدهد در کاغذ دیگر میگوید از برکت عنایت
آن بزرگوار من بوصال شیرین رسیده ام و همه کس میداند که شیرین زوجهٔ خسرو بوده است و از قرائن معلوم
میشود که شیرین مذهب عیسوی داشته و موافق شریعت زردشت خسرو نمیتوانسته است او را در حبالهٔ نکاح در آورد
دیگر معلوم نیست اینکار چگونه صورت گرفته در هر حال شیرین را در مزاج و طبیعت خسرو تسلطی بکمال بوده چنانکه
گویند خسرو باو اجازه داد که کلیساها و دیرهای متعدد در اطراف طیسفون بسازد و بعد از مرگ شیرین خسرو
حجارانرا امر کرد تمثال او را حجاری کنند و از سنگ بتراشند و مجسمهٔ او را برای امپراطور روم و خان ترک و سایر
سلاطین فرستاد از قرار مذکور خسرو زوجات عدیده داشته لکن معرفی بحال هیچیک نداریم مگر گردیه خواهر
بهرام که ابتدا زن بسطام بود و بتحریک خسرو شوهر را مقتول نمود

خسرو در اوایل سلطنت خود ظاهراً چندان اقدام بجنگ نکرده و اگر هم کرده جنگ مهمی نبوده نویسندگان ارامنه
گویند خسرو قصد نمود آن قسمت از ارمنستان را که در تحت تملک او مانده کم جمعیت نماید یعنی تمام ذکور ارامنهٔ
آن سرزمین را بسمت مشرق آرد که با هیاطله جنگ کنند و کشته شوند و از عدهٔ آنها بکاهد اما این کار صورت نگرفت
چه ارامنه بسرکردگی یکی از هموطنان خود سمباط نام از ارمنستان حرکت کرده هیرکانی و طبرستان را مفتوح ساختند
و مکرر هیاطله و کوشانها را شکست دادند بلکه خان بزرگ ترک را که با سیصد هزار نفر جنگی بحمایت تبعهٔ خود آمده

بود منهدم نمودند و بواسطه مملکت خسرو توسعه یافت و وسعت آن از کوه دماوند تا هندوکش و سیستان کشیده نیز
و هیاطله تماماً مطیع پرویز شدند و استیلای وحشیهای شمال که بمملکت ایران تهدید میکرد مبدل باطاعت
گردید و مردم ایران از جانب ایشان آسوده خاطر گشتند

روابط دوستانهٔ دولت روم با خسرو پانزده سال بسر حد کمال بود هر چند پادشاه ایران از شرایطی که امپراطور روم
بآن شرایط بامداد او پرداخته کراهت و استنکافی کامل داشت و آن جمله را ننگ خود میپنداشت لکن چون از اضطرار
قبول کرده بود در صدد بر نیامد که حال را تغییر دهد و وضع را بهم زند بلی در مدت پانزده سال هر روز یکمرتبه میان ایران و
قیصر روم کدورت پیدا شد و آن در سنهٔ ششصد مسیحی بود در موقعی که بعضی از اعراب بسارا سن تاخت و تازی
در خاک ایران نمودند و مبلغی قتل و غارت کردند و با غنایم کثیره بصحرا بر گشتند خسرو از این جهت زیاده از حد
متغیر شده و جا داشت اما سفیر امپراطور روم موسوم به ژرژ بعذر خواهی پرداخت و خسرو را آرام ساخت و گفت
این امر جزئی است و شایسته نیست پادشاه ایران بر سر اینکار جزئی با مریس قیصر روم بهم زند و عهد صلح و مودت را
بشکند و ژرژ خود بعدها ادعا میکرد که من بحسن تدبیر خسرو را راضی کردم و تغیر او را فرو نشاندم لکن ظن
غالب آنست که جهات پلتیکی تغیر خسرو را دفع کرده باشد

دو سال بعد فکاس نام که در دولت روم یوزباشی بود مریس امپراطور را از سلطنت و زندگانی محروم نمود و باطمینان
اینکه تمام لشکریان با و همراهند جامهٔ مریس را غصباً بگرفت و چند پسر مریس نزد او بنوا فعه دست از جان بشستند خسرو
از کشته شدن دوست و همدست خود و پسرهای متعدد او سخت برآشفت بزنشنید مریس یکی از پسرهای خود را روانه
ایران کرده که از خسرو کمک بخواهد فکاس در بین راه او را گرفتار نموده و کشته لکن بعد بسمع او رسید که آن پسر زنده
است و تئودوزیوس نام دارد و از چنگ فکاس خود را خلاص کرده بطیسفون آمده خسرو بنا بر مصلحت وقت این خبر را
قبول نمود و بعنوان اینکه تئودوزیوس در پای تخت او میباشد اظهار داشت که من عزم کرده ام و لوث مریس را بمیراث
و حق خود رسانم فکاس بیچاره بعد از تاجداری همان قاتل مریس را بسفارت بایران فرستاد که جلوس او را بخسرو اعلام
کند خسرو بر آن شد که تغیر خود را آشکار نماید و بی پرده با فکاس بخصومت پردازد سفیر او را گرفته حبس کرد و اعلان
نمود که محض خونخواهی مریس با دولت روم جنگ دارد و دو سال بعد یعنی در سنهٔ ششصد و سه محاربه شروع نمود و در
این وقت در روم نفاق شیوع داشت بلکه جنگ داخلی در کار بود نارسس که از وقت جلوس و تهم خسرو پرویز بر تخت
سلطنت همواره در مشرق زمین دارای مناصب عالیه بود چون خبر قتل مریس را شنید بر ضد فکاس لشکرکشیده بادیسا
رفت و قشون فکاس را بجنگ طلبید خسرو هم شخصاً با جمعی از جنگیان ایران بمرز و بوم روم رفته و ژرمانوس سردار رومی
که در دارا حکومت داشت سردار قابلی بود نمیتوانست نه با خسرو برابر شود نه با نارسس در ادیسا مقابلی نماید اما

در نزدیکی دارا ناچار با خسرو روبرو شد جنگ کرد و شکست خورد و زخم مهلکی برداشته به کنستانتینپل رفت و بعد
از یازده روز در گذشت و یکنفر خواجه موسوم به لئونتیوس جای او بگرفت لکن کاری از پیش او هم نرفت یعنی خسرو او را
نیز در ارکزاموس شکست داده و بسیاری از لشکریان او را اسیر کرد ناچار فکاس او را طلبید و سردار دیگر را که نرسس
نام داشت و برادر زاده یا خواهر زادهٔ امپراطور بود بجای وی فرستاد درین موقع شاهنشاه ایران گمان نمود سرداران
مهم جنگ را کفایت میکنند و حاجت بحضور شخص پادشاه نیست اما نبودن پادشاه در میدان مصاف چندی سبب ضعف
کار جنگ گردید خسرو ملتفت شد در سنه ششصد و پنج شخصاً بطرف دارا که معتبرترین قلاع رومی در آن نواحی بود
راند و آن حصن حصین را محاصره نمود و بعد از نه ماه زد و خورد آخر الامر شهر را بگرفت و تسخیر این شهر بدست عساکر
ایران برای نفوذ دولت روم درین حدود خیلی ضرر داشت در سال بعد نیز وهنهای پی در پی بدولت روم وارد
آمد باین معنی که خسرو توراباذین و حران سفاسو و ماردین و گفرتوتا و آمید را مسخر کرد در سنه ششصد و هفت (یا
ششصد و هشت) حران و رأس العین و ادیسا (ایدس) را که پایتخت اسروئن بود متصرف شد بعد از آن بطرف
فرات شتافته از آن عبور کرده با قشون وارد سوریه شد و بشهرهای رومی در غربی فرات حمله نموده مابک یا هیراپلیس
و قنسرین و بریهوا را که حلب حالیه باشد بحیطهٔ تملک آورد
در سال ششصد و ده دسته لشکر دیگر از ایران بسرداری یکی که اسمش معلوم نیست در ارمنستان خودنمائی کرده ساتالا
و نیکوپولیس را گرفته بعد کاپادوسیا تاخته شهر معظم قیصریه را که از آن رومیها انتزاع نمودند و این قلعه معتبرترین
قلاع رومی درین حدود بود از آنها گذشته دسته های غارتگر در آن نواحی پراکنده شده در نواحی آسیا دفرنی تا کالکدنی
که قرنها بود از صدمات جنگ محفوظ مانده و بواسطهٔ محصولهای صنعتی خود مکنت عظیمی حاصل کرده بنای خرابی را
گذاشتند و بنا بگفتهٔ تئوفانز دامنهٔ این خرابی تا شالسدن که طرف مقابل بوغاز قسطنطنیه باشد امتداد یافت لکن
علی الظاهر این وقایع بعدها واقع شده باشد در سنه ششصد و ده ظاهراً امر مهمی رخ ننموده یا مورخین ذکری از آن
نکرده اند اما در ماه مه سال بعد عساکر ایران باز از فرات گذشته قشون رومی را که ساخلوی سوریه بودند شکست
فاحش داده دو شهر بزرگ آپامیا و انطاکیه را غارت نمودند
مقارن اینحال تغییری در قسطنطنیه اتفاق افتاد یعنی هراکلیوس حکمران مصر و گرگوری نایب او دورهٔ سلطنت فکاس
ظالم را باتمام رسانیدند و هراکلیوس جوانی بود ظرف هرگونه امیدواری دست و دامنش از خون بیگناه پاک بلکه
مهیای خونخواهی او لهذا بجای فکاس بتخت امپراطوری جلوس کرد
خسرو را حالت غریبی دست داد و معطل ماند که با هراکلیوس چکند زیرا که بهانهٔ لشکرکشی و جنگ او با فکاس خونخواهی
و انتقام موریس بود که حالا که فکاس از میان رفته و بهانه بدست نیست چه باید کرد مختصر نمیدانست چکند دست از جنگ

بکشد یا با وجود تغییر سلطان راهی را که پیش گرفته بانتها رساند تا منافعی را که در مد نظر دارد حاصل کند آخر
الامر رأی آخری را پسندید و هنوز هراکلیوس جوان در دست بتخت سلطنت متمکن نشده بود که عساکر خسرو چنانکه
گفتیم وارد سوریه شده قشون رومی را شکست داده انطاکیه و آپامیا را متصرف شد سال بعد یعنی در سنه
ششصد و دوازده بار دیگر به کاپادوسیا تاخته قیصریه مازاکا را مسخر نمود و دو سال بعد سردار بزرگ خود شهربراز را
بناحیهٔ شرقی جبال آنتی لیبانوس فرستاد شهر مشهور قدیم را که دمشق باشد گرفت یکسال بعد از آنکه شهربراز دمشق را
فتح نمود بطرف فلسطین پیش رفته یهود را بکمک خود طلبید و بعیسویان اعلان جنگ جهاد کرد و تهدید کرد آنها را اسیر یا نابود
خواهد نمود بیست و شش هزار نفر از یهود بهواخواهی شهربراز از شهرهای فلسطین جمع شده آن سردار بناحیهٔ رود اردن و جلیله آمده در
سال ششصد و پانزده بمحاصرهٔ اورشلیم پرداخت و بعد از هیجده روز راه بداخل شهر پیدا کرده حکم بغارت آن داد و در مدت
ظلمانیه موقع بدبختی و زده بکار افتاد کلیساهای هلن و کنستانتین و مرقد مقدس و کلیساهای معاد و بناهای
دیگر طعمهٔ آتش و خراب شد همچنین قسمت عمدهٔ شهر و خزانه های مقدس را غارت کردند و مدت چند روز بقتل و نهب
اهالی پرداختند و در اینکار یهود بیشتر دست داشتند و حاصل آنکه بقولی قریب هفده هزار نفر و بروایتی نود هزار نفر
درین هنگامه کشته شده و سی و پنجهزار نفر را باسیری گرفتند و از آن جمله بود خلیفهٔ پیر زکریا که او را بایران آوردند و در
اینجا بود تا درگذشت نیز صلیبی را که صلیب حقیقی گمان میکردند بطیسفون حمل نمودند و در آنجا زوجهٔ عیسوی خسرو
از آن توجه میکرد و آنرا محترم میداشت
پیشرفت مهم دیگر عساکر خسرو را حاصل آمد و شرح آن از اینقرار که در سنه ششصد و شانزده شهربراز از فلسطین بطرف
مصر راند و این مملکت از زمان ژول سزار که قیصر اول باشد تا آنوقت از زحمت جنگ با خارجه آسوده مانده شهربراز
پلوز را که مفتاح مملکت بود گرفته در ناحیهٔ شمالی مصر پیشرفت و بسهولت شهرآباد معتبر اسکندریه را متصرف
شد یحیی ملقب برحیم خلیفهٔ آن شهر با نیستاس حاکم قبل از ورود سردار ایرانی از شهر خارج شده و به قبرس فرار کرده
بودند باین واسطه شهر چندان مقاومتی ننمود و تسخیر اسکندریه بزودی تمام مملکت مصر را در تحت اطاعت عساکر
سردار ایران قرار داد بلکه دسته از این جنگجویان از کنار رود نیل بالا رفته بسرحدات جنوبی مصر که مجاور با اتیوپی یعنی
حبشهٔ حالیه میباشد رسیدند و تسلط خسرو را در تمام مملکت نافذ ساختند و مخصوصاً باید دانست از آن زمان
که اسکندر مقدونی این مملکت را از دارا کدمان انتزاع نموده تا آنوقت ایرانی در آن حدود قدم نگذاشته بود هنگامی که
در جنوب غربی این پیشرفت بزرگ حاصل شد در شمال غربی هم دسته لشکری از ایران بسرداری سایتا یا شاهین نام
از کاپادوس حرکت کرده از آسیای صغیر عبور نموده بکنار بوغاز قسطنطنیه نزدیک شد و بمحاصرهٔ شهر معتبر شالسدن
پرداخت و آن شهر در کنار بوغاز در مقابل قسطنطنیه واقع بود ساخلوی شهر شالسدن و اهالی در دفاع خوب جنبیدند

هراکلیوس که زیاده از حد آرزوی نجات آن شهر را داشت با شاهین ملاقات کرده و با شاره او سه نفر از بزرگان
بسیار معتبر شهر را بسفارت بدربار خسرو فرستاده و با کمال فروتنی درخواست صلح نمود اما آن خضوع بجز خسرو
نرفت سفرا را بار فتاری ظالمانه حبس کرده و شاهین را بمرگ تهدید کرد چرا هراکلیوس را مغلولاً بپای تخت ایران
نیاورده است و در جواب و مبانی که نفت صلح و مصالحه در کار نیست مملکت روم مال من است هراکلیوس باید
ترک تاج و تخت گوید اندکی بعد از آن یعنی در سنه ششصد و هفده مسیحی شهر شالسدن که در زمستان محاصره
شده بود متصرف گشته عساکر ایران در این قلعه معتبر که فاصله آن از شهر قسطنطنیه یک میل بود قرار گرفتند سه سال
بعد آنکه اکراینکو به باشد و تا آن وقت با قشون ایران مقاومت کرده مفتوح گردید و دشمن اگرچه از زحمت و شیمه که
قوای بحری نداشت مضمون بود پیش عساکر ایران تسلیم شد از این قرار تمام متصرفات روم در آسیا و افریقا در ظرف
پانزده سال از دست آن دولت رفت و مملکت ایران از دجله و فرات کشیده شد تا دریای اژه یعنی دریای آرشیپل
ورود نیل بعبارة اخری باز وسیلد بهمان وسعتی که در زمان داریوش اول حاصل کرده و تا عهد داریوش سیم
آن وسعت را داشت

بدرستی نمیتوان دانست و گفت که در باره طیسفون تا چه حد در این بالات تازه تسلط پیدا کرد و چگونه حکومت
نمود یا بچه اندازه نهب و غارت در آن ممکن شد از یکطرف دلیلها داده که اغتشاشهای سخت و خرابیهای زیادی
در آن بالات کرده اند از طرف دیگر علائم و قرائنی بدستاست که از آنها معلوم میشود دولت ایران قصد نگاهداری
و حکومت یک ترقی دادن آن ولایت را داشته

اوتیکیوس از مورخین رومی مینویسد چون رومیها از سوریه بیرون رفتند یهودیهای مقیم شهر (صور) که قریب
چهار هزار نفر بودند با هم مذهبهای خود ساکن اورشلیم و قبرس و دمشق و جلیلیه همدست شده که یکروز عیسویان
شهر را بقتل عام نمایند این مطلب مکشوف گشت و یهودیهای شهر گرفتار شدند و سایر اهالی شهر آنها را حبس کردند
و شهر را در حالت دفاع قرار دادند چون یهودیهای سایر بلاد که قریب بیست و شش هزار نفر بودند در موقع معین
برای قتل عام عیسویها آمدند شکست خورده بسیاری از آنها براه عدم رفتند و این واقعه دلیل انتظام کلی آن نواحی
میباشد از طرف دیگر گفته اند مالیات آن ایالات در زمان خسرو پرویز زیاد شد اینهم علامت آنست که در آن
امکنه حکومتی برقرار بوده و قیصری که یکنفر از سپاهیان جدید در ماشینها پیدا کرده دلیل موجه است که خسرو پرویز
تصرف موقتی آن حد نبوده بلکه همه را ملک دائمی خود میدانسته و عازم بود که آنها را نگاه دارد بلکه بعضی وقتها
شخصاً بر کشور هر محلی و موضعی آید

هراکلیوس چون این حال را دید حالتی قریب به یأس پیدا کرد انتزاع مصر از روم اسباب تنگدستی شده آنها که

آذوقه از این مملکت دریافت میکردند بزحمت افتادند طایفه آوار تراس را غارت میکردند و همواره بقسطنطنیه
نزدیک میشدند برق سلاح دلیران ایران هر لحظه از پنجره های قصر سلطنتی قسطنطنیه دیده میشد و از
هیچ طرف امید کمک و نجاتی نبود مملکت روم منحصر شده بشهر قسطنطنیه و باقیمانده یونان و ایتالیا و افریقا با چند
بلاد از بلاد بحری واقع در سواحل آسیا مابین نهر و طرابزان پس چه جای تعجب که امپراطور قصد فرار نماید و در خفا
اسباب فراهم آورد که با خزائن خود بکارتاژ رود و چه در آن ناحیه دور دست اقلاً امید است شخص خود را داشت
خزائن امپراطور را بسفاین بردند و کشتیها را بدریا انداختند و در شرف حرکت بودند که مردم از قصد امپراطور
خبردار شدند یا ظنی برای آنها حاصل شده و بطغیان برخاستند که مانع حرکت امپراطور شوند خلیفه شهر هم
طرف اهالی را گرفته امپراطور را مجبور نمود که بکلیسای ایاصوفیه رفته عهد کند با هر سختی و بلائی که بر سرش
آید شهر قسطنطنیه را رها ننماید با آنحال سفاین حامل خزائن هراکلیوس دریائی و طوفانی گشته بعضی غرق شد
و برخی بدست عساکر خسرو افتاد و برای شاهنشاه ساسانی آوردند و گنج باد آورد که از مفاخر خسرو میشمارند
همان خزائن هراکلیوس امپراطور روم است

هراکلیوس چون دید فرار ممکن نیست ناچار باز مبتلاش افتاد و مصمم شد از قسطنطنیه بیرون آید برای حفظ شهر
بحصار و استحکامات آن و بوغازی که آنرا از آسیا جدا میکند اعتماد نماید و خود با هر قدر قشون که بتواند جمع
آورد بکشتی نشیند و بمملکت دشمن حمله کند و فقط بوزی و مزیتی که کار امپراطور داشت در قوه بحریه او بود
و تسلطی که در دریا که میتوانست از هر نقطه غفلة ضربتی وارد آورد چون هراکلیوس این قصد خود را ظاهر
نمود مردم و خلیفه همه بتصدیق او پرداختند و باو اجازه دادند زخارف کلیساها را جمع کرده سکه زنند و
آذوقه فراهم آورده بترتیب قشون پرداز دروز دوشنبه عید فصح از سال ششصد و بیست و دو حرکت کند چنین
کردند و سفاین امپراطور بسمت جنوب حرکت نمود و با آنکه باد مخالف میوزید بسرعت از دریای اژه و بوغاز سیسیلیه
عبور کرده بخلیج ایسوس که در زاویه بین آسیای صغیر و سوریه واقع است رسیدند و این نقطه را خوب اختیار کرده
بودند چه عده قلیلی در آنجا میتوانست با کثیر مقاومت نماید نیز جایگاهی بود که بچند بن سمت راه داشت و بر آسیای
صغیر و سوریه و ارمنستان تهدید میکرد علاوه بر این در میان دریا و جبال دارای زمین مسطحی بود برای حرکات
قشونی مثل قشون هراکلیوس کافی و میتوانست در آنجا عساکر خود را با قبل و قال و حرکات جنگی و کرو فر آشنا نماید
ولی معلوم است که دشمن چندان وقتی او را آسوده نمیگذارد چنانکه بزودی شهربرز فاتح اورشلیم و مصر را بجلوگیری
او فرستادند و بعد از حرکات که از شرح و تفصیل آن خبر درستی نداریم در ناحیه کوهستانی حدود ارمنستان
جنگی مابین فریقین دست داد در آن جنگ شهربرز شدیداً مغلوب شد و از زمان فوت امپراطور موریس تا آن وقت

این اوّل ظفری بود که برای رومیها حاصل گشت پس از آن چون چیزی بزمستان نداشتند هراکلیوس با قسمتی
از قشون خود بقسطنطنیه مراجعت کرد

سال بعد حمله از طرف دیگر تجدید شد هراکلیوس با خان قبایل خزر و چند نفر از رؤسای پست همدست شد
گشته در ماه مارس امپراطور از راه دریای سیاه با پنجهزار نفر به طرابزان و از آنجا به منکرلیا و از آنجا
در این محل او همدستهای هراکلیوس باو مدد رسیدند و با عساکر و قشونی که از بلاد بحری جمع شده و تقریبا
عدّهٔ آنها به صد و بیست هزار نفر میرسید از رود ارس عبور کرده بارمنستان حمله نمود خسرو چون این خبر شنید با چهل
هزار نفر به آذربایجان آمده و در شهر معتبر گانزاکا که شاید در محل خرابهٔ تخت سلیمان باشد قرار گرفت و حکم کرد
دو دسته قشون دیگر که سرداری شهر براز و شاهین از پیش فرستاده بود در آنجا باو ملحق شوند و بر جلوگیری امپراطور
پردازند لکن این دو سردار زود و بموقع حرکت نکردند تا آنکه هراکلیوس بر آنها سبقت گرفت و از ارمنستان
بآذربایجان آمد و بطرف گانزاکا راند که در آن محل با شاهنشاه ایران مصاف دهد پیش قراول امپراطور که از اعراب
ساراسن بودند باردوی خسرو نزدیک شدند لکن پادشاه ساسانی شتابان از آن مکان حرکت کرده بطرف جنوب رفته
از اردلان گذشت و بجبال زاگرس رسید و از مضایقی که هراکلیوس بآن مایل بود احتراز نمود لشکریان چون
این حرکت را که نوعی از فرار بود دیدند متفرق گشتند هراکلیوس آنها را تعاقب کرده هر چه توانست از ایشان
کشت و مقصود اصلی امپراطور رسیدن بخسرو بود لکن کوشش هراکلیوس در این باب بیفایده شد چه خسرو تا جنگ
سخت واقع فیما بین آذربایجان و دشت مرو نامی را محل جولان خود قرار داده در همان حدود بسر میبرد و دشمن را
بیراه مینمود در این بین هنگام زمستان آمده و هراکلیوس مردد که آیا این فصل را در مملکت دشمن بسر برد یا بمأمنی سالم
شتابد لشکریان امپراطور آراء مختلفه داشتند لهذا بنا را بر تفأل گذاشت و از تورات استخاره کرد و مراجعت
مناسب آمد پس هراکلیوس از رود ارس گذشته زمستان را در البانی بسر برد امّا نه چندان آسوده زیرا که در
عرض راه آتشکده ها را خراب کرده و آتش متبرک را که بنا بر مذهب زردشت باید همیشه روشن باشد خاموش
نموده نیز شهرها و دهکده ها را آتش زده و اهالی را باسیری برده بنابراین کینهٔ مردم ایران نسبت برومیها شدید
شده دنبال او را گرفته برای حرکات امپراطور موانع میتراشیدند و هر روز مبلغی صدمه باو وارد میاوردند
اگر چه وقتی پای جنگ بمیان میامد هراکلیوس غلبه مینمود خلاصه هر طور بود امپراطور بدون آسیب فاحش
به البانی رسید در حالی که پنجاه هزار نفر اسیر همراه داشت لکن بعد از رسیدن بان محل یا از جهت رقت قلب
یا بملاحظهٔ منفعت اسرا را آزاد کرد چه بطی جا و غذا دادن به پنجاه هزار نفر خاصه در فصل زمستان خالی از اشکال
نبود و فروختن یا کشتن آن جماعت نیز امری شنیع مینمود

در سال ششصد و بیست و چهار میلادی خسرو پیش دستی کرده قبل از آنکه هراکلیوس از البانی حرکت کند یک دسته
قشون جنگی با یک نفر سردار بآن محل روانه نمود و مقصود خسرو آنکه در فصل مناسب جنگ هراکلیوس را در ناحیه دور
دست نگاه دارد لکن سردار خسرو که سارابلاگاس نام داشت از زیر بار نتوانست درست مانع حرکات هراکلیوس گردد و تنگه ها و
معابر را حفظ نماید و در کوهستانها بماند و با دشمن روبرو شد بعد امپراطور بشهر خود را از آن محل بیرون کشیده داخل خاک
ایران شد و در راه جنوب او ظاهراً از جلگه های کنار رود ارس و دهنهٔ آن نهر بود و قصد امپراطور اینکه بسرعت بطرف
جنوب آید لکن همدستهای هراکلیوس که تمام آنها ... میلی باین حرکت نداشتند و در اثنای تردید
که چه ترتیبی اختیار نماید سه دسته لشکر ایرانی با سردارها مقابل امپراطور نزدیک شده قشون قلیل او را با عدم
و انهدام تهدید نمودند هراکلیوس چنین وانمود کرد که با کمال اغتشاش فرار میکند باین قد دو نفر از سرداران
ایران را با خود روبرو نمود و باسانی آنها را عقب نشاند پس از آن بسردار سیّم که شاهین باشد حمله کرد و او را شکست
فاحش داد باین واسطه راهی بوسط ایران برای او باز شد بار دیگر بجستجوی خسرو پرداخت امّا در این وقت همدستهای
امپراطور دست از او کشیدند و باوطان خود بازگشتند و ایرانیها شکست خورده بار دیگر جمع شده در صدد منع حرکت
هراکلیوس بر آمدند امپراطور در محلی که اسم آن را مورّخین ایرانی سالبان ثبت نموده باردوی شهر براز شبیخون زد و
صاحب منصبان او و زوجات سردار و اهالی را که از بالای بامها جنگ میکردند بدیار عدم فرستاد و نزدیک بود خود
سردار نیز دستگیر شود خلاصه آنچه از لشکریان ایران باقی ماند با حالت اغتشاش راه فرار پیش گرفتند و هراکلیوس
بتعاقب آنها پرداخته در این حال زمستان آمد و وقت استراحت شد امپراطور با قشون خود در خرابهٔ سالبان
رحل اقامت انداخت

سال بعد در اوّل بهار هراکلیوس باز قشون خود را حرکت داده آن رشته جبال مرتفعی را که در میان صحرای دیار بکر
وان و نهرهائی که بدجلهٔ علیا میریزد فاصله میباشد قطع نمود و در نقطهٔ که هفت روز راه از سالبان
دور بود از شط عبور کرده از ولایات ارزن گذشته بطرف مغرب راند بلاد مارتیروپلیس و آمدا را متصرف نمود
شهرهای مزبور در آن بیست سال که دولت ایران در حیطهٔ تصرف داشت هراکلیوس در آمد قرار گرفته
نامه بمجلس سنای قسطنطنیه نوشته از حال و فتوحات خود آنها را خبر داد و از آنجا که اعضا و اجزای مجلس مزبور یکسال
بود از امپراطور خود خبر نداشتند البته از وصول نامهٔ هراکلیوس و اطلاعی که از حال و کار او حاصل نمودند
خیلی خوشوقت شدند امّا این فراغبال و آسایش امپراطور روم چندان دوامی نداشت چه هنوز ماه مارس تمام
نشده بود که شهر براز سردار نامدار خسرو قدم در میدان جنگ نهاد و معبر معمولی فرات را متصرّف شد و
راهی را که هراکلیوس برای عقب نشستن خود مفتوح میدانست مسدود نمود و جسر روی نهر را شکست و بعد

با خراب کردن امپراطور ناچار در کنار شط بسفر و گردش پرداخت تا گذاری یافت و از آن گذرگاه قشون خود را
بساحل دیگر انتقال داد و از راه (ساموزاتا) و (ژرمانیسا) شتابان بر سیلیسی رفت سیلیسی بخاک
روم و دربار نزدیک بود و از وضع آن خاک نیز امپراطور آگاه و در اینجا ممکن که باو [illegible] مدد رسانند
با سلامت بملکت خود رود و چون این سرزمین دشتهای وسیع و رودهای سریع الجریان داشت برای
اعمال نظامی مناسب بود و کار دفاع را آسان مینمود هراکلیوس در ساحل یمین رود ساروس در نزدیکی پل
واحدیکه بواسطه آن میتوانستند از نهر عبور کنند اقامت کرد شهربراز هم وارد و اتعاقب نمود در ساحل یسار
نهر لشکریان خود را جا داد و تیراندازان از اول صف جلو گذاشت و اسباب فراهم آورده که دشمن را از نزدیکی پل بیشتر
طرف مقابل کشاند و کار را بانجا رسانند که ماندن پل بدست رومیها مشکل و خطرناک شد اما هراکلیوس بر شجاعت
شخصی و کوششهای فوق العاده خود دانکاه میداشت چنانکه یکنفر ایرانی تنومندی را بدست خود بعد از
مبلغی کشمکش برودخانه انداخت و پس از آن با معدودی از همراهان در حمله با لشکریان ایران حمله کرد و از
تیرباران تیراندازان ایرانی وحشتی او را دست نداده بخونریزی و اعدام خصم پرداخت جنگ تا شب طول کشید
و کار یکسره نشد و شهربراز دانست از جنگیدن محاربه پیشرفتی برای او حاصل نمیشود لهذا شبانه از سیلیسی حرکت
نمود هراکلیوس چون خود را آزاد دید از کوه توروس گذشته بطرف سیباست (سیواس) که بر رود هلیس
واقعست رفت و زمستان را در آنجا یعنی در قلب کاپادس در راه مینادو دریا بسر برد بنابر مسطورات تئوفان
مورخ رومی خسرو از این وضع خیلی متغیر شد و برای انتقام از هراکلیوس خزائن کلیساهای عیسویان را که در
مملکت او سکنی داشتند ضبط کرده کاتولیکها را مجبور نمود که طریقه نسطوری اختیار نمایند
سال بیست و چهارم جنگ دولتین ایران و روم در رسید هنوز معلوم نبود که غلبه و پیشرفت با کدام طرف است
خسرو پرویز هنوز سوریه و مصر و آسیای صغیر را تا حدود شالسدن در حیطه تصرف داشت و عساکر ایران
تا نزدیکی قسطنطنیه بیرق شاهنشاه ساسانی را بلند داشتند لکن از طرف دیگر قشون دشمن در اراضی
موروثی او خیلی پیش آمده و بهترین سردار خسرو شکست خورده بلاد و قلاعش را خصم سوزانده و ولایات
آبادش خراب شده و ضمناً نیز معلوم گشته که هراکلیوس حریف سختی است و اگر ضربت محکمی باو وارد نیاید
محتمل بواسطه حملات جدی صدمه زیاد بایران وارد آورد بنابرین خسرو پرویز مصمم شد که هر طور هست
جنگ را بانتها رسانند آنچنان جنگی که نتیجه آن تغییر کلی در اوضاع عالم است پس مبلغی از غلامان و اهالی خاک خود
قشون ضمیمه لشکریان ایران نمود و خان قبیله آوار را نیز با خود متفق ساخت و جنگیان خویش را دو دسته کرد
یکدسته را برای مواظبت حال هراکلیوس در آسیای صغیر دسته دیگر را باتفاق قبیله آوار بجهت تسخیر قسطنطنیه

دسته اول را در تحت فرماندهی شاهین گذاشت و دسته دیگر که باید قسطنطنیه را مسخر نماید بشهربراز سپرد جای
تعجب است که هراکلیوس با آنکه از قصد خسرو باخبر بود بجای اینکه اقدام بجلوگیری و ممانعت نماید تقسیم قشون خود قرار
داد که همان اسباب تسهیل عمل و اجرای مقاصد شاهنشاه ساسانی گردید هراکلیوس قشون خود را سه قسمت نمود
یک قسمت را برای دفاع پای تخت خود فرستاد قسمت دیگر را در تحت فرمان برادرش تئودر قرار داد و او را مأمور
کرد که با شاهین روبرو شود و مصاف دهد و خود با قسمت سیم بناحیه دور دست لازیکا رفت و مشغول اعمالی شد
که چندان ربطی بعملیات جنگ نداشت
امپراطور روم از کارهائیکه در آن اوان نمود یکی این بود که قبایل خزر را بکمک خود طلبید خان آن عشایر که زیبل
نام داشت و غاشوجا بیدن تفلیس بود در پیش چشم مامورین ایران که مستحفظ آن شهر بودند با امپراطور ملاقات
نمود بعد از مبلغی چاپلوسی تاجی از دست هراکلیوس گرفت و ملازمان امپراطور خان خزر را باتشریفات
تمام پذیرفتند و خلعتی باو دادند علاوه بر این هراکلیوس دختر خود را نامزد خان کرد بلکه مجسمه زیبای دختر را
باو نشان داد که زیبل مفتون گردد و در دست بکار کمک امپراطور پردازد خان وحشی از مرحمتهای امپراطور زیاد
خشنود گردید و خیلی بسهولت با هراکلیوس متفق و متحد شد و جنگیان خود را بمدد رومیان آورد و دو لشکر باتفاق
بر تفلیس حمله کردند و آن شهر را محاصره نموده کار را بر اهالی تنگ گرفتند در بین مدافعان ابلاگاس با هزار نفر
بند بر داخل شهر شدند و رومیها و همدستهای آنها دوچار واهمه گشته از محاصره دست کشیدند و رفتند مقارن
این حال تئودر در آسیای صغیر با شاهین روبرو شد اتفاقاً در آنحال تگرگی بنای باریدن گذاشت و آن در
مقابل صورت عساکر ایران بود و بانها اذیت مینمود و رومیها تقریباً از این صدمه محفوظ بودند لهذا پیشرفت
با آنها شد جمعیت زیادی از لشکریان ایران را کشتند و خسرو از این معنی سخت غضبناک گشت شاهین بمرض غصه
خسرو نرسید که در زمانی که ناخوش شد و درگذشت بعد کشید خسرو حکم کرد جسد او را محفوظ نمایند و بدربار
آرند تا از آن پیکر بیروح انتقام کشد و غضب خود را فرونشاند
در قسطنطنیه نیز عساکر ایران را پیشرفتی حاصل نشد شهربراز در شالسدن با خان قبایل آوار معاهده کرده
او را وادار داشت که بر پایتخت روم حمله نماید لشکری مرکب از عشایر وحشی آوار و اسلاو و گپید و بلغار
و طوایف دیگر از معبرهای هموس و جلگه های تراس گذشتند و همه جا را غارت کردند دهاتیان از جلو غارتگران
فرار نموده بشهر پناه بردند و باستحکام بلده پرداختند لکن از شر حمله دشمن محفوظ ماندند قبایل وحشی آبادیهای بیرون
شهر را خراب کرده و بشهر حمله نمودند با آنکه هم از راه خشکی و هم از راه دریا حمله پرداختند تیرشان بسنگ خورد و بالاخره
شهر کارگر نشد دسته از قایقها که میخواستند داخل شهر شوند دوچار خرابی گشته یا اینها را بطرف ساحل راندند

نیز بوجهائیکه میساختند و میتوانستند بواسطهٔ آن بشهر مسلط شوند سوخته شد خلاصه بعد از آنکه ده روز
حملههای پی در پی نمودند و نیز قبائل آوار فیصله کار محالی در پیش گرفته و ممکن نیست از عهده برآیند لهذا
اسباب محاصره را سوزانده مراجعت نمود عساکر ایران در فتح قلاع و حمله بر اماکنه که دارای حصار میباشد
مهارتی داشتند و مجرب بودند و اگر لشکریان آوار حرکات مینمودند البته آنها شهر قسطنطنیه را میگرفتند لکن
بوغاز میانه شالسدن و قسطنطنیه سد بود که عبور از آن امکان نداشت زیرا که عساکر ایران کشتی نداشتند و
قایقهای قبایل وحشی هم نمیتوانست با سفاین رومی برابری کنند لهذا ممکن نبود با آن قایقها قشون ایران را از آسیا
باروپا حمل کنند و از بوغاز عبور دهند شهر بیچاره جد و جهد و عدم پیشرفت همدستهای خود را میدید و بجهة
امداد آنها هیچکار از دست او نمیامد

چون این دفعه نیز کار عساکر ایران از پیش نرفت جنگ نزدیک بانتها رسید هراکلیوس از بابت تخت خود اطمینان
حاصل کرده و میتوانست بمرزهای ایران میل دارد حمله نماید در بهار و تابستان سال ششصد و بیست و هفت
معلوم نیست امپراطور چه میکرده اما در پائیز آنسال با قشونی که عده آن چهل هزار سوار آن خزری بودند و
قبل روی اولا از نیکا حرکت کرده و مقصود او اینکه دشمن خود را در زمستان که مهیای جنگ نیست گرفتار نماید پس
بسرعت از ارمنستان و آذربایجان گذشته بود و اینکه مانعی از طرف دولت ایران در راه او باشد بیاخستانی با دو
آید فقط در این راه کار امپراطور زد و خوردهای مختصری بود با بعضی کوهستانی های این نواحی خلاصه بالاخره
قبایل خزر از همراهی بجنوب آذربایجان ابا نمودند هراکلیوس عزم کرد از جبال زاگرس بگذرد و وارد آشور بشود
و بشهرهای سلطنتی مزوپوتامی حمله کند و حملهٔ را که قبائل آوار بقسطنطنیه نمودند تلافی نماید در ماههای
اول خسرو دستگرد را مقر و محل اقامت خود قرار داده بود و دستگرد در جلگه و تقریباً در هفتاد میلی در
شمال طیسفون واقع و خیال هراکلیوس آنکه خویش را باین محل رسانده ضربت سختی بقدرت خسرو وارد آورد لهذا در
عبور از جبال تعجیل کرده و در روز نهم ماه اکتبر به کنناس که از اربل فاصله نداشت رسید و در آنجا یکهفته قشون
خود را استراحت داد پس از آن بسهولت میتوانست راه دستگرد یا طیسفون را پیش گیرد لکن ظاهراً از خیال او دربار
ایران با خبر شد و دانست اگر چنین کاری کند از پس و پیش گرفتار میشود و ممکن است نتواند مراجعت نماید زیرا که
خسرو لشکر زیادی جمع کرده بسرداری رزائش که سرداری تازه بود از آذربایجان ... داد در آن لشکر در این وقت
بکان لشکر سپه هراکلیوس را در جلو خود یافتند و امپراطور که ملتفت این حال شده مصلحت ندانست این دشمن را
در عقب سر خود گذارد بنابراین قریب بچاه در ناحیهٔ زاب توقف نمود و منتظر شد که رزائش برسد این سردار هم
از جانب شاهنشاه ایران مأمور بود که هر جا رومیها را یافت با آنها بجنگد و اصلا ملاحظهٔ نکند هر چه میشود

بنابراین رزائش با کمال عجله بتعاقب هراکلیوس پرداخت و در اوایل ماه دسامبر در نزدیکی نینوا باو رسید
فریقین هر دو بجنگ فوری مایل بودند رزائش برای اینکه حکم شاهنشاه را اطاعت کرده باشد و هراکلیوس
از جهت اینکه شنیده بود عنقریب کمکی برای رزائش خواهد رسید پس در روز دوازدهم ماه دسامبر در جلگه
شمال نینوا جنگ در گرفت و از اول روز تا ساعت یازده طول کشید و اختتام محاربه نه بواسطهٔ شکست سربازان
ایران بود بلکه از جهت اینکه رزائش سردار و بعضی صاحبمنصبهای ایرانی برحسب اتفاق کشته شدند آن افراد
مذکور هراکلیوس شخصاً در این جنگ رشادتها ظاهر ساخت لکن بنظر میاید که موافق ... ندا ابر جنگ دفاع
نکرده باشد عساکر ایران سردارها و عرادههای خود را با بیست و هشت بیرق از دست دادند اما شکست نخوردند
و از میدان در نرفتند همین قدر بمسافت دو میدان تیر کمان عقب نشستند و تا وقت شب در آنجا محکم ایستادند شبانه
باردوی خود رفته بار و بنه خویش را جمع کردند و در پای کوه محلی مستحکم برای اردوی ایران ترتیب دادند امدادی
که خسرو برای آنها فرستاده بود در اینجا بایشان پیوست جرأت کردند که بهراکلیوس نزدیک شوند لهذا عقب
او را گرفته که مانع حرکت او شوند چه بعد از آنکه در جنگ پیشرفت حاصل کرد بطرف جنوب حرکت نمود و نینوا را
منصرف شده از رود زاب کبیر گذشت بسرعت از میان آدیابن گذشت و از زاب صغیر پیش میرفت آخر الامر قشون خود را
بساحل رود خانه رسانید و در محلیکه یزدم نام داشت اردو زد و باز قدری بلشکریان استراحت داد و خسرو از شکست
و مرگ رزائش خبردار شده زیاده از حد متوحش گشت و بعجله شهربراز را از شالسدن طلبیده حکم کرد قشونی که در تحت
فرمان رزائش بودند اگر ممکن شود از عساکر رومی پیش افتند و خود را مابین هراکلیوس و دستگرد قرار دهند و
خود خسرو هم با لشکری و عدهٔ از فیلهای جنگی بهمین محل آمده اقامت کردند و مهیا گردیدند اگر دشمن رسید با او
جنگ کنند و جلو خسرو رودی عریض و عمیق بود موسوم به بارازرود و در فاصلهٔ جلوتر نهری که تورنا نام داشت خسرو
مترصد بود قشون رزائش در اینجا توقف نماید لهذا آن قشون بواسطهٔ تأخیر آخری خود را همراه کرده از تورنا عبور نمود و پل نهر را هم خراب
نکرد خسرو چون دید دشمن بطرف او پیش میاید باندیشه افتاد و در خفا از دستگرد بطیسفون شتافت و در آنجا
اندک جلو که گذشته با خزائن و اهل و عیال خود بشهر سلوسی رفت عساکر ایران از خط رود نهروان ... دستگرد و
طیسفون قرار گرفته و در این نوبت لشکریان از خراب کردن پلها غفلت نکرده بودند و در سلوسی جمعی از غلامان
و خدام بخسرو ملحق شدند و تقریباً ... پشت بخسرو فیلها هم با آنها بود در این وقت اردوی خسرو بظاهر عظمتی داشت
هراکلیوس عمارات سلطنتی دستگرد را غارت کرده و چند ... دیگر را نیز چاپیده روز دهم ماه ژانویه بفاصله
دوازده میل از نهروان اردو زد و فرمانده ارمنی را که با خود همراه داشت فرستاد که از وضع راه مطلع گردیده
خبر آورد که رودخانه را ... بنابراین هراکلیوس دانست میدان جولانش بانتها رسیده و احتیاط مقتضی

مراجعت نماید از قراریکه معلوم میشود زمستان خیلی در آن سال ملایم بود و راههای کوهستان هنوز باز نشده بود
لکن در چند هفته میبایست برف راهها را سد کند پس هراکلیوس نیز نماند و لیکن بمحض اینکه بطیسفون نزدیک شد
از خیال محاصره افتاد و بهمان قدر غنایمی که بچنگ خود وارد آورده بود قناعت کرده و بمراجعت پرداخت لکن
در بازگشت از روی خوش بختی نبود چه شکستی بلشکر ایران داده و آنها را از حرکت انداخته و چنین بنظر میآید
که بلامانع توانسته مراجعت نماید خلاصه موکب امپراطور به سیانوروس (شهرزور) رسیده و در اوایل ماه
مارس به بارزان (برزه) و یازدهم ماه مارس به کازانکا و بقیه زمستان را در آنجا توقف نمود
خسرو از خطر بزرگی رهائی یافت لکن ننگ عظیمی برای او ماند چه دانستند چرا آن نکرده که با دشمن روبرو شود
و تن بفرار در داده عمارات سلطنتی او خراب شده و جایگاهی با شکوه که بیست و چهار سال مقر اقامت وی بود
از دست رفت و سیصد بیرق که در جنگ های اوایل از رومیها گرفته مجبور بر پس دادن آنها گردید علاوه
براین جمله عساکر رومی تا قلب مملکت ایران امده و بدون تحمل هیچگونه خسارت مراجعت نموده بودند
خسرو اگر چه می داشت باز میتوانست بر خطرهائی که پیش آمده غلبه نماید و سلطنت خود را اگر چه از طلیعه شرافت ساقط شد
ابقا بفراغت بانتها رساند زیرا که هراکلیوس طالب صلح و حاضر بود که با شرایط درستی از جنگ با دولت ایران دست بکشد
و پیران مصالح بقبولانی که بگر کرد در نظر داشت بپردازد و بر پس گرفتن مصر و سوریه و آسیای صغیر قناعت میکرد عساکر
ایران هم از جنگ خسته شده و برای صلح زیر بار هر گونه شرطی میرفتند اما خسرو بلجاجت و سماجت پرداخت و نداشت
باسوء قضا تحمل باید صدمه هائی که در جنگ و حوادث آخری دیده و کشیده بود داشت که بنحو بیانی بر غرایه خشم را بنشاند
و طبیعتش را ملایم نماید اما از قضا سرکشی که بی صفر فزود بهتر بکرد و بدتر نمود بعضی پدر و پسر را با غضب شده
دستش بدشمن نرسید بر غلامان آویخت از جمله دیعایث بعضی گوش داده میهانی قتل شهر بزرگ کرده بود و مبهانی این
خبر را به ایران داده بود و او را بکال و بخشش را از خسرو حاصل نمود دیگر از کارهای بد این پادشاه آنکه صاحبمنصبهای خود را
که از هراکلیوس شکست خورده یا از جلو او فرار نموده بودند گرفته حبس کرد کارهای ناشایسته دیگری نیز از او نوشته
اند یکی آنکه خیال داشت شیرویه وارث اصلی خود را از سلطنت محروم نماید و پسر کوچک تر را که مردانشاه نام داشت
و از بطن زوجه محبوبه او یعنی شیرین عیسویه بوجود آمده ولیعهد کند شیرویه بطغیان برخاست و کودتا را
فئون طیسفون با بیست و دو نفر از بزرگان دولت که از جمله دو پسر شهربراز بودند با او متفق شدند و خسرو را که در
جناح حرکت و فرار بود گرفته در دار الظلمه که پادشاه محل خزائن خود قرار داده حبس نمودند چهار روز در آنجا با
زندان بانها در روز لقمه نان و جرعه آبی باو میدادند و هر وقت از گرسنگی شکایت میکرد میگفتند بهتر که سرت باید
گرسنگی خود را بواسطه این پولها که جمع کرده فرونشانی

(در چهار)

در چهار روز حبس خسرو خیلی باو بد گذشت یعنی صاحبمنصبهائی که در حبس او بودند خلاص شده بحبس وی راه یافتند
و باو دشنام داده و روی آب دهن بروی انداختند و مرداس را که میخواست ولیعهد کند با چند طفل دیگر که
داشت آورده و پیش چشم او کشتند و بعد از آنکه چهار روز با این حال در حبس گذرانید در روز پنجم که بیست و
هشتم ماه فوریه بود خود او را نیز بضرب نیزه اش ملحق کردند و ظاهرا وضع قتل او تیرباران بوده مختصر کار خسرو
دوم معروف بخسرو پرویز کسری و هفت سال سلطنت کرد بوضع مذکور ختم شد و اسباب عبرت هوشمندان گردید
در حقیقت انتقام پدرش را از او کشیدند خسرو دوم از سال پانصد و نود یک میلادی تا سال ششصد و
بیست و هشت سلطنت نموده است
مورخین ایران میگویند اخلاق خسرو دوم ابتدا و در اصل خوب بود چون بسلطنت رسید حالش بگردید میرخواند
پرویز در میان سلاطین ایران امتیاز دارد و از عظمت و استحکام کار سلطنت و حزم او در مقاصد مهام و تهور
وی در انجام کارها تعریف میکنند نیز این پادشاه را برآبادی مال و خزائن و بنای لشکر و آبادی مملکت و رفاه
اهالی و امنیت طرق و شوارع در عهد سلطنت او می ستایند و او را سلطانی مستقل و مستبد و پایدار در کار
میخواند ∴ انتهی
البته این تمجید و تعریفها را بکلی بی اصل نتوان دانست و بنابر گفته نویسنده های مشرق زمین باید بگوئیم این شاهنشاه
ساسانی در سلطنت خود گذشته از استبداد رأی قابلیت و یاد ظاهر ساختن بزرگی و قوه ممیزه و دانش حسابی
داشته و از آثار و ابنیه او که در فصل جداگانه بذکر آن میپردازیم و از شرحی که از عمارات ستاکرد و کارها که ذکر
نموده ایم و از خزائن و دربار و حرمخانه خسرو و مهرهای او معلوم میشود این پادشاه در میان سلسله ساسانی
دارای اول رتبه و مقام میباشد و از طرز ابنیه و ساخته های او مستفاد میگردد که حجاران و معماران رومی را
بکار وا داشته و این دلیل بر خوبی سلیقه او میباشد و نظر این لطف طبع در سلاطین مشرق کمتر دیده شده لکن
با این محسنات معایب اخلاقی هم داشته که بمرور زمان بر شدت آن افزوده قتل پدرش را میتوان گفت صلاح دولت
در این کار بوده و تمام این تقصیر بگردن او وارد نمی آید لکن بیحقوقی او نسبت بدو خال خود بستام و بندویه حمل بر داد
نیست و این فقره بر حرص و خود خواهی و بیحسی او را ظاهر میسازد در جنگها هم میتوان گفت شاید شخصی و تدبیری
نداشته و تمام پیشرفت ها بواسطه سرداران او بوده در سنوات آخری هیچ وقت خود را باختیار در خطر نینداخته
اما سوء ظن نسبت بسرداران و بد رفتاری با آنها مورث و محسوب میشود و بی احترامی که بر نعش شاهین نموده در
صورتی که گناه او فقط شکست خوردن بود یکی از قبایح اعمال او میباشد تفصیلی که از حرمخانه خسرو پرویز داده اند
دلیل بر میل او بکثرت تجمل یا شهوت پرستی و یا از حد آن پادشاه میباشد و چون میل و محبت مفرط او و ابنیه

(بخاطر میداد)

بخاطر میآورد بهم شوق ثانی میچرید آخر الامر بهر حیلهای آخر عمر او عقد برادر و تأویل پذیر نیست اقاید عملیکه باعث خلع
او از سلطنت شد و کار ویرا باختتام رسانید یعنی کشتن مردانشاه که بجانشینی تقصیری نداشت جز اینکه منسوب
است نسبت به پسریکه از زوجه محبوبه خود داشت اظهار مهربانی نماید و ظاهر آنست که شیرین در خود مهرورزی
خسرو بوده

سکه‌های خسرو خیلی زیاد است و چند اختصاص دارد شکل معمولی آن سکه‌ها از قرار شرح و تفصیل ذیل
میباشد در روی سکه سر پادشاه بطور نیمرخ با سکل با تاج ظاهر و دیده میشود و زینت آن هلالی است
با ستاره و در میانه دو انتهای آن دو رو سر دو رشته مروارید و سکه احاطه دارد و در خارج آن یعنی در حاشیه
سه شکل هلال و ستاره نقش شده عبارت سکه این است (خسروی افزود) تا اینکه کلمه که معنی آن درست معلوم
نیست و ممکن است دارای یکی از دو معنی باشد بعضی را عقیده اینکه آن کلمه اسم خداست صحت و سقم آن را خدا داند
پشت سکه همان آتشکده معمولی و حافظین آن میباشد بشکل خشن و اطراف آن سه رشته مروارید است که خارج
بیرون از رشته‌های مروارید چهار هلال و ستاره رسم نموده‌اند و عبارت آن فقط سال سلطنت و محل
ضرب میباشد سکه‌های خسرو دویم را بنوعی بعضی در سی و چهار ضرابخانه سکه زده‌اند یک قسم سکه‌ای
پادشاه دارد دیگران کمیاب است روی این سکه صورت پادشاه میباشد از طرف جلو بالای آن در دو طرفین هلال
و ستاره دارد و عبارت سکه اینست (خسروی ملکان ملکا افزود) یعنی خسرو شاهنشاهان فزاینده
باد پشت سکه زنی دیده میشود مثل سر زن که از طرف جلو ساخته شده و بندی دارد در پیشانی از مروارید
بالای آن گیسوان سکه مندرجاً بسمت یکنقطه جمع میشود در سکه‌های هند و ساسانی هم سری
شبیه باین سر دیده میشود و اگر این سکه هند و ساسانی ندیده بودیم میگفتیم خسرو از زیادتی محبتی که بشیرین داشته
خواسته است صورت او را بواسطه سکه میان مردم انتشار دهد

فصل بیست و ششم

مطالب این فصل عبارتست از جلوس شیرویه که فرنگیها او را باسم سیرئس نام میبرند و معروف بقباد دویم میباشد
نامه شیرویه به هراکلیوس امپراطور روم صلح با دولت روم شرایط مصالحه رضای کلیه اهالی
از سلطنت جدید عدم رضای شهربرز کشتن قباد دویم برادران خود را باغوای بزرگان ایران
ملامت کردن خواهران شیرویه او را از جهت کشتن برادرانش و پشیمانی و مرگ او طاعون در سلطنت شیرویه
سکه‌های او جلوس اردشیر سیم طغیان شهربرز سلطنت شهربرز قتل شهربرز سلطنت
پوران دخت توالی متغلبان جلوس یزدجرد سیم

شیرویه که پسر شیرین باسم قباد دویم معروف است در بیست و پنجم ماه فوریه سال ششصد و بیست و هشت میلادی
چهار روز قبل از قتل پدرش خسرو پرویز بتخت سلطنت جلوس کرد بقول مورخین مشرق شیرویه بر از کشتن پدر خود
زیاده از حد کراهت داشت چون بزرگان اظهار و اصرار نمودند که صلاح مملکت در اعدام او میباشد با کراه راضی
باین کار شنیع شد و بعد از جلوس اول کار شیرویه اینکه با هراکلیوس مصالحه کند فی الحقیقه امر مصالحه صورت
پذیر گشت هراکلیوس از جبال زاگرس گذشته [illegible] نامه شیرویه که بامپراطور روم نوشته
موجود است و اول نامه پادشاه ساسانی بامپراطور برادر خطاب میکند و با لقب رحیم میدهد غرض از این لقب
بیان اصلح طلبی امپراطور میباشد خلاصه امپراطور را بعنوان و لقب شیرویه میگوید چون من بلطف خداوند
مالک تاج و تخت شده‌ام تمام قصد و منظورم اینست که آنچه از خیر عامه در قوه دارم بفعل آرم بنابراین در اول
سلطنت تمام زندانیان را آزاد کردم و محض آسایش بندگان خدا میخواهم با امپراطور روم همانطور که با تمام
سلاطین ممالک مجاور در حالت صلح و صفا میباشم بدوستی و اتحاد گذرانم و برای انجام این امر مهم فیناکیش
را که از معتمدان درگاه است مأمور دربار امپراطور نمودم که مودت و یکجهتی ما را بدان حضرت اظهار نماید و معلوم
کند که برادر من امپراطور چه شرایط میخواهند برای مصالحه قرار دهند

جواب امپراطور مفقود شده اما از قراین معلوم میشود که حالت هراکلیوس و طبیعت او با مقاصد شیرویه
مساعدت داشته و با اختتام جنگ مایل بوده بزبان خوش جواب داده و در شروط مصالحه نیز ملایمت و عدالت را
پیشنهاد کرده و نگارش عهدنامه ظاهراً بعهده اوستاتیوس نامی محول و موکول شده و فیناکیش سفیر ایران بعد از آنکه
یکهفته مهمان امپراطور بوده بدربار دولت متبوع خود معاودت نموده

اصول شرایط معاهده دولتین ایران و روم این بود که حالت آن دو دولت نسبت بیکدیگر همان حالت قبل از
جنگ آخری باشد عساکر ایران مصر و فلسطین و سوریه و آسیای صغیر و مزوپوتامی غربی و سایر امکنه را
که از خاک روم منتزع ساخته تخلیه و واگذار کنند و از آن نواحی و حدود خارج شوند و اسرائی را که در خاک
روم گرفته پس دهند علاوه بر این صلیب [illegible] را که بعقیده رومیها همان صلیب اصلی است که حضرت عیسی را
بآن صلیب زده‌اند و لشکریان ایران از اورشلیم ربوده رد نمایند

چون دولت روم در خاک ایران فتوحاتی نکرده و جائی را فتح نکرده چیزی نداشت که پس بدهد جز بعضی اسرای
ایرانی و چیزی که متقبل شد این بود که با ایرانیانی که سوریه و مصر و آسیای صغیر را تخلیه میکنند و باوطان
خود مراجعت مینمایند بخوبی رفتار کند پس تخلیه ولایات شروع شد و چوب آن صلیب را هم که شیرین ملکه
ایران حفظ کرده بود پس دادند و سال بعد هراکلیوس بزیارت اورشلیم (بیت المقدس) رفته آنرا دوباره

در همان محلی که از آنجا بیرون آورده بودند گذاشت

رسم است که سلاطین روز تاجگذاری طرف مهر و محبت مردم واقع میشوند قباد دوم (شیرویه) هم همین
خیال را داشت چه رعایا مخصوصاً بواسطه اینکه او مسبب اختتام جنگ شده و بعد از آن همه خسارت و ضعف و مصائب
سوگواری که چندین هزار خانواده دارا بوده یا عزادار ساخته بوی آسایش و فراغت میشنیدند دلشاد گشته مهر و محبت
پادشاه تازه را در دل گرفته بدعاگوئی وی میپرداختند خالیکردن زندانها نیز اگرچه مصلحت دولت نبود بر شمار
دعاگویان می افزود قباد دوم برای جذب قلوب در ابتدای سلطنت خود یک کار دیگر هم کرد و آن معاف نمودن رعایا
از همه قسم عوارض و مالیات بود و خیال داشت اگر زنده بماند تا سه سال از رعیت چیزی نگیرد

این کارهای شیرویه شاید عقلاً محل ایراد باشد لکن یک کار کرد که در خوبی آن جای تامل نیست و آن اینکه بنا را بر
عدل و داد گذاشت و باشخاصی که در سلطنت پدرش مظلوم واقع شده بودند بمهر و ملایمت رفتار نمود چنانکه محبوسین
خسرو را آزاد و رها کرد و معزولین او را باز بر سر کار آورد و در عوض صدماتی که بآنها وارد آمده انعام و جایزه داد
و تا اینجا هر چه از سلطنت تازه دیده میشد اسباب امیدواری بود و با آنکه ابتدا خوش عاقبت بنظر نمی آمد بخوشی و
رفاه میگذشت و فقط از یکجهت احتمال خوف و تزلزل میدادند یعنی از جهت شهربراز سردار بزرگ خسرو که آن پادشاه
قلیل زمانی قبل از آنکه کشته شود قصد جان او داشت ظاهراً شهربراز از شرایطی که شیرویه برای صلح با روم قرار داد
راضی نبود بلکه علامتی بدست است که در منع اجرای آن شرایط ساعی شد در سلطنت شیرویه شهربراز حکومت
ولایات غربی و سرداری شصت هزار نفر قشون داشت شیرویه با او بلطف و مهربانی حرکت کرد لکن حال شهربراز حاکی
و وضع رعیتی نبود و ممکن که طرف سوء ظن واقع گردد شک نیست که شهربراز خیالات بلند داشت اما در آن وقت چیزی
از او ظاهر نشد و بی سر و صدا در ولایات محکومه خود ماند و ضمناً با امپراطور روم بنای سازش را گذاشت

شیرویه یا قباد دوم بعد از چند ماه سلطنت نیکنامی اول کار را از دست داد و خاتمه دردناکی بمردمی و مروت
و انصاف و عدالت بخشید یعنی پسران خسرو دوم را که برادران او بودند تماماً بکشت و آنها بروایت مختلف زیاده
از چهل نفر و کمتر از پانزده نفر نبودند و خلاف و خطائی هم نبوده که قباد در ریختن خون آنها معذور باشد در
سلسله های سلاطین مشرق زمین بعضی باین قسم قتل عام عادت داشتند و برخی برادرهای خود را کور میکردند
لکن در ساسانیان هیچیک از این دو رسم مرسوم نبود و آنچه ما میخواهیم جهت این کار را معلوم کنیم نمیتوانیم بلی
میگویند برادرهای قباد همه هنرمند و قابل و کافی بوده اند شاید باینکه آن بیچاره ها راه دیار عدم پیمودند
خلاصه اگر بعضی نظرها ملاحظه شود شاید بگویند در صورتیکه قباد عمری طولانی میکرد و فرزندان زیادی
میآورد این برادرکشی برای او در عمل دولت و سلطنت صرفه و فایده داشت با ضرری چندان بر آن مترتب نبود

(لکن چون)

لکن چون و خود نیز دوامی و عمری ننمود این خونریزی تقریباً نژاد و سلسله ساسانیان را بر انداخت و دولت عجم را
ضعیف و بیقوت ساخت شیرویه یا قباد دوم چند خواهر داشت و از خواهران او دو تن هنوز شوهر نکرده اسم
یکی پوران دخت اسم دیگری آزرمیدخت و پوران دخت از آزرمیدخت بزرگتر بود این دو دختر از قتل برادران خود
سخت مصیبت زده و محزون گشته بحضور پادشاه رفتند و او را ملامت کردند و کلماتی گفتند که خیلی جانگداز و رقت
انگیز بود از جمله گفتند حرص و میل تو بسلطنت تو را بر آن داشت که پدر و برادران خود را بکشی کشتی و در ظرف چند ماه
مقصد را باین اعمال شنیعه کشتی باین امید که سلطنت برای تو و اخلاف تو خواهد ماند بدانکه هر چه بمانی و هر قدر عمر کنی
عاقبت باید بمیری و در محل جای گیری خدا نخواهد که از این سلطنت متمتع شوی وای بر این دولت بی بهره بی

این کلمات در قباد سخت اثر کرد و بدرستی گفتار ایشان اذعان نموده تخت و تاج خویش را بر زمین افکند بعد
از آن حزن شدید که عارض او شده نتوانست بکار سلطنت رسیدگی کند و دوری چند با همان حال گذراند و پس از اندک
زمانی بمرد مصنفین مشرق گویند اندوه فوق العاده قباد را بکشت لکن اوتیکیوس رومی خلیفه اسکندریه میگوید
در زمان سلطنت قباد ناخوشی طاعون در ایران بروز کرد و بسیاری از مردم را هلاک نمود و خود سلطان هم بهمین
مرض درگذشت و مدت ملک او باختلاف شش ماه یا هفت ماه و هشت ماه بود و بعضی هم هیجده ماه نوشته اند
شک نیست که در زمان قباد دوم طاعون در ایران بروز کرده و مورخین عرب در این باب با اوتیکیوس
متفق میباشند و از شدت این مرض چیزها می نویسند چنانکه گفته اند در ولایاتی که طاعون بروز کرده نصف
یا ثلث اهل آن از این ناخوشی تلف شدند و باین واسطه چند صد هزار نفر از جمعیت ایران کم شد مشرق زمین
بیشتر از اوقات مبتلا باین بلیات میشود و مراجعت کردن جمعی مردم از مختلف آسیای صغیر و سوریه و فلسطین
در حالتی که دو چار تنگدستی نیز باشند باید بقاعده تولید این امراض نماید

از روی سکه های قباد دوم سلطنت او باید یکسال طول کشیده باشد یعنی در ماه فوریه سنه ششصد و بیست و
هشت میلادی جلوس کرده و ظاهراً در ماه ژوئیه سال ششصد و بیست و نه درگذشته سکه هائیکه باو
نسبت میدهند خیلی شبیه بسکه های خسرو دوم و اردشیر سیم میباشد و عبارات آنها اینست (کاوات
فیروز) دستهٔ مروارید در پشت و روی سکه یکی است و متعدد نیست لکن گردن بند مروارید شاه دو رشته
است چشم قباد دوم درشت و موی سکه های زمان شاپور دوم و سکه های سلاطین بعد تا آن زمان
[illegible] ظاهر و نمایانست

بعد از قباد دوم سلطنت به پسرش اردشیر سیم رسید و او طفلی هفت ساله بود و بقول بعضی یک ساله
و بزرگان مملکت او را بسلطنت برداشتند [illegible] و نایب السلطنه برای او معین کردند و نایب السلطنه مهر آذر

(نام داشت)

نام داشت گویند این شخص از روی حزم و عدل حکومت میکرد لکن در مشرق زمین در وقت
صغر سلطان اغتشاشها روی میدهد که کار را بر نایب السلطنه دشوار میکند شهربرز در سلطنت قباد
دوم نیز بوده و اطاعت کرده بود در این موقع که طفلی بتخت سلطنت نشسته و غیر از او دیگر کسی از سلسلهٔ ساسانی
در میان نیست وقت را مقتضی دید که خیالات بلند خود را ظاهر سازد و بنا بر این در صدد شد که خسرو دوم باو
وارد آورده بود از دارا امّا قبل از اقدام باین خیال و طغیان با هراکلیوس بنای سازش را گذاشت و از وی
کند اطمینانی حاصل نمود تا اینکه دانست اگر محتاج بکمک شود امپراطور مضایقه نخواهد داشت ملاقات
هراکلیوس و شهربرز در هراکله (هرقلیه) در کنار دریای پرپنتیس (مارمارا) اتفاق افتاد و شهربرز
متعهد شد تخلیهٔ مصر و آسیای صغیر و سوریه را که تا آنوقت بر عهدهٔ تعویق مانده انجام دهد بعلاوه وعده
کرد اگر در کار خود پیشرفتی حاصل نماید مبلغ خطیری در ازای خسارتها که در جنگ آخری بدولت روم وارد
آمده بامپراطور تقدیم کند هراکلیوس به پسر شهربرز که نیستاس نام داشت لقب پاتریکیان داد و دختر او
مسماة به نیکه را برای پسر خود تئودوز بزنی گرفت و دختر نیستاس را که نوهٔ شهربرز باشد در حبالهٔ نکاح کنستانتین ولیعهد
خویش در آورد و از آنجا که شهربرز مصمم بود با اردشیر سوم و مهرهادرس مصاف دهد احتمال میرود هراکلیوس
قشونی هم برای کمک بسردار ایرانی داده باشد امّا تفصیل جنگ شهربرز با پادشاه ایران فی الحقیقه اطلاع درستی
از آن نداریم گویند آن دلاور با شش هزار نفر بطرف طیسفون حرکت کرد و آن شهر را گرفت و اردشیر و مهر
هادرس و بسیاری از بزرگان را بقتل رسانید تخت و تاج را بچنگ آورد دیگر اردشیر تا چه درجه مقاومت
کرد و چگونه مغلوب شد جنگی شد یا نشد درست معلوم نیست چیزیکه مسلم میباشد اینست که نزاع و زد و خورد
باختصار گذشته چه از روی یقین پادشاه چون قوة و قدرتی نداشته و مهرهادرس هم با وجود فضل و نیت خوب ضعیف
بوده از آنطرف شهربرز قوی و کاردان لکن کشتن طفل ده ساله یا منتها هشت ساله که اصلاً از وی تقصیری نکرده و بحکم
شرع و عقل مالک تخت و تاج بوده البته حرکتی وحشیانه میباشد و برای سردار قابلی که تا آنوقت بشرافت
کند این ننگ بزرگی شمرده میشود

در آن عصر و زمان تحصیل تخت و تاج آسان بود امّا نگهداری سلطنت غصبی مشکل مینمود شهربرز گویا
زیاده از دو ماه سلطنت نکرد و در این مدت تخلیهٔ ولایاتی که خسرو دوم از روم گرفته پرداخت و شاید قسمتی از
صلیب حقیقی را که قباد دوم نگاه داشته نیز پس داد و لشکری بطرف قبایل خزر فرستاد چه آنها در ارمنستان تاخت
و تاز پرداخته و آن مملکت را ویران کرده بودند مورخین ارمنی گویند شهربرز پوراندخت دختر خسرو دوم را
تزویج نمود مگر از این راه حقی بسلطنت داشته باشد بر فرض صحت مطلب این تدبیر شهربرز بیثمر واقع شد چه هنوز

دو ماه از سلطنت وی نگذشته سربازهای خود او در روز بار شمشیر بروی پادشاه غاصب کشیده سزایش را دادند
و پس از قتل بند بپایش بسته نعش او را در کوچه‌های طیسفون گردانیدند و ندا کردند که هر کس از خانوادهٔ سلطنت
نباشد و بر تخت پادشاهی و سلطنت نشیند جزای او این خواهد بود) پس از آن پوراندخت را بتخت سلطنت
نشاندند و از زمان سیروس تا آنوقت این اوّل زنی بود که در ایران پادشاهی نمود

بزرگان سرکش ایران به پادشاهی زن اطاعت کامل نداشتند و چون دیده بودند بهرام چوبینه و شهربرز با آنکه
از خانوادهٔ سلطنت نبودند توانستند خود را بپادشاهی برسانند جمعی بطمع و خیال افتاده و از اطراف مدعی برای
پادشاهی پیدا میشد و هر کدام خود را بنحو غریبی بخانوادهٔ سلطنت میبستند و تکیه باسلحهٔ هواخواهان خویش
و ضعف دولت داشتند امّا پوراندخت معلوم نیست بمرگ طبیعی درگذشت یا کشته گشت لکن خواهرش آذرمیدخت
که بعد از او بتخت نشست یقیناً کشته شد پس افسر پادشاهی بسرعت گرد سر بزرگان گردید و در چهار پنج سال نه
یا ده نفر متوالیاً بتخت نشستند و عمدهٔ آنها چند روز یا چند ماه بیشتر سلطنت ننمودند و از هیچیک عمل مهمّی مذکور
نشده لهذا ذکر اسامی آنها لزومی ندارد

در این چهار پنجسال احتمال میرود در بعضی اوقات دو یا سه نفر با هم هر یک در نقطهٔ سلطنت کرده و با هم معاصر
بوده معذلک چنانکه گفتیم شرح حال ایشان اهمیتی ندارد همینقدر باید دانست چهار سال و نیم بعد از سلطنت
خسرو دوم دولت ایران خیلی متزلزل و همه‌جا مغشوش بوده نزاع مدعیان با یکدیگر تمام مملکت را دوچار هرج
و مرج و اغتشاش و خونریزی نموده آخر الامر در ماه ژوئن سال ششصد و سی و دو میلادی این انقلاب داخلی و فتنه
بواسطهٔ انتخاب یکنفر جوان که میگفتند از شاهزادگان ساسانیست برطرف شد و خوابید و تمام اهل مملکت بدون
اشکال بسلطنت آن جوان راضی شدند جوان مزبور یزدجرد سوم پسر شهریار نوادهٔ خسرو دوم بود که در اوّل
عمر از دربار رانده در حالت گمنامی مانده شاهزادگی خود را پنهان میداشت چه اگر ظاهر مینمود مبتلا بخطر میشد
خلاصه یزدجرد اصطخر را که پای تخت قدیم ایران بود و در آنوقت مبلغها از آن کاسته برای اقامت انتخاب کرده
و تا سن پانزده سالگی در آنجا مجهول الحال زیسته در آنوقت که محتاج بوجود یکنفر شاهزادهٔ ساسانی بودند
پنهان پیدا شد و چون از خانوادهٔ ساسانی کسی دیگر نمانده یزدجرد را از کنج عزلت بیرون آورده بسلطنت
برداشتند

برای اینکه جلو انقراض دولت عجم را بگیرند بد خیالی نکردند امّا قدری دیر بود و وقتی که میتوان گفت کار گذشته بود
توضیح آنکه در زمان نزاع دولتین ایران و روم که متصل در صدد صدمه زدن بیکدیگر بودند دولت دیگر
در مملکت مجاور بنای صعود را گذاشته در صورتیکه هیچکس ترقی آنرا انتظار نداشت مقصود از مملکت مجاور شبه جزیره

عربستان است و منظور از دولت دیگر ظهور و بعثت حضرت خواجهٔ کاینات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و اعتلای لوای سعادت انتمای اسلام

مستر ولکنس گوید حضرت محمد ص قبایل عرب را که در صحرای عربستان پراکنده بودند جمع نموده مطالبی را بآنها القا
کرده که میراث و جهان عاریتی را اعتنا نشده و بمقامات عالیهٔ آنجهانی مطمئن و امیدوار کنند بنابراین از ملل
همسایه هیچ قومی نمیتوانستند در برابر آنها پاداری و مقاومت نمایند و در هر حال و هر نزاع و جدال غلبه عرب را
بود

حضرت رسول صلی الله علیه و آله وقتی مبعوث شد که خسرو دوم و هراکلیوس با هم دست و گریبان گشته و دو
سال فوت و قتل پرویز یعنی سنهٔ ششصد و بیست و هشت قدرت ظاهری حضرت رسالت پناهی ص از تمام رؤسا
و مشایخ قبایل عرب بیشتر شده بود و آنحضرت دو سال بعد لشکری بسوریه فرستاده دولت روم را بمیدان جنگ
دعوت فرمود و قبل از رحلت رسول صلی الله علیه و آله و سلم استعداد دولت اسلام بانجا رسید که توانستند
سی هزار نفر جنگی در معرکه حاضر نمایند در زمان اغتشاش داخلی ایران حاکم ایرانی یمن و منذر پادشاه
آن سرزمین را که در ساحل غربی خلیج فارس حکومت میکرد حضرت مقدس نبوی مطیع نمود پس یزدجرد وقتی
بتخت سلطنت ایران نشست قدرتی در مقابل خود دید که از یکطرف بسمت سفلای فرات دست دراز کرده و دست
دیگر را بجانب سوریه و فلسطین بلکه بروی آن نهاده و بعلاوه یزدجرد تهدید میشود و در چنین حالی ایران
خود نیز بواسطهٔ جنگهای داخلی و خارجی دچار ضعف و بیحالی گشته شخص سلطان هم بواسطهٔ جوانی و عدم تجربه
برای برابری با رؤسای عرب کافی نبود معهذا چنانکه شرح آن بیاید فوق تصور کوشش کرد و سخت مقاومت
نمود و با آنکه متصل شکست میخورد قریب بیست سال در جنگ پافشرده دست از کار نمیکشید تا آنوقت که
خیانت نزدیکان و همدستهای خود او ضمیمهٔ خصومت طرف مقابل گشت و طومار سلطنت عجم را در نوشت

فصل بیست و هفتم

مطالب این فصل عبارتست از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و تنزل حال عرب جمع شدن
عرب تابع ایران در خلافت ابوبکر خلیفهٔ اول فتح حیره فتح ابله تاخت و تاز هرمز و بوتامی وقعهٔ جسر شکست
اعراب جنگ بویب شکست مهران بواسطهٔ المثنی کوشش دیگر ایران جنگ قادسیه شکست لشکر ایران
ایران متارکه جنگ حرکت سعد بن ابی وقاص بطرف طیسفون فرار یزدجرد تسخیر طیسفون جنگ
جلولا فتح شوش و دست اندازی بفارس احضار سعد وقاص جمع کردن یزدجرد قشون در نهاوند
جنگ نهاوند فرار یزدجرد فتح بعضی ایالات ایران قتل یزدجرد اخلاق یزدجرد سکه های

یزدجرد
قدرتی که عرب بواسطهٔ وجود مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله در کمال سرعت حاصل کرده بعد
از رحلت حضرت مجزا گشت و زمانی که یزدجرد بر سریر سلطنت برقرار و مستقر شد شنید که رسول اکرم ص
در گذشته و اعراب کلیهٔ بنای طغیان آغاز نهاده مرتد وار از دین اسلام برگشته و باز سرخود شده خلاصه اسلام
قوت زمان حضرت ختمی مآب را نداشت و میبایست بعد از آن هیجان فقط بهمت و وجود مبارک آن حضرت بود تا پیروان
و جانشینان آن بزرگوار آن حرکت و اثر را میتوانستند امتدادی دهند

اصحاب پیغمبر ص در تعیین جانشین آن حضرت تعجیل نمودند و ابوبکر را که از صحابه و پدر عایشه از زوجات حضرت
بود خلیفه خواندند و او قلبی قوی و شجاعت و خلقی معتدل داشت و معلوم میشود که از عهدهٔ رفع مشکلاتی
که در پیش است بر میآید اما از آنجا که شصت سال از عمرش گذشته و خود نمیتوانست متحمل متاعب جنگ شود
سرداران قابل را بکار انداخت و در ظرف چند ماه اغتشاش برپا شده را دفع نمود و چیزی نگذشت که تمام اعراب
باستثنای قبیلهٔ غسان بخلافت او معترف شدند معتبرترین رقیبی که خلیفهٔ اول در مقابل داشت مسیلمه بود که
دعوی نبوت مینمود و جمع کثیری پیروی او میکردند ابوبکر با چهل هزار قشون و مسیلمه با استعدادی که میتوانست
با عساکر خلیفهٔ اول روبرو شود چنانکه در تلاقی اول این جیش جرار را عقب نشانید و هزار و دویست نفر از آنها را بقتل
رسانید لکن دفعهٔ دوم عساکر اسلام غلبه کردند مسیلمه کشته شد و خالد ملقب بسیف الله خبر این فتح خود را باغنایمی
که از دشمن گرفته بمدینهٔ طیبه برد بعد از اتمام کار مسیلمه عشایری که تا آنوقت سرکشی میکردند مطیع شدند
و خلیفهٔ اول خود را از کار داخله فارغ دید بخیال فتوحات خارجه افتاد
در سال اول یعنی سنهٔ ششصد و سی و سه میلادی ابوبکر ابتدا امر داده بود که لشکر بسمت مشرق فرستند یا بطرف
مغرب آخرالامر بهر دو جانب روانه نمود دسته بطرف سوریه و دستهٔ دیگر بسمت حیره و در اینوقت ایاس جانشین
نعمان بن منذر در حیره در شعبهٔ غربی فرات اقامت داشت و این ناحیه کلیته در تبعیت دولت ایران بود خالد بن
ولید سردار قشون مأمور عراق با حیره دو هزار نفر لشکری از وسط صحرا بکنار شعبهٔ غربی فرات آورده در عرض
سی در جریان نهر رسیده مثنی رئیس بنی شیبان که ابتدا تابع ایاس بود و بعد سر از اطاعت پیچیده و مسلمان
شده خود را در ظل حمایت خلیفهٔ اول قرار داده خالد را کمک نمود و آن سردار بزودی بعضی از نواحی حیره را
مسخر کرده و از نهر مزبور پائین آمده تا بر پای تخت حیره رسیدند در آنجا قشون حیره که مرکب از عجم و عرب بود جنگ
سختی با عساکر اسلام نمود و این اول مصافی است که مسلمین با زردشتیان داده اند از قشون حیره ایرانیها تماماً
سوار بودند و سرداری داشتند که اعراب اسم او را اسبصو بر ضبط نموده عدهٔ این لشکر ایرانی را تصریح نکرده اند

لکن ظاهراً قلیل بوده و مثنی بشدت بآنها حمله کرده و آن جمع را منهزم و متفرق ساختند و بعد از آن چون حیره برای
دفاع خود حصار و دیوار و نه آنها چیزی نداشتند باری ناچار تسلیم شد و رضا داد که دویست هزار درهم جزیه دهد
چون خبر این پیشرفت بخلیفهٔ اول رسید بر آن شد که حدود عراق را کاملاً در تحت تبعیت و تصرف عساکر اسلام
قرار دهد بنابر این گفت از هر طرف مدد برای خالد فرستند و قشون این سردار در اندک زمانی به هیجده هزار نفر
رسید و با آن جمعیت بطرف جنوب راند و مصمم بود تمام ناحیه‌های بین صحرا و فرات شرقی با اصلی را متصرف نماید باید
دانست که معتبرترین بلاد جنوب در آن زمان ابله بود و آن واقع بر روی نهری از شعب فرات در نزدیکی بصرهٔ
حالیه و در آن شهر تجارت هندوستان در آن وقت نیک رواج داشت و معروف بود بشهر سرحدی جانب
هندوستان و هرمز نامی در آن حکومت میکرد و بیست هزار قشون ابواب جمع او بود خالد با هرمز نیز جنگید
در این وقعه هم نصرت و غلبه او را شد و بقول اعراب هرمز بدست خود کشت و ابله متصرف او گشت و غنایم
کثیره بچنگ وی افتاده و بعد از آنکه بهره‌ای از مجاهدین قسمتی داد خمس غنایم را با یک زنجیر فیل بمدینه برای
ابو بکر فرستاد اعراب فیل ندیده از مشاهدهٔ آن حیوان عظیم الجثه غریب با از حد متعجب گشتند از یکدیگر میپرسیدند
آیا واقعی این حیوان از خلقتهای خداست یا از صنعتهای انسان باری غلبهٔ خالد را سه صوبه و هرمز پیشرفتها
دیگر از پی داشت و آن تسخیر تمام ناحیهٔ حاصل خیز بین ساحل فرات بود از هیت تا خلیج فارس که در میان حکام عرب تقسیم
شد و ایران از امداد مملکت عرب و غربی فرات که تا آن وقت دم از هواخواهی این کشور میزد محروم گشت مخصوص
بعد از آن ایران از این سمت بفاصلهٔ چهار صد میل هدف سهام حملات شد و سدی که در دجله داشت فقط
نهر بود که در میان پای تخت ایران و عساکر اسلام حایل میگشت
اندکی بعد از فتح حیره خالد برای جنگ شام احضار شد و بآن سرزمین رفت و بمحاصرهٔ دمشق مشغول گشت
و ایران فی الجمله فراغتی یافت و اهالی موقع را غنیمت شمردند و در ایالات مفتوحه اعراب بنای تحریک گذاشتند
و رستم که از جانب یزدجرد مأمور دجله و کسری و جنگ با عرب شد بشهرهای مختلفهٔ سواد عراق یعنی ناحیهٔ واقع ما بین
فرات و صحرای عربستان فرستاده‌ها فرستاد که مردم را بشورانند و وعده داد که لشکر از ایران هم با آنها کمک خواهد
نمود موقع مناسب بود و اگر اعراب کمتر مصر بودند یا مردم ایرانی سرای بهتر و قابلتر داشتند تمام مملکت سواد را
از اعراب پس میگرفتند لکن حکم تقدیر غیر از این بود لهذا قشون رستم شکست فاحش خورده مثنی و ابو عبیده در
سلسله جنگ مختلف که جنگهای نمارق و سقاطیه و باروسما باشد سرداران ایران را که ژابان و نارسیس (نرسی)
و ژالنوس نام داشتند مغلوب کردند و لشکریان آنها را بسمت دجله پراکنده نمودند و قدرت اعراب در ناحیه
ما بین فرات و صحرا دوباره برقرار شد بلکه کار بجائی رسید که معلوم نبود ایران میتواند مرز و بوم را نگهدارد

با عنقریب ایرانیان هم اعراب را از چنان عساکر ایرانی بیرون خواهند آورد در اینحال مجاهدین عرب دوچار شکستی گشتند
آنکه رستم چون شکست لشکریان خود را شنید قشونی فرستاد که مواظب حال طرف مقابل باشند سردار این سپاه بهمن جادو
معروف به ذو الحاجب بود بهمن در فرات غربی در محلی معروف به قس الناطف در نزدیکی محل کوفه اردو داشت رستم برای
اینکه لشکریان را نیک بر انگیزاند و جری کند درفش کاویانی را که مرصع بجواهر و زینت بسیار بود و از قرار مذکور هیجده
قدم طول و دوازده قدم عرض داشت به بهمن داد بقول مورخین ایران بهمن دارای سی هزار نفر جنگی و سی زنجیر فیل بود و عساکر
ابو عبیده سردار عرب منتها به ده هزار نفر میرسید گویند سردار عجم یعنی بهمن اعراب را تکلیف کرد که از فرات عبور کنند و
باینجانب آیند که قشون عجم در آنجا اردو زده یا بگذارند لشکریان ایران عبور نمایند بطرف اعراب روند ابو عبیده با آنکه سرداران
عرب تصدیق نمیکردند جرأت نموده جسری روی فرات بست تا عساکر خود در ساحل نسبتاً وسیع در آنجا که سپاهیان عجم بودند
قرار گیرند سواران تیرانداز ایران که مسلح بجوشن بودند در عقب فیلها صف کشیده بنای تیراندازی گذاشتند و
اعراب را مشوش نموده بدست و پا انداختند عساکر عرب خواستند نزدیک شوند و از زحمت تیر آسوده کردند اسبهای آنها
از فیلها ترسیده و صدای زنگی که بگردن آن حیوانات آویخته نیز مزید علت گشته پیش نرفتند مجاهدین عرب چاره نداشتند
جز اینکه پیاده شوند و بر جنگجویان عجم حمله کنند و مطمئن که از این راه فیلها را منهزم خواهند نمود در این اثنا ابو عبیده
که یکی از فیلها حمله کرده بود و آن حیوان او را گرفته زیر دست و پای خود خورد و خمیر ساخت این واقعه بر جرأت جنگیان
ایران افزود و بدشمن تاختند و اعراب بواسطهٔ کشته شدن سردار عرب ابو عبیده دل خود را باخته عقب نشسته بطرف جسر
مراجعت برگشتند لکن جسری باقی و برپا نمانده معلوم نبود ایرانیها آنرا خراب کرده یا اعراب برای اینکه راه مراجعت مسدود
باشد و از ناچاری جنگ کنند و کاری از پیش ببرند بانهدام جسر پرداخته خلاصه عساکر اسلام تا درفتند تهیهٔ جسر نمایند
مبلغی صدمه و خسارت دیدند و بسیاری مقتول گردیدند جمعی هم ایرانیها به شط انداخته غرق کردند اعراب از نه یا
ده هزار نفر که بودند پنجهزار نفر مراجعت نمودند و از این پنجهزار دو هزار نفر نیز فوراً متفرق گشتند و با وطان خود رفتند
در این وقعه که مشهور بوقعهٔ قس الناطف میباشد و از او وقعهٔ جسر نیز گویند گذشته از ابو عبیده سلیط بن قیس هم
که سرداری آزموده بود کشته شد و مثنی که بعد از ابو عبیده سردار شد سخت مجروح گشت و اگر در میان ایرانیها
نفاق در نگرفته بود و بهمن مجبور بمراجعت طیسفون نمیشد بقیة السیف عرب را بآسانی منهزم میساخت اما
خدا میخواست که کار مسلمانان پیشرفت کند
اعراب بعد از این شکست به لیس رفتند و مثنی از عمر کمک طلبید خلیفهٔ ثانی فوراً لشکری بسرداری جریر بن عبدالله
بمدد مثنی فرستاد و مثنی مهیای حمله شد اما طرف مقابل پیش دستی کرده یعنی یکی از سردارهای نامدار ایران
که مهران نام داشت از فرات گذشته بحیره حمله نمود مثنی بتعجیل عساکر خود را از اطراف طلبیده کنار نهر بویب نزدیک

شهر حیره با لشکریان ایران مصاف داد قشون ایران اگرچه از وقت ظهر تا غروب با کمال ایستادگی جنگ کرده اما سردارانشان
کشته شده شکست خوردند و ناچار از فرات عبور نموده بطیسفون باز گشتند اما خسارات بکوبا آنها وارد نیامد
زیرا که اعراب به بی نظمی نمودن حمله آنها قانع شده در تعاقب کردن آنها اصراری ننمودند لکن بواسطه این شکست تمام
مرز و بوم ها در تحت اختیار اعراب قرار گرفته و ایشان نهب و غارت خود را تا دجله و حوالی پای تخت امتداد دادند
سال ششصد و سی و شش میلادی نیز و سپهبد و دولت ایران مهیای کوشش جدید گردید پس صد و بیست هزار
نفر لشکری جمع کرده رستم را که بهترین سرداران آن زمان بود صاحب اختیار آن قشون قرار دادند و مجدداً از فرات عبور نموده
داخل سواد شدند و اهالی را بشورش وا داشتند و دنبال عساکر عرب افتادند اعراب در قادسیه جمع شده و محل مستحکمی
جایگاه خود قرار داده بودند خلیفه ثانی برحمت و یاد هشت مجاهد با سلام از سواد بسی هزار نفر رسانید و سرداری
آنها را بسعد بن ابی وقاص داد چه مثنی از زخمهائی که برداشته درگذشت سعد بکلی حالت دفاع اختیار کرده اردوی
او در خارج شهر قادسیه بود و از دو طرف نهری که از فرات منشعب شده و بطرف جنوب شرقی و در پای نجف جاری است
آن اردو را حفظ مینمود سردار عرب یعنی سعد تمول داشت و نمیتوانست روی اسب بنشیند ناچار از قلعه قادسیه بملاحظه
آنها میپرداخت و دستور العمل برای عساکر میفرستاد رستم بجهة اینکه میخواست با اعراب روبرو شود مجبور شد شعبه شرقی
رودخانه را که باسم العتیق نام برده اند با خاک و خاشاک و نی پر کند تا بتواند عبور نماید اعراب برای ممانعت او از اینکار
اقدامی نکردند سردار ایران چون خود را مقابل دشمن آورد طوری که مصلحت میدانست صف آرائی کرد و لشکر را بقلب
و جناحین قسمت نموده خود با نوزده زنجیر فیل و سه خمس سپاهیان در وسط قرار گرفت و اختیار میمنه را بهرزالنوس وا گذاشت
و میسره را به بندسواز که هر یک از این دو سردار بقاعده بیست و چهار هزار قشون و هفت زنجیر فیل داشتند اعراب دارای
چنین ترتیبی بودند سعد بن ابی وقاص خالد بن عرفطه را بجای خود سردار جنگ قرار داده و خود از برج قلعه
قادسیه مواظب بود و احکام میفرستاد قتال از ظهر شروع شده تا غروب آفتاب طول کشید اعلام بشروع
جنگ بانگ الله اکبر بود که سعد از برج قلعه این کلمه را بفریاد ادا نمود سواره عرب پیش آمد قشون ایران فیلها را جلو
داندند و همان تدبیر و فتح جسر را بکار بردند اسبهای سواران عرب فرار کردند و فقط پیاده ها ماندند بنظر میآمد
که فتح با لشکریان عجم باشد چه آنها در جناحین پیش بودند طلیحه با بنی اسد نیز نتوانستند کاری از پیش ببرند و شکست
وارد آمده بود اگر عاصم از سران عرب بحکم سعد دسته از تیراندازان و جمعی از پیاده گان را بجنگ فیلها نمیفرستاد تیراندازها
آن حیوانات را زخمی کردند و تنگهای آنها را باز نمودند و فیل سوارها را بزمین انداختند و بواسطه سواران عرب
از خطر جستند و لشکر عجم اعقب نشاندند چون شب شد قشون ایران منظماً باردوی خود باز گشتند و در این روز
که معروف بروز ارماث میباشد عمده خسارت باعراب وارد آمد چه پانصد نفر از آنها مقتول گشتند و بهمین

شناسب نبرد خوردن داشتند
روز دوم جنگ میدان قدری تغییر کرده بود یعنی لشکریان ایران وقت شب با اندازه عقب نشسته بودند در این روز
از سوریه برای عساکر عرب مدد میرسید لهذا آنرا یوم الاغواث خوانند و جنگ در یوم الاغواث چنین بنظر
می آید که چندان شدتی نداشته زیرا که اعراب منتظر بودند که لشکری جدید تر با آنها رسد قشون ایران هم احتراز
از جدال مینمود تا تمامی تهیه فیلها خود را اتمام کند چه تجهیزهای آنها روز پیش شکسته و محتاج بمرمت بود از شبیخون
وقت صبح بزد و خوردهای مختصر و جنگهای تن بتن گذشت و در این گیرودارها هم برای عجم صرفه حاصل نشد
بلکه ضرر کردند باین معنی که دو نفر از سردارهای بنام معتبر ایرانی کشته شد یکی بندوان دیگری بهمن ذوالحاجب
بعد از زمانی چون اعراب قوه خود را کافی و کامل دیدند بتمام صف عساکر ایران حمله بردند مجاهدین عرب بعضی سوار
اسب بودند و برخی بر شتر نشسته و شترها را لباس مرتب ساختند که بفیل شباهت بهمرسانید سوارهای ایران همان
حال را پیدا کردند که اعراب از فیلهای حقیقی پیدا کرده بودند و عقب نشسته متفرق گشتند لکن پیاده ها محکم ایستاده
و سوارها هم بعد از زمانی باز جمع شدند و رستم سردار که نزدیک بود گرفتار گردد نجات یافت و شب در رسید
لشکریان عجم از شکست آسوده گشتند لکن همه کس میدانست که کار مسلمانان پیش است و سپاهیان ایران را
وثوقی نیست چنانکه مقتولین لشکر عجم ده هزار نفر بشمار میآمد و کشته گان عرب بیش از دو هزار نبود
شب روز اغواث ایرانیان مشغول شدند تا فیلها را دوباره تجهیز کردند و وقت صبح روز سیم که روز عماس باشد
آنها را بمیدان آوردند اما اعراب هم خودشان هم اسبهای ایشان با فیلها مانوس شده دیگر رعبی از آن حیوانات نداشتند
بلکه بعضی از مردم ایران که با اعراب ملحق شده بآنها یاد دادند که برای از کار انداختن فیلها باید خرطوم و چشم آنها را
زخمی کرد بنابر این دلیران عرب بخصوصاً فیلها را هدف سهام خود قرار داده و از جمله دو فیل را که سر دسته بودند
زخمی نمودند فیلها تماماً رو بفرار گذاشتند و از نهر عتیق گذشته بسرعت بطیسفون باز گشتند بعد از آن قشون طرفین
باهم دست و گریبان شده پیاده و سوار در تمام روز با شمشیر و نیزه جنگ کردند و از طرفین هیچیک بدرستی غالب گشته نبود
شب شد باز لشکریان ایران عقب نشسته از نهر عتیق گذشتند آنرا مابین خود و اعراب حایل قرار دادند که شب را با راحت
گذرانند چه زیاد محتاج باسایش بودند زیرا که بنیه عجمها از عرب ها ضعیف تر بود علاوه بر این برای آنها لشکری
تازه از قادسیه گرفته و آنها ورزیده و کار کرده بودند و ستمهای متوالی زحمت جنگ آنها را خسته و بیحال نموده سرداران
ایران میخواستند بعد از عبور از نهر عتیق قشون تازه کار را از خستگی بیرون آرند بعبارة اخری شب را راحت باشند و روز
باز بمیدان جنگ آیند اما اعراب قوی بنیه ملتفت این مطلب شده نگذاشتند این مقصود سرداران ایران حاصل
شود باین معنی که دو نفر از دلاوران و سرداران عرب که طلیحه و عمرو بن معدیکرب باشند با دسته مختصری از عتیق

کنشته بودند با یکی باد روی عجم حمله کرده ابتدا اغتشاش در گرفت بعد اغتشاش مبدل بجنگ حسابی شد صداها را
بلند کردند و فریادها شبیه بصدای سگ و شغال جو را گرفت از این رو آن شب را لیلة الهریر خواندند چه هریر بمعنی
نباح سگ و شغال است حاصل آنکه جنگ لیلة الهریر بمصاف و زد و خورد عماس وصل شد و این روز و شب برای
لشکریان ایران خیلی سخت بود معذلک چنین بنظر می‌آید که روز چهارم ابتدا باز کار لشکر عجم بهتر پیش میرفته
ما بین نهر بین مجنونه میجنگیدند اما از آنجا که باید کار اسلام پیشرفت نماید مقارن ظهر بادی از سمت مغرب شروع بوزیدن
مینماید و رمل و شن زیاد بلند کرده بر روی جنگیان عجم میریزد و اعراب که پشت بطوفان داشتند از این ره که
چندان صدمه ندیدند بلکه کوشش تازه کردند و قسمتی از قشون عجم مجبور شد عقب نشیند و از آنها که عقب نشستند
یکی هرمزان ساتراپ سوزیان یعنی حاکم خوزستان بود دیگری فیروزان از سردارهای معروف که بعدها در جنگ
نهاوند فرمانده قشون خواهد شد باری صف جنگ ناقص شد و سردار که رستم باشد در محل خطر واقع و در
همان حال باد شدیدی سرپناه تخت رستم را پاره کرده بنهر عتیق که چندان دور نبود انداخت و رستم از شدت باد
میان بعضی بارو بنه و قاطرها پناه برد و شاید در خیال فرار بود که اعراب باو رسیدند هلال بن علقمه که چشم
بغارت داشت بندهای بارها را باز میکرد تا بزمین می‌انداخت یکی از بارها ببغلی بزمین خورده رستم را مجروح
کرد رستم خود را در نهر عتیق انداخت که ملکه بواسطه شناجانی از میان دشمن بدر برد هلال نیز از عقب او در نهر
جسته و پا اورا گرفته بساحل آورد و کشت بعد از آن بر تخت رستم برآمده از بالا فریاد کرد که قسم بصاحب کعبه رستم را
کشتم این حرف لشکریان ایران را بهراس انداخته دلهای خود را باختند و اکثر فرار کردند و جماعتی که ایستادگی نمودند
تماماً از پا درآمدند بسیاری هم خود را در نهر عتیق انداختند بعضی شنا و برخی از محلی که پر شده گذشتند اما
تقریباً سی هزار نفر هم غرق شدند ده هزار نفر نیز در ظرف روز و شب قبل کشته شده بودند لکن از مسلمانان بیش
از شش هزار نفر کشته نشد از این فرار و تا آخر جنگ قادسیه از روزهای سخت بشمار می‌آید و شکست لشکریان ایران
از کوتاهی ایشان نبوده بلکه طوفان کار آنها را ساخته و حرکات ناگهانی سردار و تمام این اتفاقات معتقدین پیشرفت
خداخواه دین اسلام است باری از تمام ضربها که بعجم وارد آمد خسارات و ضرر از دست دادن درفش کاویانی
بیشتر بود

جالینوس از سردارهای عجم فراریان را راهنما شد و سعد که میخواست فتح خود را کامل نماید دسته قشونی از نهر
عتیق عبور داده عقب فراریان فرستاد یکدسته به پیش قراول لشکریان ایرانی رسیده از پی دسته زهرة بن حویه
تمیمی جالینوس را بقتل رسانید و دسته دیگر کاری نکردند و عده فراریان خود را بسلامت بطیسفون
رسانیدند

بواسطه شکست قادسیه دیگر امیدی به پس گرفتن ناحیه ساحل طرف یمین فرات نماند لکن دولت ایران هنوز از نهضت
استقلال خود مأیوس نبود غیر از اینکه حفظ پای تخت بعدها مشکل مینمود و صلاح آنکه کرسی و دربار دولت
و مملکت را تغییر دهند از طیسفون به اصطخر پای تخت قدیم فارس یا بهمدان دار الملك مدی برند امنای یزدجرد
ظاهراً گمان کردند با ختیار دبیرون رفتن از ناحیه دجله علامت سستی و ضعف است و به این شأن دولت مضر و شاید
خیال مینمودند و امید داشتند که اعراب صبر کرده بهمین قدر از فتوحات قانع شوند یا از رومیها که در نقطه دیگر با آنها
زد و خوردی داشتند شکست بخورند در هر حال چیزی که محل تعجب میباشد اینست که یکسال و نیم بعد از جنگ قادسیه
دیگر عساکر اسلام با عرب کاری بکار عجم نداشت و در این مدت ظاهراً دولت ایران هیچ بخیال تهیه کار خود نیفتاد
(پس زوال و انقراض دولت ساسانی تقدیر آسمانی بوده و باید اسلام پیشرفت حاصل کند)

اعراب بعد از آنکه یکسال و نیم مشغول بنای بصره و کوفه بودند و قدرت خود را در ساحل یمین فرات محکم نمودند باز
بنای تعرض را گذاشتند و ریاست جنگ مجدداً بسعد بن ابی وقاص تفویض شد این سردار تقریباً با بیست هزار
لشکر از کوفه یا انبار یا پرشاپور آمده آنجا از فرات عبور کرده داخل ناحیه مزوپوتامی شد یزدجرد چون شنید سعد
حرکت کرده خیال حمله بطیسفون دارد مجلس شورائی ترتیب داده از بزرگان پرسید در این موقع چه باید کرد عموماً رای
دادند که پای تخت را رها کرده در محلی کوهستانی اختیار نمود لکن یزدجرد چون هیچ باینکار میل نداشت حرکت را بتأخیر
انداخت و ماند تا سعد با قشونی که عده آن بشصت هزار نفر رسیده به ساباط وارد شد و فاصله ساباط از طیسفون
یکفرسنگ راه است آنوقت یزدجرد بعجله از طیسفون حرکت کرد و از خزائنی که نیاکان او در چند قرن جمع و اندوخته
نموده بیش از جزء قلیلی نتوانست همراه ببرد حلوان محل محکمی بود در جبال زاگرس یزدجرد در آن محل قرار گرفت
سعد چون حرکت یزدجرد را شنید دسته قشونی از عقب او فرستاد آنها به پیش قراول یزدجرد رسیده آنجمع را
متفرق ساختند لکن کار مهمی از ایشان ساخته نشد یزدجرد بعد از آنکه بسلامت بحلوان رسید زیاده از
صد هزار لشکر دور خود مهیا و حاضر ساخت سعد بجای اینکه پیش براند و بر یزدجرد حمله کند طمع مال و مکنت
بجانب طیسفون او را بدانجا کشید و وارد طیسفون گردید و در آن وقت آن پای تخت اسباب دفاع نداشت
ورود سعد بطیسفون در سال شانزدهم هجری بود و در سنه چهارصد و یازدهم از بنای دولت ساسانی
بدست اردشیر بابکان

طیسفون چنانکه گفتیم خزانه معمور داشت و عمارات و باغات و خانه‌های معتبر و مزارع با صفا و چشمه‌ها
و گلها و بچه‌ها چنانکه نویسندگان عرب از شرح و وصف آن ابنیه و منظرهای دلکش و جاهای خوش
و عمارات عالی و اثاث البیت آن و تمول خزانه و غیره خسته نمیشوند عمارت سلطنتی معروف بتخت خسرو بود

تخت خسرو یا طاق کسری معروفست

وناظرین را مات و مبهوت مینمود این بنا از سنگهای صیقلی ساخته شده و در جلوخان دو رده ستون مرمر داشت هر یک بارتفاع صد و پنجاه قدم و عرض آن صد و هشتاد قدم وارتفاع دیوارها صد و پنجاه قدم در وسط اطاق دربار که تالاری بود با شکوه بطول صد و پانزده قدم بارتفاع هشتاد و پنج قدم سقف آن عالی و مزین بستاره های مزین و طوری آنرا ساخته بود که حرکات سیارات را در بروج دوازده گانه منطقة البروج مینمود ظاهر میساخت شاهنشاه در این تالار روی تخت طلا مینشست و در میان رعایا عدل و داد میکرد و خزانه و اطاقهای دیگر پر از طلا و نقره و جامه های قیمتی و جواهر و اسلحهٔ مرصع و فرشهای اعلی بود گیلاسها یا ظروف و اثاثیه پر از مشک و عنبر و کافور و صمغها و ادویه و عطریات فراوان و در یکی از تالارها فرشی یافتند بطول چهار صد و پنجاه قدم و عرض نود قدم حاشیهٔ آن مرصع بجواهر الوان و بشکل باغی که دارای هر قسم گل و لاله باشد برگها از زمرد شکوفه ها و غنچه ها از مروارید و یاقوت و سایر احجار کریمه (نگارنده گوید این فرش همان بساط مرصع کسری میباشد که آنرا بهارستان کسری یا بهار کسری میگفتند و ما در جلد اول در فصل سیم بشرح آن پرداخته مطالعه کنندگان بآن جلد و باخر فصل سیم رجوع فرمایند) از جمله نفایسی که در خزانهٔ طیسفون یافتند اسبی بود تماماً از طلا و زین آن از نقره مرصع بجواهر بیناو شتری از نقره و کرهٔ شتری از طلا

در روی پل نهروان صندوقی از یزدجرد گرفتند و از دست مستحفظین بزور منتزع ساختند در این صندوق جامه های سلطنتی بود مکلل بیاقوت و مروارید و لباسهای متعدد دیگر از زری و تاج و مهر کسری انوشیروان و ده ثوب پارچه ابریشمی باوّل درجهٔ امتیاز و اسلحهٔ خسرو نیز بدست اعراب افتاد و آن عبارت بود از کلاه خود و سینه بند و ساعدبند و غیرها همه از طلا و مزین بمروارید و شش جوشن و ده قبضه خنجر گران بها خلاصه آنچه آثار صنعتی بود با خمس سایر غنایم برای خلیفهٔ ثانی کنار گذاشتند و بتوسط فرستادگان خاطر جمع بمدینه فرستادند و قیمت باقی بقدری بود که چون سعد آنرا میان شصت هزار نفر لشکری تقسیم نمود بهر یک مثال دوازده هزار درهم که زیاده از هزار و پانصد تومان باشد رسید و این جمله غیر از آنچه برای خلیفه فرستادند تقریباً دویست کرور تومان میشود (نویسنده سرتا پا عبرت شده تا حال خواننده چه باشد)

گویند سعد بعد از گرفتن طیسفون میخواست بتعاقب یزدجرد بپردازد اما حکمی از خلیفهٔ ثانی رسید که ابن ابی وقاص در پای تخت عجم بماند و برادر خود هاشم و قعقاع بن عمرو را مأمور اتمام کار جنگ نماید هاشم با دوازده هزار نفر بطرف پادشاه فراری حرکت کرد لشکر یزدجرد را باز زیاده از صد هزار نوشته اند و مهران فرمانده این لشکر و در جلولاء نزدیکی حلوان بود چون دوازده هزار نفر لشکری هاشم با عدهٔ قشون عجم تناسبی نداشت سردار عرب مجبور شد بحیله و تدبیر بپردازد از اینجهت شش ماه طول کشید تا طرفین مقابل شدند این دفعه

هم مسلمین فتح کردند و کشتار از حد گذشت بلکه بعضی روایات تمام لشکریان کشته گشتند و سرداران ایشان نیز براه عدم رفتند جلولاء متصرف شد و خزائن تازه نصیب عساکر عرب گردید و از جمله نفایس این غنایم صورت شتری بود باراکب آن از طلای مصمت که در یکی از چادرها یافتند قیمت غنایم جلولاء تقریباً بیست کرور تومان که بهر تن از لشکریان عرب ده هزار درهم که زیاده از هزار و سیصد تومان باشد رسید یزدجرد خبر شکست جلولاء را شنید از حلوان حرکت کرده بری آمد و سلسلهٔ جبال زاگرس را میان خود و مجاهدین اسلام گذاشت

وسرداری را که خسرو شنوم نام داشت با قشون زیاد از پشت سر فرستاد و حکم کرد حتی المقدور حلوان را حفظ کند خسرو شنوم بجای آنکه در داخل شهر بماند بی احتیاطی کرده لشکریان را بیرون آورد و در جلو قعقاع رفته در قصر شیرین شکست خورد جنگیان متفرق شدند و حلوان بی مستحفظ چاره نداشت جز اینکه تسلیم شود بعد از آن نوبت فتح شروان و ماسبذان و قرقیسیا شد و در آخر سال ششصد و سی و هفت رایت فیروزی آیت اسلام در تمام ناحیهٔ غربی جبال زاگرس از نینوا تا حوالی شوش و از کرنیب تا نزدیکی نهر کوار افراشته شده بود در اینوقت باز در حمله های عساکر عرب انقطاعی دیده شد لکن در سنهٔ ششصد و سی و نه بتجدید آن پرداختند و لشکریان ایران مجدداً گرفتار صدمه گشتند عتبه حاکم بصره قشونی از راه شط العرب بخوزستان فرستاد اعراب آن ناحیه هم با لشکریان عرب همدست شده در دو جنگ هرمزان ساتراپ یعنی حاکم خوزستان را شکست دادند و مجبور کردند قسمتی از خاک خود را که شهر معتبر اهواز نیز جزء آن بود واگذار کنند اندکی بعد علاء بن حضرمی حکمران بحرین لشکر بفارس کشیده و از خلیج فارس با سفاین مخصوص آنرا عبور کرده بر شهرک ساتراپ فارس حمله نمود اما نتوانست کاری از پیش ببرد چه شهرک باستعدادی برای دفاع علاء حاضر شد که حکمران بحرین از برابری بترسید و بساحل برگشت اتفاقاً کشتیهای علاء را امواج غرق کرده او بزحمت زیاد از راه خشکی خود را بنامی رسانید و واقعه را بعتبه حاکم بصره اظهار و اعلام نمود عتبه از بصره قشونی بکمک علاء فرستاد شهرک را شکست دادند و علاء از خطر نجات یافت

در سال بعد یعنی سنهٔ ششصد و چهل میلادی هرمزان بتحریک یزدجرد مبلغی کوشش کرد که خاک از دست داده را دوباره بچنگ آورد از جمله با مداد شهرک حاکم فارس غفلةً باعراب حمله نمود لکن بزودی عساکر عرب باو روبرو شدند از رامهرمز و پرابشوشتر راندند و مدت شش ماه در آنجا محصور بود گویند در بیرون آن شهر قریب هشتاد جنگ واقع شد و باز نتیجه معلوم نگشت آخر الامر براء پسر مالک از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله که مسلمانان او را صاحب مقامات و کرامات میدانستند گفت در این کشش و کوشش غلبه با مسلمین خواهد بود اما من خود در میانه کشته خواهم شد اتفاقاً براء بزخم تیری از پا در آمد و چون مسلمانان دیدند نصف حرف براء راست شد

جز آنکه گرفته شد و باتهور و جنگجوئی شوشتر را گرفتند اما هرمزان در قلعه متحصن شد و خودداری میکرد و سرداران عرب
باو پیغام داد که اگر تسلیم شود او را زنده بمدینه میفرستند که خلیفه درباره او حکم کند هرمزان قبول کرد و او را بمدینه
بردند در آنجا در مجلس خلیفهٔ ثانی اظهار عطش کرده جام آبی برای او آوردند هرمزان گرفته اما از روی بی اطمینانی
باطراف نظر مینمود مثل اینکه میترسد در اثنای آب خوردن او را باخنجر بکشند عمر گفت آسوده باش تا آب نخوری
کشته نخواهی شد هرمزان مدبر چون این قول را گرفت آب را بزمین ریخت خلیفه دید قولی داده و باید آنرا ملحوظ دارد پس
هرمزان در عربستان بماند و بعدها بشرف اسلام مشرف شد و مسلمین اراضی او را تصرف نموده از رود کارون
تا نزطراب را متصرف گشتند

تا اینوقت فتوحات اعراب در خاک ایران بواسطهٔ کفایت و قابلیت سعد بن ابی وقاص بود و او بزرگترین سرداران
اسلام است این سردار کافی عمارتی عالی در کوفه بنا کرده از همین نقطه حرکات قشون را بهر جا دستور العمل میداد
و دسته های عساکر هر ولایت را معین میکرد و مبلغها که بایستی داده شود معلوم مینمود و بعدل و داد میپرداخت
حاصل کلام آنکه سعد کلیتاً در ناحیه که اعراب در مشرق فتح کرده بودند حکومت داشت و از آنجا که هر کس دارای
چنین مقامی باشد دشمن برای او پیدا میشود جمعی از سعد بعمر شکایت کردند و از نخوت و ظلم و اسراف او خبرها
گفتند و خدا میداند این گفته ها تا کجا اصل داشته و چقدر بر اصل افزوده اند در هر حال خلیفهٔ ثانی ظاهراً
شکایت شاکیان را حقیقت پنداشته در اواخر سنهٔ ششصد و چهل میلادی یا اوایل سال بعد سعد را بمدینه
احضار کرد و عمار یاسر را بجای او در کوفه گذاشت و آن عمارت عالی که سعد بن ابی وقاص در کوفه ساخته
بود بحکم خلیفهٔ ثانی خراب شد

خبر این تغییر در دربار یزدجرد رسید و پادشاه ایران امیدوار شد آنچه را از دست داده دوباره بدست آورد
از این قرار معلوم میشود سعد را حریفی قابل میدانستند و قابلیت شخص او را در کار زیاده دخیل و چون آن سد را از جلو راه
برداشته شد وقت کوشش است بلکه آب رفته بجوی آید و باز دیگر کارها را اصلاح نماید مورخین عرب مینویسند
مسلمین بفتوحاتی که آنها را نصیب شده قانع بودند یا میخواستند در دجله و جبالی که فرو پوتامیرا از فلات
مرتفع ایران جدا میکند متوقف شوند اما این حرف صحیح نیست زیرا که آمال مسلمانان بلندتر از اینها بود بلکه حد و پایانی
نداشت و میخواستند پیش بروند تا آنجا که از قوه بیفتند یا مانعی پیدا کنند که از عهدهٔ دفع آن بر نیایند و اگر
یزدجرد آرام می نشست شاید ایران پنج شش سال دیگر زیاده از آن قدری که ماند با ضعف و بینوائی میماند
این جمله احتمالاتی است که داده اند و شاید اگر یزدجرد آرام می نشست باز اعراب در سنهٔ ششصد و چهل و یک میلادی
یا سال بعد از آن بخیال می افتادند که فتوحات خویش را در طرف مشرق بسط و امتداد دهند پس آنچه یقین است

اینستکه یزدجرد هرچه میکرد از قبول اسلام یا اطاعت اعراب و منازعه جنگ و امثال آن مملکت ایران
از تاخت و تاز محفوظ نمیماند مسلمین میخواستند در تمام دنیا استیلا حاصل کنند و دین اسلام در همه جا شایع
باشد و رواج یابد

در سنهٔ ششصد و چهل و یک میلادی یزدجرد از ری صلای جنگ در داد و رسولها بمدو آذربایجان و خراسان و گرگان
و طبرستان و مرو و باختر و سیستان و کرمان و فارس فرستاد قشون طلبید شهر کوچک نهاوند را که در کوهستان
و نه فرسنگ یا پنجاه میلی طرف جنوب همدان واقعست میعادگاه و محل مصاف قرار داد مسلمین عوض آنرا اهمال
کردند و در اندک زمانی صد و پنجاه هزار نفر قشون ایرانی در محل مذکور جمع شد فیروزان از بزرگان ایران که وقتی
حکمران قادسیه بود سردار کل این قشون شد و قرار دادند که بسمت حلوان حرکت کنند و از طرف جلگه بطیسفون نزدیک شوند
و از نهرهای بزرگ عبور نموده شهرهای جدید کوفه و بصره را خراب نمایند لکن اعراب حاضر کار بودند و پیش دستی نمودند
نعمان بن مقرن حاکم اهواز از جانب عمر مامور شد بزودی قشون اعراب را که در خوزستان و سواد متوقف اند جمع نماید
و خود سردار آنها باشد و تابع و متبوع بطرف نهاوند رفته جلو لشکریان ایران را بگیرند نعمان سی هزار نفر فراهم آورد
داخل ناحیه کوهستان شد و از حلوان و مرج گذشته در تور که احتمال حملهٔ دشمن در آنجا میرفت اردو زد اما فیروزان
مصمم شد که فقط بدفاع بپردازد بنابر این در جلو نهاوند محل مستحکمی را اختیار نموده در آن متحصن گردید و خیالش
آنکه بواسطهٔ مقاومت طولانی اعراب را خسته کند نعمان چون آثار تعرضی ندید از تور حرکت کرده نزدیک نهاوند
آمد و سعی نمود که حریف را بمیدان جنگ کشاند باز هم ثمر نکرد طرفین مدتی دو ماه روبروی هم نشستند و جنگ واقع
نشد آخر الامر آذوقه و ذخیره و حوصله اعراب بنای کوتاهی را گذاشت پس میبایست بتدبیر مشغول زد و خورد شوند
یا دست از کار بکشند نعمان بدلالت دو نفر از نواب خود حیله انگیخته شهرت داد که عمر مرده و اردوی خود را کنده
شروع بعقب نشستن نمود و این تدبیر نتیجه نمود یعنی فیروزان فریب خورده از حالت تحصن بیرون آمده بجانب لشکر
خود دشمن فراری را تعاقب کرده و در دو روز بعد بآنها رسید در روز سیم جنگ در گرفت نعمان با لشکریان خود جواب
و سؤال نموده بآنها گفت اگر من کشته شوم باید از سرلشکر و امیر داری اختیار کنید پس بر اسب سفیدی سوار شد
سه مرتبه الله اکبر گفت و این اعلام جنگ بود اعراب چنان سخت حمله کردند که تا مدتی در میان گرد و غبار جز صدای
اسلحه چیزی شنیده نمیشد آخر الامر جنگیان عجم درمانده شدند و مستعد انهزام گشتند از آن طرف نعمان هم
مهیای تعاقب کرده بود که بتوفیق سپاه ایران بنای تیرباران گذاشت و عساکر اسلام را از تعاقب باز داشت
و در بین تیرباران و در همان زمانی که موقع ظفر بود نعمان بسعادت شهادت فایز گشت اما لشکریان او از این واقعه
بیشتر بهیجان آمده بر کوشش افزودند و کار حمله سخت تر شد قشون عجم از ترتیب افتاد و جنگ بی نظم و قاعده

سبب کشته شدن غرور مفتخر کرده بود و یکی از بدبختیهای سپاهیان ایران علت کثیر و جمعیت زیاد آنها بود که کار فرار را
برایشان مشکل مینمود چه نمیتوانستند عقب نشسته فرد و معابر تنگ کوه با آسانی و سرعت فرار کنند فیروزان بجای
اینکه راه نهاوند را پیش گیرد در راه شمال همدان راند و در معبر تنگی دچار قعقاع بن عمرو گشته مقتول شد
گویند در این جنگ یکصد هزار نفر از لشکریان عجم براه عدم رفتند در هر حال فاتحین جلو رفته نهاوند را
بسهولت گرفتند و چیزی از فتح نهاوند نگذشته بود که همدان هم تسلیم شد

شکست نهاوند دولت ساسانیان را منقرض نمود و یزدجرد از ری فرار کرده هر روز در جائی و هر شب در مکانی
بسر میبرد چنانکه قریب ده سال بحالت ذلت و سرگردانی میگذرانید یعنی از سنهٔ ششصد و چهل و یک میلادی تا
سال ششصد و پنجاه و یک آخرین پادشاه عجم از بیچاره ها و آواره های اهل عالم بشمار میامد چه مملکت از دست
او رفته و پس از وقعهٔ نهاوند که اعراب فتح الفتوح نامیدند ایران قطعه قطعه شده و دیگر مردم ایران نتوانستند برای
دفاع اتحادی و جمعیتی تشکیل دهند اعراب متوالیاً بلاد را تصرف کردند تا در سنهٔ ششصد و پنجاه و یک
میلادی بمرو رسیدند یزدجرد در سالهای آخر باین بلد پناه آورده از فرار مداوم دست و پا میکرد که شاید
خان ترک و خاقان چین را بحمایت خود برانگیزاند لکن این کوشش نیز بیفایده شد خاقان و خان قدری بدلداری
یزدجرد پرداختند اما کار درستی در امداد او نکردند و در ظرف این مدت و آن سنین حال آن پادشاه بی تاج و تخت
حال عموم سلاطین بی سریر و افسر را داشت گاهی تخم امید میکاشت زمانی در وادی یأس قدم میگذاشت وقتی دو
دوغاهای متملق او بتملق میپرداختند و محض تسلی خاطر او خوش آمدی میگفتند امیدوار میشد پس از آن چیزهای
دیگر میشنید و مأیوس میگشت آخر الامر در هنگامیکه از مکاید بعضی ملازمان خاین و خارجهای مبغض خود را
میرهانید یکی از دوغاهای فرومایه بنظر شنیع بطمع لباسهای فاخر آن پادشاه تیره روز را از تمام رنجهای اینجهانی رهانید
یعنی او را بقتل رسانید مجلس تمام گشت و صد کاسه بپایانی که عروسی بگذشت

در باب صفات و اخلاق یزدجرد سیم رای دادن کاری مشکل است معلوم و مسلم آنکه چون بتخت سلطنت نشست
پانزده ساله بود و در جنگ نهاوند بیست و چهار ساله و در سال ششصد و پنجاه و یک میلادی که کشته شد سی و چهار
ساله بود و همین تعریف برای او بس که تاریخ تقصیری بگردن او وارد نمی آورد و کمتر پادشاهی از پادشاهان ساسانی
است که دارای این تعریف باشد نیز از محسنات او اینکه تا بعد از وقعه در دفع دشمن کوشید و سعی کرد که مملکت و کشور
خود را بحالت آزادی نگهدارد و حفظ و حراست نماید یا آنچه را از دست داده اند باز بدست آرد از طرف دیگر باید
گفت در تدبیر کارها و انتخاب وسایل برای دفع غائله چندان هنر و هوشی بخرج نداده ظاهراً شخصی ضعیف و بیحال
بوده در تمام مدت جنگ با اعراب هرگز خود بمیدان رزم قدم نگذاشته و شمشیری نکشیده و نزده حفظ مملکت را

(بسرداران)

بسرداران واگذاشته و بواسطهٔ حضور در معارک بر شوق و هیجان لشکریان نیفزوده همواره دور از دشمن در جائی
امن قرار میگرفت و هرچه خصم پیش میامد او پس میرفت چنانکه از طیسفون بحلوان و از حلوان بری و از ری بمرو و کرمان و هرگز
جرأت توقف ننمود و از ملت جان فشان ایران جانفشانی نخواست و که نهان آن نژاد که یادآوری و جانفشاری یکی
بهترین صفات ایشان است تا دم آخر برای حفظ پادشاه خود میجنگیدند نیز از کارهای بد یزدجرد آنکه در تمام
سرگردانیهای خود دارو و اسباب حشمت و شأن و شوکت سلطنتی را با خود حرکت داده و بواسطهٔ چهار هزار نفر همراه
بیمعنی از سرعت سیر خود میکاست و بر احتیاج بآذوقه میافزود و بجای اینکه مثل آدمهای تخت و تاج از دست
داده برای استرداد آن سلاح پوشد و آماده کارزار شود تا روز آخر لباسهای ابریشمی فاخر میپوشید و کمربند
مرصع بکمر می بست همچنین بازوبندها و انگشترها و سایر چیزها که اگر مناسب باشد مناسب ایام فراغت
و آسایش است نه روز کوشش و کشش مختصر در میان این بیعقلیها و حرکات غیر مناسب دورهٔ سلطنت ساسانی
و عمر خود را بسر رسانید پادشاهی که از تاج و تخت محروم میشود طرف دلسوزی و محبت مردم میگردد لکن
هیچیک از مورخین برای یزدجرد دلسوزی نکرده و اظهار محبتی ننموده نسبت ضعف و جبن و بیدلی باو میدهند
و آنچه مسلم است اینست که از سلاطین شجاع دلاور نبوده اما باید بخاطر داشت که یزدجرد بیچاره چندان جوان
و کار نکرده بود و وقتی که سیلاب خطر و بلا رو باو نمود معهذا برای دفع مخمصه تا کجا کوشید در صورتیکه دولت و
ملت و مملکت ایران نیز ضعیف و فقیر گشته و از شوکت سابقه چیزی نمانده پس تاریخ چندان حق ندارد که بملامت
و توبیخ آن پادشاه بخت برگشته بپردازد

سکه هائی که یزدجرد سیم نسبتاً چندان زیاد نیست و اهمیتی هم ندارد اما صورت روی سکه سر آن عموماً
شبیه بسر اردشیر سیم میباشد و حاشیهٔ مرواریدی آن یکی است و در کنار آن هلال و ستاره معمول سلاطین
آخری ساسانی و در بعضی سکه ها هم در عقب تاج علامت مخصوصه و عباراتی هست که هرچند خوانده اند
مشکوک است و احتمال میرود لفظ ارمانو باشد اسم پادشاه را با اسکاروت یا اسکاربی نوشته و نقش
کرده اند در سنوات سلطنت او که پشت سکه نقش شده سال نوزدهم و بیستم دیده میشود و از جمله دار الضرب
آن سکه ها آذربایجان و ابیورد و مرو میباشد

فصل بیست و هشتم

مطالب مسطوره در این فصل عبارتست از سبک معماری ساسانیان و مأخذ آن و خصایص آن نمونه
عمارات در سروستان و فیروزآباد و طیسفون و مانند آنها زینتهای عمارات طاق تخت بستان مجسمه
سازی ساسانیان و اشکال برجسته آنها درجهٔ ارزش صنعتی آنها مسئله بکار گرفتن ساسانیان

(صنعتگران)

صنعتگران رومی را غالباً عشر عمومی

وقتیکه ساسانیان مملکت ایران را از چنگ اقتدار وحشیانه اشکانیان که قریب پانصد سال در آن سرزمین
تسلط داشتند بیرون آوردند معماری و سایر صنایع منتظره فرد و غالب نقاط آسیای غربی در پست‌ترین
درجه بود خرابه‌های عمارات عهد اکیمنید (سلاطین کیان) که هنوز در پازارگاد و پرسپولیس (فارس) صحیح
وجاهای دیگر دیده میشد دلیل بر بلندی خیال و بزرگی فطری و ادبی آن سلسله بود و شکوه و عظمت از آن ظاهر
میشد لکن از عهد کیان تا زمان ساسانیان در اثر انفصال صنایع در اقطار غربی آسیا تقریباً معدوم گشته و چون
پادشاهان اولی ساسانی باقتضای علو همت و اقتدار و عظمت خود خواستند بزرگی خویش را در ابنیه و عمارات ظاهر
سازند اول اشکالی که از آنها این بود که صنعتگری نداشتند تا مقصود ایشان را حاصل نماید و آنچه میگویند از قوه بفعل
آورد بلکه سرمشقی هم از کارهای قدیم نمانده که بتقلید آن بپردازند پارتها یعنی اشکانیان که زیاده از چهارصد سال
در ایران سلطنت میکردند وضع دهاتی و دهکده نشینی را بشهرنشینی و خیمه و چادر را بخانه و عمارت ترجیح میدادند
چنانکه در تمام ایام اقتدار خود یک بنای معتبر را بانی نشدند و سرائی که در خور ذکر باشد نساختند بنابرین
ملت محکوم آن سلسله نیز بعمارت و بنا اظهار میل نکردند و در رفع نواقص کار بزرگان خود اهتمامی بعمل
نیاوردند.

در آن اعصار فقط یک محل ازین حالت جمود و خمود قوای صنعتی مستثنی میباشد و آن حضر است از نواحی بلاد مرز و بوم
که حکمرانان آن در صورتیکه بسلاطین اشکانی تبعیت داشتند شأن خود را عالی و مقتضی دانسته که در ابنیه رفیعه و
عمارات عالیه جا داشته باشند و در مرز و بوم نامی بعد از قرنها اهمال و غفلت حکمرانان حضر سبک معماری مخصوصی
اختیار کرده بودند که جالب نظر دقت است سلسله ساسانی وقتیکه در صدد تفتیش بر آمدند و بنای جستجو را گذاشتند
که سرمشقی برای ساختن ابنیه و عمارات بدست آورند و از آن روش سبک معماری مناسبی که با حوائج و قدرت و ثروت آنها
سازگار باشد اختیار کنند آنچه را میخواستند در بناهای شهر حضر یافتند و حضر در حدود ممالک آنها واقع بود
و از پای تخت پادشاه فاصله زیادی نداشت

از عمارات قدیم ساسانیان چیزی بجا نمانده اردشیر پسر بابک و شاپور اول و جانشین‌های بلافصل آنها یقیناً
بعضی ابنیه برای منازل و قرارگاه خود ساخته و بیشک آن ساختمانها در وسعت و شکوه برتری بعمارات اشکانیان
و ایرانیهای بعد این سلسله نداشتند اما آن جمله بکلی نابود گشته تاریخ قدیمترین بنای ساسانی که میتوان بتحقیق وصف و
آن پرداخت عمارت مشتی سیصد و پنجاه میلادی و چهارصد و پنجاه است بدین واسطه نمیتوانیم آن روش صحیحی را که معماری
ساسانی در ترقی و تکمیل خود اختیار کرده بدرستی بفهمیم و تعیین نمائیم

بلی بکوفت معماری ساسانی سبک و حالت مخصوصی پیدا میکند و از عیب و نقص خارج میشود نقطه مقصودی که نظر
میکردند و مستقیماً بطرف همان نقطه پیش میرود و ما از آن توقف باحوال آن صنعت حاصل اطلاع میشد اینهم نقطه مقصود
وعمده سبک معماری ساسانی سادگی و یکسانی است و همین راه را می‌پیماید نهایت آنکه بناهای اولیه کم وسعت‌تر
وعده یونانیها نیز باندازه ابنیه آخری نیست هر چه پیش میآید بر وسعت و شماره اطاقها می‌افزاید توضیح آنکه
اولاً نقشه خانه‌های ساسانی کلیه بشکل مربع مستطیل شبیه شده زوایا واضح ندارد ثانیاً مدخل اصلی آن
راهیست از زیر طاقی بارتفاع تمام عمارت که از آن مدخل داخل ایوان تالار بلندی میشود که سقف آن نیز طاقی است
ثالثاً علاوه بر اطاقهای مربع مستطیل عمارت دارای اطاقهای مربعی است که سقف آنها گنبد میباشد و در قاعده
مدور است و بقطع بیضی و پایه‌های غریبی دارد رابعاً اطاقها متعدد و تودرتو میباشد و میان آنها راهرو
ندارد خامساً عمارت حسب اللزوم حیاطی دارد که در اطاقها بطرف آن باز میشود

عرض و طول مربعهای مستطیل مختلف میباشد گاهی طول دو برابر عرض است بعضی اوقات چندان تفاوتی در میان
عرض و طول نیست و در هر حال جلو عمارت در طرف عرض واقع میشود عماراتی هست که راه خروج از آن فقط یکی است
لکن عموماً بنا براینست که مدخل عمارات متعدد باشد بلکه بیش از آنکه در ابنیه جدیده معمول است مدخل بزرگ
درست در وسط جلو عمارت میباشد و چنانکه گفتیم عموماً طاقی است بلند تقریباً بارتفاع تمام عمارت بغیر از
ارتفاع گنبدها و یکی از خصایص این عمارات که مخصوصاً بنظر فرنگیها خیلی غریب می‌آید آنست که از بیرون میتوان
مستقیماً تا وسط عمارت را دید و در تخت بستان (طاق وستام) این فضا قریب سی و پنج ذرع میباشد ابتدا اگر
مسافر بخیر این وضع را مشاهده مینماید اثر غریبی در آن میکند لکن این قسم مدخلها در مساجد و مدرسه‌ها و اماکن
و در سایر ابنیه ایرانی زیاد دیده میشود مدخل مسجدها عموماً طولانی و مرتفع و با عظمت و شکوه میباشد
در عمارات اطاقهای تختگاه هم همین قسم پیشوهای طاقدار با ستون‌دار هست و از یکطرف بتمام عرض و ارتفاع
بنا باز است ارتفاع طاقها در عمارات ساسانی از شانزده ذرع است تا بیست و پنج ذرع و اغلب ساده
و بی‌زینت لکن در تخت خسرو در اطراف قوس بزرگ قوسهای دیگر تو در تو دیده میشود که منظر خوش آیندی
دارد اطاقهای گنبددار مربع است و هشت الی دوازده ذرع یا کمی زیادتر عرض آن میباشد قاعده گنبدها
مدور لکن قطع آنها نصف بیضی است که قطر اطول و اقصر آنها بنسبت ۳ به دو باشد ارتفاع گنبدها چندان
از بیست و سه ذرع بیشتر نیست یک بنا ممکن است دو یا سه گنبد داشته باشد اغلب یک اندازه و گاهی
باندازه‌های مختلف و یکی از خصایص آنها اینست که پایه‌های گنبد مستقیم نیست بلکه بشکل غریبی است باین
معنی که در زاویه اطاق طاقهای نیم دایره متعدد زده اند و هر طاق از طاق ماسبق جلوتر آمده و باین وضع

از گوشه احتراز کرده اطاق مربع را بشکل مدوّر در آورده اند دور اطاق بالا یا پائین این پایه ها و بعضی
اوقات هم در بالا و هم در پائین طرّه ایست و گنبد ها چند سوراخ دارد که از آن روشنائی داخل اطاق میشود
قسمت بالای دیوار در میان پایه ها نیز پنجره ها داشته است

در عمارات ساسانی راهرو و دهلیز نیست در اطاقها غالباً بیکدیگر باز میشود و هر وقت اینطور نباشد همهٔ
درها در یک محل باز میشود و آن محل یا حیاطی است سرباز یا اطاق بزرگ مسقفی است و مدخلها غالباً در
میباشد باندازهٔ متوسط بعضی اوقات نیز طاقها است بتمام عرض اطاق و در یک عمارت هفده هیجده اطاق
دیده شده در ابنیهٔ ساسانیها عمارت دو طبقه دیده نشده فقط تخت خسرو معروف در ظاهر بنظر دو طبقه
میآید لکن آن صورت و شکل محض نمایش و برای زینت بوده در داخل طبقه ایست نه چیزی

زینت ظاهری ابنیهٔ ساسانی عبارتست از ستونها و پیشطاقها هلالی و طرّه و هرّه و یکی از آن زینت ها که هم شاید
و هم قشنگ میباشد زینت پهلوهای عمارت فیروزآباد است که ستونهای طویل شبیه برجی از زمین بطرّه
بالا برده اند و در میانهٔ آنها در شیئ از هلالیهای نودرتوی بلند تنگ قرار داده لکن سبکی که در طیسفون اختیار
کرده و آن عبارتست از شش رشته از هلالیهای اقسام مختلف بر روی هم و در میان آنها هرّه ها و با ستونهای قرینه
با جفت هلالیها را چند دسته جدا کار نموده و ترتیب قرار نداده و ضعی چندان خوش آیند و مطبوع نیست
عمدهٔ زینت داخلی ظاهراً اسفیدکاری و نقاشی و شاید قدری هم تذهیب بوده لکن در صورتیکه این زینتها وجود
داشته تاکنون معدوم شده و حالا داخل ابنیه برهنه و از زینت عاطل است جز اینکه پنجره ها و درهای مزیّن
و طاقچه گاهی دیده میشود که بوضع تخت جمشید میباشد و اکثر از آن وضع با خبر اند و بعضی مواقع نیز
اطاقهای بزرگتر را نیز بواسطهٔ ستونهای کوتاه ترتیبی سهل میداده اند و آن ستونها بفاصله از دیوار
بنا کرده و سقف را منقسم بطاقها نموده روی ستونها میگذاشتند و این اعمده نیز بواسطهٔ هلالیهای کوتاه
با دیوارها مربوط میباشد

این است اصول وضع معماری ساسانی و معیّن است که تالارهای بزرگ ابنیهٔ این سلسله عظمت و شکوهی
دارد لکن منظر آنها خیلی قشنگ نیست و در بناهای ممتاز کلیهٔ عمارت حالت سادگی و خشکی ظاهر است
معذلک خالی از وقر و حشمت بنظر نمی آید ترتیبات داخلی اگرچه خیلی مناسب نباشد امّا مینماید که زیاد
مقیّد بنظم و ترتیب بوده اند مدخل اطاقها هم در یکدیگر بدلخواه نیست با وجود این میتوان گفت این عمارات
اصالت و متانتی کامل داشته در صورتیکه آن زمان با اقتضای وضع تمدّن معمار میبایست تمام هوش و خیال خود را
بصرف استحکام و اطمینان از حال بنا رساند و مجال نداشته که التفاتی بر صنعتهای زینتی نماید

بعد از این شرح اجمالی از اصول معماری ساسانیان اکنون میپردازیم به تفصیل مخصوص آن ابنیه که از این سلسله
باقی مانده یعنی از عمارات سروستان و فیروزآباد و طیسفون و ماشبها

عمارت سروستان کوچکترین ابنیهٔ مذکوره میباشد و ظاهراً کمتر قدیمی هم باشد و حدساً باید آن را در قرن پنجم
عیسوی یا سلطنت شاپور ذوالاکتاف ساخته باشند سطح عمارت مستطیل است و نزدیک بمربع طول آن چهل و
دو متر و عرض سی و هفت متر روی عمارت بطرف غرب مدخل آن سه جلوخان هلالی و در میان آنها چند ستون نیم دایره
و طرفین عمارت در روای جلوخانهای دو طرف یک ستون است از همان قسم در داخل جلوخانها دهلیزها است
باندازه های مختلف لکن دهلیز وسطی از دهلیزهای طرفین کوتاهتر است این دهلیز بواسطهٔ در هلالی در اطاق
مربع باز میشود و آن بزرگترین اطاقهای عمارت و گنبدی است بقطر چهارده ذرع که با طاقچه ها و سایر مضافات
نوزده ذرع میشود ارتفاع داخلی گنبد از کف اطاق قریب بیست و دو ذرع میباشد در دو روی اطاق
گنبدی حیاطی است بطول پانزده ذرع و عرض سیزده ذرع و اطاقها که باندازه های مختلف ساخته شده در
حیاط مربوط باز میگردد از این اطاقها نیز یکی گنبدی و باقی اغلب سقف طاقی دارد اطاق گنبدی بزرگ از طرف
شمال در دهلیز عمیقی باز میشود که دخول آن از بیرون بواسطهٔ در هلالی معمولی است و از طرف جنوب بتالار
ستوندار مربوط میگردد که طولش زیاده از بیست ذرع و عرضش ده ذرع میباشد در طرف شمال عمارت
نیز تالاری شبیه باین تالار هست لکن با طولی کمتر از هفده ذرع و در این هر دو تالار ستونها کوتاه است و بیش از
دو ذرع ارتفاع ندارد روی این ستونها جرز ساخته اند و جرزها عموماً بالا میرود و بارتفاع زیاد بعد منحنی شده
طاق روی آن قرار میگیرد

عمارت فیروزآباد زیاده از صد و سی ذرع طول دارد و بیش از شصت ذرع عرض تاریخ این بنا را از سنهٔ
چهار صد و پنجاه مسیحی یا سلطنت یزدجرد اول گمان میکنند از قرار معمول سطح عمارت مربع مستطیل است
و غرابت در اینکه تمام این عمارت یک مدخل داشته و آن مدخل هلالی با عظمتی بوده بارتفاعی زیاده از
هفده ذرع و در روی آن بطرف شمال از آنجا داخل تالاری مسقّف بطاق میشد که قریب سی ذرع طول و چهارده
ذرع عرض داشته و در طرفین دو تالار کوچکتر که تقریباً بعرض اطاقها بوده پشت این اطاقها نیز سه اطاق
مربع گنبدی شبیه بیکدیگر که بواسطهٔ درهای تنگ ظریف متصل با اطاقهای سابق بوده و مجموع تمام عرض
عمارت را در تصرف داشته عرض هر یک از این سه اطاق زیاده از چهارده ذرع و در روی آنها گنبدهای بیضی
شکل که ارتفاع گنبدها به بیست و سه ذرع میرسیده زینت این اطاقها بواسطهٔ درهای آنها بوده
و بواسطهٔ طاقچه های تخت جمشید این اطاقهای گنبدی در چند اطاق کوچک باز میشده و در عقب اطاقها

کوچک حیاط بزرگی تقریباً مربع بطول سی ذرع واطراف آن حیاط اطاقهای گنبدی بوده باندازه های مختلف
که اغلب بلا واسطه با آن حیاط رابطه داشته در داخل این اطاقها طاقچه ها بوده لکن نه بتفصیل اطاقهای گنبدی
بزرگ. تمام عمارت از خارج بطور سادگی وظرافت بهلالها وستونهائی که سابق ذکر شد مزین بوده و همچنین
وضع این عمارت ساده ومتین است وچنانکه بعضی گفته اند بقلعه عظیمی بیشتر شباهت داشته تا بعمارت مردمانی
باذوق مایل بخیمه وخرگاه مثل مردم ایران

آمدیم بسر محسنات تخت خسرو که طاق کسری باشد باید دانست که این بنا اعظم ابنیه وعمارات ساسانی وآثار
انوشیروان میباشد ودر طیسفون واقع است لکن از آنجا که جز خرابه از آن باقی نمانده باشکال میتوان رای درستی
در باب این عمارت داد آنچه میتوان گفت این است که بقیاس خرابه های سایر عمارات ساسانی آنچه از این بنا
موجود میباشد بقاعده باید جزء اصل عمارت باشد واین بقیه عبارتست از یک تالار مسقف بطاق که
بیست وچهار ذرع عرض وبیست وهشت ذرع ارتفاع وسی وهشت ذرع طول دارد ودیگر دیوار خارجی که
مسلماً در جلو ودور عمارت بوده واطاقهائیکه از قراین میبایست در طرفین وعقب تالار بزرگ باشد
وبعضی از آن نیز مسقف بطاق بکلی خراب شده ومیتوان عمارات فیروزآباد ومشتا را بنظر آورد واین
عمارت را نیز بر آنها قیاس کرد وبعالم خیال وتصور آن نابود شده ها را مجسم وبود فرض نمود چه در خارج
اثری از آنها نیست واگرچه طرح کلی را میتوان دانست اما شک نیست که جزئیات معین ومعلوم نمیشود
ظاهراً در هر طرف تالار بزرگ تخت خسرو یا طاق کسری دو تالار دیگر بوده که بهم راه داشته واز تالار بزرگ هم باین
دو تالار مدخل هم بنظر میآید پشت تالار بزرگ از خارج علی الظاهر اطاق گنبدی بوده عرضاً با تالار بزرگ
مساوی وبحیاطی نظیر مینموده که در اطراف چند اطاق متوسط داشته تمام بنا یقیناً مربع مستطیل ساخته شده
بالعرض زیاده از صد وبیست ذرع واقلاً سه مدخل بلکه زیادتر زیرا که این عمارت در وقت خود منبت بنا شده
ومحل آن جای خاطرجمعی بوده است

زینت جلو این عمارت که باقی مانده عبارتست از درها وپستوهای هلالی وستونها وحجره ها واین حجره ها
عمارت را در ظاهر به چهار طبقه قسمت کرده طبقه اول ودوم بواسطه ستونها چند قسمت شده واین ستونها
در طبقه اول جفت جفت ودر طبقه دوم فرد میباشد غریب این است که در ترتیب ستونهای طبقه دوم
ملاحظه ستونهای طبقه اول را نکرده اند بنابراین در چندین نقطه ستونها روی هیچ قرار گرفته در طبقه
سیم وچهارم ستون نیست وپستوهای هلالی آنها بهم متصل است روی هلالی بزرگ تالار وسط هفده
هلال نیم دایره تشکیل داده اند که منظر مطبوع غیر معمولی تشکیل میدهد

اما عمارت مشتا که قریب بیقین در میان سال ششصد وچهارده میلادی وسنه ششصد وبیست وهفت ساخته
شده اگرچه وسعتش از طاق کسری کمتر است زینت آن خیلی بیشتر بوده این بنا از خسرو پرویز میباشد وعبارتست
از دو عمارت جداگانه که بواسطه حیاطی از یکدیگر مفروز شده ودر آن حیاط چشمه بوده هر یک از آن دو عمارت
در جلو شصت ذرع وسعت دارد وعرض یکی چهل وشش ذرع ودیگری پنجاه ذرع بنای عمده نیم دایره وپهلوی هم
وستونهای سنگی قسمت منحنی شبیه بمرمر آنها را جدا نموده سر این ستونها بسبک یونانی است نظیر آنرا از وینه
بین امپراطور روم بایران آورده روی آنها طاقهای مزین خوب زده بودند واز این دایره ها داخل تالار مستطیلی
میشدند بطول بیست وشش ذرع وبعرض بیست ذرع واطاق عمده عمارت بواسطه دو سه پله از این تالار باز میگشته
این اطاق را از آجر ساخته وسقف آن نیز گنبد بزرگ آجری که پایه ها دارد مثل عمارت سروستان وفیروزآباد
قطر تالار نزدیک به بیست ذرع در طرفین این تالار وعقب آن ودر طرفین اطاقی که در آن باز میشود اطاقهای
کوچکتر بوده که اغلب با یکدیگر راه داشته وبطور قرینه ساخته شده که دو طرف بهم شبیه میباشد عدد این
اطاقهای کوچک بیست وپنج بوده عمارت دیگر که در طرف جنوب است واز عمارت سابق الذکر بواسطه حیاط جدا شده
وفاصله آنها قریب بشصت وپنج ذرع میباشد ظاهراً پستتر از عمارت اولی بوده ومشتمل بر تالاری بزرگ بوده
واز آن تالار گذشته اطاقهای دیگر کوچک واحتمال میرود که این اطاقهای کوچک منزل سربازهای کشیک بوده
وباوجود اینکه این عمارات از بعضی حیثیتها پستتر است ظاهراً بقدری مزین وعالی میباشد که در سایر ابنیه
ساسانی نظیر آن دیده نمیشود ومعماری هیچ زمان وهیچ ملتی بر آن برتری وتفوق ندارد چون این بنا در جلو ابنیه
دیگر ومدخل بوده وعمارات از همین طرف بنظر عموم ظاهر میشده خسرو توجه مخصوص داشته که آنرا مزین نماید
وآنچه مقدور بوده در این باب کوشش نموده دیوار خارجی از سنگهای ظریف ساخته شده وبر روی آن ابتدا
اشکال وخطوط مارپیچ وگل وبرگ حجاری کرده بعد در تمام سطح دیوار شاخ وبرگ وحیوانات ومیوه جات
خطوط مارپیچ دیوار را بچند مثلث تقسیم نموده که هر یک زینتی علیحده ومخصوص دارد واشکال
نباتات وحیوانات در آنها ساخته اند از جمله در یکی از آنها گلدانی بشکل ظریفی در وسط قاعده مثلث نقش و
نقر کرده اند ودو فری روی آن گلدان پشت بیکدیگر نشسته از میان آنها درخت تاکی بلند میشود که شاخه ها
زیاد آن باطراف پراکنده شده در اطراف گلدان شیر وگراز [illegible] است که با حالت عجیب بهم نگاه میکنند ودر
وسط برگها وخوشه ها [illegible] مرغها میباشد که بعضی پنهان وبرخی آشکار است در میان مرغان طاوس
وطوطی وکبک شناخته میشود در میان وحوش غیر از شیر وگراز گاومیش وپلنگ وآهو وامثال آنها نیز هست
در جزو دیگر شیر پرداریست از جنس آنها که در نینوا وتخت جمشید دیده میشود وافسانه های بخت آشور را بیاد

میآوردند و ظاهر میشد از ذکر این اساطیر چنین در ذهن اهالی آنهای غربی رسوخ داشته آذین وحوش و طیور
که شبیه صورت انسان هم دیده میشود چنانکه در مکانی سر انسانی نقش شده و باسکی که جزء لاینفک انسان میباشد
در مکان دیگر هیکل انسان تمامی است که سبد میوه دارد بعلاوه خانه‌های مابین مارپیچها و خود این خطوط
مارپیچ و گلهای وسط آنها نیز مزین به برگهای بزرگ میباشد و نیز خطوط مارپیچ و طره فوق آنها دارای علامات
معهوده میباشد که در فواصل آن جمله نباتات بوته‌های قشنگ ساخته‌اند من حیث المجموع میتوان گفت زینت
این جلو عمارت از حیث قشنگی و تناسب بی‌نظیر است و تمام عمارات را جای آن دارد که سرمشق صنعت نگری
از حشمت و شکوه سلاطین قدیم ایران بدانیم افسوس که مقصود از این کارها پیروی میل و هوای نفس بوده و مالی
که میبایست بصرف حفظ مملکت و دستگیری فقرا برسد بیهوده صرف تجملات و زیب و زیور شده است
زینت عمارت ماشیتا از تزیینات تمام ابنیه ساسانی بالاتر میباشد اما با سایر آثار این طبقه که در مملکت
هست مغایرتی و اختلافی ندارد چنانکه زینت هلالی تخت بستام (طاق وستام) تقریباً در ظرافت همان نظیر
میباشد که طره عمارت ماشیتا و بتهای گل و برگ آن نظیر همانهای جلو عمارت ماشیتا است سر ستونهای
ساسانیان نیز غالباً خیلی خوش ترکیب میباشد بعضی از آنها منقش و برخی شاخ و برگ گاهی هم شکل انسان
یا صورت گل دار چنانکه در طاق وستام دیده میشود در بعضی که بیشتر تفصیل داده اند سر ستونها که مربع
میباشد در چهار طرف هر یک نقشهای مختلف دارد و گاه گاه دو طرف شبیه و دو طرف دیگر متفاوت میباشد
تنه ستونهای ساسانی آنقدر که میتوانیم حدس بزنیم باید دارای راهرو بوده باشد (یعنی ستون مجوف بوده
و در جوف آن راهرو) قبل از اختتام این مطلب باید از طاق خسرو پرویز (طاق وستام) که اشاره
از آن نمودیم نیز ذکری نمائیم بنای مذکور غار مانندی است که آنرا در تخته سنگی تراشیده اند طاق وستام
در نزدیکی کرمانشاه واقع و خیلی قابل تماشا و در خور توجه است این بنا در کنار دریاچه آب صافی در دامنه
کوهیست که تخته از سنگ را بریده و زاویه تشکیل داده اند و در انتهای دیواری عمودی ظاهر میسازد این دیوار
کرده ذرع عرض دارد و ده ذرع ارتفاع در بالا چند پله مانند دارد در وسط این دیوار در میان سنگ
فضای طاقی کنده اند بعمق هفت ذرع که داخل و خارج آنرا مفصلاً زینت نموده اند در خارج این طاق
اولاً در بالا هلالیست که پیش ذکر شد بعد از آن صورت فرشتگان در حالت پرواز که یکدسته تسبیح دارند و
در دست دیگر فنجانها یا گلدانها که از بهترین مصنوعات روم کمتر نیست در وسط این صور صورت هلالیست
که شاید در اصل کوئی در آن واقع بوده بنابراین در مشتها فقط این حجاریها دو علامت معمولی ارباب انواع ملتی
نمودار میکرد در زیر این اشکال در طرفین مدخل طاق قابهای گل و برگ هست و پیش بدان اشاره نمودیم

و آن جمله مجسمات عدیده بهم شبیه که در بعضی جزئیات تفاوتی با یکدیگر ندارند داخل مدخل طاق و طرفین
و انتهای آن مزین بصورتهای برجسته میباشد در اطراف صورت خسرو است که بشکار گراز و آهو مشغول میباشد
و در انتها در دو خط که بالای یکدیگر واقع میباشد در فوق صورت شاه هست با لباس رسمی که از اشخاص موهوم
تاجهای گل میگیرد و در تحت لباس نظامی دارد و روی اسب معروف خود موسوم به شبدیز سوار میباشد و نیزه
در دست انتظار نزدیک شدن دشمن را میکشد فضلای این عصر این صورت را با اهمیت و اختصاص میدانند
و در ضمن شرح آداب و رسوم ایرانیهای زمان ساسانی ذکری از آن خواهیم نمود (نگارنده گوید این آثار سلاطین
ساسانی و مآثر پادشاهان عجم و شاهنشاهان قدیم ما که اینقدر در نظر دانشمندان ملل متمدنه اهمیت و
احترام دارد و هر قطعه آن برای تاریخ عهد قدیم سندی صحیح است و مخصوص سیاحت آن از اقصی بلاد مغرب
بایران سفر میکنند و در سفرنامه‌های خود جزئیات هر قطعه را شرح میدهند و صورت آنرا رسم و طبع مینمایند
در پیش هم شهریهای باهوش و دانش ما نیز چندان خالی از اهمیت نیست یعنی بجای حفظ و احترام اعدام آنرا از فرایض
میدانند چنانکه هر سال مبلغی از صور و حجاریهای طاق وستام و جاهای دیگر را بضرب تیر طپانچه و تفنگ
نابود میسازند و نگاشتنها و نگاهداشتنهای محترم را طوری از بیخ و بن برمی‌اندازند که گویا بود و وجود آنها
مانع زندگانیست و سد راه کامرانی بلاست و نفی و نیستی آن اولی خدا چشم بینا دهد و گوش شنوا)
صنعت حکاکی و حجاری ساسانیان مخصوصاً از اشکال برجسته آنها معلوم میشود لکن یکی دو تا از آن جمله
برای ما مانده که وصف مخصوصی دارد و آن مجسمه عظیمی است از شاپور اول که ظاهراً آنرا در خود تخته سنگ
بریده اند و اگرچه خراب و ناقص شده اما هنوز در غار طبیعی نزدیک شهر شاپور موجود میباشد
ارتفاع اصلی مجسمه بقول مسیو تاکزیه شش متر و هفتاد سانتیمتر بوده که قریب شش ذرع باشد تناسب آن
صحیح و بدقت ساخته شده شاه را بلباس صحیح مینماید لکن شمشیری طولانی در طرف چپ بسته و تاجی کنگره
دار هم که در اشکال برجسته اختصاص بوداده به سر پادشاه است و قبا و شلواری دارد و از پارچه خفیف قابل
انحنا و انعطاف و ظاهراً آن پارچه حریر باشد زلف و ریش و سبیل آنرا بخوبی ساخته و مرتب است حالت بدن
هم طبیعی و خوب بوده دست راست را بپائین کرده و دست دیگر بقبضه شمشیر طویل مستقیم وصل است لکن آنرا
دو دست نگرفته از قراریکه مسیو تاکزیه میگوید چینهای لباس را خیلی بلطافت و با هنر ظاهر ساخته اما دست
و پا مخصوصاً پا را خشن و خالی از ذوق حجاری نموده اند
اشکال برجسته ساسانیان زیاد است اگرچه بعضی خشن و بی تناسب میباشد لکن روی هم رفته خالی از حسن
و سلیقه نیست و بعضی از آنها معلوم مینماید که ایرانیهای آن زمان در صنعت حکاکی و حجاری و ساختن صور

روی سنگ بدرجه عالی رسیده و مهارتی داشته اند
اشکال برجسته زمان شاپور اول چندان تعریفی ندارد لکن در میان آنها یک مجلس دیده میشود که خالی از امتیازی نیست
و آن مجلس صورت غلبه شاپور است بر والرین امپراطور روم این مجلس چهار صورت دارد یکی صورت شاپور
و دیگری صورت یکنفر از ملازمان شاپور و دو صورت رومی سه صورت عمده از این چهار صورت بحالت طبیعی و با
تناسب و خوب ساخته شده اسبی که شاپور بر آن سوار است خوش ترکیب نیست موهای زیاد و کلاه درشت
شاپور هم قدری حالت آنرا سبک کرده لکن اگر از این چند عیب که تقریباً در صنایع تمام صنعتگران ساسانی
مشاهده میشود صرف نظر نمائیم روی هم رفته آن صورت مطبوع و موقر بنظر میاید وضع نشستن شاپور بر اسب
خوب و آشکار و معلوم است که در فکر خود نیست بلکه بخیال کار خود میباشد اسم یکی از صورتهای این مجلس را
سیریادیس نوشته اند فقط سیریادیس زیاد کوتاه است و با خوشنودی و آرامی از منعم خود تاجی دریافت میکند نمیدانیم
مقصود از سیریادیس کیست در کتاب هرتسفلد در حاشیه مینویسد بعضی را عقیده اینست که این صورت صورت
مردادیت اسیر شده که دستهای بسته خود را بشاپور مینماید در حالیکه بعضی این صورتها شکل والرین امپراطور
اسیر است که روی یکی از زانو افتاده و دستها را دراز کرده از پادشاه فاتح ترحم میطلبد تمام این صورتها خیلی بزرگ
ساخته اند و هر یک سه برابر اندازه طبیعی است مرور دهور این اشکال را زیاد خراب و ضایع نموده لکن معلوم و ظاهر
میباشد که خیلی خوش کار بوده
باز خوب است یکی از اشکال برجسته زمان شاپور را که زیاد بزرگ است و تفصیل دارد بنحو اجمال ذکر کنیم
و شرح دهیم در شهر شاپور بر روی صفحه از سنگ که مخصوص حجاری صاف کرده اند صورت ...
پادشاه ساسانی را در وسط ساخته اند در حالتیکه سوار اسب و ملبس بلباس متعارفی میباشد و یکنفر رومی
مرده در زیر پای اسب او افتاده و یکنفر را بدست گرفته که احتمال میرود سیریادیس باشد در مقابل او یکنفر رومی
دیگر هست که نماینده ملت مغلوب میباشد و بشاپور اظهار اطاعت مینماید بعد از آن سیزده نفر حامل
خراج میباشد که انگشترهای طلا و شال و ظروف و امثال آن با یک راس اسب و یک زنجیر فیل برای تقدیم
میاورند عقب سر پادشاه در همان خط سیزده نفر قراول میباشند بالا و پائین این صورت خالی است لکن
در طرفین از بالا دو خط و از پائین یک خط بوضع مذکور امتداد یافته قراولان طرف چپ تماماً پنجاه و شش
نفر و حاملین خراج که در سمت دست راست میباشند سی و پنج نفر هستند تمام این صفحه صورت نود و
پنج نفر انسان و شصت و سه راس حیوانرا شامل است بعلاوه یک فرشته ظفر که در آسمان پرواز میکند
بعد از عهد شاپور اول در صنعت ساسانی تنزل محسوس است حجاریهای بهرام دوم و سیم

ونیمی و شاپور سیم خیلی پست تر از شاپور بن اردشیر است و حال بر این منوال بوده تا زمان اردشیر که باز کار
مشاهده مینمائیم که فی الحقیقه از حیث صنعت تعریف دارد در ضمن شرح سلطنت این پادشاه اشاره نمودیم که
ارباب صنایع را تشویق مینمود و صنعت را ترویج میکرد و دیدیم که جواهر بهرام چهارم را جواهر سازان زمان او خوب
تراشیده بودند و نقوش ممتاز از عصر او دیده شد در اینجا نیز اظهار مینمائیم که از حجاریهای ممتاز زمان ساسانیها
یکی حجاری عهد بهرام چهارم میباشد و چون این مسئله مسلم است احتمال میرود دو حجاری دیگر هم از همان جنس
باوان سلطنت این پادشاه تعلق داشته باشد یکی که میتوانیم بی شبهه بگوئیم از بهرام چهارم است و تاریخ دو حجاری
دیگر را نیز بدست میدهد در نقش رستم نزدیک تخت جمشید میباشد و سیاحان دیگر صورت آنرا برداشته اند آن
نقش جنگجوئی سواره را ظاهر میسازد با کلاهی که مخصوص بهرام چهارم است یکی سخت حمله کرده و او را با نیزه
خود میزند و راکب و مرکوب را بر زمین نشانده یکنفر بیرقدار از عقب سر او میاید و یکنفر جنگی مقتول هم زیر دست و
پای اسب بهرام افتاده و مزاحم حرکت او میباشد این صورت بسیار خوب ساخته شده و اگر چه این صفحه خراب شده و میشود
معذلک ناظرین از قدرت و هیجان و جانداری این شکل حیرت میکنند
دو حجاری دیگر که شبیه باین حجاریست و بدان اشاره نمودیم یکی از نقش رستم و دیگری در فیروزآباد است صفحه نقش
رستم تقریباً نظیر صفحه ایست که در فوق ذکر شد فقط تفاوتی که در میان است اینست که در صفحه نقش رستم کسی زیر دست
و پای بهرام نیست و شکل کلاه آن دو سوار هم فرقی دارد همچنین شکل بیرق این صفحه محفوظ نمانده بعضی جزئیات هم
زیادتر دارد غرابت کلاه سوار ساسانی اینست که هیچ قسم کلاه شبیه نیست هرچه بالا میرود کلاه بزرگ میشود و دو
آن سه شعبه شده منتهی بگلوله های بزرگ مخطط میگردد طرف مقابل هم کلاه خود دارد که منتهی بهمان قسم
گلوله شده و بیرقی که بشکل صلیب است نیز گلوله بشکل مذکور دارد و سه گلوله آن از خط افقی بیرق بالا رفته
و دو گلوله دیگر معلق میباشد اگر ملاحظه کلاه صورت اصلی نبود این صفحه را نسبت بصاحب صفحه ماقبل
میدادیم لکن در اینحالت مشکوک است و تاریخ صحیح آن بدرستی معلوم نیست اما احتمال میرود که از زمان بهرام
چهارم چندان پیش یا پس نباشد
در فیروزآباد فارس یک مجلس یا میدان جنگ دیگر هم هست که حجاری شده اما مرور زمان و حوادث آنرا خیلی ضایع و خراب
کرده از این صفحه آنچه معلوم میشود صورت پنج یا شش نفر سوار بوده و دو نفر عمده و معتبر آنها جنگی میباشند که
یکی از آن دو جنگی منتهی بسر مرغ میشود و دیگری تاجی بسر دارد که بالای آن کلاهی است و آن کلاه منتهی بگلوله
میگردد اولی که بیشک پادشاه ساسانیست با نیزه خود پهلوی راست دیگری را سوراخ میکند و زخم او حال
اینست که روی زمین بیفتد اسب او نیز همین حالت را دارد و اگر چه جهت آن معلوم نیست زیرا که اسب سوار دیگر

با او مجاورتی ندارد. وضع اسب پادشاه فاتح غریب و غلط میباشد چنانکه پای عقب آن محاذی سر راکب است
نیز اسبی که در سمت یمین بزیر شرف افتاده است و از وی شکستش ظاهر خیلی غلط ساخته شده با وجود معایب مذکوره این
صفحه مبلغی تعریف دارد چه صورتها جاندار و با حالت است مثلاً صورت مقتول که او نیز ظاهراً پادشاه باشد حالت
بیچارگی و دهشت ظاهر میسازد و صورت تعاقب کننده او حالت عزم و قوت و مردانگی را مینماید اسبها هم همینطور
با حالت و جاندارند و شوق و اقبال ایشانرا بجنگ نیز آشکار است روی هم رفته این اشکال را از هیجان و محسنات
صنعتی میباشد اگر دقایق تاریخی صنعت حجاری را در نظر داشته باشیم باید بگوئیم این منتهای درجه حجاری
ساسانیست بفاصلهٔ مدتی بعد از تاریخ مذکور انوشیروان در شهر شاپور صورت خود را ساخته در
حالتیکه روی تخت نشسته و از روبرو مواجهه نظر میکند یک طرف او قراولان و خدام و طرف دیگر سربازانی هستند
که اسرا و سرهای دشمنان او غنایم جنگ را بحضور شاهنشاه میآورند از این صنعت تنزل حجاری ظاهر میشود و سبک
حجاری زمان شاپور اول میباشد لکن آنطور مطبوع نیست صورت بعضی اسرا خوب ساخته شده اما صورت
شاهنشاه را که در وسط است خشن رسم و نقر کرده اند صورت سرهای انسان هم بد ترکیب و هولناک میباشد
و صورت سربازها و خدام نیز تعریفی ندارد و حیوانات را بهتر ساخته اند مخصوصاً فیلها را اگرچه نسبت بقد و قامت آدمها
خیلی بی تناسب است

در جلوس خسرو پرویز که فقط دوازده سال بعد از انوشیروان بوده صنعت حجاری دوباره ترقی نموده چنانکه شکوه عمارات
طاق بستان و قشنگی بعضی سکه‌ها و امثال آن کاشف از ترقیات او است و از آنچه ما دیدیم و چیزی که باقی مانده و باید ببینیم وضع حجاریهای
این پادشاه است و آن فقط در تزئینات طاقی عالی میباشد که خسرو پرویز در تخت بستان (طاق وستان)
ساخته است

اشکال طاق وستان دو قسم است یکی صورتهای بزرگ دیگری مجالس شکار و صورتهای بزرگ که سابق ذکری از آنها کرده ایم
چندان تعریف ندارد بلکه حسن آنها در تفصیل آن صور است که ما را مفصلاً از وضع البسه و اسلحهٔ سلاطین خبردار
میکند لکن نشناختن حسن باید دانست که آن صورتها زشت و نامطبوع ساخته شده چنانکه سه صورت بزرگ طاق
وستان که سرهای آنها بالای طاق ملصق است با وجود تفصیل بد ترکیب میباشد بهتر از همه صورت طرف دست راست
که لباس او را بد ساخته اند و چهرهٔ آن هم بقیاس آنچه باقی مانده ظاهراً بد ترکیب نبوده اما باقی قابل تعریف نیست
مرد سوار که در زیر پای آن سه نفر واقع و خود خسرو پرویز است و سوار بر شبدیز بهتر از صورتهای بالا میباشد وضع
راکب و مرکوب خالی از وقر و حشمتی نیست و تناسب کلی اسب هم عیبی ندارد اگرچه پاها بوی بارکش بیشتر شباهت دارد
تا باسب سواری چون این صورت نزدیک بزمین بوده در محل دسترس خیلی صدمه باو وارد آورده اند و شاید متعصبین

(از سلطانان)

از سلطانان هم عمداً آنرا خراب کرده باشند پای عقب اسب شکسته و از میان رفته یعنی و دهن مرکب نیز مفقود شده
پای راست سوار و قسمتی از پائین لباسش هم محو گشته سیاحان جدید از آرامی و وقار و سادگی مع التفصیل و لطافت
و ظرافت این صورت خیلی تمجید میکنند و باید دانست که برجستگی این صورت زیاد است و پاهای اسب کلی از
صفحه جدا و باقی اعضا و اجزای اسب و سوار را هم تقریباً از صفحهٔ سنگ عقب آن خارج ساخته بودند صورت شکار
گاهها که زینت داخل این طاق و در طرفین آن واقع است خیلی بهتر از صورتهای بزرگ میباشد و سزاوار که شرح
مخصوصی از آنها داده شود لهذا گوئیم در طرف راست صورت شکار آهو است که پادشاه با ده دوازده نفر سوار
مشغول صید میباشند ده دوازده نفر پیاده و یکدسته فیل سوار نیز در موکب پادشاه هستند و عدهٔ فیلهای
آنها نه زنجیر است و در منتهای سمت راست صفحه قرار گرفته و بنظر میآید که آهو را بمحوطه که از پیش تهیه شده میرانند
هر یک از فیلها را سه نفر راه میبرند و آن سه نفر روی پشت فیل نشسته و وسطی آنها فقط روی زین یا هودج قرار گرفته
و کلیتهٔ سه محوطه است که فیلها آهو را بطرف آن میرانند و هر محوطه توری کشیده و تنها محوطهٔ وسطی مخرج دارد
و این مخرج را دو نفر پیاده نگاهداری و حراست مینمایند و شکار از آن راه بمیدان میآید این میدان جزء عمده
این صفحه میباشد و پادشاه در آنجا منتظر شکار است و سوار اسب کمان خود را بگردن انداخته و شمشیر در پهلو دارد و یکنفر
از ملازمان چتر شاهی را بالای سر او نگاهداشته معلوم نیست پادشاه شخصاً در شکار مداخله دارد یا نه اشخاصی که
سوارها هستند شکارها را تعاقب کرده و بخاک انداخته اند و لاشهٔ آنها را داخل محوطهٔ دیگر مینمایند و آن محوطه در سمت
چپ واقع است و در این محوطه شکارها را ترتیب داده بار شتر میکنند که بعمارات سلطنتی حمل نمایند در ضمن این کارها
یکدسته موزیکانچی که عبارت از بیست و شش نفر باشند و بعضی از آنها در محل مرتفعی قرار گرفته بجهت تفریح شکارچیها
مینوازند در طرف مقابل و قرینهٔ این صفحه یعنی در سمت چپ صورت شکار خوک است در این صفحه هم فیلها که دوازده
زنجیر میباشند و شکارها را بسمت محوطهٔ پر مرتعی میرانند در این محوطه قریب صد خوک و گراز دیده میشود و در
مانند باتلاقی است پادشاه در قایقی در وسط قرار گرفته و از آنجا شکارها را با تیر میزند در این شکار کسی مداخله
ندارد مگر چند تن که بر پشت پنج فیل سوارند و در قسمت پائین وسط صفحه نمودار میباشند وقتیکه خوکها افتند
آنها را بمحوطهٔ دیگر که در طرف راست است میبرند و آنجا اشخاص امعاء آنها را بیرون آورده روی فیلها می اندازند و
سلطنتی حمل میشود در این صفحه هم مجلس موزیک هست و دو دسته چنگ زن در قایقها در طرفین قایق پادشاه قرار
گرفته و یکنفر چنگ زن هم در قایق خود شاه نشسته در آبهای دور قایق علفها و مرغابیها و ماهیها هست و آنچه
قابل دانستن است با رو هائی که در حجاریهای آشوریهای قدیم دیده میشود کمال شباهت دارد و دو چیز دیگر هم باید
ملاحظه کرد و آن این است که نزدیک بالای صفحه سمت چپ پنج نفر در قایقی ایستاده دست میزنند و قایقها را

(ودروط)

ودر وسط صفحه بطرف راست قایق دیگریست که از سایر قایقها مزین تر میباشد صورتی که در بین قایق دیده میشود
ظاهراً صورت شاه است و تفاوت آن با اوّلی همین که تیر خود را انداخته و در کار آنست که تیر دیگری از یکنفر خادم بگیرد
و ببینند در این صورت هالهٔ دور سر پادشاه را احاطه کرده است و در این صفحه روی هم رفته بیش از هفتاد و پنج
صورت انسان و قریب صد و پنجاه صورت حیوانات است در صفحهٔ اوّلی صورت انسان هفتاد و صورت حیوانات قریب
صد میباشد این دو صفحه را اگر در فوق شرح دادیم اگر بخواهند خوب تمیز دهند باید به قیاس بزرگ
بسازند و تعریف آنها در اینست که صور حیوانات را از قبیل فیل و شتر و آهو و خوک و اسب و گراز همچنین جنبش
و خیز آهوها و گوزنها و حرکت سنگین فیلها و رفتار زشت شترها را بخوبی و صحت نموده در یک موقع نیز وضع
هیکل اسب را که مستقبل ساخته بخوبی ظاهر نموده روی هم رفته حجاری ساسانی مثل ابتدای تمام صنایع نقاشی
و حجاری و امثال آن اشکال تاریخ ظاهر میسازد لکن در این محلّ در صورت اسب غلطیدهٔ که پیش ذکر شد و در
صورت نزدیک طاق خسرو از صورت تاریخ تجاوز کرده صور مستقبل و غیر مستقبل مثل اینکه از گوشه و کنار
در صورتی ببینند ساخته و هر چیز را نیکو دار نموده نقصی که در این قسم کارهای ساسانی هست اینست که ارباب
صنایع بلند نظر نبوده یعنی در ساختن اشکال خیال نمیکرده اند که بهتر و بالاتر از اشیاء طبیعی بسازند و مبنای
هنر را در صحّت کار میدانسته و بهمین جهت اگر هم خوب ساخته اند آن جلوه را که باید بکند نمیکند
تحقیق عمیق بوده مبنی بر حکمتیست که صنعتگران این زمان درباره کارهای آن عصر میکنند و مأخذ حکم را قواعد علمیّه
صنعت قرار میدهند لکن اگر ملاحظهٔ وضع و موقع و مکان و زمان را بنمائیم و کارهای قبل و بعد آن مملکت
و ممالک مجاور را در مدّ نظر بگیریم خواهیم دانست که انتقاد و سخت گیری جایز نیست مثلاً چون صنعت ساسانیان
با صنایع عهد کیان بسنجیم می بینیم که پست تر نیست و اگر خشن تر است در عوض حالت و آنچه آن بیشتر میباشد
و در رفع نقص یکسانی را هم نموده اند و من حیث المجموع هر نقصی هم که داشته باشد باید آثار آن از بهترین کارهای زمان
کیان بالاتر بخوانیم نیز بدانیم از صنعت آشوریها که قدیم تر و بهتر از کیان بوده پست تر نیست اگر چه دقّت آنها
کمتر است و موضوع بعضی صنایع آشوریها مختلف نیست و آن لطافت و اندازه را ندارد امّا حالت و جانداری آن کمتر نمیباشد
بلکه زیادتر است   یکی از سیّاحان که معلوم است تعریف بیجا نمیکند میگوید روی هم رفته صنعت حجّاری
ساسانیان بسر حدّ کمال و استادیست و من هرگز ندیده ام فیل یا آهو یا خوک را باین صحّت ساخته باشند بغیر از
این سیّاح از این فقره ثابت میباید که خود او میگوید با اشکال انسان بخوبی حیوانات نساخته اند
حال که ثابت نمودیم سلاطین ساسانی و مردم ایران صنعتهای عالی حجّاری بکار داشته لازم است بدانیم از اهالی
خارجه کسی در کارهای آنها مداخله مینموده یا نه آیا خود صانع آن صنایع بوده اند از قرار مذکور خسرو دوم

که خسرو پرویز باشد از صنعتگران رومی بطاق بستان آورده و بکمک آنها صنایع عصر و زمان خود را خیلی کامل تر
از کارهای پیشینیان خویش از قبیل اردشیر بابکان و شاپور اوّل و دوّم کرده و در ستونهای آن طاق بزرگ اشکال
بسبک کارهای روم دیده میشود   طرح تشکیل عمارات مشتّا را نیز بیشتر کار یونانیها و اهالی سوریّه میدانند
بعقیدهٔ ما ممکن است این فقرها بیمأخذ نباشد لکن باید بگوئیم که این مطلب مأخذ تاریخی ندارد فقط حدس است و بس امّا
در باب کارهای خسرو اوّل در طیسفون از نویسندهٔ یونانی سند داریم که صنعتگران یونان در آنجا کار میکرده اند و آنها
همان اشخاصی بوده که ژوستینین امپراطور روم بدربار شاهنشاه ایران فرستاده لکن در کارهای خسرو پرویز
چنین سندی نداریم بلکه بر عکس مصنّفین ایرانی مینویسند یکنفر فرهاد نام از اهالی ایران رئیس حجّاران پرویز بوده
محقّقین اینزمان را عقیده اینست که فرهاد مذکور در عمارات مشتّا نیز دستی در کار داشته پس در صورتیکه ریاست
اینکار با ایرانی باشد معلوم است که کارگرها از چه ملّت بوده اند
در صورتیکه قبول کنیم در کارهای اواخر ساسانیان رومیها مداخله داشته و این نیز خسرو اوّل و دوّم را آنها
ساخته اند در بناهای پیشتر یعنی سروستان و فیروزآباد و تصویرهای جنگ که سابق بشرح آن پرداختیم شکّ نیست
که کار خود ایرانیهاست و بر آن اثری از صنعت خارجی ندارد و چنانکه پیش ذکر شد این تصاویر جنگ منتهای درجهٔ
صنعت ساسانی میباشد بلکه میتوان گفت معماری عمارت فیروزآباد بهترین سبک معماری این زمان است
هر چند وضع زینت آن چندان با مزه نیست مختصراً اگر تمام کارهای اواخر ساسانیان را هم موضوع نمائیم باز
بقدری آثار از آنها دیده میشود که آشکار میگردد و یقین میکنیم ساسانیان و ایرانیهای آن زمان در معماری
و حجّاری مردمان هنرمندی بوده اند و این هنر مسلّک بیشتر جلوه مینماید اگر بنظر آریم که این ملّت قریب پانصد سال در
تحت تسلّط و اختیار طایفهٔ بوده که هیچ ذوق صنعتی نداشته و هر ملّتی که چند قرن باین حال بسر برد نه از جوش و اشتعال
می افتند و بلای خمود و جمود مبتلا میکردند آخر الامر در صورتیکه آثار خسرو پرویز و انوشیروان را از خارجه بدانیم
باید بگوئیم و اذعان نمائیم که آن پادشاهان دارای ذوق و سلیقه بوده اند و الّا بزحمت و خرج گزاف آن صاحبان صنایع را
از خارجه نمی آوردند و بکار وا نمیداشتند (مسیو لیتس میگوید) امّا عقیدهٔ خود من اینست که آثار ساسانیان از
هر دوره که باشد عمده کار خود ایرانیهاست حتّی آثار خسرو اوّل را نیز استثنا نمینمائیم چه اعتمادی بقول نوشتهٔ فلان کس مورّخ
یونانی که میگوید آن آثار کار یونانیهاست نداریم

فصل بیست و نهم

در مذهب و آداب و رسوم و اوضاع ساسانیان

اصول مذهب ایرانیهای ساسانی را در یکی از فصول سابقه بیان کرده ایم لکن اگر بهمان قناعت نمائیم و این مطالب

مهم واقفند بیشتر شرح ندهیم این کتاب ناقص خواهد بود مخصوصاً در صورتیکه استیلاء و اقتدار ساسانیان
و غلبهٔ آنها بر اشکانیان نتیجهٔ انقلابی میباشد که عمده آن از مذهب حاصل گشته و بسیاری از پادشاهان این سلسله
در کار مذهب تعصب مفرطی داشته و در اوان انقراض آن دولت باز مذهب قدیم در کمال ترقی و رواج بوده گرچه
ظهور اسلام آنرا ضعیف نمود و آن لطمه سخت دید تا امروز این آئین باقی مانده و بکلی معدوم نگشته است
سابق گفتیم اصل این مذهب مبنی بر دو عامل خیر و شر میباشد عامل خیر آرمازد که یزدان هم گفته میشود و عامل
اهریمن و حاصل آنکه بنا بر ثنویت دو وکالتی است یکتائی و یکتا و همیشه این حالت در کار بوده (نگارنده گوید زردشتیان
معاصر این مسئله را در کتاب کلاستر جمن آئین زردشت که تازه تألیف و طبع شده در صفحهٔ شصتم در تحت عنوان
(مسئلهٔ دو خدا و عقیدهٔ ثنویه) مطرح نموده و بتدقیق و تحقیق آن پرداخته گفته اند زمان خلوص دین زردشت
زردشتیان موحد بوده و هر کس تمام این تحقیق را بخواهد رجوع بکتاب مزبور نماید در محل مذکور معلوم میشود)
مصنف انگلیسی این کتاب مستر دلسن بموجب استقرائی که نموده گوید آرمازد و اهریمن ابتدا حیات و ممات را خلق کرده
وضع عالم را بر زندگانی و مرگ قرار دادند و هیچیک از این دو عامل بر دیگری تفوق نداشت و این دو چون با هم
بودند از ازل با یکدیگر نزاع داشتند و بر حسب ظاهر میبایست تا ابد همین حال باقی باشند نه این غالب گردد نه آن
مغلوب شود از استمرار نزاع ابدی میان خیر و شر قائل شده بودند و نتیجهٔ آن معلوم نبود چه برای غلبه هیچیک از آن
دو قوه سند بدست نداشتند

این دو عامل دو شخص بودند یکی آرمازد و خالق حیات زمینی و روحانی و آفرینندهٔ اجرام علوی و زمین و آب و اشجار
که خیر و مقدس و پاک و راست میباشد او را خدای منزه و جوهر حقیقت و پدر حقیقت و بهترین وجود و خداوند
پاکیزگی میخوانند و دارای اعلی درجهٔ سعادت و برکت و سلامت و ثروت و فضیلت و علم و پایندگی که هر
نعمتی که از اوست امتنم بدان میباشد از جانب او ست و بمردمان پرهیزکار و درستکار هم نعمای زمینی میدهد هم
عطایای روحانی و عقل صحیح و ایمان و سعادت ابدی چنانکه اخیار را اجر میدهد اشرار را بجزای خود معذب
میدارد و لکن این صفت آخری آرمازد را بعدوت نقل میکردند از استقرار آرمازد مظهر خداوند میباشد همانطور
که در مذهب یهود و دین مسیح علیه السلام باری تعالی را توصیف مینمایند لکن بعضی نواقص در دین خیالی هست که از اینست
از خیالات موسی و عیسی مینماید و آن اینست که قدرت آرمازد بواسطهٔ وجود نقیض او یعنی اهریمن محدود میباشد
نیز مقید بزمان و مکان و روشنائی میشود چه زمان و مکان و روشنائی بنا بر مسطورات زند اوستا مخلوق نیستند
بلکه ازلی میباشند بنا بر این خداوند باید تابع آنها باشد دیگر از این مطالب چنین بر میآید که آرمازد صرف روحانی
نیست بلکه دارای یک قسم طبیعت مادی است چه روشنائی که یکی از خواص او میدانستند مادی است دیگر آنکه چیست که

میتوان او را دارای سلامت خواند بنا بر این اگر او را مادی صرف تصور ننمایند منزه صرف هم فرض نمیکنند و حقیقة
او را مرکب میدانستند نه بسیط بظاهر نمیگویند جسم یا بدن دارد لکن از تقریرات ایشان معلوم میشود که فنا و عوارض
مادی است بنا بر این بکمال هستی مجردی نه بدن و نه اجزاء و نه هوس که عیسویان خدا را آنطور تصور میکنند نیست
اهریمن یعنی عامل شر از شیطان یهود و مسیحیها البته مقتدرتر و خوفناکتر است هستی
سبب و علت بود او نشده همیشه با آرمازد همراه و ابدالدهر با او در جنگ است هر خیر یکه آرمازد ایجاد میکند
اهریمن فساد و خرابی آنرا میکوشد تسلط او هم بر شرهای مادی است هم معنوی زمین را غیر ذی زرع میکند یا خار و
نباتات سمی میرویاند زلزله و طوفان و تگرگ و صاعقه از جانب او میباشد همچنین امراض و مرگ گله ها او ست که
دواب را بواسطهٔ ناخوشیها نابود میکند یا مردم را دو چار هلاکت مینماید سباع و انواع مارها و قورباغه و موش و غیر
و پشه همه مخلوق او میباشند گناه و سحر و قتل و بی اعتقادی و آدم خواری و زناکاری را او آفریده جنگ و اغتشاش را
او باعث میشود شر را بر خیر مرجح انگیزد و حتی المقدور سعی میکند که عیب را بر هنر غلبه دهد آرمازد بر او تسلطی ندارد
و منتهی کاری که میتواند بکند اینست که دائماً مواظب او باشد و در صدد شکست و خرابی او بر آید و همیشه باینکار
نایل نمیشود و بسا هست که با این سعی و کوشش اهریمن نصرت می یابد
در آن اوقات و ادواری که مذهب زردشت از حالت خلوص خارج نشده بود ظاهراً آرمازد را بصورتهای مجازی
در میآوردند نه اهریمن را و فقط علامتی برای نمودن آنها قرار میدادند که آن علامت و آن وضع اسباب اشتباه
و موهم صورت پرستی نبود لکن در زمان ساسانیان از اصل مذهب ایران تغییر کلی حاصل کرده و در آن اوان و دور
نمودن یزدان و اهریمن بصورتی که مناسب آنها باشد عیب و گناه شمرده نمیشد اردشیر بابک که بعد از جلوس بجهة مجلل
نمودن کار و آثار عظیمهٔ خویش بنائی کرد و در آن صورت خود را ساخت که از آرمازد نشانهٔ سلطنت را دریافت میکند
و اهریمن در زیر پای اسبی که آرمازد بر آن سوار است افتاده و بظاهر مرده شبیه است در صورت آرمازد چیز
قابل ملاحظهٔ نیست لباس او مثل لباس پادشاه است ریش و زلف بلند دارد و عصای بزرگ بدست چپ گرفته و تو
موی آنرا بلند نموده است صورت اهریمن بیشتر قابل ملاحظه میباشد از چهره اش حالت رنج و غصه ظاهر لکن
آرام است و اضطرابی ندارد بشره اش بقاعده و از صورت خود او دو شیر و دندان چندان زشت نیست بر پیشانی او
یا اکلیلی دیده میشود که بالای آن کلاه یا تاجی است از این کلاه سر و گردن چند افعی و مار بیرون آمده که علامت صفت
مخربه و مهلکهٔ اهریمن میباشد
در بعضی حجاریهای دیگر ساسانیان نیز صورت آرمازد هست لکن صورت اهریمن بنظر نمیاید که جای دیگر نمود
شده باشد در یکی از نقوش اردشیر کبیر آرمازد پیاده ساخته شده و در آن محل بغیر از این صورت و تمثال خود

شاه صورتی نیست   در یک صورت که علی الظاهر از آثار شاپور اول باشد پادشاه را ظاهر میسازد در حالتیکه
از پدر خود شیر تاج سلطنت را دریافت مینماید   در صفحهٔ اولی سنگ نقش همانطور است که در فوق ذکر شد
لکن در آخری خیلی تغییر کرده باین معنی که آرمازد همان عصای بزرگ و لباس شاهانه را دارد امّا من حیث المجموع
ترکیب او تازه و غریب است سرش تاج ندارد و بجای تاج دارای هاله ایست که اشعه از آن پراکنده شده ریش زیاد
ندارد لکن زلفش زیاد است و انبوه و در دو شانه های تخته صورتش بوضع مستقیلی ساخته شده و عصا را با هر دو
دست گرفته آخر الامر بر روی گلی ایستاده که ظاهراً گل آفتاب گردان باشد و شاید که این صورت آرمازد باشد
خورشید یعنی با اوصاف میترا در صورتیکه در زمان قدیم آرمازد و میترا را بکلی از یکدیگر ممتاز نشان
میداده اند

ظاهراً سلاطین زردشتی آرمازد را مخصوصاً حامی و حافظ خود میدانسته و هیچ جا صورت خداوند دیگر را با پادشاه
مربوط ساخته نشده مگر در یک موقع که صورت پادشاه با صورت دو خداوند دیگر بوده است و یکی از آنها ظاهراً
آرمازد باشد دیگری درست معلوم نیست همچنین در کتیبه های این سلسله اسم خداوند دیگری مذکور نشده
و اولاد خود را به یکی منسوب نمینموده (در سلاطین ساسانی غیر از هرمزدا اسم که مرکب از کلمهٔ آرمازد و دات
این قسم اسم دیده نمیشود و مقصود از هرمزدا اسم هرمز میباشد)   خلاصه مذهب عموم رعایا هر چه بوده باشد
امّا آئین سلاطین زردشتی مبنی بر ستایش این خداوند که آرمازد باشد بوده است و شاید بعضی اوقات
آرمازد را سهواً میترا دانسته و با آنانی نیز شریک نموده لکن هیچ وقت از اظهار این مطلب غفلت نکرده اند یعنی
گفته اند مقصود پرستش آرمازد است

بعد از آرمازد کبیر چند خداوند از درجهٔ پائین تر قائل بوده اند که معتبر آنها از نام میترا و سروش است میترا اگر خورشید
خداوند باشد و حالا آنرا بفارسی مهر گویند یعنی همان میترا است که مهر شده از عهد خیلی قدیم معبود ایرانیها بوده
و در نزد میترا بعد از یزدان است   سلاطین کیانی گاهی در ستایش میترا را با آرمازد شریک میکردند و از چیزها که
در حق او میگفتند اینست که عرادهٔ او را اسبهائی بسفیدی شیر میکشند و همیشه پشت سر عرادهٔ آرمازد میباید غالباً
میترا را با آرمازد بطور مساوات شریک میکردند اگر چه شاید قصد آنها مساوی بودن این دو معبود زردشتیان نبوده
در هر صورت او را ایزد راک و پاک و باقی میخواندند و حامی و حافظ خیر مخلوقات میدانستند هزار گوش و ده هزار چشم
برای او قائل بودند و بجهل پرستش او از پرستش خود آرمازد هم متداول تر بوده و بیشتر بتصویر و نقش در میآمده و
ابتدا این نقش فقط صورت قرص یعنی دایره بوده لکن از زمان سلطنت آرتاکزرسیس منمن (یعنی اردشیر با قوهٔ حافظه)
ظاهراً هیکل انسانی باو داده اند باری در هر روز سه مرتبه بجهت میترا نماز میخوانده اند صبح و ظهر و وقت غروب و بنا

میشده که در پرستش او قربانی نیز میکردند و ظاهراً اسب را بهترین قربانیهای او میدانسته اند
مقصود این قوم از سروش یا سراوشا فرشته بوده فاصله و پیک مخصوص آرمازد و رئیس اتباع آسمانی وی و او را بلند
قد و خوش ترکیب و جنگجو و سریع الحرکه و مظفر و سعید و صاحب قوی بی غرض خداوند راستی میخواندند شغل او بعقیدهٔ ایشان اینکه
حامل وحی باشد و آنرا برساند و راه سعادت را بمردم بنماید و برکاتی که یزدان برای هر کس معین میکند آنرا ایصال دارد
موسیقی را بجهة گاتهای پنجگانه قدیم او اختراع کرده (گاتها یعنی منظومات مقدسه) و نیز تم یا چوب الهی را کشف نمود
و استعمال آنرا بانسان آموخت از قصر خود که در کله و قلهٔ کوه البرز واقع است مواظب اعمال شیاطین بود و عالم را از
سوء قصدهای آنها محفوظ میداشت مخصوصاً ایرانیها طرف توجه او بودند لکن در همه جا مذهب حق را می آموخت
و با بواسطه و دخرابی قوای ظلمانی میکوشید در آخرت شغل او اینکه ارواح مؤمنین را از مخاطرات معبر متوسط
عبور داده جلو تخت طلای آرمازد آورد   از جمله فرشتگان درجهٔ پائین تر یکی وایو (باد) بود که در مذهب هندی
نیز هست دیگر آپم نپات که موکل فتوح بود دیگر ویترها دیگر تیشترا و غیره لکن عدهٔ این فرشتگان زیاد بوده
و مثل سایر مذاهب طوایف مشرک همه آنها از درجهٔ پستی بدرجهٔ بلندی و الوهیت نرسیدند یعنی همیشه در ترقی
و درجهٔ اولیهٔ خود متوقف مانده لهذا از تفصیل و نگارش احوال آنها صرف نظر نمودیم

از جمعیت فرشتگان درجهٔ پائین تر که ذکر شد بایستی میترا و سروش را از امشا اسپنتاس یا امشاسپندهای شش گانه
تمیز داد امشاسپندهای شش گانه اجزای خورده آرمازد بودند یعنی جلال او را ظاهر میکردند و اسامی آنها
از اینقرار است   وهومانو یا بهمن   آشاواهیشتا یا اردی بهشت   خشاتراوائیریا یا شاهریور   اسپنتا
آرمائیتی یا اسفندارمذ   هااوروتات یا خرداد   امرتات یا امرداد
از معنی این اسامی فقط وهومانو که بمعنی عقل خوبست از اسماء آرمازد بوده که از او مفروز و مخلوق او شده با
خادم و مستشار او گشته فی الحقیقه وهومانو را بمنزلهٔ صدر اعظم و رئیس ادارهٔ آسمانی میدانستند آرمازد توجه حیات
حیوانی را مخصوصاً باو سپرده و بواسطه که صاحب اختیار او و رب النوع فلاحت محسوب شده   اردی بهشت
یعنی بهترین حقیقت یا بهترین پاکی نور جهانی دقیق و نافذ و در همه جا حاضر نگاه دارندهٔ شکوه اجرام علوی مضیئه
و دیگر عنصر نار شهریور که یعنی ثروت باشد صاحب اختیار اموال اینجهانیست مخصوصاً فلزات و مسکوکات
و گاهی با خود فلز نیز مشتبه شده   اسفندارمذ هم رب النوع زمین و هم رب النوع تقدس و مأمور که اجزاء و قطعات
بیحاصل با بو زمین را حاصلخیز و دایر نماید و با بهمن رب النوع فلاحت متفق باشد همچنانکه بهمن دواب را
با برکت مینماید او نیز برکت باراضی میدهد و اسفندارمذ را دختر آرمازد میخوانند و میگویند این خداوند بتوسط
شاه الهمانزمین را خلق کرده علاوه بر این قوانین ابدی یعنی اصول اخلاقی که هیچکس نمیتواند منسوخ کند از

بانسان می‌آموزد و بعضی اوقات او را دو و نیز بعد از آرمازد میخوانند   دو امشاسپند دیگر که خرداد یعنی
سلامت باشد و امرداد بمعنی فنا در عالم نباتی دست دارند خرداد باعث جریان آبهاست و برای ولایت دیگر
بارندگی در آن کم میشود وجود آب زیاده از حد لازم میباشد امرداد حامی باغها و بوستانها و نفع دهنده
میوه جات است   یکی دیگر از معبودین که شاید ظاهرا او زاید بر آرمازد و میترا پرستش میکرده اند انائیتس
یا اناهیت نام داشته و آن اصلاً از ارباب انواع جنس اناث بابلیها و آشوریها بوده و پرستش او قبل از زمان هرودت
در ایران رواج یافته و خیلی متداول گشت و با این معبودیت پرستی بایران آمد یعنی اردشیر منمن چهارصد سال
قبل از میلاد تصویرهای انائیتس را بایران آورد و در سوس پای تخت و تخت جمشید و اکباتان و باختر و بابل و دمشق
و سارد نصب نمود   انائیتس در بابل بمنزله زهره یونانیها بوده و در رسوم پرستش او چندان با عفت و درستی موافق
نداشته و ظاهرا آن آداب و رسوم هم در ایران داخل شده و همین باعث شیوع پرستش انائیتس گشته و این پرستش با سطح
کهنه و اعمال سری و جشنها و کارهای شنیع بوده است

یکی دیگر از اسباب بت پرستی ایرانیها ظاهرا پرستش میترا و بهمن و امرداد بوده لکن بر روی هم چون نسبت بسایر مذاهب
مشرق زمین سنجیده شود این مذهب یعنی مذهب زردشتی از منه اخیره هم از جمله مذاهب روحانی و نقیض بت پرستی
محسوب میشود   و از مذاهب سایرکان مثل مذهب براهمه و مذهب طبیعی کلدانیان عالی‌تر بوده است

در عالم ظلمت که نشئه از خود اهریمن اکابر اجزای او   اکومانو و اندرا و ساروا و ناانهایتیا و تاریک و زاریک
نام داشتند این شش نفر اجزای حوزه اهریمن بودند چنانکه امشاسپندهای ششگانه سابق الذکر اجزای حوزه آرمازد
بودند   اکومانو یعنی عقل بد همیشه در مقابل وهومانو یعنی عقل خوب واداشته میشد و وزیر اعظم اهریمن بود
افاده عمده او عقل انسان و خیالات بد را بآدمی القا میکرد و باقوال و افعال بد تحریک مینمود   اندرا رب است
طوفان و رعد و برق را داشت و حاکم نتایج جنگها و خونریزیها بود   برای ساروا و ناانهایتیا شغل معینی
مشکل بتوان گفت و مشخص نمود   اما تاریک و زاریک که بمعنی ظلمت و سم میباشد البته کارشان با امشاسپندان
مناسبت و تناسب داشته   از این اجزای ستة گذشته دیوها و پریهای بیشمار در دایره اهریمن بودند و اوامر
او را مجری میداشتند

انسان در میان این دو عالم خوب و بد که با هم تنازع داشتند وضع مشکل خطرناکی داشت آرمازد در اصل او را
بزمین آورده که خلقت خوب را نگاهداری کند لکن دیوها که شریر و بد و مزور و موذی و پست بودند
متصل او را ببدی وسوسه میکردند و گمراه مینمودند بمحض اینکه یک گناه از انسان سر میزد دیوها بر او مسلط
میشدند و هر دفعه که گناههای او زیاد تر میشد بر تسلط او می افزودند تا اینکه آخر الامر انسان مقهور و ذلیل

وفقط آلت و بنده مطیع آنها میگشت لکن مقاومت کردن با وسوسه و تشبث براستی و غلبه کردن بر دیوها
نیز ممکن بود و انسان میتوانست خود را در طریق استقامت نگاهدارد و در صراط مستقیم قدم زند و بامداد انفاس
قدسیه به بهشت جاودانی رسد

برای وصول و حصول باین نتیجه انسان میبایستی سه تکلیف عمده را با دقت تمام انجام دهد و آن سه تکلیف عبارت
بود از عبادت و زراعت و عفت   عبادت یعنی اقرار بوجود خدای واحد حقیقی که آرمازد باشد و هستی [illegible]
پاک و امشاسپندهای او و مکرر خواندن دعا و نماز و حمد و شکر و سرودها و بجا آوردن بعضی آداب که آنرا
هما میخواندند و قربانی کردن بعضی حیوانات سرودها جزو وندیداد و یسنا میباشد   و در اینجا بشکل گاتا یا گاتها
(منظومه مقدسه) موجود است و بعضی از آنها بسیار خوب این سرودها گاهی عمومی است و به آرمازد و امشاسپندها
بالاجماع خطاب میشود و گاهی خصوصی میباشد   آداب هما عبارت از این بوده که در هنگام خواندن نماز موبد شیره
نبات موسوم به هما را میکشیدند و آن مایع را وقف آتش قربانی میکردند قدری از آنرا یکی از موبدان مباشر عمل صرف میکرد
ما بقی را هم میان مؤمنین قسمت مینمودند چون این مایع را بلا فاصله بعد از کشیدن از درخت و قبل از تعفن آن میخوردند
مسکر نبود این مجلس را ظاهرا در باطن مؤثر میدانستند یعنی جاذب لطف خداوند می‌پنداشتند و قدری از اثر آنرا
از خاصیت مقوی گیاه هما فرض میکردند   حیواناتی را که قربانی مینمودند اسب و گاو و گوسفند و بز و اسب را بر گوسفند
و بز ترجیح میدادند   این عمل نیز همیشه با یکی از موبدان بود که حیوان را میکشت و گوشت آنرا بجهة تقدیس با آتش مقدس نشان
میداد بعد از آن خود موبد و مردم آن گوشت را در جشن بزرگی میخوردند

یکی از اختصاصات مذهب زردشت اینست که زراعت را از تکالیف دینی میدانند بعقیده زردشتیها انسان
بزمین آمده مخصوصا بجهة نگاهداری خلقت خوب و کوشش و مقاومت با اهریمن و برای خرابی آن و وسیله اینکار
فقط زراعت کردن و مزروع نمودن اراضی و کندن خارها و علفها و دایر ساختن قطعاتی که اهریمن آنها را لم یزرع
حاصل خیزی انداخته پس تمام مردم مکلف بزراعت زمین بودند و هر کس مذهب زردشتی داشته میبایست یا بطور ملاکی
یا بعنوان مستأجری یا بطور فلاحی اعمال کشت و زرع را ترقی دهد

عفتی که در مذهب زردشتی طلب مینمودند دو قسم بود عفت اخلاقی و عفت قانونی   عفت اخلاقی مشتمل بود بر آنچه
مذهب مسیح علیه السلام و سایر مذاهب انسان را بآن مکلف میدانند یعنی راستی عدل پاکدامنی و کلیه بیگناهی و عصمت
و این عفت در تمام دایره انسانیت در کار بوده که نه تنها اعمال و اقوال را مطیع داشته بلکه خیالات مخفیه قلب نیز
میبایست از عالم عفت خارج نباشد   عفت قانونی عبارت بود از منظور داشتن بعضی آداب و رسوم و احتراز
از برخی اعمال که بکلی با یکدیگر مغایرت داشت و مخصوصا میبایست از هر عملی که عناصر اربعه را ملوث مینماید

احترام نماید چه این عناصر یعنی آتش و آب و خاک و هوا در مذهب زردشت مقدس بوده است
محرک انسان در عفت و پاک دامنی امید سعادت اخروی بوده چه یکی از عقاید زردشتیان بقای نفس ناطقه یا
روح از فنا میباشد معتقد بجهان جاودانی هستند و حقیقت آدمی را در چنین جهانی ممتاز و متمایز پاینده میدانستند
بعد از مرگ بلا فاصله روح مردم چه خوب و چه بد باید داخل جاده معینی که آنرا پل جامع میخوانند بشود این جاده را
بعقیده آنها باریک است مؤمن از این راه به بهشت میرسد و گنهکار در گردابی که زیر آن واقع است میافتد و معذب
میگردد مؤمنین را سروش هدایت مینماید و ایشان را از آن صراط صعب به بهشت میرساند در آنجا بهمن از تخت خود
برخاسته ایشان را خوش آمد میگوید و عین عبارت بهمن اینست (خوشا بحال تو که نزد ما آمدی و از فنا ببقا پیوستی
پس از آن خرم و شاد بحضور آرمازد و مؤمنین دیگر که پیشتر باین مقام رسیده میروند و اما اشرار وقتی که بگرداب
می افتند خود را در تاریکی و مملکت اهریمن می بینند و در اینجا باید بمانند و غذاهای زشت بخورند
رؤسای مذهب زردشت از زمان داریوش هیستاسپ مغها بوده اند این طایفه که شاید از ابتدا ارتباطی با مذهب
زردشت نداشتند در زمان سلاطین ساسانی دارای نظام تمام امور و مهام مذهبی مملکت بودند و رئیس ایشان
شخصی بوده در رتبه و درجه ثانی اشخاص پادشاه و او را ترینت یعنی رأس مذهب یا موبد موبدان میخواندند در اوقات سختی
و خطر گاهی او را می طلبیدند که کارها را اصلاح نماید و در اوقات معمولی هم از مستشاران مخصوص پادشاه محسوب میشد
بعد از او چند نفر موبد یا مغهای بزرگ بودند که آنها را دستور نیز میگفتند دستورها صنف مخصوصی شمرده نمیشدند
اما اعتبار کلی داشتند بعد از دستورها عده زیادی از مغها وجود داشتند که در مملکت پراکنده و مخصوصاً در بلاد
معتبر جمع بودند لباس مغها اختصاصی داشت و عبارت بود از یک کلاه بلند نوک دار از نمد یا امثال آن با لبه بلند
که گونه ها بلکه لبها را نیز پنهان میکرد جبه آنها سفید و دراز که بقوزک پای ایشان میرسید غالباً عده زیادی از
آنها جمع میشدند و با فر و شکوه حرکت میکردند و در نظر مردم عظمتی ظاهر میساختند علاوه بر صدقه ها که مقدسین
به آنها میدادند اراضی زیادی هم وقف بود که حاصل آن اراضی باید وسیله معاش ایشان باشد کسری انوشروان
که خسرو اول باشد این طبقه را تا یک درجه در امور دولت نیز مداخله میداد مالیات بنظارت ایشان گرفته میشد و اگر
محصلین دیوان میخواستند تعدی کنند و زیاده از حد معین بگیرند آنها میتوانستند مانع شوند و نگذارند اجحاف
نمایند

مذهب زردشتی با آتش و آتشکده ارتباط تامی دارد چنانکه در تمام ایران در شهرهای معتبر آتشکده داشتند و
در آتشکده ها آتش متبرکی که باعتقاد ایشان از آسمان آمده دائماً روشن بوده و موبدان آنها را نگاه میداشتند
و میگفتند این آتش خاموش نشدنی است در پشت سکه های ساسانی صورت آتشکده همیشه هست و بعضی اوقات

سری در میان شعله دیده میشود پایه آتشکده را در روی سکه مزین بشاخهای گل نموده و در دو طرفین صورت دو نفر
ساخته شده که یا حافظ یا پرستنده آتشکده میباشند و در بعضی سکه ها رو بآتش ایستاده اند و دو برجی پشت آن
نموده ظاهراً آنرا از دشمن خارجی حفظ مینمایند

مغها علاوه بر اعمال مذهبی ادعای خبر دادن از مغیبات نموده چنانکه از زمان خیلی قدیم فال گیری و معبری مینمودند
لکن باین مطلب قناعت نکرده برای خبر دادن از غیب دستگاهی فراهم آورده بمعاونت آن بعضی چوبهای غیب گوئی برای
هر خبری که از وقایع آینده از آنها سؤال میکردند جوابی میدادند و چون در مشرق زمین این حرفها را زود باور مینمودند قدر
موبدان خیلی زیاد بالا گرفت مغها غالباً برسم در دست داشتند لکن بعضی اوقات هم عوض آن چوب آلت دیگر بدست
میگرفتند و آن موسوم بود به خرافستر اگنا از جمله تکالیف مقدسین مخصوصاً آنهائی که از علمای مذهب شمرده
میشدند این بود که با اهریمن جنگ دائمی داشته باشند و هر وقت موقع بدست آرند اعمال او را بهم زنند و خراب کنند و چون
قورباغه و مار و موش و مورچه و سوسمار و زنجره و مگس و امثال آنرا جزو مخلوقات اهریمن محسوب میشد مغها حتی الامکان آنها را میکشتند
و خرافستر اگنا آلتی بود که بجهت انجام این قصد مقدس اختراع کرده بودند

عظمت و شکوه دربار ساسانیان مخصوصاً در اواخر بدرجه بود که کمتر نظیر آن دیده شده لباسهائی که شاهنشاه
میپوشید زردوزی شده و بجواهر و مروارید موشح گشته تاج سلطنتی که بر سر گذاشتن آن ممکن نبوده و بواسطه زنجیر طلائی
آنرا از سقف تختگاه بالای سر سلطان می آویختند از قرار حکمه میگویند هزار دانه مروارید داشته هر یکی به درشتی تخم مرغ
تخت هم از طلا بوده و چهار پایه داشته که هر پایه یکقطعه یاقوت بسیار بزرگ بوده اطاق تختگاه بزرگ مزین بستونهای
بزرگ نقره بوده که در میان آنها پرده های اطلس و حریر زربفت آویخته بودند در سقف طاق آن صورت اجرام علوی یعنی
آفتاب و ماه و ستارگان را ساخته و کره های بلوری یا فلزات صیقلی با ارتفاعات مختلفه از سقف آویزان و فضای تاریک را
بروشنائی مثل نود هزار و چهل چراغ روشن میساختند

وضع این دربار شبیه بود بوضع سلطنتهای دنیای عالی قدیم مشرق زمین و اهل دربار هفت درجه بودند اول از همه
وزرای دربار بعد از آن موبدها یعنی مغهای معتبر پس از آن هیربدها یعنی قضاة بعد سپهبدان یعنی صاحب منصبان
معتبر که غالباً چهار نفر بودند بعد مغنیان و سازنده ها و اهل علم شخص پادشاه از تمام طبقات بالاتر می نشست
و تا کسی را نطلبید نمیتوانستند از هشت ذرع راه باو نزدیکتر شوند در جلو تخت این شاه و بندگان پرده کوتاهی بود
و یکنفر موکل داشته که آن پرده را برای آنکس که پادشاه او را احضار کرده عقب بکشد

یک قسمت عمده از قصر سلطنتی حرمخانه بوده سلاطین ساسانی زوجات متعدده میگرفتند بطوریکه در هیچ وقت
انقطاع نبوده چنانکه گویند خسرو پرویز سه هزار زن داشته و آنها همه با اتباع خود که خاص مواظبت خدمت بوده اند

دوازده هزار نفر میشده از افراد مذکور خواجه زیادی نداشته اند لکن در حجاریهای سلاطین قدیم خواجه
دیده میشود و خواجه ها صاحب شغلهای مهم بوده و بقرینه دربارهای مشرق زمین میتوانیم بگوئیم حرمخانه را نگاهداری
زیر دست آنها بوده است هر کدام از سلاطین ساسانی یک ملکه یعنی یک زن معتبر داشته و ملکه ها تماماً شاهزاده
بوده ولی از روی قانون غیر شاهزاده هم میتوانسته است ملکه باشد در یکی دو موقع سلاطین صورت زوجهٔ معتبر
خود را روی سکه نقش کرده لکن این مسئله معمول نبوده و در اواخر این سلسله که زنها نیز میتوانستند سلطنت کنند چنین
احتمال میدهند که صورت ملکه را که سلطنت میکرده مضایقه داشته اند ظاهر و منتشر سازند لهذا در روی
سکه آن عهد سر هر دو نقش کرده اند

در دولت ساسانی همراهان پادشاه که مواظب خدمت میباشند و هر یک برای پرداختن کاری هستند عموماً
از این افراد اند چتر دار و بادبزن دار که از شمایل آنها در صور حجاری چنین بر میآید که خواجه میباشند دیگر هنبگان
یعنی خزانه دار دیگر می بد یعنی شربتدار باشی دیگر اندیزبد یعنی جامه دار باشی دیگر آخوربد یعنی امیر آخور
دیگری ناهارها بد یعنی آبدار باشی دیگر شاهینبان یعنی قوشچی باشی دیگری کردک بد یعنی رئیس عمله جات بنائی
(مثل وزیر بنائی حالیه)

غیر از چتر دار و بادبزن دار باقی این اشخاص هر یک اداره داشته و دارای اجزاء و اتباع بوده اند گویند خسرو پرویز
هشت هزار و پانصد اسب در اصطبل برای سواری خود داشته در اینصورت باید چند صد مهتر و چند صد شاگرد مهتر
داشته باشد بجهت شترخانه و فیلخانه او نیز همینقدر و بلکه بیشتر خدمه و کارگر لازم بوده زیرا که گفته اند هزار و دویست
نفر شتر و دوازده هزار زنجیر فیل داشته است و عمله جات بنائی نیز میبایست بکثرت و جمعیت زیاد متصل مشغول
مرمت ابنیه و بنای عمارات تازه باشند

عدهٔ صاحبمنصبان دیگر که تقریباً مطابق با وزرای سلاطین حالیه بوده از اینقرار است وزرگ فرمادار
یعنی بزرگ فرمان دار که بمنزله وزیر اعظم است دیران آمارکار یعنی دبیر دبیران ایران (بمنزله وزیر مالیه حالیه
و رئیس دفتر استیفاء) هزارپت دران ارپات یعنی سردار هزار نفری دروازهٔ ایران و او یکی از وزراء بوده
همارکار یعنی تحویلدار دهندهٔ پول خرفان دبیر یعنی منشی دار الشوری بیشتر اسامی اصلی این صاحبمنصبان بواسطه
ارامنه مائهٔ پنجم و هفتم میلادی بما رسیده

دربار ایران اگر چه عموماً در طیسفون بوده لکن بمیل سلاطین تغییر هم مینموده چنانکه در اوائل سلطنت سلسلهٔ
ساسانی پایتخت فی الحقیقه همان پایتخت قدیم ایران که تخت جمشید باشد بوده و وقتی (در زمان خسرو پرویز)
در شهر جدید دستگرد که نشانه پایتخت تمام سلاطین ساسانی قصرهای متعدد در اکناف و اطراف مملکت

داشته که هر وقت هر کدام میل میکردند بقصر خود میرفتند و چهار عمارت و قصر از آن قصور را تمام برده اند آن
قصور فیروزآباد و سروستان و طیسفون و ماشیتا میباشد و یقین است که از این قبیل قصرها در
مملکت بسیار بوده مثلاً میدانیم قصر کانزاکا شکوهی بکمال داشته هراکلیوس نیز چند قصر را که در ناحیهٔ مابین
زاب سفلی و طیسفون بوده نام برده و البته خسرو دوم عمارتی نزدیک تخت بستان (طاق وستام) ساخته است
(نگارنده گوید این حدس مصنف خیلی صائب است و قصر شیرین هنوز معروف و در افواه
میباشد و کمتر کسی است در ایران که از منزل قصر شیرین در یک منزلی خانقین نگذشته باشد و قصر خسرو دوم
در همان حدود بوده) شاپور اول هم میبایست قصری در شهر شاپور داشته باشد چه عمدهٔ آثار آن شاهنشاه در آن
بلد بر پا شده کشف عمارت ماشیتا در محلی دور دست مثل مواب که چندان جای خوبی هم نیست دلیل است که این سلسله
در اقاصی و امکنهٔ بعیدهٔ مملکت نیز قصر و عمارت میساخته اند (مواب از نواحی دمشق شام است)
البته سلاطین آخری ساسانی را بواسطهٔ نقشها و برابشان میدانیم چه صورت داشته زیرا که صنعتگران بومی
فقط شرح آنها دقت زیاد نموده اند در زمان صلح بنظر میآید که پادشاه جبه میپوشیده که جلوی آن قدری باز و
آستینهای تنگ آن بر مچ دست میرسیده در زیر آن شلوار فراخی داشته تا پائین پا و گاهی آنرا اشنور میکرده بکمر هم
کمربندی می بسته در پای خویش کفش منقش داشته که از ابافیطان می بسته در روی جبه بلند گاهی نیم تنهٔ کوتاهی
در بر مینموده که ابتداءً آنرا بسینه و پشت و کتف نصب میکردند و پارچهٔ این نیم تنه عموماً خیلی نازک و سبک بوده
کلاه غالباً مدور و شاید از جواهر نیز زینت داشته نیم تنه و شلوار را هم در بعضی مواقع بجواهر می آراستند سلاطین
تماماً گوشوارهای یک آویزه دو آویزه و سه آویزه در گوش داشته و اغلب گردن بندی نیز بگردن می انداختند و آنهم بعضی اوقات
یاد و آویزه یا بیشتر در جلو و گاهی در پشت خود را منتهی بنوکی میکرده و گوهری بآن آویزان مینموده زلفها همیشه بنظر میآید که
بلند میگذاشتند و مجعد میساختند و حلقه های آنرا روی شانه ها می انداختند اند در وقت سواری پادشاه یکنفر
بالای سر او چتر نگاه میداشته در وقت جنگ شاهنشاه طرف بالای بدن خود را بجوشنی که مرکب از حلقه ها یا فلسها
بوده میپوشانده و روی آن ملک کمربندی می بسته که بند او فی الظاهر از مال سپر بوده در تیمی از شمشیر سمتی خاص ترکش
تنگ سخت فرود وگرد شده داشته بر سر مغفری میگذاشتند صورت را باستثنای چشمها با نقاب شبکه حفظ میکرده
و دوش و اسب سلطان نیز بواسطهٔ برگستوانی محفوظ بوده و آن برگستوان تا زیر زانوی اسب را حفظ مینموده لکن
بر پشت سر و طرف کفل اسب کشیده نمیشده سپر پادشاه مدور بوده و آنرا در بازوی چپ قرار میداده برای حربهٔ تعرضی
عمده نیزهٔ سنگین داشته که بدست راست میگرفته
یکی از مشغولیات و تفننهای بزرگ سلاطین ساسانی شکار بوده چنانکه نقشها و برشکار که از غزال آهو و مرال و

کاه بیش در بروز آثار ساسانیان دیده میشود مورخین معروف شیر و ببر و گورخر و شیر و ببر را جزو شکارهای
ایشان شمرده و از قراریکه بنظر می آید شیر و ببر و گورخر را در باغ سلطنتی نگاه میداشتند و جمع میکرده تا موقع شکار
آنها برسد روز شکار سلاطین تنها یا با موکب خود یا باتفاق سفیری از سفرای خارجه یا وزیری از مقربان یا
بعضی دوستان آهنگ شکار میکردند شکار و جنگ با شیر را شمشیر و نیزه باید فیصل دهد و ببر چون خطرناک
تر است آنرا با تیر میزدند اما آهو و گوزن و گراز بقدری فراوان بود که جمع کردن آنها در باغهای مخصوص لزومی
نداشته و قتیکه پادشاه بشکار این وحوش میل مینموده فقط میبایست شخصی مسافتی بپیماید تا شکاری بدست
آید و ظاهراً این کار را فیلها میکردند یعنی داخل باتلاقها یا جنگلها شده حیوانات را از جلو خود رانده بسمت
محوطهٔ که پرچینی با طناب در آن میکشیدند میبردند و شاه با همراهان در آنجا توقف داشته که همین باتلاق
یا مرداب بوده پادشاه در قایقی جم گشته و از آنجا باسودگی حیوانات را که مجال فرار نیافتند با تیر میزد و اگر غیر
از این بوده سوار اسب میشد و در اثنای تاخت و تاز شکار میکرد در هر حال چنین معلوم میشود که استماع موسیقی را نیز
بر تفنن شکار می افزوده اند و دسته های چنگ زن و سایر سازندگان در همان محوطه نزدیک او قرار میگرفتند و در بین
اینکه پادشاه مشغول شکار بود استماع نغمات دلکش ساز و آواز مینمود

آلات موسیقی ساسانیان از قراریکه حجاریهای ساسانی نشان میدهد چنگ و نی و طبل و بوق بوده چنگ
بشکل مثلث است و هفت تار داشته آنرا در دامن میگرفتند و ظاهراً با هر دو دست میزده اند اندازهٔ طبل کوچک است
بوقها و نیها را طوری ساخته اند که وضع صحیح آن بخوبی بدست نمی آید بعضی اوقات دیده میشود که دوازده نفر چنگ زن
جمع شده باتفاق میزنند دسته های مخلوط نیز زیاد بوده در یک موقع عدهٔ سازندگان و نوازندگان بیست و
شش است که هفت نفر از آنها چنگ میزنند و هفت نفر نی و سه نفر بوق و یکنفر طبل و هشت نفر دیگر که آلات سازشان
کاملاً نمایان و مشخص و واضح نیست قسمتی از سازندگان در محل مرتفعی هستند که با پلکان بالای آن میروند

از قرار معلوم میشود سلاطین ساسانی قوش بازی نیز میکرده اند سابق گفتیم یکی از اجزای دربار قوشچی باشی بوده
و او میبایست رئیس این قسم شکار باشد قوش بازی در مشرق زمین از کارهای خیلی قدیم است و چنین مینماید از
دیر زمانی بطور توارث حتی بدون ترک و انقطاع این کار بما رسیده و هیچوقت متروک نشده و میتوانیم حدس بزنیم که شتر مرغ
و قرقاول یا کبک طاوس و اکثر دیگر پرندها را در ولی نگاه میداشتند برای این مقصود بوده یعنی اگر وقتی شکار کمی میبوده
قوشها را بطرف آنها می انداختند به عبارهٔ اخری شکار خانگی میکرده اند

سلاطین در اوان بیکاری گاهی بازی و قمار هم میکرده اند پیش گفتیم انوشیروان بازی شطرنج را از هندوستان
آورده بعضی گویند همین پادشاه قسمی از نرد را نیز معمول داشته لکن نمیتوانیم وضع صحیح این هر دو بازی را معلوم کنیم

(چراین چیزها)

چه این چیزها را قابل ذکر در تصویرهای ساسانی ظاهر نساخته اند

وضع جنگ ایرانیهای زمان ساسانی با وضع حرب ایرانیان عهد کیان چندان تفاوتی ندارد اختلاف و فرق عمده
در منسوخ شدن عراده های جنگی و بکار بردن فیلهای فی باداست دستجات قشون چهار طبقه بوده اند فیل
سواران و اسب سواران تیراندازان و پیاده ها فیل سوارها در صف اول بودند فیلها را از هندوستان
می آوردند لکن عدد آنها زیاد نبود چه مخارج آنها گزاف میشد لکن در جنگهای اول با اعراب عمدهٔ فتوحات را نصیب
فیل سواران نسبت داده اند مخصوصاً وجود فیلها در نواحی وسیع مسطح فایده داشته اما بقدری این حیوانها
نافع میشمرده که در اماکنهٔ کوهستانی و جنگلی سخت هم میبرده و راهها را برای آنها قابل عبور مینموده فیلها در تحت ریاست
شخصی بوده که او را زنده کاپد میگفته اند و معنی این کلمه فرمانده هندیان است و مناسبت این اسم از آن میباشد که
فیلها را از هندوستان می آورده یا بجهة اینکه عمله جات و خدام فیلها هندی بوده

سوار نظام ایرانی در زمان ساسانیان بنظر می آید که تماماً سنگین بار بوده و از سواران سبکبار که در زمانهای قدیم
ایران و عهد اشکانیان بقشون حمله کننده می آویختند یا فراریان را تعاقب میکردند و عدهٔ آنها زیاد بوده و در
حرکت چابک و چالاک و در هر حال برای جان دشمن از بلاهای بزرگ بشمار میآمدند گویا در ایام ساسانیان
وجود نداشته چه اصلاً ذکری از آنها بمیان نیست مثلاً قشون ایرانی که ژولین امپراطور روم را تعاقب کرده بودند عبارت
از سواران سنگین اسلحه بوده و تیراندازان پیاده و فیل و فقط ذکری که در آن موقع از سوار سبک اسلحه میشود از سوار
اعراب ساراسن میباشد که با شاپور اتحاد داشتند ایرانیها هر وقت سوار سبکبار لازم داشتند از اعراب ساراسن
و قبایل کادوزیها نواحی خزر میخواستند اما سواران خودشان سنگین بار و اسلحهٔ آنها خیلی شبیه با اسلحهٔ عصر و پدر بوده
که صورت آن در طاق وستان دیده میشود سر و گردن و سینهٔ اسب اسلحهٔ سنگین (برگستوان) داشته و سوارها جوشنی
میپوشیدند که تمام بدن آنها را تا ران فرا میگرفت و مغفر سنگینی هم بر سر میگذاشتند با نقابی که تمام صورت را میپوشانید
بجز چشمها هر یک در بازوی چپ سپر گرد کوچکی داشتند و حربهٔ آنها یک نیزهٔ چند متری و یک تیر و کمان بود این سوارها
از تلاقی و در و برو شدن با بهترین قشون رومی ترسی نداشته و غالباً بر پیاده نظام آنها حمله نموده ایشان را از میدان
در میکردند لکن در زمان امنیت قراولان شاهی و البسهٔ ساده تر این بوده است

خلاصه و بخبهٔ پیاده نظام ایران تیراندازها بوده و آنها را چنان تربیت میکردند که با کمال سرعت تیر می انداختند
و تیرهای آنها هر که را خطا نمیکرد سپر بزرگ مشبکی را ایرانیهای عهد کیان از آشوریها اقتباس کرده بودند و آن در
زمان ساسانیان نیز معمول بود تیراندازان این سپرها را مانند دیوار ردیف گذاشته در پشت آن نشسته از میان
سوراخهای آنها با منتهای زبردستی تیر می انداختند و رومیها آنوقت با ایرانیها مقابل میشدند که میدانستند تیرها

(انتها تمام)

آنها تمام شده والا جرأت ظاهر شدن نداشتند بعضی اوقات تیراندازان بجای اینکه در یک صف جنگ کنند با سوارها مخلوط و متفرق میشدند در اینصورت متصل از میان صفوف سواران تیر بطرف دشمن می‌انداختند و خصم را مستأصل میکردند و خود تیراندازان بالنسبه محفوظ بودند زیرا که قشون رومی جرأت نداشت بسواران زره پوش ایرانی حمله نماید اگر احیاناً وقتی تیراندازان مجبور بعقب نشستن میشدند باز از عقب تیر می‌انداختند و در میان رومیها بطور ضرب المثل گفته میشد که ایرانیها مخصوصاً در وقت عقب نشستن خیلی طرف ملاحظه میباشند و باید از آنها حذر کرد

حربهٔ پیاده‌ها معمولاً ظاهراً شمشیر و نیزه بوده و شاید زوبین هم داشته‌اند این دسته از قشون همیشه پشت سر تیراندازان جا میگرفته و اسلحهٔ دفاعی ایشان کم بوده معذلک با جرأت و جلادت جنگ مینموده و در مواقع حروب متداوله فیمابین دولتین روم و ایران بخوبی از عهدهٔ سربازان رومی برمی‌آمدند و بر آکثرها و روده‌ها و حریفهای دیگر برتری و تفوق داشتند

طبقات هائی نظام ایران در عهد ساسانیان بدرستی معلوم نیست چه ترتیب داشته زیرا که هیچ ذکری از تقسیمات آنها از قبیل دسته و فوج نیست لکن بعنوان کفت این قسم تقسیمات هیچ چیز معمولی نبوده است شاید حاکم هر ولایتی را فرمانده دسته‌جات قشون آن ولایت مینموده اند و سوار و پیاده قلمرو حکومت خود را ریاست میداده و یقین است که سردار از اسپاراپت و سپاهاپت و سپهبد میخوانده همچنین صاحبمنصبان دیگر و مباشرین کل و فیلبان باشی را پادشاه معین میکرده و احتمال میرود حکام بسمت سرهنگی فوج در تحت سردارهای کل بوده و تعیین صاحبمنصبان درجات پائین تر را آنها مینموده اند

علم و رایت بزرگ ملی علم چرمی آهنگر معروف است (درفش کاویان) این علم ابتدا ارزشی نداشته لکن در اواخر غرق در جواهر بوده و در یکی از فصلهای پیش بشرح آن پرداخته‌ایم درفش کاویانی که بموجب تفأل باانضرف لاذا ملزوم شمرده میشده کمتر بکار میرفته و غالباً در سفرهای جنگی بیرقهای دیگر را همراه میبرده اند (گویا درفش کاوه مخصوص جنگهای سخت صعب بوده) از آثار چنین مستفاد میشود که سلاطین عجم دو قسم علم داشته و آن هر دو را ابتدا عبارت از یک تیر و یک چوب صلیبی بوده لکن در یکی بالای چوب صلیبی حلقهٔ قرار داده و چوب دیگر بآن حلقه نصب شده و از زیر آن دو منگوله پشمین آویخته در بیرق دیگر یک گلولهٔ مخطط بالای چوب صلیبی دیده میشده و در زیر منگوله دو گلولهٔ شبیه بگلوله‌های فوقا آویخته درست نمیتوانیم بفهمیم اینها چه علامتی بوده و چرا دو رایت باهم تفاوت داشته و هر جا این بیرقها دیده شده بهمراهی سواره نظام بوده در اینصورت نمیتوانیم بگوئیم هر بیرقی اختصاص بقسمی از قشون داشته و بسبب عدهٔ بیرقها در جنگ از اینجا معلوم میشود که در موقع

قشون ایران شکست خورد و با آنکه شکستی فاحش نبود دشمن بیست و هشت بیرق از آنها گرفت در زمان ساسانیان وضع نظام ایران چیزی که قابل ملاحظه باشد نداشته عدد لشکری عموماً از سی هزار تا شصت هزار نفر بوده و بعضی اوقات بصد هزار نفر هم میرسیده و در یک موقع صد و چهل هزار نفر گفته‌اند (اشاره است بمحاصره کردن انوشیروان شهر دارا را) و عمدهٔ این قشون پیاده بوده و عدد سواران هرگز بثلث تمام قشون نمیرسیده در برخی از مواقع فقط سوار از بغداد و چپاول و غارت میپرداخته‌اند حمله‌های مهم را همیشه بعهدهٔ لشکری قرار میدادند که دارای هر نوع قشون باشد از سوار و پیاده و فیل و تیرانداز در جنگ با رومیها یکی از کارهای لازم همیشه محاصرهٔ شهرها بوده و اگرچه در اوایل دورهٔ ساسانی لشکریان عجم برای محاصرهٔ قلاع کفایت درستی نداشتند ولی در اواخر مهارت پیدا کرده در ظرف زمانی قلعه‌ها از قلاع رومی میگرفتند چنانکه در اوان مزبور چندین حصن را از آن قوم منتزع ساختند بدون اینکه زحمت زیاد بکشند و اسامی حصنها از این قرار است دارا ماردین آمد کاره ادسا هیراپلیس بریها تئودوزیوپلیس انطاکیه دمشق بیت المقدس اسکندریه قیصریه مازاکا شالسدن و محاصرهٔ هیچیک از این بلاد بیش از چند ماه طول نکشید و خسارت زیاد هم وارد نیاورد

سبک محاصره این بوده که بفاصلهٔ از دیوار شهر خندق میکندند و در تحت حفظ سپرها آنجا ندقها پیش میآمدند تا بخندق شهر میرسیدند پس آنرا با خاک و خاشاک پر میکردند آنوقت میتوانستند از دیوار بالا بروند یا آنکه برجهای متحرک نزدیک دیوارها میساختند و با گرز و دبوس بدیوار میزدند تا منفذی و سوراخی پیدا میکردند بعضی اوقات هم در پای دیوار پشته‌ها برپا مینمودند تا بالای آن روند و بتوانند بقسمت اعلای دیوار قلعه که ضعیف تر از قسمت سفلی بود برسند و از آن خراب کنند یا از آن بالا روند اگر یکطرف شهر بحت زمانی در برابر این حمله‌ها مقاومت مینمود تمام شهر را محاصره میکردند و دور شهر خندق و سنگر میساختند و راه آب و آذوقه را بر آن می بستند در اینصورت اگر قشونی قوی از خارج بکمک مردم شهر میآمد و حمله کنند کان را دور نمیکرد این تدبیر البته نتیجه می بخشید یعنی محاصره کنندگان شهر را مسلماً میگرفتند

از وضع زندگانی ایرانیهای دورهٔ ساسانی بدرستی خبردار نیستیم همینقدر میدانیم که دسته از امراء و اجزاء دربار اشخاص معتبر مملکت عبارت بوده اند از ملاکین که غالباً از خالصه یا املاک خود معاش مینموده و مواظب اعمال زارعین بوده و زارعین و دهاقین را بکارهای فلاحت وا میداشته‌اند قشون معمول را هم عمده از این طبقه میگرفتند و در وقت احتیاج که باید بر عدهٔ لشکریان افزوده از همین طبقه افزوده میشد چنین بنظر میآید که آداب این مردم ساده بوده تعدد زوجات را اگرچه مباح میدانستند چندان معمول نمیداشتند بلکه میگویند در آنعصر اگر کسی

زنی میگرفت و آن زن عقیم بود و واضح نمیشد شوهرش زن دیگر بگیرد آن مرد دیگر زن نمیگرفت احکام زردشت را
که مبنی بر کار و زحمت و عفت و دینداری بوده بجز بی مرجعی میداشتند زنها ظاهراً مستور و محجوب بوده و مثل بادیه‌نشینها
و اعراب رو نمیگرفته‌اند کلیهٔ وضع اهالی و مردم خوب بوده است غالب سلاطین ساسانی میل داشتند که بعدالت
و خوبی سلطنت کنند و سیاست انوشیروان که اعیان و فقرا هیچیک آن سیاست میکرده رعایا را از شر ظلم و جور بیدرجه
کرد و آن وضع سلطنت ممکن است محفوظ میداشتند و مواظب حال حکام جزء بودند و فقط بیانات آنها قناعت مینمودند تحقیقات
مالیات و ممیزین جرأت نمیکردند که زیاده از معمول چیزی از کسی بگیرند چه میترسیدند در فنا و ایشان معلوم شود مورد
مؤاخذه گردند در اجرای قواعد صحیحه عدالت خیلی زحمت میکشیدند و اگر حکمی در حق کسی میکردند و راضی نبود میتوانست
بشاه عارض شود در بعضی اوقات دوباره در دربار یا در میدان بزرگ مطلب مطرح تحقیق میشد پادشاه و موبد موبدان
و بزرگان گوش بحرف عارضین و متظلمین میدادند مردم برای اینکار جمع میشدند و چنین بنظر میآید که هر قدر
در سلطنت مستقله ممکن است جلو تعدی گرفته میشده و بنا بر این رعایا بندرت شاکی بوده‌اند لکن این فقره دخلی
بطبقات عالی نداشته یعنی منسوبین شاه و صاحبمنصبان قشون و امراء و رجال دربار دستخوش هوا و هوس پادشاه
بوده حافظی نداشتند و حیات و آزادی ایشان بسته بمیل سلطان و اختیار او و شاهنشاه در این موارد هر کار میکرده است
هر چه را که میخواسته و بیک اشارهٔ شاه آن طبقه گرفتار و محبوس و معذب و کور یا مقتول میشدند و زندگانی را بدرود
میگفتند در جائی و وقتی که سلطان حکمی میکرد جای تحقیق و رسیدگی نبود و از این رو در سلطنت باعتدال سلسلهٔ ساسانیان
باز معایب سلطنت مستقله نمودار و آشکار میشد لکن طبقه مبتلا باین بلیات از حیث عدد قلیل بوده و مزایا و منافعهم
داشته‌اند که میتوان گفت بیچارگیهای ممکن الوقوع این آثار تلافی مینمود این است آنچه تاکنون از تاریخ ساسانیان در عالم
علم معلوم شده و آینده را علام الغیوب میداند و نارسیده‌ها را حضرت مقدسش بجائی که باید میرساند

نگارندهٔ این اوراق محمد حسین اصفهانی متخلص بفروغی و ملقب بذکاء الملک که بخدای عز و جل خواست و جلد
دویم کتاب تاریخ ساسانیان نیز تمام شد و من بنده گمان نمیکردم باتمام آن موفق شوم چه در اوان اشتغال باین
نگارش هر روز روزگار ناسازگار طرح تازه از شعبده میریخت و فتنه از نو می‌انگیخت سیل دمادم حوادث
میآمد و راه پیشرفت کارم سد مینمود و توسن بخت سرکش عنانم از کف میربود یکی دستم میبست دیگری دلم
میشکست آنم دستم قابلی می‌پنداشت و این بگفتهٔ دیو سر بسرم میگذاشت من با این همه نوائب و محن و نوازل و فتن
از میدان بدر نرفته راندم و اقلاً این یک کار مختصر را باخر رساندم و حالا میتوانم بگویم ایران دارای تاریخ
ساسانیان است و اگر زنده بمانم بعدها نوبت پرداختن بکارهائی که عاشقش هستم میرسد و بجز مجاهش والحق
جای شگفتی است که اینهمه از ابنای وطن میکشیم و باز دست از خدمت و خیال خود نمیکشیم این کوبید شیدائی

آن فرماید بنگ و افیون هر دو با هم خورده و البته کیف و سکری در سر است از این پیمانه‌ها از خم دیگر علی ای حال
برآنم که تا جان در تن باشد و روانم کارفرمای ملک بدن قلم از دست نگذارم و تخمی را که میدانم
بکارم و روزی آید که این کشته بر دهد و این نشانده ثمر بخشد و نظر باین حال
و خیال است که این تألیف را تمام نکرده شروع بنگارش چند
کتاب دیگر نموده‌ام و از هشت نگاشته بلکه
مبلغی بر آن افزوده‌ام

اگرچه سخت علیلم و بشدت خسته و کلیل و آخر الامر با حول و قوهٔ پروردگار
تا زانو را قوت است میروم و در هر جا ماندم تن بماندن در میدهم

کتاب تاریخ ساسانی نواقصی دارد که این بنده نمیتوانست از عهدهٔ رفع آن برآید و مفاسدی دارد که از آنست که
اسباب جمع باید آنرا اصلاح نماید اما در لغزش و خطا منتهای احتیاط را کرده و بذل جهد نموده مع ذلک ممکن
نیست انسان از سهو و نسیان مصون ماند دفع نواقص و تصحیح کامل را برای آن برادرانم گذاشتم که امروز و فردا اصلاح
شاید و از خام مطهره اند میآیند و آنچه باید نموده مینمایند و از اخوان حالیه نیز درخواست عفو مینمایم و جمله را بنیر کیمیتنا

خوارم زارم گناهکارم
از خالق و خلق شرمسارم

تم الکتاب بعون الملک الوهاب فی ثامن من شهر رجب المرجب سنه ۱۳۱۶

فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم

السلطان فتحعلیخان	ولادت سنه ۱۰۹۷	جلوس سنه ۱۱۳۳	مدت سلطنت شش سال	رحلت سنه ۱۱۳۹	عمر چهل و دو سال	مدفن در خواجه ربیع
محمد حسن شاه	ولادت سنه ۱۱۲۷	جلوس سنه ۱۱۶۴	مدت سلطنت هشت سال	رحلت سنه ۱۱۷۲	عمر چهل و پنجسال	مدفن حضرت عبد العظیم
حسینقلی شاه ملقب بجهانسوز شاه	ولادت سنه ۱۱۶۴	جلوس سنه ۱۱۸۴	مدت سلطنت هفت سال	رحلت سنه ۱۱۹۱	عمر بیست و هفت سال	مدفن استراباد
آقا محمد شاه مرحوم	ولادت سنه ۱۱۵۵	جلوس سنه ۱۱۹۳	مدت سلطنت هیجده سال	رحلت سنه ۱۲۱۱	عمر پنجاه و شش سال	مدفن نجف اشرف
فتحعلیشاه مبرور	ولادت سنه ۱۱۸۵	جلوس در طهران سنه ۱۲۱۲	مدت سلطنت سی و هشت سال و پنجماه	رحلت سنه ۱۲۵۰	عمر شصت و چهار سال و چهار ماه	مدفن قم
نایب السلطنه عباس میرزا مرحوم	ولادت سنه ۱۲۰۳			رحلت در خراسان سنه ۱۲۴۹	عمر چهل و پنجسال و ششماه	مدفن در مشهد مقدس
محمد شاه طاب ثراه	ولادت سنه ۱۲۲۲	جلوس سنه ۱۲۵۰	مدت سلطنت چهارده سال قریب سه ماه	رحلت سنه ۱۲۶۴	عمر چهل و یکسال و یازده ماه	مدفن در قم
شاهنشاه مبرور ناصر الدین شاه	ولادت ششم صفر سنه ۱۲۴۷	جلوس ذی القعده سنه ۱۲۶۴	مدت سلطنت چهل و نه سال	رحلت هفدهم ذی القعده سنه ۱۳۱۳	مدت عمر شصت و هفت سال	مدفن حضرت عبد العظیم

سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان

مظفر الدین شاه بن سلطان صاحبقران ناصر الدین شاه

ابن محمد شاه ابن ولیعهد عباس میرزا ابن خاقان فتحعلی شاه بن حسینقلی خان شاه

ابن سلطان محمد حسن شاه بن فتحعلی خان بن امیرشاه قلیخان بن محمد ولیخان

ابن مهدیخان بن محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه و دولته

تولد همایون

روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و

شصت و نه من الهجرة المقدسة النبویه

جلوس همایون بر تخت سلطنت

روز شنبه هیجدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه یکهزار و سیصد و

سیزده در دار السلطنه تبریز

جلوس مبارک بر تختگاه سلطنت در دار الخلافه باهره مبارکه

روز یکشنبه بیست و پنجم شهر ذی الحجة الحرام سنه یکهزار و سیصد و

سیزده که بفیروزی و میمنت و مبارکی این سومین سال فرخنده فال

سلطنت جاوید مدت همایونی است

ابناء سلطنت عظمی

نواب مستطاب اشرف امجد اکرم والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد

جاوید مهد دولت علیه محمد علی میرزا صاحب اختیار مملکت

آذربایجان ادام الله اقباله العالی تولد یوم چهاردهم ربیع الثانی

سنه یکهزار و دویست و هشتاد و نه هجری

نواب مستطاب اشرف اکرم والا شعاع السلطنه ملک منصور میرزا

دام الله اقباله العالی تولد روز هیجدهم شهر ربیع الثانی سنه

یکهزار و دویست و نود و هفت هجری

نواب مستطاب اشرف اکرم والا سالار الدوله ابو الفتح میرزا

دام اقباله العالی تولد روز هشتم شهر ذی الحجة الحرام سنه

یکهزار و دویست و نود و هشت هجری

نواب مستطاب اشرف اکرم والا عضد السلطان ابو الفضل میرزا

دام اقباله العالی تولد در اواخر سنه هزار و سیصد

نواب مستطاب اشرف والا اعتضاد خاقان تولد در اواخر

سنه هزار و سیصد و یازده

نواب مستطاب اشرف والا ناصر الدین میرزا تولد در شب جمعه بیست و نهم ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۱۳

نوادهای سلطنت

نواب اشرف والا اعتضاد السلطنه حسینعلی میرزا فرزند حضرت والا ولیعهد

بنات سلطنت

نواب مستطابه علیه عالیه فخر السلطنه تولد در سنه ۱۲۸۷

نواب مستطابه علیه عالیه احترام السلطنه تولد در سنه ۱۲۸۸

نواب مستطابه علیه عالیه عشرة السلطنه تولد در سنه ۱۲۸۹

نواب مستطابه علیه عالیه عزة السلطنه تولد در سنه ۱۲۹۱

نواب مستطابه علیه عالیه قمر السلطنه تولد در سنه ۱۲۹۲

نواب مستطابه علیه عالیه نور السلطنه تولد در سنه ۱۲۹۵

نواب مستطابه علیه عالیه شکوه السلطنه تولد در سنه ۱۲۹۶

نواب مستطابه علیه عالیه شکوه الدوله تولد در سنه ۱۲۹۷

نواب مستطابه علیه عالیه فخر الدوله تولد در سنه ۱۳۰۰

نواب مستطابه علیه عالیه اقدس السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۱

نواب مستطابه علیه عالیه اقدس الدوله تولد در سنه ۱۳۰۹

(اخوان سلطنت)

نواب مستطاب اشرف والا ظل السلطان سلطان مسعود میرزا

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه کامران میرزا

نواب اشرف والا سالار السلطنه نصرة الدین میرزا

نواب اشرف والا رکن السلطنه محمد رضا میرزا

نواب اشرف والا حسینعلی میرزا یمین الدوله

نواب اشرف والا سلطان احمد میرزا عضد السلطنه

اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه افسر الدوله نواب علیه عالیه عصمت الدوله

نواب علیه عالیه فروغ السلطنه

نواب علیه عالیه بانوی عظمی نواب علیه عالیه ملکه ایران

نواب علیه عالیه افتخار السلطنه نواب علیه عالیه اختر الدوله

نواب علیه عالیه فرخ السلطنه نواب علیه عالیه تاج السلطنه

نواب علیه عالیه شرف السلطنه نواب علیه عالیه عز السلطنه

نواب علیه عالیه قدرة السلطنه نواب علیه عالیه عزیز السلطنه

تولد اوایل سنه ۱۳۱۴

اعمام سلطنت

نواب اشرف والا عز الدوله عبد الصمد میرزا نواب اشرف والا

رکن الدوله محمد تقی میرزا فرمانفرمای مملکت خراسان

عمات سلطنت

نواب علیه عالیه عزة الدوله نواب علیه عالیه عزیز الدوله

اولاد خاقان مغفور

نواب اشرف والا عضد الدوله رئیس شاهزادگان نواب اشرف والا

جهانسوز میرزا امیرتومان حکمران شاهرود و بسطام

بنی اخوان ارشد سلطنت

نواب والا جلال الدوله سلطانحسین میرزا فرزند نواب مستطاب

اشرف والا ظل السلطان نواب والا بهرام میرزا ولد ایضا

نواب والا سلطان محمود میرزا ولد ایضا نواب والا امیر تیمور میرزا

ولد ایضا نواب والا سلطان فریدون میرزا ولد ایضا نواب والا

سالار ملک میرزا فرزند نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه

نواب والا مهدیقلی میرزا ولد مرحوم جلال الدوله

سایر شاهزادگان عظام و میرزادگان کرام

و منتسبان خاندان سلطنت عظمی سوای آنها که مأمور حکومت و ایالت

هستند یاد در ذیل بعضی دوایر دولتی اسمشان ثبت میشود

نواب والا معز الدوله اسمعیل میرزا نواب والا اعتماد الدوله بدیع الملک میرزا

امیرتومان نواب والا عمید الدوله کیومرث میرزا امیرتومان نواب والا

حاجی بهاء الدوله امیرتومان نواب والا شعاع الدوله حاجی سلیمان

میرزا امیرتومان نواب والا املاک آرا محمد میرزا امیرتومان ولد مرحوم

ملک آرا نواب والا معتمد الدوله عبد العلی میرزا امیرتومان نواب

والا شاهزاده دارا نوه مرحوم دارا نواب والا معتضد الدوله محمد حسن

میرزا امیرتومان ولد مرحوم مهدیقلی میرزا نواب معتضد السلطنه محمد حسن

میرزا امیرتومان نواب والا اعتماد السلطنه حسینقلی میرزا امیرتومان

ولد نواب مستطاب والا اعز الدوله نواب عین السلطنه قهرمان میرزا ولد ایضا

نواب انجم الدوله فریدون میرزا ولد نواب ایضا نواب رفعة الدوله نصر الله

میرزا امیرتومان حکمران تربت ولد نواب مستطاب والا رکن الدوله نواب

جلال السلطان اسد الله میرزا امیرتومان ولد نواب ایضا نواب

ممتاز الدوله امیرتومان ولد ایضا نواب اعدل الدوله رضاقلی میرزا

امیرتومان ولد ایضا نواب محمد رضا میرزا سرتیپ اول ولد ایضا

نواب اعظم الدوله سلطانحسین میرزا ولد ایضا نواب عبد الحسین میرزا

ولد ایضا نواب احتشام الملک نوه مرحوم حاجی فرهاد میرزای معتمد الدوله

نواب ناصر الدوله ولد مرحوم ناصر الدوله فرمانفرما نواب حاجی

فریدون میرزا ولد مرحوم بهاء الدوله نواب حاجی جهاندار میرزای

وثوق السلطنه نواب محمد حسن میرزا خلف مرحوم اسد الله میرزای

نایب الایاله نوه ظل السلطان مرحوم نواب سلطان حسین میرزا

خلف مرحوم ایضا نواب حاجی محمد حسین میرزا حشمة السلطنه امیرتومان

نواب حاجی مهدیقلی میرزا سهام الملک امیرتومان نواب جمشید میرزا

ساعد نظام پسر مرحوم بهاء الدوله نواب تاج الدین میرزا پسر نواب والا

عمید الدوله نواب شعاع الدین میرزا ولد ایضا نواب عبد الحسین میرزا

شمس الشعراء نواب نظام العلماء خلف مرحوم محمد قلی میرزای ملک آرا

نواب یحیی میرزای ثقة السلطنه نایب الایاله مازندران نواب اسحق میرزا

ولد مرحوم علینقی میرزای رکن الدوله نواب خسرو شاه میرزای معز السلطنه

ولد مرحوم جهانشاه میرزا نواب نادر میرزا ولد مرحوم احمد علی میرزا

نواب محمد علی میرزا امیرتومان پسر مرحوم بهمن میرزا نواب محمود میرزا

منتظم السلطنه نواب حاجی نصر الله میرزا ولد حاجی سیف الدوله

نواب نادر میرزا ولد مرحوم اردشیر میرزای رکن الدوله نواب

حسام الدین میرزا پسر مرحوم محمد رضا میرزا نواب علی محمد میرزا سرتیپ اول

ولد مرحوم خانلر میرزا نواب اکبر میرزا سرتیپ ولد مرحوم ایضا نواب

غلامحسین میرزا سرتیپ ولد مرحوم ایضا نواب منصور السلطنه مرتضی قلی

میرزا سرتیپ اول ولد مرحوم عماد الدوله نواب جلال الدین میرزا

محتشم الدوله سرتیپ اول ولد مرحوم ایضا نواب امیر مجد الدین میرزا

ولد مرحوم ایضا نواب اسمعیل میرزا محتشم السلطان سرتیپ ولد مرحوم

ایضا نواب منوچهر میرزا سرتیپ اول پیشخدمت حضور همایون ولد

نواب والا اعتماد الدوله نواب رضاقلی میرزا سرتیپ اول فرزند نواب

منصور السلطنه ولد مرحوم عماد الدوله نواب اسحق میرزا

مرحوم عماد الدوله نواب ملک قاسم میرزا ولد مرحوم ایضا نواب

ملک ایرج میرزا ولد مرحوم ایضا نواب حسینقلی میرزا عمدة السلطنه

ولد مرحوم صارم الدوله نواب کمال الدوله محمد حسن میرزا سرتیپ

اول نواب محمد باقر میرزا ولد مرحوم معتز الدوله نواب

فضل الله میرزا ولد مرحوم ایضا نواب محمد کاظم میرزا ولد مرحوم

ایضا نواب قربانعلی میرزا ولد مرحوم ایضا نواب عباسقلی میرزا

مبشر الملک سرتیپ اول و رئیس عمل دوزنامهٔ آذربایجان نواب ارسلان میرزا شجاع نظام سرتیپ اول ولد مرحوم شجاع الدوله میرزا امیرزاده امیر اصلان میرزا سرتیپ اول ولد مرحوم ایضاً امیرزاده فتح میرزا امیرزاده حاجی سیف الملوک میرزا مستخدمت همایونی پسر نواب حاجی جهاندار میرزا وثوق السلطنه امیرزاده جهانشاه میرزا ولد ایضاً امیرزاده حاجی عبد الوهاب میرزا پسر نواب معتضد الدوله امیرزاده شاهزاده حسین ظهیر السلطان ولد ایضاً امیرزاده شمس الدین میرزا مرآت الدوله ولد مرحوم سلطان حسین میرزا امیرزاده ضیاء الدین میرزا ولد مرحوم ایضاً امیرزاده قوام الدین میرزا نوهٔ مرحوم حسینعلی میرزای فرمانفرما شاهزاده فغفور میرزا شاهزاده مسیح الله میرزا سرور السلطنه امیرزاده تیمور میرزا سرور الملک امیرزاده محمد کاظم میرزا پسر مرحوم عالمشاه میرزا امیرزاده مقبل الدوله شاپور میرزا امیرزاده مسعود میرزا پسر مرحوم حاجی محمد ولی میرزا امیرزاده ابوتراب میرزا حسام الممالک ولد مرحوم ایضاً امیرزاده سلطان محسن میرزا پسر مرحوم نایب الایاله امیرزاده مقبل السلطنه پسر نواب والا یمین السلطان ایلخانی قاجار امیرزاده ادریس میرزا پسر یحیی میرزا امیرزاده محمد علی میرزا ولد ایضاً امیرزاده محمد کاظم میرزا ولد ارسلان میرزا نواب محمد علی میرزای مشکوة الملک ولد مرحوم خسرو میرزا نواب حاجی مسعود میرزا ولد مرحوم جهانگیر میرزا نواب حاجی محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضاً حاجی فتح الله میرزا ولد مرحوم ایضاً شیخ حسین ولد ایضاً محمد علی میرزا ولد حاجی نصر الله میرزا حسنعلی میرزا ولد ایضاً

امیرزاده کامران میرزا ولد مرحوم معین الدوله امیرزاده جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضاً امیرزاده ابو الفتح میرزا ولد مرحوم ایضاً امیرزاده اکبر میرزا ولد مرحوم ایضاً علینقی میرزا ولد مرحوم ایضاً تیمور میرزا ولد مرحوم ایضاً نور الدین میرزا سرتیپ سوم احمد میرزا سرتیپ دویم ولد محمد میرزا حاجی محمد الدین میرزا سرتیپ دویم ذبیح الله میرزا سرتیپ ولد مرحوم حاجی کیکاوس میرزا اسد الله میرزا سرهنگ توپخانهٔ مبارکه ولد مرحوم کیکاوس میرزا کامران میرزا سرتیپ سوم بهمن میرزا سرتیپ سوم امیرزاده جهانگیر میرزا پسر مرحوم سیف الله میرزا امیرزاده جهانسوز میرزا ولد مرحوم ایضاً امیرزاده ید الله میرزا ولد ایضاً محمد حسن میرزا سرتیپ سوم امیرزاده امجد الملک ولد نواب معتضد السلطنه امیر اصلان میرزا سرتیپ سوم نواب مؤید السلطنه ولد مرحوم مؤید الدوله نواب محمد تقی خان ولد مرحوم مؤید الدوله محمد کریم میرزا ولد مرحوم ایضاً غلام حسین میرزا ولد مرحوم ایضاً احمد میرزا نایب اجودانباشی پسر مرحوم کیقباد میرزا جلال الدین میرزا نایب اجودانباشی سلطان مجید میرزا نایب اجودانباشی سلطان احمد میرزا نایب اجودانباشی

ایضاً امیرزادگان فخام که از نوادگان سلطنت هستند

نواب قهرمان میرزا صارم الدوله سردار اعظم نواب جلال السلطنه محمد میرزا امیر تومان پسر مرحوم اعتضاد الدوله نواب اعتضاد الدوله عباس میرزا امیر تومان ولد مرحوم ایضاً نواب فتحعلی میرزا اعتضاد الملک امیر تومان ولد ایضاً

اسامی شاهزادگان و امراء و خوانین و اقایان ایل جلیل قاجار

بایلخانی گری و ریاست نواب مستطاب والا محمد حسین میرزا یمین السلطان

شاهزادگان

نواب محمد شریف میرزا سرتیپ نواب محمد صادق میرزا ولد امان الله میرزا حبیب الله میرزا ولد محمد هادی میرزا شاهرخ میرزا ولد سلطان بکش میرزا فرخ میرزا ولد ایضاً محمد حسین میرزا ولد حاجی آقا عبد الرحیم میرزا ولد عبد اللطیف میرزا حاجی سیف الملوک میرزا ولد وثوق السلطنه شجاع الدین میرزا ولد امان الله میرزا علینقی میرزا ولد مرحوم مؤید الدوله حسینعلی میرزا ولد سلطان یوسف میرزا ابراهیم میرزا ولد محمد حسین میرزا محمد مهدی میرزا ولد محمد حسین میرزا محمود میرزا ولد عبد العلی میرزا عیسی خان ولد محمد شریف میرزا سلطان اویس میرزا ولد محمد علی میرزا ابو الحسن میرزا ولد ادریس میرزا محمد یوسف میرزا ولد ابو الفضل میرزا جلال الدین میرزا ولد سلطان یوسف میرزا عبد الصمد میرزا ولد عبد اللطیف میرزا جهانشاه میرزا ولد حاجی سیف الله میرزا

طایفهٔ قوانلو خوانین بنی اعمام اسکندلوی قوانلو

امیر الامراء العظام حیدر خان میرپنجه ولد مهدی خان عمدة الامراء العظام عباس خان ولد مهدی خان علی اکبر خان ولد مهدی خان علی اصغر خان ولد مهدی خان عمدة الامراء العظام محمد تقی خان سرتیپ ولد مرحوم نظام العلماء میرزا محمد خان ولد حیدر خان میرزا احمد خان ولد حیدر خان علی خان ولد حسن خان نوادهٔ اسد الله خان معتمد الملک محمود خان نوادهٔ امیر قاسم خان محمد حسن خان ولد محمد باقر خان خانبابا خان نوادهٔ حاجی نصیر الدوله

سایر خوانین بنی اعمام

عمدة الامراء العظام خلیل الله خان رئیس و سرتیپ محمد اسمعیل خان ولد محمد رحیم خان محمد حسن خان ولد محمد باقر خان آقا سردار محمد قلیخان معروف محمد علیخان ولد محمد رحیم خان

خوانین حاجی مهدیقلی خانی قوانلو

امیر الامراء العظام حسینقلی خان میرپنجه عمدة الامراء العظام نجفقلی خان میر قاجار رئیس و سرتیپ علی خان سرتیپ محمد قلیخان قاضی محمد ناصر خان سرتیپ علیمحمد خان محمد کاظم خان سلیمان خان سرتیپ و قوام الملک احمد خان سلیمان خان عبد الله خان یوسف خان

خوانین قزل ایاغ قوانلو

عمدة الامراء العظام احمد خان معظم الملک رئیس و سرتیپ نور الله خان رئیس خوانین شاهرود و بسطام محمد صادق خان علیمحمد خان

ولد غلام حسین خان غلامرضا خان احتشام قاجار ولد محمد حسین خان قربان خان ولد حسینقلی خان نور محمد خان ولد رفیع خان غلامرضا خان ولد غلام حسین خان محمد قاسم خان

طایفهٔ دولو

امیر الامراء العظام محمد خان بهاء السلطنه امیر الامراء العظام محمد صادق خان شهاب الدوله میرزا محمد خان ولد اسکندر خان ابو الحسن خان محمد مهدی خان محمد علی خان اعتماد قاجار امان الله خان محمد خان عبد الباقی خان عبد العلی خان حسین خان ولد اسد الله خان

طایفهٔ عز الدینلو

حبیب الله خان رئیس محمد قاسم خان محمد کریم خان غلام حسین خان رحیم خان باقر خان غلام محسن خان

طایفهٔ شام بیاتی

امیر الامراء العظام محمد حسین خان سراج السلطنه محمود خان خلیل الله خان حاجی حبیب الله خان محمد جعفر خان ابراهیم خان سلیمان خان علی محمد خان خانبابا خان ولی محمد خان

طایفهٔ حاجی مشهدی سپانلو

محمد طاهر خان ناظم الممالک رئیس و سرتیپ حسین خان معتمد قاجار محمد رضا خان میرزا باقر خان حکیمباشی عباسقلی خان میرزا محمد خان زکی خان حاجی علیخان رضا خان معتضد الاطباء علینقی خان ناصر خان

طایفهٔ شاه بوداغلوی سپانلو

محمود خان رئیس و سرتیپ احمد خان حاجی محمد زمان خان محمد اسمعیل خان علی خان

طایفهٔ قاجلو وغیره

محمد صادق خان رئیس طایفهٔ قاجلو محمد تقی آقا حاجی محمد خان زیادلو

طایفهٔ خزینه دارلو محمد قلیخان رئیس و سرتیپ خزینه دارلو علی اکبر خان محمد رضا خان عبد الحسین خان حسینعلی خان

طایفهٔ کرلو لطفعلی خان رئیس عباس خان محمد علی خان عبد الحسین خان نبی خان

سایر خوانین قاجار ساکن باقی خوانین قاجار سیصد و پنجاه نفر (جناب ضیاء الممالک منشی باشی) امیر خان نسقچی باشی احمد خان نایب نسقچی باشی باقی نسقچیان هفتاد نفر

دایرهٔ دولت

جناب مستطاب اجل اشرف امجد اکرم افخم آقا میرزا علی اصغرخان امین السلطان صدر اعظم دولت علیه ایران

اسامی بعضی از وزراء کبار و امراء دربار و غیره که در دوایر دولت که اسمشان در دایرهٔ مخصوصه از دوایر دولتی ثبت نمیشود

بدون رعایت ترتیب

وزراء و غیرهم

جناب مستطاب اجل اکرم افخم عضد الملک وزیر حضور همایون

جناب مستطاب اجل نظام الملک جناب جلالتمآب اجل فلان محسنخان وزیر

مخصوص و وزیر دربار اعظم جناب جلالتمآب اجل آقا میرزا حسین وزیر دفتر

جناب جلالتمآب اجل قوام الدوله جناب جلالتمآب اجل ناصر الملک جناب

جلالتمآب اجل معتمد السلطنه جناب جلالتمآب اجل مجد الملک جناب

جلالتمآب اجل صنیع الدوله جناب جلالتمآب اجل معین الملک جناب

جلالتمآب صدر الممالک جناب جلالتمآب میرزا محمدخان نظام العلما

جناب جلالتمآب صدیق السلطنه جناب جلالتمآب صاحب دیوان

جناب جلالتمآب صدیق الدوله جناب جلالتمآب مدیر السلطنه

جناب جلالتمآب حاجی دبیر الدوله جناب جلالتمآب مشاور الدوله

جناب جلالتمآب سپهر میرزا عباسقلیخان جناب جلالتمآب

نصیر الدوله جناب جلالتمآب مشاور السلطان میرزا علینقی وزیر

جناب جلالتمآب آقا میرزا محمد ندیم السلطان جناب جلالتمآب

امین همایون جناب حاجی اسمعیلخان مطیع السلطنه جناب

جلالتمآب میرزا عباسخان مهندس باشی جناب جلالتمآب

مؤتمن الدوله میرزا مصطفیخان جناب مؤید الملک جناب

جلالتمآب خبیر الملک میرزا حبیب الله خان غفاری جناب

لسان الدوله کتابدار باشی جناب بدایع نگار جناب میرزا محمود

خان قایم مقامی جناب علیخان ملک الشعراء امیر الامراء العظام

احمدخان میرپنجه پسر مرحوم ملک الشعراء جناب ندیم باشی پسر

ندیم باشی جناب نجم الممالک جناب وکیل الممالک پسر مرحوم

وکیل الملک جناب میرزا فرج الله خان ندیم الدوله جناب مدیر

الممالک جناب میرزا جوادخان معین الممالک منشی باشی جناب

ادیب الممالک میرزا صادق خان پیشخدمت حضور

امراء و غیرهم

جناب جلالتمآب اجل معیر الممالک جناب جلالتمآب اجل حاجی امین السلطنه

جناب جلالتمآب اجل امجد الدوله جناب جلالتمآب آقا محمد قلیخان مجد السلطنه

جناب جلالتمآب اجل مجد الدوله جناب جلالتمآب ناظم السلطنه

عبد الله خان امیر تومان جناب جلالتمآب اجل علاء الدوله امیر تومان

جناب جلالتمآب اجل محمد قاسمخان فخر السلطان جناب جلالتمآب

اجل آقای مصطفیخان جناب جلالتمآب اجل آقا میرزا عبد الله خان

جناب جلالتمآب حاجی محمدخان امیر الامراء جناب جلالتمآب جعفرقلیخان

معین السلطان جناب جلالتمآب معین الدوله جناب جلالتمآب

اعتماد الدوله جناب جلالتمآب معتمد الملک میرزا حسینخان جناب

جلالتمآب مخبر السلطنه مهدیقلیخان خانان جناب جلالتمآب معز الملک

جناب جلالتمآب مشکوة السلطنه میرزا اسحق خان جناب جلالتمآب حاجی

صدر الدوله جناب جلالتمآب مشیر حضور جناب جلالتمآب امین حضور

امیر الامراء العظام یوسفخان معز الممالک پیشخدمت حضور امیر الامراء

العظام سپهبد امیر الامراء العظام سلیمانخان ادیب السلطنه

جناب امیر الامراء العظام برهان الدوله جناب جلالتمآب مخبر السلطنه جناب

بهاء الملک قراگوزلو جناب اعتماد حضرت امیر الامراء العظام جلال الملک

امیر الامراء العظام سهم الدوله جناب امیر الامراء العظام عمید الملک

پسر جناب امجد الدوله جناب جلالتمآب معظم الدوله امیر تومان جناب

دبیر حضور عمدة الامراء العظام لطف الله خان شعاع الملک عمدة

الامراء العظام نصیر حضور عمدة الامراء العظام معین حضور عمدة الامراء العظام

اعتضاد خلوت جناب حکیم الممالک عمدة الامراء العظام میرزا

علیخان پسر مرحوم حاجی محمد حسنخان عمدة الامراء العظام خانباباخان ادیب حضور محمد اسمعیلخان

نیر الدوله حشمة الممالک عزیز الله خان پیشخدمت پسر جناب حسام الملک

علیخان پیشخدمت پسر مرحوم عبد الحسینخان امیر الامراء العظام ناظم الملک امیر تومان

وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب والا شاهزادهٔ سردار معظم وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون دولت علیه از توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و افواج قاهره و سوار نظام و غیر نظام

جناب جلالتمآب اجل محمد حسن خان وزیر نظام سردار

مجلس محاکمات وزارت جلیلهٔ عسکریه

جناب جلالتمآب میرزا محمد علیخان مصدق الدوله نایب اول پیشخدمت باشی حضور و رئیس محاکمات عسکریه

عمدة الامراء العظام حسنخان معتصم نظام پسر مرحوم مصطفیخان امیر تومان عمدة الامراء العظام عمید نظام میرپنجه توپخانه عمدة الامراء العظام علیخان میرپنجه

پسر مرحوم صاحب اختیار معتمد السلطان علیخان سرتیپ قزوینی معتمد السلطان میرزا علینقی لشکرنویس امیرزاده احمد میرزا سرتیپ نصر الله

خان سرتیپ نوادهٔ مرحوم آصف الدوله میرزا مسعودخان سرتیپ جودان و ناظم مجلس یوسفخان نایب اجودانباشی حسنعلی میرزا معید

ثبت احکام میرزا اسمعیلخان منشی نظام حسینقلیخان سرتیپ آردلباشی علی عسکرخان

سرداران عظام و امراء و صاحب منصبان فخام وزارت جلیلهٔ جنگ سوای شاهزادگان عظام و بعضی از وزراء و ولات و حکام و صاحبان مشاغل و مناصب مختلفه که دارای منصب و امتیاز نظامی نیز هستند چون اسمشان در مواقع دیگر و در دوایر مربوطهٔ بخودشان نوشته میشود دیگر در اینجا حاجت بنگارش و تکرار نیست

سرداران فخام

جناب جلالتمآب میرزا کریمخان منتظم الدوله سردار مکرم جناب حسینقلیخان

نظام السلطنه سردار والی پشتکوه جناب میرزا محمد علیخان سردار افخم

جناب علیمردانخان نصرة الملک سردار جناب اسفندیارخان سردار اسعد

امراء تومان

جناب جلالتمآب زین العابدین خان حسام الملک جناب جلالتمآب

محمد ولیخان نصر السلطنه جناب جلالتمآب میرزا نبی خان نصر الملک

نواب والا آصف الملک پسر نواب مستطاب والا امیرخان سردار معظم

وزیر جنگ جناب عمید السلطنه نصرة الله خان طالش جناب

محمد حسینخان مشیر خلوت پیشخدمت خاصه جناب ابو الحسنخان

فخر الملک جناب میرزا ابو ترابخان نظم الدوله جناب محمد

حسینخان امیر تومان امیر الامراء العظام عزیز الله خان سهام الدوله

مجودی امیر الامراء العظام غلامحسین خان غفاری پیشخدمت خاصه

حضور همایون جناب اعتماد نظام عباسقلیخان امیر الامراء العظام

میرزا محمدخان امین خاقان امیر الامراء العظام میرزا ذکیخان جناب

امیر الامراء العظام ناصرقلیخان شهاب الملک امیر الامراء العظام

اقبال السلطان عنایة الله خان شاهسون امیر الامراء العظام محمد تقیخان

معتصم السلطنه امیر الامراء العظام محمد باقرخان اعتضاد الدوله میر

الامراء العظام میرزا علی اکبرخان نصرة الممالک امیر الامراء العظام میرزا محمود

خان اعتضاد الممالک امیر الامراء العظام احمدخان سیف الممالک

سرتیپان اول

جناب میرزا حسینخان سهام السلطنه عرب امیر الامراء العظام علینقی خان

پسر مرحوم کاظمخان فراشباشی امیر الامراء العظام علیخان پسر مرحوم

مصطفیقلیخان میرشکار امیر الامراء العظام علیمحمدخان مؤید نظام

امیر الامراء العظام حسینقلیخان منصور الملک امیر الامراء العظام

خانباباخان مظفر السلطنه قوچانی

غیر از شاهزادگان و اشخاصیکه در دوایر دیگر اسمشان ثبت میشود

یاور محمدخان سیف السلطنه میرپنجه نایب اجودانباشی کل میرزا محمدخان موقر الدوله

ولد مرحوم صدر اعظم حسینقلیخان قاجار خانباباخان صاحب اختیار

محمد علیخان عماد نظام یحیی خان رفیع السلطنه علیرضاخان صمصام الدوله

میرزا عباسخان واثق السلطنه اسکندرخان افغان سلیمانخان انتظام

لشکر برادر سردار کل حسینخان امجد الملک برادر وزیر نظام اجودانباشی

کل فتح الله خان مقبل الملک غلامرضاخان احتشام الدوله میرزا

حسنخان انتظام الملک محمد حسینخان برادر سردار کل محمد حسینخان

برادر ایضاً محمد علیخان پسر مرحوم شهاب السلطان حسنخان پسر مرحوم

صاحب اختیار علیخان پسر مرحوم صاحب اختیار عظیم السلطنه پسر مرحوم آقاخان سردار

حاجی علیخان مجید الدوله جوانشیر محمد حسینخان انتصار الدوله پسر جناب علاء الدوله

سردار محمد مهدیخان حمامسکلو جناب حاجی میرزا عباسعلیخان احتشام

نظام علی آقاخان مجد السلطان پیشخدمت علی اکبرخان پسر مرحوم حاجی شاهسونخان

غلامعلیخان افتخار الملک پسر جناب حسام الملک محمد علیخان پسر مرحوم اقبال السلطنه

میرزا محمدخان خوئی خانباباخان حشمت خان نوهٔ شجاع الدوله افشار علیرضاخان صارم الملک

عزت‌الله‌خان علاء السلطنه کریمدادخان
بجنوردی محمدعلیخان خازن لشکر حسین‌آقا
پیشخدمت احتشام حضور معروف بحاجی آقا
میرزا حسنخان پیشخدمت میرزا مرتضی‌خان
مستشار الممالک ولد مرحوم میرزا زین‌العابدین
البرز رحیمخان پیشخدمت امیر اصلانخان
نظام السلطان پیشخدمت نوادهٔ مرحوم نظام‌الدوله
نقیخان منتخب الملک ذوالفقارخان
سهم السلطنه حبیب‌الله‌خان پسر سردار مفخم
نصرت‌الله‌خان ولد ایضاً

سرتیپان درجه دویم

میر سلیمانخان صارم السلطنه محمدحسنخان
شجاع الملک حسینقلیخان عموی جناب وزیر نظام
اجودانباشی کل علی‌اکبرخان اجودان حضور
پسر جناب ایضاً میرزا اسدالله‌خان ولد
عطاءالله‌خان حاجی فضلعلیخان نوادهٔ
مشیرالدوله محمدمهدیخان مظفرالملک
برادرزادهٔ وکیل الملک علی‌اکبرخان اصفهانی
محمدخان افشار میرزا محمدخان ولد میرزا سید احمد
منشی‌باشی میرزا سیدعلیخان پیشخدمت
نجفقلیخان ولد ظفرالملک میرزا علی‌اصغر
خان اعتماد حضور کارگذار سلطانعلیخان
آقاخان ولد سلیمانخان علیرضاخان پسر
مترجم الممالک محمدحسنخان سراج حضور
میرزا محمدخان ولد ایضاً میرزا حسنخان
ولد معاون دیوان محمدعلیخان ولد
رضاقلیخان قزوینی میرزا جوادخان
عباسقلیخان برادر بشیرالملک هدایة
الله‌خان مرتضی‌قلی آقا اسمعیل‌خان
نصرت لشکر میرزا محمدخان پیشخدمت میرزا
مسعودخان فیروزکوهی میرزا علی‌اکبرخان
احتشام دیوان کلبعلیخان ولد مرحوم

نظام الدوله حاجی فضعلیخان شیرازی
میرزا عبدالحمیدخان سرتیپ

سرتیپان سیم

حیدرقلیخان هراتی عباسقلیخان هراتی
عباسقلیخان پشتکوهی میرزا نصرالله‌خان
سرتیپ مهندس مصطفی‌قلیخان ولد مرحوم
صمصام الدوله میرزا عبدالکریم‌خان
سرتیپ سابق فوج مخصوص میرزا حسینخان
ولد مرحوم میرزا زکیخان ساوجی امیر
محمدخان مظفر السلطنه علیخان ولد مرحوم
نظام الدوله نصرالله‌خان ماکوئی
حبیب‌الله‌خان ولد ابوالفتحخان اسدالله‌خان
فرج‌الله‌خان طالش مرتضی‌قلیخان میرزا
سیدعلی‌اصغرخان کاشانی حسین‌آقا
افشار حاجی حسنخان مباشر گمرک
میرزا حسینخان قاجار میرزا علی‌دادخان
همدانی میرزا مهدیخان کلانتر کرمان
عباسقلیخان جهان بیگلو میرزا حسنخان
مرتضی‌قلیخان ولد مرحوم حاجی بهاءالملک
قاسمخان فیروزکوهی محمدحسینخان افشار
میرزا حسینخان سرحددار
حسنخان نوادهٔ صاحبدیوان
میرزا هادیخان نوادهٔ صدیق الملک عباسقلی
خان سرتیپ نایب الحکومهٔ سابق ساوه
اکبرخان برادر سردار کل محمدخان پسر ظفرالملک
بوداقخان نوادهٔ عبدالله‌خان میرزا
احمدخان ولد مرحوم میرزا علی‌اکبرخان
سلطانعلیخان نایب الحکومهٔ کوکلان
عبدالله‌خان علی‌اکبرخان

اطبا و جراحان ملتزمین رکاب مبارک

جناب لقمان الدوله حکیمباشی نظام میرزا محمد

ناظم الاطبا حاجی میرزا حسین ساوجی میرزا
عبدالحسین سمنانی میرزا محمدعلی شمیرانی
میرزا احمد میرزا حسن آشتیانی حافظ الصحه
میرزا محمدعلیخان میرزا سید هدایة‌الله
میرزا محمد یزدی میرزا محمد خوئی حاجی میرزا
رضا صدر الاطباء میرزا نقی طبیب قراقخانه
میرزا سید ابوالقاسم میرزا ابراهیم حافظ
الصحه میرزا عبدالحسین آذربایجانی
سایر اطباء دوازده نفر

جراحان و دواسازان

بیست و دو نفر

(مأمورین ولایات) آذربایجان

میرزا علینقی طبیب
میرزا زین‌العابدین میرزا رفیعخان میرزا
عبدالحسین‌خان میرزا محمدحسین سایر
اطباء پنجنفر جراح دو نفر

خراسان

میرزا سیدعبدالله نایب حکیمباشی میرزا
سیدعبدالله میرزا مهدی میرزا محمدعلی
میرزا ابوالقاسم میرزا حسن سایر اطبا
هشت نفر میرزا قاسم جراح سایر جراحان
و دواسازان یازده نفر

استراباد

حکیم قبله بهاءالاطباء صدیق الاطباء
سایر اطبا و جراحان و دواسازان هفت نفر

بسطام

میرزا صالح طبیب سایر دو نفر

سمنان

میرزا حبیب‌الله حکیمباشی سایر اطباء
و جراحان پنجنفر

کرمان

میرزا عبدالرضاخان شیخ الاطباء

سایر اطباء و جراحان و دواسازان شش نفر

گیلان

میرزا ابراهیم ناظم الاطباء سایر اطباء
و جراحان سه نفر

مازندران

میرزا محمدصادق جراح سایر دو نفر

اصفهان

معین الاطباء میرزا داودخان سایر از طبیب
و جراح وغیره ده نفر

بروجرد

میرزا محمدصادق حافظ الصحه میرزا یوسفخان

خمسه

سراج الاطباء سایر دو نفر

ساوه

میرزا عبدالله طبیب سایر دو نفر

عربستان

میرزا سیدجعفر طبیب میرزا موسی جراح

کردستان

میرزا ابراهیم طبیب غیره نفر

کزاز و فراهان

میرزا محمد طبیب ولد مرحوم سید محمدعلی

کرمانشاهان

میرزا ابراهیم تنکابنی
سایر از طبیب و جراح و دواساز هفت نفر

همدان

میرزا حسین معتمد الاطبا غیره نفر

لرستان

میرزا مصطفی‌خان دکتر

یزد

میرزا احمد طبیب غیره نفر

فارس

مجدالحکماء میرزا اسدالله طبیب سایر

اطبا و جراحان و دواسازان ده نفر

معلمین فرنگی و غیرهم ایرانی

علی‌اشرفخان اعتصام نظام سرتیپ دویم
کریمخان سرتیپ سیم میرزا عبدالوهابخان
سرتیپ محمدعلیخان عبدالحسین میرزا
سرهنگ محمدعلیخان سرتیپ محسن‌خان
محمود میرزا احمدخان قاجار میرزا محمدعلی
سرتیپ مترجم حسنخان سرهنگ و کلیباشی کل نظام

فرنگی

واگنرخان سرتیپ اول معلم کل مسیو لمر
موزیکانچی‌باشی ماژور مالتا

صاحبمنصبان نظام جدالطریشی

سرتیپ هشت نفر سرهنگ هفت نفر
نایب سرهنگ ده نفر یاور دویم یازده نفر
سلطان چهل و دو نفر نایب اول و دویم
وغیره پنجاه و هشت نفر

سرهنگان

کلبعلیخان ولد مرحوم امین نظام عبدالعلیخان
ولد مرحوم ایضاً سیف‌الله‌خان پسر اجودانباشی
کل اللهیارخان پسر اجودانباشی کل امیر
قاسمخان ولد ایضاً حاجی محمدخان ولد ایضاً
میرزا رضاخان سرهنگ اجودان وزارت نظام
اسکندرخان سرهنگ اجودان وزارت نظام
خانباباخان ولد علینقیخان شقاقی اسدالله
خان ماکوئی علینقیخان علی‌اکبرخان برادر
مشارالیه فتح‌الله میرزا زین‌العابدین‌خان
حسینقلیخان حسینعلیخان هراتی ابراهیم
خان لاریجانی محمدحسنخان دوبرن غلامرضا
خان حسینقلیخان ولد مرحوم ایلخانی میرزا
رضاخان هاشمخان ابوالقاسمخان
افشار خانباباخان حاجی قلیخان محمود میرزا

عبدالله‌خان پسر محمدامیرخان سردار کلائی
علیرضاخان پسر صارم السلطنه اسدالله‌خان
پسر مرحوم حاجی سعدالدوله حسین‌خان برادر
مرحوم علیخان قزاق آقاخان دشتی میرزا
علی‌اکبر زین‌العابدین میرزا فتح‌الله‌خان فیروز
کوهی محمدخان درجزینی میرزا احمدخان
ولد میرزا فتح‌الله میرزا محمدقلیخان ولد مرحوم
میرزا غفارخان کردستانی عبدالعلیخان
کلاوردشتی عبدالله‌خان پسر مرحوم میرزا
علینقیخان علیخان لاریجانی اسدالله
خان تفرشی میرزا علی‌اکبرخان شیرازی
محمدرضاخان شیرازی فرج‌الله‌خان نایب الحکومهٔ سابق
دامغان میرزا علی‌آقا یوسفخان شقاقی
غلامرضاخان بسطامی حاجی قوام‌الدین
میرزا محمدناصرخان نوادهٔ مرحوم محمدخان
امیر تومان محمدیوسف میرزا میرزا مهدیخان
ولد مرحوم پاشاخان مظفر السلطنه
میرزا موسی‌خان نوادهٔ صدر اصفهانی رحمان
قلیخان بجنوردی

نایبان اجودانباشی

سوای شاهزادگان و امیرزادگان که جزو
ابنای ملوک نوشته شده اند
ابوالمحمدخان قاسمخان محمدحسنخان
فراهانی محمدقلیخان
ناصر علیخان میرزا فضل‌الله‌خان غلام
حسین‌خان رستمخان کرجی علی‌اکبرخان
نوادهٔ فضلعلیخان محمدحسینخان جعفرقلیخان
محمدحسنخان ولد جمشیدخان تیمورخان
باقرخان نوادهٔ حاجی محمدقلیخان حسین‌خان
محمدخان پسر ادیب الملک مرحوم حاجی نصرعلی
خان میرزا سیدمهدیخان غلامرضاخان
میرزا احمد بیقلیخان رستمخان ابوالحسنخان نوری

قلیخان زنگر میرزا حسنخان میرزا کاظمخان
میرزا اسکندرخان مهدیبیک غلامرضاخان
علیخان قهرمانخان سید حسینخان فیروزکوهی
سید حسینخان ایضاً حسنخان ولد مرحوم
علیقلیخان میرزا عیوضخان یوسفخان افشار
مهدیخان افشار محمد علیخان سیف الله خان
نجفقلیخان عبدالعلیخان افشار داود
خان میرزا حسنخان امیرخان آقا لرخان مسیح
علی اکبرخان پسر مرحوم محمد علیخان اسکندر
خان حسنخان ولد شکرالله خان علی آقا
اسمعیلخان بسطامی مرتضی قلیخان کمره
مصطفی قلیخان کرمانشاهی مصطفی قلیخان
قاجار محمد علیخان کرندی غلامحسین خان
قاسمخان ملایری علیخان ولد مرحوم حاجی
میرزا صادقخان محمد حسینخان علیخان
مرتضی قلیخان عراقی میرزا فضل الله خان فیروز
کوهی میرزا تقیخان صادقخان منسوب
مرحوم وکیل الملک حسین آقا ولد علی اکبر بیک
افشار محمد قلیخان پسر بشیر الدوله
سلیمانخان حاجی محمد علیخان تفلیسی

یاوران خارج از فوج

مرتضی قلیخان یوسفخان اسکندرخان
ولد جبرئیلخان رضاقلیخان اسمعیلخان
بادکوبه علیخان مرندی عباس آقا ولد مرحوم
بهاء الدین آقا محمد یوسفخان هراتی عزیز
محمدخان ایضاً رحیمخان گودرزی خسروخان
خمسه شکرالله خان ایضاً مرتضی قلیخان قزوینی
مرتضی خان دنبلی عباسقلی بیک لطفعلیخان
شکرالله خان نخجوان سکلو حاجی علی اکبرخان
عبدالله خان میرزا حسنخان پسر ناظم الفقرا

مدرسهٔ مبارکهٔ نظامی موسوم بناصری

جناب جلالتمآب منتظم الدوله سرداراکرم
رئیس مدرسه جناب حاجی نجم الدوله معلم
کل علوم ریاضی مرتضی قلیخان سرتیب ناظم
مدرسه میرزا سید علی اصغرخان سرتیب
اجودان جناب شیخ احمد قاضی امیرزاده
احمد میرزا منتظم کتابدار دکتر شنیدر
معلم طب فرنگی شکرالله خان ضبط ناظم
سرتیب اول معلم موزیک حسینقلی بیک
معلم میرزا حسن حکیمباشی دکتر خلیلخان
ایضاً معلم طب فرنگی سایر معلمین و
شاگردان مدرسه یکصد و پنجاه و هشت نفر

توپخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب محمد صادقخان امیر توپخانهٔ
مبارکه جناب آصف السلطان لشکرنویس
توپخانه میرزا اسمعیلخان اجودانباشی
توپخانه حاجی امیرخان امیرتومان امیرزاده
سیف الدین میرزا سرتیب اول مدد توپخانه
اسمعیلخان قوام نظام امیرتومان
هاشمخان بهاء نظام سرتیب میرزا ابراهیم
خان سرتیب اول هدایت الله خان اعتماد
الملک میرزا حسینخان نایب اول اجودان
باشی محمد آقا سرتیب دویم حسینخان
سرتیب سوم علی اکبرخان اعتضاد نظام
احمدخان نایب اول اجودانباشی
نواب عبدالحسین میرزا ولد معز الدوله نایب اجودانباشی
نواب اسدالله میرزا سرتیب پسر مرحوم
حاجی کیکاوس میرزا امیرزاده محمد
حسین میرزا سرتیب میرزا نجف الله ایضاً
امیرزاده سلطان مجید میرزا نایب اجودان
باشی میرزا علیخان ایضاً یوسفخان سرتیب
علیخان ایضاً مرتضی قلیخان محمود قلیخان
میرزا محمود سررشته دار ولد مرحوم اعتماد
لشکر میرزا علی سررشته دار میرزا حسن
سررشته دار میرزا عباس آقا ایضاً

اطبا و جراحان و غیرهم

جناب میرزا سید محمد افتخار الحکماء میرزا
حسین اعتماد الحکماء رئیس اطباء خراسان
میرزا محمد حسین زرندی میرزا ابرهیم حافظ
الصحه میرزا عبدالرزاق
طبیب توپخانه آذربایجان میرزا حسن طبیب
میرزا یحیی میرزا علی اصغر میرزا صدرالدین
میرزا حسن جراح میرزا
حسین ایضاً دواساز نفر

موزیکانچیان و شیپوریان و غیرهم

نواب جلیل میرزا خان سرتیب سوم امیرزاده سلطان
احمد میرزا سرهنگ میرزا حسینخان سرهنگ
میرزا مصطفی خان سرهنگ عباس آقا یاور
اول میرزا علی اکبرخان یاور اول عبدالله میرزا
ایضاً سلطان و نایب بیست و یکنفر
سایر یکصد و بیست نفر

افواج توپخانه آذربایجانی

(فوج بهادران بهارلو) جمعی

محمد تقیخان سرتیب اول حسینخان سرهنگ
حبیب الله خان ایضاً هاشمخان ایضاً
یاور و سلطان و نایب و غیره یازده نفر
سایر دویست و چهل نفر خارج از فوج
ده نفر

(فوج اول بهارلو) جمعی

میرزا علیخان
سرهنگ یاور و سلطان و نایب و غیره یازده
نفر سایر دویست و ده نفر صاحبمنصب
خارج از فوج سه نفر

(فوج بهادران افشار)

جمعی خسروخان نصرالدوله امیرتومان

حبیب الله خان سرتیب اول میرزا حسینخان
سرهنگ یاور و سلطان و غیره پانزده نفر
سایر دویست و بیست و نه نفر خارج از فوج
نفر

فوج اول افشار

جمعی محمد صادقخان امیرتومان حاجی شهباز
خان اعزاز الدوله سرتیب اول محمد علیخان
سرتیب اول میرزا نورالله خان سرتیب سوم
سرهنگ و غیره هفده نفر سایر دویست و
سی نفر

فوج دویم تبریزی

جمعی جناب حسینقلیخان نظام الدوله امیرتومان
هدایت الله خان سرتیب حاجی یوسفخان سرتیب
سرهنگ و غیره سی و سه نفر سایر سیصد و
چهل و هشت نفر

فوج سوم مرندی

جمعی حاجی فرج الله خان عون السلطنه سرتیب
اول حسینخان سرتیب اول پسر عون السلطنه
حسینخان سرتیب دویم میرزا عبدالله خان
سرتیب خان محمدخان سرهنگ یاور و غیره
چهل و دو نفر سایر دویست و نوزده نفر

فوج چهارم مرندی

ابوابجمعی ساعد الملک امیرتومان قاسمخان
سرتیب دویم حمزه خان ایضاً سرهنگ و
یاور و غیره سی و شش نفر سایر دویست و
چهل نفر صاحبمنصبان خارج از فوج یازده
نفر

فوج پنجم خوئی

جمعی محمد علیخان سرتیب اول محمد حسینخان
سرتیب سایر صاحبمنصبان هجده نفر
سایر یکصد و چهل و پنجنفر

فوج ششم ملک جمعی

میرزا صالح خان معتمد دیوان صاحبمنصبان
جز و بیست و هشت نفر سایر دویست و
بیست و دو نفر

فوج هفتم شقاقی

جمعی آقاجان خان ضرغام السلطنه
غلامحسینخان نصر ضرغام الممالک سایر
صاحبمنصبان جز و سی و دو نفر سایر
دویست و نه نفر

فوج هشتم خلخالی و انزلیجی

ابوابجمعی میرزا فتح الله خان فتح الدوله
امیرتومان محمد رضاخان سرتیب طایفه
خلخالی یوسفخان سرتیب ایضاً یاور سه
نفر سایر دویست و سی و چهار نفر

طایفهٔ انزلیجی

ابوابجمعی محمدخان سرتیب دویم سایر
صاحبمنصبان پنج نفر

فوج نهم مخبران مقدم

ابوابجمعی جناب میرزا فتح الله خان سعید السلطنه
امیرتومان یوسفخان سرتیب دویم سرهنگ
و یاور و غیره چهارده نفر سایر
دویست و چهل و یکنفر

عراقی

فوج خمسه و جدید ارومیه

جمعی امین نظام امیرتومان سایر صاحبمنصبان
از سرتیب و سرهنگ و غیره بیست و هشت نفر
سایر دویست و شصت و نه نفر

فوج قزوینی

جمعی علی اکبرخان سرتیب سوم سایر
صاحبمنصبان جز و هفده نفر سایر دویست
و چهل و هشت نفر

فوج همدانی جمعی ضیاء الملک

امیرتومان صاحبمنصبان جز و سی نفر
سایر یکصد و ده نفر

فوج قراگوزلو

بریاست عین السلطنه امیرتومان صاحبمنصبان
جز و دوازده نفر سایر صد و دو نفر

فوج کرمانشاهان

فرج الله خان سرتیب دویم صاحبمنصبان
جز و هفت نفر سایر صد و چهل و دو نفر

فوج شراهی و زرندی و اشرفی

(طایفهٔ شراهی) غلامحسین خان

سرتیب سوم سرهنگ و غیره سه نفر سایر
یکصد و هجده نفر

(طایفهٔ زرندی)

آقاخان سرهنگ سایر صاحبمنصبان
جز و سه نفر سایر سی و نه نفر

(طایفهٔ اشرفی) شاهرخ میرزا

سرهنگ یاور و سلطان دو نفر سایر
چهل و نه نفر

فوج گروسی جمعی علیرضاخان امیرتومان

مظفرخان امیرتومان صاحبمنصبان جز و
پانزده نفر سایر دویست و پانزده نفر

فوج اصفهانی جمعی میرزا احمدخان

سرهنگ و غیره هشت نفر سایر صد و شانزده نفر

فوج مهندس ملایری

سیف الله خان سرتیب سوم قلعه بیکی
سرهنگ و غیره ده نفر سایر
یکصد و سی و نه نفر

فوج شیرازی و کرمانی و بسطامی

طایفهٔ شیرازی

فرج الله خان عطاء الدوله سرتیب
اول سایر صاحبمنصبان

زنبورکچیان

در تحت ریاست جناب امیر الامراء العظام نصر الله خان امیر تومان عبد الحسین خان سرتیپ زنبورکچیباشی اسمعیل خان سرتیپ رستم خان سرهنگ محمد خان سرهنگ علیخان سرهنگ عبد الله خان سرهنگ میرزا هادی سررشته دار یاوران چهار نفر سایر یکصد و هشت نفر

قورخانهٔ مبارکه

ابو الجمعی جناب جلالتماب ضیاء الملک امیر تومان وزیر قورخانه جناب حاجی معتمد نظام مستوفی قورخانه

(ارباب مناصب اعضائی)
(قورخانه هستند)

عمدة الامراء العظام غلامحسین خان مؤتمن نظام سرتیپ اول جناب میرزا علی اکبر خان افتخار لشکر معتمد السلطان میرزا اشرف لشکرنویس هاشم خان سرتیپ و سید کاظم خان سرتیپ مباشر عمل انشبادی و چراغانی و دواتگری مؤید الصنایع مباشر فشنگسازی محمد علیخان و خسرو خان سرتیپ ایضاً نوروز علیخان مباشر عمل توپ میرزا احمد خان سرتیپ مباشر چرخ بخار میرزا مصطفی خان سرتیپ انبار و حاصلکار هاشم آقا سرتیپ عابدین خان سرهنگ مباشر عمل باروط کوبی استاد حسین خان سرهنگ مباشر تفنگسازی آقا سید درویش خان سرهنگ چاشوسازی علی اکبر خان مباشر یاور ظرفه سازی حاجی عبد الله خان سرهنگ سراجی کاظم خان سرهنگ ریخته گر

استاد جعفر قلی نایب کلوله ریزی استاد محمد حسین نجار باشی

(سرتیپان و لشکرنویسان)
(و سررشته داران)

میرزا ابو القاسم خان بشیر السلطنه سرتیپ اول

سمیع خان عمید السلطان رجبعلیخان سرتیپ میرزا حسنخان سرتیپ حسن خان سرتیپ سید محمد خان سرتیپ میرزا سید علی اصغر خان سرتیپ نصر الله خان سرتیپ میرزا محمد خان سرتیپ میرزا ابو القاسم خان سرتیپ میرزا حسینخان سرتیپ امام ویردی خان سرتیپ مهدیخان سرتیپ عباسقلی خان سرتیپ محمد رضا خان سرتیپ میرزا علی اکبر خان میرزا فضل الله خان سرتیپ میرزا سید علینقی حشمت لشکر میرزا شکر الله خان لشکرنویس میرزا نصر الله خان سررشته دار میرزا غلامحسین سررشته دار میرزا سید محمود سررشته دار میرزا مصطفی قلی سررشته دار میرزا محمد سررشته دار میرزا آقا خان سررشته دار میرزا سید تقی سررشته دار میرزا ابو الحسنخان سررشته دار میرزا حسن خان سررشته دار میرزا حسین سررشته دار میرزا علی سررشته دار میرزا جعفر عزب دفتر سایر دوازده نفر معلمین هفت نفر

(سرهنگان و یاوران)
(و سلاطین)

امیر خان غلامعلیخان میرزا احمد خان میرزا محمود خان غلامرضا خان محمد تقیخان میرزا احمد خان یحیی خان میرزا سید احمد خان میرزا اسمعیل خان عباسقلیخان میرزا مهدیخان نایب آجودانباشی یوسف خان کاظم خان میرزا محمد خان میرحسنخان کل محمد خان علیقلی خان هدایت خان آقا علیخان مرتضی خان حاجی اسمعیل خان زین العابدین خان سید حسنخان سایر ده نفر یاوران و سلاطین و نایبان دویست و چهل و هشت نفر قورخانه چیان دویست و پنجاه و چهار نفر

(ولایات)

(آذربایجان)

معز لشکر میرزا عبد الله خان سرتیپ

(خراسان)

مؤتمن نظام ابو القاسم خان

(استرآبادی)

محمد حسینخان رضا خان

(بروجرد و لرستان)

میرزا علی اکبر خان

(خمسه)

جعفر قلیخان

(عربستان)

نعمت الله خان صادق خان

(فارس)

محمد آقا خان

(قزوین)

خان بابا خان

(کرمانشاهان)

غلامرضا خان شجاع لشکر

(کیلان)

از سرتیپ و سرهنگ وغیره نوزده نفر سایر صد و سی و هشت نفر

طائفهٔ کرمانی و بمی و نرماشیری

بریاست علاء السلطنه سایر صاحبمنصبان ده نفر سایر نود و چهار نفر

طایفهٔ بسطامی

فضل الله میرزا سرتیپ سلطان وغیره هشت نفر سایر صد و چهل و یکنفر

فوج خرقانی

محسن خان سرتیپ اول سایر صاحبمنصبان جزو چهل نفر سایر چهارصد و هفتاد نفر

مستحفظین انبار توپخانه

بریاست جناب محمد صادقخان امیر توپخانه

فوج افشار بکشلو

ابو الجمعی یحیی خان سرتیپ سوم صاحبمنصبان جزو پانزده نفر سایر صد و پنجاه و دو نفر

فوج نهاوندی و تویسرکانی

(تویسرکانی) ابو الجمعی محمد علی میرزا یکصد و بیست و پنجنفر (نهاوندی) جمعی عبد الحمید خان سرتیپ سرهنگ و یاور وغیره شانزده نفر سایر یکصد و هفتاد و پنجنفر

اصناف وغیره

از حداد وغیره هیجده نفر تحویلداران توپ آذربایجان و خراسان وغیره چهل و پنجنفر

محمد علیخان بهاء نظام سرتیپ رضا خان سرتیپ سوم غلامحسینخان سرتیپ دویم جبرئیل خان یاور اول

اسامی صاحبمنصبان کل توپخانه

مبارکه سوای آنهائی که از قلم افتاده که در جزو اسامی آنها ملوک ثبت و نوشته شده است مرتضی قلیخان امین نظام امیر تومان حاجی شکر الله خان سرتیپ اول احمد خان سرتیپ اول میرزا سید علیقلیخان سرتیپ پسر مرحوم علوی حاجی حبیب الله خان سرتیپ دویم حاجی عبد الله خان شعاع نظام سرتیپ میرزا عبد الله خان سرتیپ دویم حسنخان سرتیپ سوم امیر اصلان خان سرتیپ نظام السلطان نوادهٔ مرحوم نظام الدوله میرزا شهاب الدین خان سرتیپ اسد الله خان میرزا زمان خان سرتیپ اول علیخان سرتیپ سوم حسنخان سرتیپ مصطفی خان ایضاً سلیمان خان ایضاً علی اکبر خان سرتیپ تکابنی قلیخان سرتیپ عباسخان ایضاً میرزا مهدیخان ایضاً رستمخان ایضاً حسینخان ایضاً عباسقلیخان ایضاً میرزا حسنخان نوادهٔ مرحوم قایم مقام میرزا سید محمودخان سرتیپ

سرهنگان

میرزا احمد خان هاشمخان حاجی محمد باقر خان امان الله خان رضا خان حسنعلی میرزا میرزا رضا خان علی اکبر خان غلامحسین خان جعفر قلیخان عبد العلیخان محمد کاظم میرزا میرزا علیخان میرزا مهدیخان میرزا محمد خان غلامعلیخان محمد تقیخان فتح الله خان محمد ناصر خان حسنخان فتح الله خان عابدین خان غلام خان میرزا ذکیخان میرزا سید علیخان محمود خان شاه پلنگ خان اسمعیل خان محمد علیخان حاجی خضر قلیخان محمد ولیخان مرتضی قلیخان میرزا باقر خان میرزا عنایت الله خان میرزا محمد علیخان محمد باقر خان نصر الله خان صادقخان میرزا مصطفی خان ابو الحسنخان محمود خان رضا خان میرزا محمد علی خان محمد علیخان عبد العلیخان محمد ناصر خان ولد شهاب الملک یوسفعلی خان هندی کلبعلی خان عبادخان کریمخان سرهنگ نوادهٔ مصطفی خان امیر تومان میرزا حسنخان پسر احتشام لشکر اصلانخان نوادهٔ مرحوم بیگلربیگی محمد حسن میرزا میرزا عباسخان حاجی میرزا بابا خان

یاوران اول

بیست و چهار نفر

یاوران دویم

بیست و پنجنفر

سررشته داران و منشیان

میرزا محمود سررشته دار میرزا عباسخان پسر جناب صفاء السلطنه میرزا صدر الدین ایضاً میرزا شمس الدین میرزا احمد آقا میرزا رفیعخان میرزا علینقی خان سایر دوازده نفر

سلطان و آجودان و نایب

هشتاد و چهار نفر

توپخانهٔ جدید اطریشی
ارباب مناصب

میرزا غلامحسین خان سرتیپ اول محسن میرزا سرتیپ اول میرزا آقا سررشته دار حاجی علی بیک یاور سایر یاوران و صاحب منصبان جزو چهل و هشت نفر

اصطبل توپخانهٔ مبارکه

در تحت ادارهٔ جناب جلالتماب اجل امیر توپخانه جناب جلالتماب میرزا حسینخان صدیق همایون پیشخدمت خاصه و رئیس کل اصطبل توپخانه مبارکه

(اسم هائی که در صورت اسامی اجزاء اصطبل توپخانه داده شده بود اینجا ثبت نشده است)

میرزا سید تقیخان یاور

(کرمان)

معتضد دیوان

(کرمانشاهان)

خازن نظام صدیق نظام

(اصفهان)

یدالله خان محمد علیخان

(مازندران)

محمد باقر خان

همدان) حاجیخان

یزد) عبدالوهاب خان

عراق) اسمعیل خان

ذخیرهٔ رکاب مبارک

بوزارت جناب جلالتمآب

اجلال السلطنه جناب حاجی

معتمد نظام مستوفی قورخانهٔ مبارکه

محمد باقر خان سرتیپ محمد جعفر خان

سرتیپ محمد رضا خان سرتیپ سید

موسی السر رضا خان سرتیپ محمد

رسول خان سرتیپ محمد حسینخان

سرهنگ موسی خان سرهنگ

میرزا سید علی اکبر خان سرهنگ

آقا خان سرهنگ آقا حسینخان

سرهنگ میرزا عبدالحمید خان سرهنگ

قاسمخان سرهنگ محمد ابراهیمخان

سرهنگ ابوالقاسم خان سرهنگ

عبدالرزاق خان سرهنگ یاوران

هشت نفر سلاطین شش نفر

نایبان یازده نفر اصناف و کیل

هفت نفر

(قورخانچی)

یکصد و شصت نفر

افواج قاهره آذربایجانی

فوج بهادران نمره (۱)

درادارهٔ جناب جلالتمآب محمد باقر خان سردار کل ابوابجمعی جناب شجاع السلطنه امیر تومان میرزا فضل الله خان سرتیپ مصاحب همایون مرتضی قلیخان ایضا سایر صاحب منصبان جزو سی و نه نفر

فوج اول خاصه نمره (۲)

درادارهٔ جناب جلالتمآب محمد باقر خان سردار کل جمعی شجاع السلطنه امیر تومان سرتیپ حاجی نقد علیخان صارم نظام میرزا حسینخان سرهنگ سایر صاحب منصبان جزو سی و شش نفر

فوج اقبال نمره (۳)

درادارهٔ جناب جلالتمآب سردار کل جمعی شجاع السلطنه امیر تومان یوسفخان سرتیپ اول سایر صاحب منصبان چهل و یک نفر

فوج دویم نصرت نمره (۴)

درادارهٔ جناب سردار کل ابوابجمعی شجاع السلطنه امیر تومان قلیخان امیر تومان سایر صاحب منصبان چهل و یک نفر

فوج دویم خاصه نمره (۵)

جمعی جناب حاجی نظم السلطنه امیر تومان سرتیپ نظم الممالک سایر صاحب منصبان جزو سی و یک نفر

فوج چهارم تبریز نمره (۶)

درادارهٔ خاصه نواب مستطاب اشرف والا فرمانفرما حکمران فارس ابوابجمعی احتشام الممالک جواد خان سرتیپ سایر صاحب منصبان جزو بیست و شش نفر

فوج امیریه نمره (۷)

قراول مخصوص همایونی ابوابجمعی ظفر الدوله امیر تومان اسکندر خان سرتیپ اول حاجی احمد خان سرتیپ

فوج مخبر از شقاقی نمره (۸)

درادارهٔ جناب جلالتمآب سردار کل جمعی جناب شجاع السلطنه امیر تومان سایر صاحب منصبان سی و چهار نفر

فوج پنجم شقاقی نمره (۹)

درادارهٔ جناب سردار کل ابوابجمعی شجاع السلطنه امیر تومان مرتضی قلی آقا سرتیپ سایر صاحب منصبان سی و پنج نفر

فوج هفتم شقاقی نمره (۱۰)

درادارهٔ جناب جلالتمآب سردار کل جمعی شجاع السلطنه امیر تومان سرتیپی معتصم السلطنه سایر صاحب منصبان سی و پنج نفر

فوج ششم شقاقی نمره (۱۱)

درادارهٔ خاصه نواب مستطاب والا فرمانفرما حکمران فارس ابوابجمعی جناب اسدالله خان بهجة الملک امیر تومان سایر صاحب منصبان سی و چهار نفر

فوج قهرمانیه نمره (۱۲)

ابوابجمعی جناب امیر بهادر جنگ سرکشیکچی باشی حسینقلی خان سرتیپ اقبال الممالک سایر صاحب منصبان جزو سی و چهار نفر

فوج پنجم ایلات نمره (۱۳)

جمعی بابا خان عظیم السلطنه رحیم خان سرتیپ سایر صاحب منصبان جزو سی و چهار نفر

فوج ناصر تخته قاپو نمره (۱۴)

ابوابجمعی امیر بهادر جنگ کشیکچی باشی صاحب منصبان جزو بیست و هشت نفر

فوج اردبیل و مشکین نمره (۱۵)

درادارهٔ نواب مستطاب والا فرمانفرما حکمران فارس سرتیپی لطف الله خان سایر صاحب منصبان جزو سی و پنج نفر

فوج خلخالی نمره (۱۶)

ابوابجمعی نواب ظفر السلطنه امیر تومان علیخان سرهنگ سایر صاحب منصبان جزو بیست و هفت نفر

فوج مظفر مراغه نمره (۱۷)

ابوابجمعی حاجی قلیخان امیر تومان مجد الدوله سایر صاحب منصبان بیست و هفت نفر

فوج سوم مراغه نمره (۱۸)

ابوابجمعی فتح الله خان ظفر الدوله امیر تومان سایر صاحب منصبان بیست و هفت نفر

فوج چهارم مراغه نمره (۱۹)

ابوابجمعی حاجی میرزا علیخان سرتیپ سایر صاحب منصبان بیست و هشت نفر

فوج هفتم افشار ارومی نمره (۲۰)

ابوابجمعی سراج السلطنه امیر تومان آقا خان سرتیپ اول جمشید خان سرتیپ سوم سایر صاحب منصبان سی و سه نفر

فوج هشتم افشار نمره (۲۱)

ابوابجمعی نواب والا ظفر السلطنه سایر صاحب منصبان سی و چهار نفر

فوج جدید افشار نمره (۲۲)

ابوابجمعی میرزا علیخان منظم الدوله بیوکخان انجم الدوله سرتیپ اول سایر صاحب منصبان بیست و هفت نفر

فوج نهم خوئی نمره (۲۳)

ابوابجمعی عباسقلیخان سرتیپ کلانتر سایر صاحب منصبان سی و سه نفر

فوج دهم خوئی نمره (۲۴)

جمعی حیدر خان امیر تومان سایر صاحب منصبان بیست و هفت نفر

فوج مخبر از ماکوئی نمره (۲۵)

ابوابجمعی محمد پاشا خان سرتیپ اول سایر صاحب منصبان بیست و هشت نفر

عراقی

فوج مخصوص نمره (۲۶)

درادارهٔ خاصه نواب مستطاب والا فرمانفرما حکمران فارس

فوج مسعود طهران نمره (۲۷)

درادارهٔ نواب اشرف والا امیر خان سردار معظم وزیر جنگ جمعی سیف الملک امیر تومان سایر صاحب منصبان بیست و هشت نفر

فوج بهادر زرند نمره (۲۸)

جمعی موقر السلطنه سرتیپی محسن خان بهاء السلطان سایر صاحب منصبان بیست و هشت نفر

فوج دماوند نمره (۲۹)

ابوابجمعی محمد هاشمخان انتخاب الدوله سرتیپ اول سایر صاحب منصبان بیست و هشت نفر

فوج خلج ساوه نمره (۳۰)

درادارهٔ جناب وزیر نظام آجودانباشی کل جمعی سیف السلطنه میر پنجه حسینخان سرتیپ سایر صاحب منصبان جزو سی و چهار نفر

فوج ذوالجریني نمره (۳۱)

جناب ضیاء الملک امیر تومان سایر صاحب منصبان جزو بیست و نه نفر

فوج قدیم خمسه نمره (۳۲)

جمعی مظفر الدوله امیر تومان علیقلی خان سرتیپ سایر صاحب منصبان جزو بیست و هشت نفر

فوج جدید خمسه نمره (۳۳)

جمعی جناب علاء الدوله امیر تومان امیر الامراء العظام حاجی دوستمحمد خان آصف الملک سرتیپ و پیشخدمت حضور سایر صاحب منصبان جزو بیست و هفت نفر

فوج گروسی نمره (۳۴)

جمعی جناب مستطاب امیر نظام عبدالحسینخان سالار الملک امیر تومان سایر صاحب منصبان جزو سی و سه نفر

فوج ظفر کردستان نمره (۳۵)

جمعی ظفر الملک امیر تومان حاجی نجفقلیخان سرتیپ دویم سایر صاحب منصبان بیست و هفت نفر

فوج قدیم قزوین نمره (۳۶)

جمعی جناب ساعد الدوله سردار هدایة الله خان صارم لشکر سایر صاحب منصبان بیست و هشت نفر

فوج جدید قزوین نمره (۳۷)

جمعی جناب ساعد الدوله سردار مصطفی خان اسعد السلطنه سایر صاحب منصبان بیست و هشت نفر

فوج افشار بکشلو نمره (۳۸)

جمعی جناب کریم آقای مختار السلطنه وزین نظمیه علیخان سرتیپ سایر صاحب منصبان جزو بیست و هفت نفر

فوج افشار خرقان نمره (۳۹)

جمعی جناب حسنخان سردار و وزیر نظام آجودان باشی کل علی اکبر خان سرتیپ آجودان حضور آقا خان سرهنگ سایر صاحب منصبان بیست و هشت نفر

فوج سمنان و دامغان نمره (۴۰)

جمعی نواب والا امیر خان سردار معظم

وزیر جنگ هزار و پنجاه نفر
فوج حشمت سمنان ناموز یکانچی فوج دامغان
پانصد و پنجاه نفر پانصد نفر

فوج عرب و عجم نمرهٔ (۴۱)
جمعی نواب والا شاهزاده امیر تومان

فوج فیروزکوهی فیروز جنات نمره (۴۲)
جمعی جناب منتظم الدوله سردار مکرم

فوج سوادکوهی نمره (۴۳)
جناب جلالتمآب محمد قاسمخان فخر السلطان
امیر تومان ابوالحسنخان سرتیپ سایر
صاحب منصبان هجده نفر

فوج لاریجانی نمرهٔ (۴۴)
جمعی میرزا محمدخان اعظام الدوله سرتیپ اول
سایر صاحب منصبان بیست و هشت نفر

فوج تنکابنی نمرهٔ (۴۵)
جمعی جناب نصر السلطنه علیقلیخان
منتصر السلطنه سرتیپ اول سایر صاحب منصبان
جزو بیست و هشت نفر

فوج سندلی نمره (۴۶)
جمعی میرزا علیخان سرتیپ سایر صاحب منصبان
معروف سه نفر

فوج هزار جریبی نمرهٔ (۴۷)
جمعی محمد باقرخان سرتیپ اول سایر
صاحب منصبان معروف چهار نفر

فوج هزار جریبی نمرهٔ (۴۸)
جمعی علیقلیخان سرتیپ سایر معارف
سه نفر

فوج دودانکه نمرهٔ (۴۹)
محمد اسمعیل خان سرتیپ سایر معارف
سه نفر

فوج اشرف نوابعی ایضاً نمرهٔ (۴۹)
جمعی عباسقلیخان سرتیپ اول سایر معارف

صاحب منصبان سه نفر

فوج کامران فراهانی (۵۰)
جمعی مقبل السلطنه میرپنجه میرزا شفیعخان
سرهنگ سایر صاحب منصبان جزو
بیست و هفت نفر

فوج برچلو نمرهٔ (۵۱)
جمعی جناب نصر الملک امیر تومان محمدخان
میرپنجه ابراهیمخان سرتیپ سایر معارف
بیست و هشت نفر

فوج مخبران کزازی نمرهٔ (۵۲)
جمعی ذوالفقارخان صمصام الملک
سایر صاحب منصبان جزو بیست و هشت نفر

فوج سربندی نمرهٔ (۵۳)
جمعی نصر الملک امیر تومان سرتیپ محمدعلیخان
صمصام الممالک سایر صاحب منصبان
بیست و نه نفر

فوج خلج قم نمره (۵۴)
در ادارهٔ خاصهٔ حضرت والا نایب السلطنه
جمعی اعتماد نظام امیر تومان صاحب منصبان
جزو بیست و نه نفر

فوج کرهٔ اخلاص نمره (۵۵)
جمعی نواب والا حشمة الدوله امیر تومان
نواب ابراهیم میرزا سرتیپ اعتضاد السلطان
سایر صاحب منصبان جزو بیست و هشت نفر

فوج گلپایگانی نمرهٔ (۵۶)
جمعی سهم الملک امیر تومان سهراب خان
سرتیپ دلیلی سایر صاحب منصبان
بیست و هفت نفر

فوج سه دهی نمرهٔ (۵۷)
جمعی نواب والا اجلال الدوله میرزا عبدالله
خان سرتیپ سایر صاحب منصبان جزو
سی و سه نفر

فوج چهار محالی نمرهٔ (۹۸)
در ادارهٔ خاصهٔ حضرت والا ظل السلطان
میرزا عبدالحسینخان سرتیپ سایر
صاحب منصبان جزو بیست و هشت نفر

فوج فریدنی نمرهٔ (۵۹)
در ادارهٔ خاصهٔ حضرت والا ظل السلطان
عباسقلیخان سرتیپ سایر صاحب منصبان جزو
بیست و هفت نفر

فوج ششم قراگوزلو نمرهٔ (۶۰)
جمعی جناب حسام الملک امیر تومان فضل الله
خان انتصار الملک سرتیپ سایر صاحب منصبان
بیست و شش نفر

فوج منصور قراگوزلو نمرهٔ (۶۱)
جمعی جناب حسام الملک امیر تومان غلامرضا خان
احتشام الدوله سایر صاحب منصبان بیست و هشت نفر

فوج فلدی نمرهٔ (۶۲)
جمعی حسینقلیخان ساعد السلطنه امیر تومان
سایر صاحب منصبان سی و چهار نفر

فوج مخبر امیر قراگوزلو نمره (۶۳)
جمعی مهدیخان منصور الدوله امیر تومان
سایر صاحب منصبان جزو بیست و هشت نفر

فوج ملایری نمره (۶۴)
جمعی اعتضاد نظام امیر تومان سایر
صاحب منصبان جزو بیست و هشت نفر

فوج نهاوندی نمرهٔ (۶۵)
جمعی نواب والا حاجی بهاء الدوله
صدیق نظام سرتیپ سایر صاحب منصبان
بیست و نه نفر

فوج سیلاخوری نمرهٔ (۶۶)
جمعی نواب والا حاجی بهاء الدوله نواب
آقا محمدخان میرپنجه لطفعلیخان سرتیپ
سایر صاحب منصبان جزو بیست و هشت نفر

فوج گوران قلعهٔ زنجیری نمره (۶۷)
جمعی حسنخان امیر تومان سایر صاحب منصبان بیست و هشت نفر

فوج کرندی نمرهٔ (۶۸)
جمعی علیمرادخان احتشام الممالک امیر تومان
نصرالله خان سرتیپ مشرف و یاور و سه نفر

فوج کلهر نمرهٔ (۶۹)
جمعی محمد علیخان سرتیپ سایر صاحب
منصبان جزو بیست و نه نفر

فوج زنگنه نمره (۷۰)
جمعی حاجی ظهیر الملک امیر تومان معاون
نظام سایر صاحب منصبان جزو بیست و
شش نفر

فوج پشتکوهی و امرائی
جمعی صارم السلطنه سردار

فوج پشتکوهی نمرهٔ (۷۱)
حبیب الله خان سرهنگ سایر صاحب
منصبان جزو بیست و شش نفر

فوج امرائی نمرهٔ (۷۲)
جمعی قاسمخان سرتیپ سایر صاحب منصبان
جزو بیست و هفت نفر

فوج قرائی نمرهٔ (۷۳)
جمعی نظر علیخان سرتیپ حاجی علینقی خان
سرتیپ علیخان شجیع الملک سرهنگ سایر
صاحب منصبان بیست و شش نفر

فوج ترشیزی نمرهٔ (۷۴)
جمعی میرزا اعلام علیخان امیر پنجه موثق نظام
سایر معارف بیست و هفت نفر

فوج قدیم قاین نمرهٔ (۷۵)
جمعی شوکت الملک امیر تومان سایر معارف
بیست و هشت نفر

فوج جدید قاین نمرهٔ (۷۶)
جمعی شوکت الملک امیر تومان سایر معارف
بیست و هفت نفر

فوج قدیم کرمان نمرهٔ (۷۷)
جمعی میرزا فتحعلیخان وکیل الممالک
سایر معارف بیست و هفت نفر

فوج شوکت کرمان نمرهٔ (۷۸)
بسرتیپی حاجی سلیمانخان بهجت الدوله سرتیپ
اول کریمخان سرتیپ غلامحسینخان
سرتیپ سایر معارف بیست و نه نفر

فوج بهادر گرمسیر کرمان نمره (۷۹)
ابواب جمعی زین العابدین خان سرتیپ اول
سایر معارف بیست و هشت نفر

(موزیکانچیان) دستهٔ
لودرائی و شهرستانکی
اداره نواب والا امیرخان سردار معظم
وزیر جنگ صفر علیخان سرتیپ سایر
معارف و نفر

دستهٔ انگه و فشاپر
جمعی نواب والا اسد دار معظم شکرالله
خان ضیاء نظام سایر معارف هفت نفر

دستهٔ سوادکوهی
هاشمخان سرهنگ سایر معارف
هشت نفر

دسته قراول جناب وزیر مختار
دولت بهیه روسیه هراخان سرهنگ
سایر معارف سه نفر

دستهٔ موزیکانچی فوج دوم
نصرت علیخان معلم یاور سایر معارف پانزده
نفر

دستهٔ موزیکانچی تبریزی
ارسلانخان ناصر همایون سایر معارف
پنج نفر

سواره

افواج آذربایجان

جماعت فشار اروجی
جمعی ضرغام الملک سرتیپ اول

جماعت فشار رضا قلعه
جمعی حیدرخان سرتیپ اول بیوک خان سرتیپ
محمدخان ایضاً

جماعت بیلاق قراچورلوی قراجه داغ
جمعی فرج خان ولد مصطفی خان

جماعت چهاردولی
ابواب جمعی نوروزخان امیر تومان
حسینقلی خان امیر پنجه سلیم خان امیر پنجه
علی اکبر خان

جماعت چلبیانلو
جمعی رحیم خان امیر پنجه نصر السلطان اسکندر
خان سرتیپ بیوک خان سرتیپ

جماعت سوارهٔ مظفر
در ادارهٔ خاصهٔ نواب مستطاب والا شاهزاده
فرمانفرما سالار لشکر ابو الفتح میرزا شجاع الدین
میرزا سایر صاحب منصبان پانزده نفر

جماعت کنجه ابواب جمعی محمد علیخان
سرتیپ

جماعت علامن نصرت
جمعی میرزا موسی خان اجودان وغیره

جماعت شقاقی و شاطرانلو
و دلیکانلو و قراسوران جمعی علیقلیخان

جماعت شاهسون دشتلی دبیل مشکین
در ادارهٔ خاصهٔ نواب مستطاب والا فرمانفرما
رئیس و سرکرده نفر

جماعت حاجی علیلوی قراجه داغی
و قراسوران حاجی علیلو
دستمخان سرهنگ کاظمخان سرکرده قراسوران

جماعت قراپاپاق

ابواجمعی نجفقلی خان میرپنجه. حسینقلی خان
سرتیپ
جماعت قراسورلو نه دارنگی
ارشق و آستارا و غیره
طایفه قراجه داغی طایفه رضا
سرکردگی آقا بیک جمعی حبیب الله خان سرکرده
طایفه ارشق و آستارا
جمعی جناب حبیب الله خان مجید الملک
لطفعلی خان صارم السلطنه
طایفه قراسورلو
جمعی شکرالله خان شجاع نظام سرتیپ
طایفه جلیل شقاقی
جمعی دوست علیخان سرکرده بریاست عباسقلی خان
امیر تومان
جماعت کلیری ابواب جمعی لطفعلی خان
سرهنگ
جماعت مقدم جمعی صمد خان ساعد الملک
امیر تومان
جماعت مکوی
در اداره جناب امیر بهادر جنگ میر کشیکچی
باشی عزت الله خان سرتیپ اول
جماعت سواره قطبیه
جمعی لطفعلی خان سرهنگ
مهاجرین
سوار اتفاقی جمعی ... سواره مظفر ...
جماعت ایروانی جمعی فضلعلی سلطان
جماعت قوریاو
جمعی محمد حسن خان و خداداد خان و صمد خان
جماعت بادکوبه جمعی شیخ کاظم خان
جماعت شکی
جمعی احمد خان و حسین آقا و جعفر آقا و غیرهم
جماعت طالش

جمعی میرسلیمان خان صارم السلطنه
علی خان ولد میر اسدالله خان
جماعت قبه جمعی آصف بیک و عبدالله بیک و غیرهم
جماعت قراجه داغی جمعی آقا بیک
جماعت قراباغی
جمعی عباسقلی خان و اشرف و ابراهیم خان
و محمدتقی خان و اولاد نجفقلی خان سرتیپ و غیرهم
خراسانی
دسته
سواره قوچانی جمعی شجاع الدوله امیر تومان
دسته
سواره بجنوردی جمعی سهام الدوله عزیز الله
خان امیر تومان
دسته
سواره قاین و سیستانی جمعی حشمة الملک
امیر تومان
دسته
سواره طبسی ابواجمعی عماد الملک یوسف علیخان
سرکرده
دسته
سواره درجزی ابواجمعی محمد علیخان بیگلربیگی
دسته سواره کلاتی
دسته سواره باخرزی
دسته
سواره جام و خواف جمعی محمد ناظر خان
و عنایت خان و کلدار خان
دسته سواره خوافی
دسته
سواره تیموری کاربوداق جمعی میر شکار
دسته
سواره سفید سنگ و زراب جمعی
محمد رضا خان و دولیخان و غیره

دسته نهاجین هرایی اتابک میرزا
مسعود خان و غیره
دستجات حاجی محمد میرزا و ابوالفتح خان
دستجات جمشیدی جمعی ... خان
ولد اللهیار خان و محمد امین خان و غیره
دسته
زرهنی جمعی افراسیاب خان
دسته
سواره اردلان و اقدربیک جمعی
آقا خان سرکرده و میر عبدالحمید خان
دسته
سواره چولائی جمعی محمد حسن خان سرکرده
دسته
سواره کوکلان و یموت جمعی جناب ... محمد خان
سردار
دستجات هزاره
ابواب جمعی حاجی اسمعیل خان سرتیپ محمد
عظیم خان سرکرده بریاست شجاع الملک
دسته
تیموری جمعی میر اسدالله خان سرکرده
دسته
قراسوران نیشابوری جمعی نصرالله خان
سرکرده
دسته
پلیس ارض اقدس جمعی علی آقا نایب
دسته
سواره قزاق خوانسار
استرآبادی و یموت
دسته
سواره قند سکی جمعی میر سعدالله خان نایب
قند سکی
دسته

سواره کنوکل ابواب جمعی علیمحمد خان سرتیپ
دسته
سواره معصودلو جمعی عبدالصمد خان سرتیپ
دسته
سواره سنگ دستی جمعی محمد قلیخان سرهنگ
دسته
سواره قدیم و جدید بابو کلانی جمعی
فتحعلیخان سرکرده
دسته
سواره خمسه جمعی عباسقلیخان سرکرده
دسته
سواره قاجار جمعی نظر علیخان یوزباشی و غلام حسین
دسته
سواره ملک جمعی محمد ملک خان و علیقلی خان
دسته
سواره تمسکنی جمعی محمد خان سرکرده
دسته
سواره جمعی محسن خان یوزباشی
دسته
سواره فوجی جمعی کربلائی محمد خان
باوند و غلامعلی خان یوزباشی
دسته
سواره جمعی طهماسب خان یوزباشی
دسته
سواره جعفربای جمعی ملا قلیج خان یوزباشی
دسته
سواره جعفربای جمعی آدینه خان سرهنگ
دسته
سواره آتابای جمعی خواجه علیخان و طهماسب خان
دسته
سواره آق جمعی ... خان یوزباشی
دستجات

سواره جدید ابواجمعی صاحب منصبان حاجی و غیره
جعفربای
دسته دسته
جمعی حاجی محمد خان سرتیپ جمعی یحیی قلیخان یاور
دسته دسته
جمعی جمعی خدا مراد خان
دسته دسته
جمعی حاجی ... خان جمعی عمر خان
طایفه قراقچی
حاتم ملاخان موسی خان سرتیپ
ایلات و ادوا یلات و غیره
دسته
سواره جمعی حمزه خان یوزباشی
دسته
غلامان ... سواره علی اکبر خان
دسته
سواره جدید هزار بیگی جمعی میر محمد خان
سواره کودری و کبطا
جمعی نواب والا شاهزاده جهانسوز میرزا
امیر تومان
گیلانی
از بابت سواره طالش و گرگانرودی و ...
ابواجمعی عمید السلطنه امیر تومان
یحیی خان سرتیپ مجد نظام و غیره
مازندرانی
جماعت کرد و ترک
ابواجمعی سردار امجد عبدالله خان سرتیپ
صفی خان سرتیپ علی اکبر خان سرهنگ
اسدالله خان سرتیپ اسمعیل خان سرهنگ
محمد خان سرهنگ . ساعد سرهنگ
معاف پنج نفر
جماعت خواجه وند

در اداره سردار امجد محمد علیخان سرتیپ
فتح الله خان سرتیپ دویم نعمت الله خان
سرتیپ سرهنگ و غیره هشت نفر
جماعت عبدالملکی و کلباد و غیره
جمعی سردار امجد عسکر خان سرتیپ سرکرده
سواره عبدالملکی عسکر خان سرهنگ
سرکرده سواره عزانلو لطفعلی خان
محتشم نظام سرتیپ اول سرکرده سواره
کلباد جعفر قلیخان سرهنگ ایضا
عراقی
جماعت علاء ماز و کمرئی
علیقلی خان سرتیپ میرزا نعمت الله خان
سرهنگ میرزا آقا خان ساعد
منصب ... پنج نفر
جماعت عرب و دهات اصفهان
در اداره نواب مستطاب اشرف والا ظل السلطان
میرزا حسینخان سهام السلطنه امیر تومان
میرزا حسنخان انتظام الملک
جماعت سواره فتحیه اصفهان
در اداره نواب مستطاب اشرف والا ظل
السلطان امیرزاده محمد میرزا سرتیپ
حبیب آقا سرتیپ حبیب خان سرهنگ
جماعت قشقائی اسدآبادی
جمعی جناب بابا خان صاحب اختیار سرتیپ اول
علی اکبر خان سرهنگ و غیره
جماعت چهار دولی
جمعی عبدالباقی خان سرتیپ
جماعت باجلان فراهانی احمدی
جمعی جناب ساعد الدوله سردار تبریزی
حاجی احمد خان منصور السلطنه
جماعت میرانوند و گروه بر
ابدال خان سرتیپ

جماعت جدید بابا احمدی
جمعی جناب ساعد الدوله سردار
محمد حسینخان ضرغام السلطنه

جماعت سواره جدید بختیاری [illegible]
جمعی عبدالله خان سرتیپ

جماعت قراچورلوی خوار
ابوابجمعی جناب سعید السلطنه
صفرعلیخان سرکرده

جماعت اوصانلوی خوار
ابوابجمعی جناب ناصر السلطنه علیخان
سرتیپ حبیب الله خان سرکرده

جماعت خمسه
ابوابجمعی ذوالفقار خان اسعد الدوله
امیر تومان حسینقلیخان سرتیپ
علیقلیخان سرهنگ

جماعت قراسوار خمسه
جمعی ذوالفقار خان اسعد الدوله امیر تومان
محمد مهدیخان سرتیپ

جماعت سواره شاهسون افشار
جمعی جهانشاه خان امیر تومان محمد علیخان
سرتیپ صمصام السلطان علی اصغرخان
سرتیپ مجد السلطان

جماعت شاهسون دوبر
ابوابجمعی آقاجان خان سرتیپ سعد السلطنه
غلامرضا خان سرتیپ محمد حسینخان ایضاً

جماعت شاهسون اینانلو
در اداره عنایت الله خان اقبال السلطنه
امیر تومان علیرضا خان صمصام الملک
هدایت الله خان نصرالله خان سرتیپ
اول سیف الله خان یوزباشی

غلامان شوکت اینانلو
حاجی علی اصغرخان ذوالفقارخان
بنان السلطنه علینقیخان محسنخان

جماعت قورت بیکلو
منصور الملک امیر تومان رحمت الله
خان سرتیپ

جماعت شاهسون و کرد بچه
که مشغول خدمت قراسورانی دار
الخلافه هستند ابوابجمعی اکبرخان سیف السلطان
خانبابا خان سرهنگ سواره شاهسون
خانبابا خان سرتیپ سواره کرد بچه

جماعت مهاجرین هراتی
میر عبدالله خان مستوفی و میرزا اسمعیل
خان نواده مرحوم میرزا شرف خان

جماعت مهاجرین قدما
صد و شصت و یک نفر
حسنخان سرتیپ و غیره

جماعت افشار ساعجلو
جمعی محمد حسینخان سرتیپ اول شهاب
السلطان علیخان سرتیپ و غیره

سواره
شاهسون بغدادی
بریاست جناب موقر السلطنه علی
اکبرخان منصور نظام

عربستان
جماعت فیلی
کریمخان سرکرده

جماعت بختیاری
خداکرم خان سرکرده جماعت بختیاری
جمعی سلطان محمد خان معین همایون

قزوین
جماعت افشار بکشلو
جمعی سیف السلطنه محمد حسنخان
سرهنگ

جماعت چگنی و قراسوران
ابوابجمعی جناب آصف السلطنه
عشاقیخان سرتیپ سرکرده ایلات چگنی و
سرکرده سواره قراسوران

جماعت ایلات چگنی و قراسوران [illegible] بریاست جناب آصف السلطنه حیدرخان سرکرده

کرمانشاهان
جماعت سنجابی
جمعی علی اکبر خان سرتیپ اول

جماعت کرندی
جمعی اسمعیل خان سرکرده پسر علیمرادخان

جماعت شرفبیانی
جمعی عزیز محمد خان سرکرده سلیمانخان
نایب پنجاه باشی

جماعت زنگلی
ابوابجمعی جناب ظهیر الملک امیر تومان

جماعت باجلان
جمعی عزیز محمد خان سرکرده

جماعت قراسوران
جمعی کلبعلیخان و غیره

کردستان
از بابت جماعت شرف علی اصغرخان
سرهنگ

جماعت قراسوران کنگاور
سرکرده نفر

جماعت قراسوران اکره
سرکرده نفر

جماعت قراسوران کلپایگان
سرکرده نفر

جماعت قراسوران کزاز و فراها
سرکرده نفر

لرستان
جماعت سواره کرد بروجرد
جمعی ابدالخان و حسینخان و سلیمانخان

جماعت زرندی
جمعی رضاخان سرتیپ

جماعت تفنگچیان
مستحفظ خاک ملایر و تویسرکان
سرکرده نفر

جماعت سواره قراسوران
مستحفظ راه نهاوند و غزل
جمعی رضاخان سرتیپ

جماعت سواره قراسوران همدان
سرکرده نفر

فارس
از بابت جماعت عرب باصری
ابوابجمعی محمد حسنخان فتح الملک سرتیپ

پیاده
خراسانی
دسته دسته
قاینی و خوافی سیستانی

استرآبادی
دسته افواج قراول سیدجو
دسته بلوچ حاجی لو

کرمانی
دسته
تفنگچیان عرب بسطام جمعی اسمعیلخان
دسته
تفنگچی داودی بسرکردگی حسین بیک
دسته
تفنگچیان اتابکی بسرکردگی حسینقلیخان
دسته تفنگچیان رودباری

جماعت پیاده بلوچ عربستان
ابوابجمعی شیخ خزعل خان معز السلطنه بپدر مرحوم
شیخ مزعل خان معز السلطنه امیر تومان

گیلانی
جماعت انزانی
ابوابجمعی محمود خان و میرزا غلام علی خان

جماعت سالیانی
جمعی میر یوسف خان سرکرده

جماعت شفتی
جمعی علیخان سرهنگ سرکرده

اداره سواره قزاقیه
صاحبمنصبان روسی [illegible]
جناب امیر الامراء العظام [illegible]
کاساکوفسکی [illegible] فرمانده بریگاد
سرکار کاپیتن [illegible]
سرکار کاپیتن آدانوفسکی فرمانده باطری سوار
سوزافلیسه [illegible] سوزافلیسه [illegible]
سوزافلیسه آدلوف سوزافلیسه
ویرودف سوزافلیسه فیلوف

امرا تومان و میرپنجه و سرتیپان
امیر الامراء العظام میرزا [illegible] روشن خان
میر کل دفترخانه و رئیس [illegible]
بریگاد علیخان میرپنجه نجفقلیخان
میرپنجه صفرعلیخان ایضاً فرمانده
فوج سیم غلامحسین خان ایضاً
محمد باقرخان ایضاً فرمانده فوج اول
محمد خان ایضاً فرمانده باطری نصرالله
خان ایضاً اسمعیل خان ایضاً کاظم خان
سرتیپ دویم فرمانده فوج دویم
قاسم آقا ایضاً فرمانده کارد رحیمخان
ایضاً هاشمخان ایضاً موسیخان
ایضاً صادقخان ایضاً غلامرضا
خان ایضاً شیرعلیخان ایضاً
محبعلی آقا ایضاً میرزا آقاخان ایضاً
عبدالعلیخان ایضاً محمد باقرخان ایضاً

سرهنگان
اسکندر خان اجودان بریگاد
میرزا زین العابدین خان مترجم امیر
اصلان آقا عباسقلیخان غلامرضا
خان ابوالقاسمخان خلیل خان
تیمور خان جمشید خان کریم آقا
فتحعلی خان عباسقلی آقا موسیخان
یحیی خان علی آقا آقابیک [illegible]
علی آقا دکتر بریگاد میرزا احمد حسینخان
محمد صادقخان نایب سرهنگ حسینخان
افغان ایضاً حسن خان ایضاً محمد رحیم
بیک ایضاً جعفرقلیخان ایضاً
نور علی آقا ایضاً علی پاشاخان ایضاً
محمد صادق خان ایضاً محمد طاهر خان
ایضاً حسن آقا ایضاً محمد باقرخان

نایب اول و دویم و سیم
شصت و هشت نفر

یاور و سلطان
اولی نادر کلب حسین ایضاً احمد آقا
ایضاً هاشمخان ایضاً محمد علیخان ایضاً
علی اکبر بیک ایضاً اسد آقا ایضاً محمود
آقا ایضاً میرزا اکبرخان ایضاً حسین
خان کوچک ایضاً حسین بیک ایضاً
نجفعلی بیک ایضاً علیخان ایضاً عبدالحسین
ایضاً حسن آقا ایضاً حسینخان نیز ایضاً
میرزا [illegible] ایضاً میرزا یعقوب سلطان نصرالله
سلطان حسن سلطان محمد سلطان عبدالله
سلطان حسینخان حاجی ایضاً میرزا محمد علی
فضلعلی خان ایضاً اسمعیل بیک ایضاً

قشون حاضر رکاب از نظام و سواره
و توپخانه و غیره یکصد و پنجاه هزار نفر

ذخیره پنجاه هزار نفر

اداره مخزن تدارکات عسکریه دولت علیه

جناب جلالتمآب اجل میرزا مهدیخان وزیر همایون وزیر مخزن کل تدارکات عسکریه

محمد حسنخان اجودان مخصوص پیشخدمت
حضور همایون و الاجناب میرزا الیه نایب وزارت
مخزن
جناب معین لشکر لشکرنویس محاسب مخزن مبارک
میرزا نصرالله خان اجودانباشی لشکر پیشکار وزارت مخزن
میرزا عبدالرزاقخان مستوفی منشی مخصوص وزارت
مخزن
میرزا احمدخان سررشته دار میرزا رضاخان
مستوفی منشی مخزن میرزا اشکرالله
سررشته دار ایضاً میرزا اسمعیلخان
عزب باشی مخزن میرزا احمد تبانی

ناظر اصناف و تحویلدار مخزن مبارک

میرزا ابوالقاسمخان پیشخدمت همایون
ناظر کلیه اصناف و غیره میرزا علینقیخان
سرتیپ تحویلدار انبار ملبوس مخزن
علاء محسنخان سرتیپ تحویلدار انبار
کلاه و چکمه و غیره
میرزا حسن تحویلدار خیاطخانه مخزن
سایر عمله جات انبار پانزده نفر

سایر اصناف مخزن مبارک

۴۶۴ نفر
خیاطهای مخزن مبارک ۹۱ نفر
چکمه دوز و نیم چکمه و آجیده دوزها
با عمله جات ۹۰ نفر

چادردوزها و عمله جات ۱۱۳ نفر
کلاه دوزها و کلاه مالها و غیره ۹ نفر
سایر اصناف ۸۷ نفر

رؤسای مخزن ولایات

آذربایجان

جناب بیان الممالک منشی مخصوص حضرت
اشرف ولایتعهد رئیس مخزن آذربایجان

خراسان

میرزا موسیخان میرپنجه رئیس مخزن خراسان

فارس

مظفر نظام میرپنجه رئیس مخزن فارس

کرمان

محمد قلیخان سرتیپ رئیس مخزن کرمان

اداره خزانه مبارکه نظام

جناب جلالتمآب لطفعلیخان صدیق السلطنه رئیس خزانه نظام میرزا هادی سررشته دار

وزارت لشکر

جناب جلالتمآب اجل میرزا نصرالله خان مشیرالملک وزیر لشکر

ملتزمین رکاب مبارک و غیره
لشکرنویسان عظام

سوای آنهائیکه در مواقع ورود و ایرد بکو
اسمشان ثبت و نگارش میشود
جناب میرزا علی منیر الملک جناب
میرزا حسینعلی یمین الملک جناب
حاجی میرزا حسنخان رفیع الدوله جناب میرزا
محمود اعتضاد الملک جناب میرزا عباسخان
معاون السلطان سررشته دار کل جناب
حاجی میرزا سید باقر اقتدار السلطنه
جناب میرزا علی قوام السلطان ولد مرحوم
وزیر لشکر جناب میرزا محمد حسین معین
لشکر میرزا احمد علیخان لشکرنویس
میرزا امامقلی عمید لشکر حاجی شرف
الملک میرزا حسینعلی ولد مرحوم میرزا
نصرالله لاهیجانی جناب میرزا جعفرخان
معین الممالک جناب میرزا شفیعخان
مدبر لشکر جناب میرزا مصطفیخان
وکیل لشکر جناب میرزا اسحقخان ناصر
لشکر میرزا محمد حسین لشکرنویس
میرزا علیرضاخان عماد لشکر میرزا تقیخان
ولد مرحوم میرزا عبدالله خان نوری
میرزا علی اصغر میرزا علی اصغرخان
ولد مرحوم میرزا محمد حسین تفرشی
میرزا مهدیخان بدیع السلطنه میرزا سید
ابرهیم مستوفی نظام میرزا نصرالله خان
مطیع الدوله میرزا مهدی علی آبادی
حاجی میرزا رضای تفرشی میرزا عبدالحسین
میرزا سید نعمه الله میرزا مهدی خواجه وند

ساعد لشکر حاجی میرزا عبدالکریم لواسانی
میرزا مصطفی آشتیانی میرزا محمدخان
لشکرنویس زاده نواب والا امیرخان سردار
معظم وزیر جنگ میرزا اسمعیلخان
لشکرنویس سابق استرآباد میرزا سید
حسین ولد مرحوم میرزا شفیع مستوفی خراسانی
میرزا امان کردستانی میرزا ابوالقاسمخان
اصفهانی میرزا ابوالفتحخان منتصر لشکر
میرزا هادیخان ولد مرحوم وزیر لشکر
میرزا نصرالله خان اجودانباشی لشکر میرزا محمد
ولد مرحوم میرزا عبدالحمید میرزا غلام
رضاخان منشی نظام میرزا سید تقی
خان معاون الممالک میرزا حسینخان
نصیر همایون میرزا فرجخان میرزا
علی ولد مرحوم میرزا محمد حسین میرزا
احمدخان فراهانی میرزا بزرگ خان
میرزا محمد کرکانی میرزا سید احمد
منتجب الممالک میرزا سید رضاخان تفرشی
میرزا یوسفخان احتشام لشکر
میرزا فضل الله ولد جناب میرزا علی منیر الملک
میرزا محمد ولد بهاء لشکر میرزا غلام
حسین آشتیانی مؤتمن لشکر میرزا تقی
حسین معتمد لشکر میرزا حسینخان
ولد مرحوم جلاء السلطنه میرزا احمد
خان سررشته دار سابق فوج مخصوص
میرزا علینقی خان تفرشی میرزا سید احمد
خان بیان السلطان آذربایجانی
میرزا حسینخان نواده قوام الدوله
میرزا حسینخان کاشانی میرزا علی ولد حکیم
میرزا اشرف میرزا هدایت الله خان

مصدق لشکر ولد مرحوم میرزا اسمعیل
میرزا احمد ولد اشرف الملک میرزا
محمد ولی ولد جناب مجد الدوله میرزا سید محمد
میرزا ابوسعیدخان کرکانی میرزا سید نصرالله
تفرشی میرزا محمد علیخان ولد مؤتمن
لشکر میرزا اسمعیلخان ناظم السلطنه
ناظم دفتر لشکر میرزا سید باقر ساعی
السلطان ولد مرحوم میرزا سید یوسف
میرزا سید عزیز الله خان میرزا عبدالکریم
تفرشی میرزا لطفعلیخان میرزا
فتح الله عمید لشکر میرزا رضاخان
تفرشی میرزا عیسیخان لشکرنویس
میرزا سید مصطفیخان تفرشی میرزا
اسمعیل علی آبادی میرزا کاظم لشکر
نویس میرزا فتح الله معاون لشکر

سررشته داران دفتر لشکر

میرزا حبیب الله ولد مرحوم میرزا احمد
میرزا سید علینقی میرزا فرج الله
میرزا محمد حسین کرکانی میرزا یوسف
تفرشی میرزا سید آقا میرزا شفیع
لواسانی میرزا محمد علی نوری میرزا
محمود ولد میرزا فتح الله میرزا غلام
حسین کرکانی میرزا حسنخان میرزا
صادق میرزا احمد آشتیانی میرزا
مصطفی میرزا علی اصغر تفرشی میرزا
سید محمد میرزا سید عبدالله میرزا
سید علی میرزا احمدخان میرزا رضا
قلیخان ولد مرحوم مؤتمن لشکر

عزبان دفتر لشکر

میرزا مهدیخان عزب باشی عزبان ۸ نفر

مأمورین ولایات
آذربایجان
لشکرنویسان

جناب میرزا احمد علی خان مشیر نظام لشکرنویس
باشی جناب حاجی میرزا اسمعیل ممتاز السلطنه
جناب میرزا سید مرتضی لشکرنویس جناب میرزا
رفیع خان بدیع الدوله حاجی میرزا کاظم خان
مشیر لشکر میرزا احمد میرزا لطف الله
خان معتمد لشکر میرزا علیخان اعتماد
نظام میرزا موسی خان معین نظام میرزا
حسینخان مؤید نظام میرزا هدایت الله
معاون نظام میرزا سید بهاء الدین
حاجی میرزا ابوالحسن کوکانی لشکرنویس
[illegible] مستشار لشکر میرزا احمدخان
قوام لشکر دارو دسته میرزا رضا قلیخان
میرزا هادیخان میرزا عبدالحسین خان

سررشته داران

میرزا اسمعیل عماد لشکر پیشخدمت خاصه
ولایت خمسه میرزا زین العابدین میرزا علی
میرزا علیخان میرزا ابرهیم خان ولد مرحوم
حاجی میرزا یوسف لشکرنویس میرزا ابرهیم
خان کوران وغیره وغیره

منشیان

جناب میرزا عبدالحسین خان مجیرالملک
در شیراز است معتمد السلطان میرزا
مصطفی خان منشی باشی میرزا محمود
خان منشی باشی نظام میرزا نصرالله
خان نصرة الکتاب

عزب دفتر لشکر

حاجی میرزا یوسف عزب باشی سابق
پنجنفر

خراسان

جناب میرزا احمدخان جلاء الدوله
لشکرنویس باشی خراسان میرزا سید یوسف
سررشته دار میرزا محمد علیخان ایضا
میرزا سید حسن سررشته دار

فارس

جناب میرزا لطفعلیخان قوام لشکر میرزا صادق
جلال لشکر میرزا مرتضی نصرالشکر
میرزا حسینخان لشکرنویس حاجی میرزا محمد علی
سررشته دار

اصفهان

جناب میرزا یوسفخان لشکرنویس باشی اصفهان
میرزا محمد لشکرنویس میرزا ابوتراب میرزا فتح الله اصفهانی

بروجرد و لرستان و عربستان

میرزا محمدخان لشکرنویس

همدان و اسدآباد و کنگاور

میرزا علی ضیاء السلطان

کرمانشاهان

جناب میرزا سید علی نصیر لشکرنویس باشی میرزا اسمعیل خان
لشکرنویس میرزا اسدالله خان

استرآباد وغیره

میرزا علیرضا منتظم لشکر

سمنان و دامغان

میرزا حسینخان لشکرنویس

عراق

میرزا باقر لشکرنویس میرزا حسینخان تفرشی

خمسه

میرزا علی مؤتمن دفتر

قزوین

میرزا هادیخان پسر مرحوم وزیر لشکر

گیلان

میرزا یوسف خان معاون دیوان لشکرنویس

کردستان

میرزا علینقی آصف دیوان لشکرنویس میرزا کاظم کردستانی

ملایر و تویسرکان

میرزا افلاطون لشکرنویس

کرمان و بلوچستان میرزا حسنخان لشکرنویس سررشته دار
میرزا عبدالرحیم خان آصف لشکر میرزا آقاخان نصرة لشکر میرزا عبدالله
مازندران میرزا حسینخان پسر حاجی میرزا حسن خان لشکرنویس

اداره دارالانشاء نظام

جناب جلالتمآب میرزا محمدخان دبیر لشکر رئیس دارالانشاء نظام

جناب میرزا علیخان بنان لشکر منشی باشی نظام میرزا کاظم خان بیان نظام
میرزا حسن خان دبیر نظام میرزا محمد علی ولد حاجی میرزا عبدالکریم وغیره

وزارت جلیلهٔ مالیه و دفتر استیفا

جناب مستطاب اجل نظام السلطنه وزیر مالیه و دفتر استیفا

دفترخانهٔ مبارکهٔ استیفا

جناب جلالتمآب اجل آقا میرزا احسن مستوفی الممالک جناب جلالتمآب اجل سلطانعلی خان وزیر بقایا و محاسبات
جناب جلالتمآب سعدالملک نایب وزیر مالیه جناب جلالتمآب امین بقایا پیشخدمت خاصه نایب وزیر بقایا

مستوفیان که در دفترخانهٔ مبارکه مشغول کار و خدمت هستند

جناب جلالتمآب مستشارالملک وزیر خراسان
خراسان جناب جلالتمآب میرزا محمد
حسین مستوفی اول و سررشته دار کل
جناب میرزا محمد علیخان محاسب فارس
جناب نصیرالملک پیشکار فارس
جناب سعیدالدوله پیشکار آذربایجان
جناب میرزا حسینخان وثوق الدوله
محاسب آذربایجان جناب میرزا علی
رضای مستوفی محاسب خزانه مبارکه و
ضابط اسناد خرج ولایات جناب
معاون السلطنه محاسب گیلان و صندوق
خانه مبارکه جناب میرزا علی موثق السلطنه
محاسب استرآباد و برات نویس مدرسه
خانه و تلگرافخانه جناب میرزا محمدخان
مصدق السلطنه محاسب خراسان جناب
میرزا احمدخان معاون الملک محاسب طهران
و رختدارخانه مبارکه جناب میرزا محمود
خان افتخارالملک محاسب دفتر اصفهان
و صرف جیب مبارک جناب میرزا رفیع مستوفی
سرکارات عظام و خادمان حرم و
خواجه سرایان جناب میرزا علی مشیر
دفتر محاسب خزانه نظام و نطنز و جوشقان
جناب منتخب السلطنه برات نویس کل
جناب میرزا ابوالقاسم محاسب کاشان
جناب میرزا رضا محاسب کردستان و

جناب امین دفتر محاسب خمسه [illegible]
خلوت جناب اعتماد حضور مستوفی
موزه مبارکه و متفرقه جناب بیان
الملک محاسب کرمان جناب میرزا علی
محاسب غلات و انبار دیوانی جناب
میرزا نورالله خان مستوفی اول جناب
آقا میرزا علی محاسب موجود جناب
میرزا علی اکبرخان قوام دفتر مستوفی اول
سررشته دار دفتر حضرت مستطاب
اشرف صدراعظم جناب میرزا فتح الله
محاسب ملایر و تویسرکان جناب میرزا
حسن محاسب قزوین جناب میرزا سید
مهدی وزیر دواب جناب میرزا سید
احمد برات نویس اصطبل خاصه و ایلخی
جناب مجیرالملک مستوفی بنائی و برات
نویس اداره نظمیه جناب ثقة
السلطنه محاسب کرمانشاهان جناب
میرزا محمودخان برات نویس کالسکه خانه و قلیچ
جناب میرزا محمد محاسب قم و فیروزکوه
جناب میرزا زکی مستوفی حضور و برات
نویس اتشیک خانه مبارکه جناب میرزا
محمد موثق السلطان محاسب شاهرود و بسطام
جناب میرزا اسمعیل خان محاسب عراق و
خرقان جناب میرزا ابوالفضل محاسب
مخزن نظام جناب میرزا عبدالرحیم محاسب
عربستان جناب میرزا مصطفی خان محاسب
گمرک جناب میرزا عبدالباقی محاسب

لرستان و طالقان جناب میرزا
سعیدخان محاسب سمنان و دامغان
جناب میرزا رفیع محاسب کره رود و کرکس
جناب میرزا اسدالله خان وثوق الملک محاسب
اصفهان جناب میرزا جعفرخان وثوق
الملک مستوفی و ضابط اوقاف جناب
میرزا حبیب الله خان بدیع السلطان
مستوفی همدان جناب میرزا زمان
محاسب نهاوند و خزل جناب میرزا
محمدحسین محاسب ماوند جناب
میرزا علی محمدخان محاسب مازندران
جناب میرزا اصلانخان محاسب گلپایگان
و خوانسار جناب میرزا عبدالرحیم دفتر
دار وزیر مالیه

مستوفیان اول که بخطاب جناب مخاطب هستند از اعضای مجلس دربار دولت [illegible]

جناب میرزا هدایت الله لسان الملک
ملک المورخین جناب حاجی میرزا
محمد کرکانی جناب صدرالملک میرزا
سید مصطفی جناب میرزا محمدتقی
منشی الممالک جناب میرزا محمود
ولد مرحوم صاحبدیوان جناب
میرزا حسینخان قوام دفتر جناب میرزا
رضاقلیخان مستوفی تفرش جناب میرزا
محمد علیخان وکیل الدوله جناب میرزا عباسقلیخان

سپهر جزو اعضاء دار الشوری جناب میرزا
طاهر بصیر الملک جناب میرزا علی محمد
خان مجد الدوله مدیر کل روزنامجات
وانطباعات ایران جناب آقا میرزا محمد
رضا نویسنده کاشی ولد مرحوم میرزا شفیع
وزیر جناب مؤتمن السلطنه خراسانی
مستوفی اول جناب میرزا نصرالله خان نایب
معاون دفتر جناب میرزا عبدالکریمخان امین
السلطان جناب میرزا علی اکبر
خان دبیر السلطان ولد جناب وکیل الدوله
جناب میرزا عبدالغنی مستوفی آشتیانی
جناب میرزا احسن وزیر جناب میرزا
رضا قلیخان سراج الملک جناب میرزا
علی محمد خان برادرزاده مرحوم دبیر
الملک جناب میرزا رضا بنان الدوله
حاجی میرزا عبدالغفار آشتیانی
جناب میرزا رضا البرز جناب میرزا
مهدی گیلانی ولد مرحوم میرزا موسی نایب
جناب حاجی میرزا علیخان نصیر السلطنه
پیشکار سابق خراسان جناب میرزا
احمد خان ولد مرحوم میرزا بزرگ خان
جناب میرزا محمد حسینخان ذکاء الملک
مدیر دار الترجمه مبارکه جناب میرزا
ابوطالب خان نوری ولد مرحوم میرزا
ربیع جناب میرزا علی اکبر خان ولد
جناب میرزا حسن وزیر جناب میرزا
حسینخان معین السلطنه جناب میرزا
باقرخان شریف السلطنه میرزا حبیب الله
خان مستوفی دویم وزارت مالیه
میرزا عبدالجواد مستوفی و سررشته دار
مخصوص میرزا جعفر مستوفی و سر
رشته دار مخصوص جناب میرزا
اسمعیل خان ولد جناب میرزا رضا
قلیخان جناب میرزا رفیعخان تبریزی
ولد مرحوم حاجی ملاباشی جناب
میرزا محسن معاون دیوان جناب
میرزا اسدالله خان جناب میرزا
حسینخان معتمد دیوان جناب میرزا محمد
خان جناب میرزا سلیمان نیابت
السلطنه جناب میرزا ابوالقاسم
خان نوری جناب میرزا سید کاظم
اعتماد دیوان جناب افضل الملک
میرزا غلامحسینخان ادیب جناب عماد
السلطان ولد جناب صدر الملک
جناب حاجی میرزا ابوالفضل مشیر
الممالک جناب حاجی میرزا سلیمان
ولد مرحوم وقایع نگار جناب میرزا
علی اشتیانی جناب میرزا ربیع سرج
الممالک جناب میرزا غلامحسین خان نایب
الممالک جناب میرزا سید عبدالله
مستوفی در خدمت جناب مستطاب امین
الملک وزیر داخله جناب حاجی میرزا
مهدی تحویلدار سابق خزانه مبارکه
جناب حاجی میرزا رضا خان تحویلدار
سابق گمرک میرزا محمود مستوفی و سر
رشته دار خزانه مبارکه جناب
میرزا سید حسینخان شریف السلطنه
جناب میرزا محمد حسین اصفهانی جناب
میرزا رضا خان جناب میرزا سید
علیخان جناب میرزا شفیعخان اعتبار
الملک کاشانی میرزا عبدالوهاب
خان مستشار دفتر میرزا اسدالله
برات نویس سرکارات میرزا رضا
قلی مستوفی تفرشی میرزا اسدالله
سررشته دار اصفهان میرزا سلیمان
خان میرزا علی همدانی متصدی محاسبات
ولایات میرزا سید علی ولد میرزا سید
کاظم مستوفی صندوقخانه میرزا اسمعیل
خان پسر جناب حاجی میرزا محمد مستوفی
میرزا عبدالحسین مستوفی خلخالی میرزا
نصرالله خان مشغول خدمت ذخیره مبارکه

مستوفیانیکه در دفترخانه مبارکه بسمت محاسبه نویسی و حل مخصوصند

جناب میرزا شمس الدین خان ولد مرحوم وزیر
دفتر جناب میرزا علی محمد خان سید الوزراء
ولد مرحوم میرزا علی قایم مقام جناب
حاجی میرزا ابراهیمخان صدیق الممالک میرزا
شفیع نواده مرحوم صاحبدیوان میرزا
حسینخان امین العداله ولد مرحوم میرزا
کاظمخان میرزا علیرضا مستوفی تفرشی
میرزا ضیاء الدین ولد مرحوم [illegible]
غلامرضای عارف میرزا زین العابدین
خان ولد مرحوم میرزا محمود وزیر میرزا
کاظم نواده مرحوم میرزا رضا قلی تفرشی
میرزا شکرالله نواده مرحوم نصیر
الملک میرزا منصور خان ولد جناب
میرزا طاهر بصیر الملک میرزا شفیع
خان میرزا علی خان ولد مرحوم میرزا
نعمة الله میرزا ابوالقاسمخان میرزا
احمد خان ولد میرزا هاشمخان امین دربار
میرزا سید ابراهیم میرزا آقا خان
ولد مرحوم مجد الاشراف میرزا ابوالحسن
ولد مرحوم میرزا اسدالله خان میرزا
ابوالقاسمخان مستوفی سررشته دار سابق
عمله خلوت میرزا ابراهیم خان میرزا

سید تقی ولد حاجی میرزا سید حسینخان
خانه میرزا رضا قلیخان گرگانی نزد جناب
میرزا علیرضا میرزا احسن نزد جناب
علاء الدوله میرزا قاسمخان شیرازی
نزد جناب جلالتمآب امین خلوت وزیر
دربار جناب میرزا حسنخان کاشانی
نزد جناب جلالتمآب امین خلوت وزیر
دربار میرزا رضا خان ولد مرحوم
میرزا امین منشی تویسرکانی نزد جناب
جلالتمآب وزیر همایون میرزا حسینخان
ولد میرزا حسنخان حاجی میرزا حسین
ولد مرحوم حاجی میرزا یوسف لشکر
نویس میرزا عبدالله نزد جناب سراج
الدوله میرزا اشرف نزد جناب معین
الممالک میرزا علی اصغر خان ولد
مرحوم میرزا علی تبریزی میرزا
محمد حسین نزد جناب قوام الدوله
میرزا هادیخان نزد جناب دبیر الملک
میرزا اسمعیلخان ولد جناب میرزا
محمد میرزا پاشا خان مستوفی
میرزا سید احمد خان نواده میرزا
سید بهاء الدین میرزا رضا خان
مؤتمن دیوان میرزا عبدالله خان
نصیر دیوان میرزا اسمعیلخان
میرزا کاظمخان بنان نظام میرزا
موسیخان برادرزاده قوام دفتر میرزا
علی اصغر خان میرزا محمد خان پسر
مرحوم میرزا نصرالله خان فراهانی میرزا
صادق مستوفی سباشانی میرزا فتح الله
خان گیلانی میرزا علی اصغر خان
دبیر قشون میرزا اسمعیل خان نزد
جناب مجد الملک میرزا حسن گرگانی
ولد مرحوم میرزا احمد میرزا سید علی
منصور السلطان مستجاب الدعوه
میرزا محمد قلی فراهانی ولد مرحوم
میرزا نصرالله میرزا ابوالقاسم
تفرشی نویسنده دربار همایون میرزا
سید حسین نزد جناب اعتماد حضور
میرزا سید مهدی برادر جناب اعتماد
حضور میرزا حسن صدیق الممالک
میرزا علیخان منشی باشی نواب والا
السلطنه میرزا مصطفی نزد جناب
مستشار الملک میرزا بزرگ تفرشی
جناب میرزا باقرخان وثوق دفتر نزد
جناب معتمد السلطنه میرزا احمد علی
گرگانی میرزا محسن تفرشی میرزا
محمد تقی حکاک باشی وثوق الممالک
میرزا سید ابوالقاسم تفرشی میرزا
عباس انتخاب السلطنه پسر مرحوم منشی
الممالک میرزا محمد خان ولد جناب
صدر الممالک میرزا محمد حسینخان
پسر جناب صدر الممالک میرزا محمد
باقر برادرزاده مرحوم میرزا احمد
میرزا آقای گیلانی نواده مرحوم
میرزا موسی میرزا اسمعیل خان
معتصم الملک میرزا اسدالله خان
ولد مرحوم میرزا سید رضا عراقی
میرزا عبدالعلی خان ناصر دیوان میرزا
محمد علیخان نزد جناب امین همایون
میرزا سید محمد ولد جناب میرزا آقا
میرزا محمد باقر نوری نزد جناب صدر
الدوله میرزا علیخان نویسنده
سابق خزانه مبارکه میرزا علیخان
پسر مرحوم ناظم الملک میرزا عباس خان
پسر مرحوم میرزا طاهر گرگانی میرزا
ابراهیم نزد جناب نواب احتشام السلطنه
میرزا غلامحسین ولد میرزا جعفر
میرزا غلامحسینخان میرزا علی نقی ولد
میرزا جعفر میرزا ابراهیم خان نزد
جناب امین الدوله جناب میرزا آقا
سعید لشکر پیشکار قدیم کرمان

مستوفیانیکه مأمور ولایات میباشند

جناب میرزا اسدالله خان پیشکار اصفهان میرزا نصرالله
خان گرگانی جناب میرزا فرج الله خان بنان السلطنه وزیر
کرمان ضمناً در دار الخلافه طهران است جناب میرزا
باقرخان مبین الدوله وزیر کرمانشاهان میرزا
سید رضا مأمور لرستان میرزا فضل الله خان مأمور
اصفهان جناب میرزا احمد عماد الممالک وزیر خمسه
میرزا محمد علیخان پسر مرحوم مؤتمن السلطنه مستوفی
وظایف و اوقاف خراسان حاجی میرزا سید علی مأمور
بروجرد جناب میرزا عبدالحسین خان نصیر الدوله مأمور
آذربایجان میرزا عبدالله نصیر دیوان مأمور همراه
میرزا اسدالله خان اعتماد دیوان در عراق

سررشته داران دفتر استیفا

میرزا سید محمد شیرازی میرزا محمود ولد
میرزا جعفر تفرشی میرزا محمد علی همدانی میرزا محمد علی
تویسرکانی سررشته دار ملایر و تویسرکان
میرزا سید حسین نواب میرزا اسمعیل میرزا زمان
نزد جناب معتمد السلطنه میرزا محمد کردستانی میرزا
علینقی ولد مرحوم میرزا باقر میرزا اسدالله ولد
مرحوم میرزا حسن میرزا تقی سررشته دار اصفهان
میرزا امان الله سررشته دار

عرب باشی و عرب های دفتر استیفا

بیست نفر

نایب فراش و فراش کبیر اداره وزارت مالیه و دفتر استیفا

محمد اسمعیل خان ناظم دفتر یوزباشی
و فراش یازده نفر

وزارت جلیلهٔ داخله

جناب مستطاب اجل آقا میرزا اسمعیل خان امین الملک وزیر داخله

وزارت رسائل خاصه

جناب جلالتمآب اجل دبیر الملک وزیر رسائل خاصه

جناب میرزا محمد حسینخان بصیر السلطان نایب اول وزارت رسائل معتمد السلطان میرزا سید امین منشی اول و میرزا ... خان خازن دفتر

ادارهٔ حکومتهای ولایات ممالک محروسه

دار الخلافهٔ باهره و مضافات

جناب مستطاب اجل ناظم الدوله حکمران دار الخلافه جناب جلالتمآب اجل مختار السلطنه سردار و وزیر نظمیه و احتسابیهٔ دار الخلافه جناب جلالتمآب میرزا فتح الله خان سعید السلطنه امیر تومان نایب الحکومه جناب حاجی مختار خان مؤید العلما کارگزار حضرت عبد العظیم جناب میرزا تقیخان وثوق السلطنه وزیر دار الخلافه نواب سلطان حسین میرزا نواب عبد العلی میرزا جعفر قلیخان مصباح الدوله میرزا محمود خان نایب الوزاره محمد جعفر خان معتصم الممالک نواب صفدر میرزا عطاء السلطنه محمد حسن خان قاجار مهندس جناب آقا شیخ مهدی شیخ الممالک حاکم بحر بر و شمیرانات میرزا نصر الله خان منشی ناصر العداله میرزا غلامحسین خان منشی میرزا اسمعیل خان میرزا محمد خان منشی جناب حاجی سید شفیع

وزارت نظمیه و احتسابیهٔ دار الخلافه

جناب جلالتمآب اجل مختار السلطنه سردار و وزیر کل ادارهٔ نظمیه و احتسابیه جناب مجیر الملک مستوفی و محاسب جناب میرزا فضل الله خان میرپنجه مدیر کل ادارهٔ نظمیه و احتسابیه و رئیس فوج نظمیه عمدة الامراء العظام عباسقلیخان میرپنجه مستوفی رئیس محلهٔ دولت عمدة الامراء العظام میرزا حسینخان میرپنجه رئیس اطاق محاکمات و دعاوی میرزا سید احمد خان سرتیپ دویم رئیس محلهٔ بازار میرزا آقا خان مشاق سرتیپ دویم حاجی میرزا محمد علیخان کلانتر رئیس محلهٔ چاله میدان میرزا محمد علیخان سرتیپ دویم امین اسرار دار الانشاء حسن خان سرتیپ و داروغهٔ بازار هاشمخان هژبر السلطان سرتیپ دویم رئیس محلهٔ سنگلج میرزا سید رضا خان سردار سرتیپ دویم میرزا تقیخان سرتیپ سوم رئیس محلهٔ عودلاجان میرزا رحیمخان سرهنگ رئیس محبس و مستنطق ادارهٔ نظمیه میرزا حبیب الله خان منشی مخصوص

غلامحسین خان سرتیپ سوم معاون و جزو اجزای اطاق محاکمات میرزا محمد آقا خان سرهنگ رئیس مأمورین دفاتر و اسم شب و بلیت عبور شب و مسروقات آقا حسینخان فراشخلوت همایونی مأمور پیغامات میرزا جعفر خان سرهنگ نایب اول محلهٔ بازار عیسی خان سرهنگ نایب اول محلهٔ دولت میرزا علینقیخان سرهنگ نایب اول محلهٔ چاله میدان میرزا محمد علیخان سرهنگ نایب اول محلهٔ سنگلج سید علی اکبر خان سرهنگ رئیس سواره و مخزندار محمود آقا سرهنگ مدیر مخزن حسنعلی میرزا سرهنگ رئیس اصطبل میرزا اسد الله خان سرهنگ میرزا محسن خان سرهنگ میرزا علیخان سرهنگ میرزا سید محسن خان سرهنگ و مهندس غلامحسینخان سرهنگ رئیس گردش شهر تقیخان یاور و نایب اول گردش شهر هاشم بیک یاور سواره هادیخان نایب اول محلهٔ عودلاجان میرزا نصر الله منشی اطاق دعاوی و محاکمات میرزا محمود خان دفتردار میرزا عباس خان سررشته دار

پلیس سواره شصت نفر نواب جزو محلات شهر و بازار چهارصد و یکنفر عملهٔ نظمیه محلات شهر و بازار یکصد و نود نفر

اجزاء ادارهٔ احتسابیه و تنظیف شهر دار الخلافه

میرزا عبد الغنی خان سرتیپ مدیر تنظیفات و احتسابیه نایب قلی نایب کل خیابانها نواب شهر چهارده نفر یساول دو نفر ده باشی هفده نفر سقا سی و یکنفر اجزاء اصطبل سی نفر فراشان خیابانها یکصد و بیست نفر

فراشان شهر شصت و شش نفر

سایر ولایات ممالک محروسه

مملکت آذربایجان

نواب مستطاب اشرف امجد اسعد اکرم والا شاهنشاهزادهٔ اعظم ولیعهد گردون مهد دولت علیه صاحب اختیار مملکت آذربایجان ادام الله تعالی اقباله

جناب مستطاب اجل امیر نظام وزیر کل مملکت آذربایجان

خدام و اجزاء خاصهٔ دربخانهٔ حضرت والا ولیعهد

جناب جلالتمآب ثقة الدوله منشی باشی و خازن مهر جزو وزرای دربار

رئیس خلوت و پیشخدمت باشی جناب مجد الملک آغا باشی اعتماد الحرم رئیس کشیکخانه فتح السلطان حکیم باشی لقمان الممالک صندوقدار عدل السلطنه منشی حضور و خازن صرف جیب بنان الممالک فراشباشی اجلال الممالک مستوفی و سررشته دار میرزا سید ابو القاسم ناظر منتخب السلطان امیر آخور نیر السلطان آشپز باشی ... باشی ظهیر دیوان صاحبجمع انتصار السلطنه تفنگدار باشی ارفع السلطنه رختدار عمید دیوان نایب ناظر حمید الممالک ابدار باشی نصر الله خان قهوه چی باشی سید ابراهیمخان کالسکه چی باشی محمد علیخان میرشکار علی اشرف خان شاطر باشی مرتضی خان سرایدار باشی حاجی حسنخان ناظر خلوت کریمخان قاپوچی باشی حسنخان

اجزاء دفتر استیفاء

جناب جلالتمآب سعید الدوله رئیس دفتر و وزیر مالیهٔ آذربایجان جناب بصیر الدوله نایب وزیر مالیه ضابط استخراج امین مالیه مشیر دفتر مستوفی خوی و سلماس و شهر تبریز حاجی میرزا محمد خان منتصر الممالک مستوفی سرکارات و مشکین میرزا حسنخان معین دفتر مستوفی اردبیل و خانمرود میرزا رضا وزیر وظایف آذربایجان معاون دفتر مستوفی شقاقی میرزا خلیل مستوفی میرزا رحیم مستوفی هشترود حاجی میرزا ابو القاسم مستوفی خلخال اقبال دفتر مستوفی ساوجبلاغ اعتماد دفتر مستوفی خالصجات میرزا محمود خان وثوق دفتر مستوفی مستشار دفتر امین دفتر مستشار السلطنه مستوفی عماد دفتر مستوفی قراجه داغ میرزا صادق مستوفی احتشام دفتر مستوفی ...

ادارهٔ قشون آذربایجان

نواب والا ظفر السلطنه امیر تومان رئیس قشون جناب مشیر نظام لشکرنویس باشی میرزا سید مرتضی برات نویس پیشکاران میرزا زین العابدین سررشته دار وکیل حاجی میرزا کاظمخان مشیر لشکر میرزا بهاء الدین لشکرنویس معتمد لشکر معاون نظام اعتماد نظام مؤید نظام

توپخانهٔ مبارکه

جناب ساعد الملک امیر تومان رئیس توپخانهٔ کل آذربایجان قاسمخان اقتدار الملک میرپنجه

اجزاء دیوانخانهٔ عدلیه

علیقلیخان میرپنجه رئیس دیوانخانهٔ آذربایجان

اجزاء

میرزا محمد خان میرزا علی اکبر خان میرزا احمد مجد الکتاب میرزا تقیخان نصر الکتاب

حکام جزو ولایات

اردبیل و مشکین	جناب علیخان والی حکمران
ارومیه	نواب والا اکبر میرزا حکمران
خوی و سلماس	امیر الامراء العظام ضرغام الملک
سراب و گرمرود	امیر الامراء العظام مستوفی السلطنه امیر تومان
طالش	امیر الامراء العظام صارم السلطنه
قراجه داغ	امیر الامراء العظام مقتدر الدوله
مراغه و ساوجبلاغ و هشترود	امیر الامراء العظام حاجی سعید الملک
مرند	امیر الامراء العظام ساعد الملک حکمران
دهخوارقان و اسکو	امیر الامراء العظام رفیع الدوله
ماکو	امیر الامراء العظام اقبال السلطنه امیر تومان
گرگر	امیر الامراء العظام ... علیخان امیر تومان
صائینقلعه	عمدة الامراء العظام حیدرخان میرپنجه
الان براغوش و خانمرود	امیر الامراء العظام فتح السلطان
خلخال	عمدة الامراء العظام لطفعلیخان میرپنجه حکمران

اجزاء دیوانخانهٔ شهر تبریز

جناب جلالتمآب ساعد الملک بیگلربیگی امیر تومان نصرت نظام کدخدا باشی محلهٔ نوبر حبیب الله خان قلعه بیگی و کدخدای محلهٔ مهادمهین میرزا عبد الله خان معین دیوان کدخدای محلهٔ ویجویه میرزا اسحق خان کدخدای محلهٔ باغمیشه کریمخان کدخدای محلهٔ خیابان آقا صادق سیف الایاله کدخدای محلهٔ راسته کوچه حسنخان کدخدای محلهٔ سرخاب

میرزا شفیع خان کدخدای محله دروازه حکم آباد حاجی موسی خان کدخدای محله دوچی محمدرضا خان کدخدای محله امیرخیز عباسقلی خان شحنه السلطنه داروغه بازار شهر

دیوانخانه تجارت

جناب جلالتمآب ساعد الملک رئیس دیوانخانه تجارت

اجزاء باریاست مؤتمن نظام

اداره تذکره آذربایجان

جناب مجید الملک رئیس تذکره کل آذربایجان

اصفهان

نواب مستطاب اشرف اکرم والا شاهزاده اعظم ظل السلطان فرمانفرمای اصفهان و توابع

اجزاء حکومت

جناب میرزا سلیمان خان رکن الملک نایب الحکومه جناب میرزا رضاقلیخان سراج الملک مستوفی اول دیوان اعلی پیشکار مالیه

فارس

جناب مستطاب اجل نظام الملک حکمران و والی مملکت فارس

جناب جلالتمآب قوام الملک جناب جلالتمآب افخم الملک جناب نصیر الملک

جناب امیر الامراء العظام فتح الملک امیرتومان سرکرده سواره عرب و باصری

جناب جلالتمآب قوام لشکر لشکرنویس باشی جناب امیر الامراء العظام عطاء الله سرکرده توپخانه ابوالوردی جناب جلالتمآب اعتماد السلطان بیگلربیگی

جناب نظام الممالک حاکم ایالات خمسه و غیره جناب جلالت نصاب میرزا محمدخان امیر دیوانخانه جناب جلالت نصاب میرزا زین العابدین خان مستوفی مدبر السلطنه

معتمد السلطان عبدالله خان صولت السلطنه پسر مرحوم داراب خان قشقائی

جناب امین دیوان جناب جلالتمآب حاجی معز الملک جناب حاجی مسعود الدوله

جناب قوام دیوان جناب جلالت نصاب معز السلطان مستوفی اول منشی باشی

بنادر

امیر الامراء العظام ذوالفقار خان حاکم کل بنادر و جزایر فارس

خراسان و سیستان

نواب مستطاب اشرف والا شاهزاده رکن الدوله فرمانفرمای مملکت خراسان و سیستان نواب اشرف والا معین الملک امیرتومان نایب الایاله خراسان

جناب جلالتمآب اجل میرزا شفیع خان مستشار الملک وزیر مملکه

رؤسا و سرداران

امیرزاده نواب والا امیرزاده رضاقلی میرزا اعدل الدوله امیرتومان جناب جلالتمآب امیر الامراء العظام یار محمدخان سردار مفخم حاکم بجنورد و جاجرم و کوکلان

جناب جلالتمآب امیر الامراء العظام علیمردان خان نصرت الملک سردار خاوران

جلالتمآب میرزا احمدخان حسام الدوله لشکرنویس باشی و رئیس دفتر لشکر خراسان

امراء تومان

امیر الامراء العظام میرزا فتح الله خان فتح الدوله امیرتومان و رئیس تومان مبارکه امیر الامراء العظام میرزا مصطفی خان عظیم الدوله امیرتومان

امیر الامراء العظام محمد ناصرخان شجاع الدوله امیرتومان حاکم قوچان امیر الامراء العظام علی اکبرخان حشمت الملک امیرتومان حاکم سیستان امیر الامراء العظام محمد اسمعیل خان شوکت الملک امیرتومان حاکم قاینات امیر الامراء العظام حسنعلیخان اعتضاد الممالک رئیس اداره قراقیه و ملازمان کشیکخانه و غیره امیر الامراء العظام سهام الدوله امیرتومان ایلخانی شادلو امیر الامراء العظام میرزا اسدالله خان شوکت الدوله امیرتومان حاکم نیشابور و جام

امیر الامراء العظام علی اکبرخان عماد الملک امیرتومان حاکم طبس

سرتیپان و سرهنگان و سایر صاحب منصبان پیاده و سواره

ولایات جزو خراسان

(سبزوار) بحکومت نواب والا معین الملک نایب الایاله خراسان

(سیستان) بحکومت امیر الامراء العظام حشمت الملک

(قاینات) بحکومت امیر الامراء العظام شوکت الملک

(بجنورد و اسفراین وغیره) بحکومت جناب جلالتمآب یار محمدخان سردار مفخم

(قوچان)

بحکومت امیر الامراء العظام شجاع الدوله

(تربت حیدریه) بحکومت

(طبس) بحکومت امیر الامراء العظام عماد الملک

(جوین) بحکومت

(سرخس ناصری) بحکومت

(کلات)

(درجز)

(ترشیز)

(خواف)

(تربت و زن و سرجام)

(جام و باخرز و زادکان)

(بام و صفی آباد)

(چناران)

(اداره تولیت مقدسه حضرت رضویه)

جناب جلالتمآب اجل میرزا محمودخان مدبر الدوله متولی باشی

نیشابور

نواب اشرف والا شاهزاده نیر الدوله حکمران نواب والا امیرزاده ... السلطنه امیرتومان نایب الحکومه

کرمانشاهان

جناب مستطاب اجل اقبال الدوله والی کرمانشاهان و سرحددار عراقین

اجزاء ایالت

عمدة الامراء العظام میرزا آقاخان فخر الممالک مرتب رئیس دیوانخانه

جناب میرزا باقرخان متین الدوله مستوفی دیوان اعلی وزیر و پیشکار مالیه جناب میرزا عبدالخالق خان کارگذار رئیس مجلس تجارت وغیره

امراء تومان و حکام جزو

جناب امیر الامراء العظام ظهیر الملک امیرتومان امیر الامراء العظام محمدعلیخان امیرتومان ایلخانی کلهر امیر الامراء العظام حسینخان امیرتومان حاکم گوران عمدة الامراء العظام شیر محمدخان حاکم و رئیس طایفه سنجابی عمدة الامراء العظام معاون نظام حاکم سنقر نواب ... میرزا حاکم هرسین حکمران اسدآباد

کرمان و بلوچستان

جناب جلالتمآب اجل آصف الدوله امیرتومان والی مملکت کرمان و بلوچستان امیر الامراء العظام میر حسینخان شوکت السلطنه جناب میرزا فرج الله خان بنان السلطنه مستوفی دیوان اعلی وزیر مملکت کرمان

گیلان و طوالش

نواب مستطاب اشرف والا شاهزاده شعاع السلطنه والی مملکت گیلان و طوالش

جناب جلالتمآب اجل سعد السلطنه امیرتومان حکمران ...

حکومتهای جزو گیلان

لاهیجان

جناب امیر الامراء العظام میرزا حسینخان منتظم السلطنه حاکم میرزا احمدخان ولد معزی الیه نایب الحکومه میرزا کاظمخان نایب الوزاره

لنگرود و رانکوه

جناب منجم باشی حکمران بهرامخان نایب الحکومه

دیلمان علی اکبرخان سرهنگ نایب الحکومه دیلمان

رحمت آباد میرزا محمدعلیخان حکمران

لشته نشاء میرزا حسین احتشام دیوان نایب الحکومه

شفت علیخان سرتیپ سرکرده تفنگچی شفت و نایب الحکومه

فومن جناب مدبر الملک حکمران ابوالفتح خان پسر معزی الیه نایب الحکومه

کسکر مشیر الرعایا نایب الحکومه

(انزلی و چهار فریضه)

حکومت این دو محل و کشتی های بوئی با کمرکخانه رشت دارائی جناب جلالتمآب معز الملک است

(طوالش)

جناب جلالتمآب عمید السلطنه امیرتومان حکمران کل طوالش امیر الامراء العظام فتح الله خان ارفع السلطنه سرتیپ اول توپخانه حاکم بلوک کرگانرود محمدولیخان سرتیپ حاکم بلوک اسالم

منصفخان سرتیپ حاکم طالش دولاب

علیقلیخان یاور حاکم شاندرمن

مهدیخان حاکم ماسال

کردستان و گروس

در تحت امارت و ایالت جناب مستطاب اجل امیر نظام وزیر و پیشکار کل مملکت آذربایجان

کردستان

جناب جلالتمآب عبدالحسینخان سالار الملک میرتومان نایب الایاله کردستان این ایام احضار بدار السلطنه تبریز شده جناب فخامت نصاب میرزا یوسف مشیر دیوان وزیر از طرف جناب معزی الیه بنیابت حکومت مشغول است جناب آصف دیوان مباشر ایلات عمدة الامراء العظام امان الله خان وکیل رئیس دیوانخانه جناب میرزا محمد صادقخان اعزاز الملک مستوفی باشی کردستان جناب میرزا رحیمخان مستوفی منشی باشی جناب میرزا احمدخان ایلخانی بیگلربیگی شهر اسدالله خان رئیس التجار جناب میرزا نقیخان حاکم مریوان و اورامان عمدة الامراء العظام افتخار نظام حاکم سقز معتمد السلطان محمدخان حاکم بانه عمدة الامراء العظام میرزا آقاخان سرتیپ حاکم محال خورخوره و تیلکوه و سارال و اوباتو و قراتوره و حسین آباد

گروس

عمدة الامراء العظام عسکرخان سرتیپ حکمران پیشکار مالیه

استرآباد و گرگان و ترکمان

جناب جلالتمآب اجل ساعد الدوله سردار والی استرآباد و گرگان و ترکمان امیر الامراء العظام اقتدار السلطان نایب الحکومه جناب میرزا ابوالفتح خان معتضد لشکر پیشکار

مازندران

جناب جلالتمآب اجل میرزا عبدالله خان سردار امجد والی دار المرز مازندران نواب شاهزاده ثقة السلطنه یحیی میرزا نایب الایاله

سایر اجزاء حکومت موافق صورتی که بما فرستاده اند

حسنخان نایب الحکومه بارفروش عباسقلیخان میرپنجه حاکم اشرف و توابع و سرحددار قلعجات سرتک و پلنگان و رئیس فوج اشرفی میرزا محمدخان میرپنجه رئیس فوج لاریجان و حاکم لاریجان و امل و توابع میرزا علیخان سرتیپ حاکم محال بندپی و رئیس فوج بندپی اسمعیلخان سرتیپ فوج دودانگه و حاکم محال دودانگه فضل الله خان سرتیپ حکمران محال پشتکوه و رئیس فوج مزبور حکومت چهاردانگه و ریاست فوج با محمد باقرخان سرتیپ

عربستان و بختیاری

جناب جلالتمآب اجل عبدالله خان سردار اکرم والی عربستان و بختیاری جناب جلالتمآب شیخ خزعلخان معز السلطنه میرتومان حکمران محمره و شط العرب معتمد السلطان میرزا علیخان نایب الحکومه دزفول معتمد السلطان میرزا صادقخان سرتیپ نایب الحکومه شوشتر مجلس تحقیق بریاست جناب امیر الامراء العظام حسینقلیخان ساعد السلطنه امیرتومان

عراق و کمره و گلپایگان و خوانسار

نواب والا شاهزاده موید الدوله امیرتومان والی عراق و گلپایگان و خوانسار صورت اسامی اجزاء نرسیده است

گلپایگان و خوانسار

نایب الحکومه

لرستان و بروجرد

نواب والا شاهزاده حاجی حسام السلطنه امیرتومان والی بروجرد و لرستان جناب امجد الملک وزیر و پیشکار صورت سایر اجزاء حکومت [illegible]

یزد

جناب جلالتمآب علاء الدوله پیشخدمت مخصوص حضور همایون حکمران یزد جناب ادیب خلوت پیشخدمت حضور مبارک رئیس دیوانخانه و اداره تجارت یزد جناب میرزا فتح الله وزیر و پیشکار

قزوین

جناب جلالتمآب صدیق الدوله پیشخدمت مخصوص حضور همایون حکمران قزوین نواب شاهزاده موید الخاقان نایب الحکومه

ولایات ثلاث ملایر و تویسرکان و نهاوند

نواب مستطاب اشرف والا شاهزاده عضد الدوله والی ولایات ثلاث

نایب الحکومه ملایر

نایب الحکومه تویسرکان

نایب الحکومه نهاوند

همدان

در اداره نواب مستطاب اشرف والا شاهنشاهزاده عضد السلطان

جناب جلالتمآب میرزا محسن خان مظفر الملک امیرتومان حکمران همدان و توابع

کاشان

در اداره نواب اشرف والا شاهزاده موثق الدوله جناب جلالتمآب میرزا سید عبدالکریم خان حسام لشکر امیرتومان حکمران کاشان معتمد السلطان میرزا یحیی خان منشی [illegible] معتمد السلطان میرزا علی اکبرخان نایب الحکومه

خمسه

نواب اشرف والا شاهزاده دارا حکمران ولایات خمسه جناب عماد الممالک مستوفی دیوان اعلی وزیر خمسه

شاهرود و بسطام

نواب مستطاب اشرف والا شاهزاده جهانسوز میرزا امیرتومان والی و حکمران نایب و اسامی اجزاء حکومت نرسیده

سمنان و دامغان

نواب اشرف والا ضیاء الدوله انوشیروان میرزا امیرتومان حکمران سمنان و دامغان (نایب الحکومه سمنان) (نایب الحکومه دامغان)

قم

جناب جلالتمآب بدیع الملک پیشخدمت حضور مبارک حکمران قم

ساوه و زرند و شاهسون بغدادی

در اداره جناب جلالتمآب حبیب الله خان موقر السلطنه

نایب الحکومه

ساوه

زرند

خرقان

در تحت حکومت جناب جلالتمآب اجل وزیر نظام حسنخان اجودانباشی کل

فیروزکوه

در تحت حکومت جناب جلالتمآب اجل میرزا کریمخان منتظم الدوله سردار مکرم وزیر توپخانه مبارکه

نطنز

تیول نوابان اشرف والا موید الدوله امیرتومان و حاجی حسام السلطنه امیرتومان باداره جناب میرزا محمد [illegible] مستوفی دیوان

کنگاور

بحکومت کسان مرحوم سالار اصلان

خوار

بحکومت جناب جلالتمآب اجل ناصر السلطنه وزیر خالصه

جوشقان

بحکومت کاشتگان نواب اشرف والا شاهزاده معز الدوله

طالقان

بحکومت کسان نواب اشرف والا شاهزاده معتمد الدوله امیرتومان

طارم علیا

در اداره جناب جلالتمآب لطفعلی خان ناصر السلطان

توضیحاً

نگارش میشود

اغلب حکومت نشینها [illegible] سال ... [illegible] اجزاء اداره هر یک از ولایات و حکومت که مفصلاً [illegible]

وزارت دربار اعظم

در تحت اداره خاصه صدارت عظمی

خلوت همایونی

بریاست نواب مستطاب اشرف والا شاهزاده نصرة السلطنه وزیر عدلیه اعظم و خازن مهر مهر آثار همایون

پیشخدمتان حضور مبارک

سوای اشخاصیکه بالفعل ماموریت خارجه دارند یا صاحب مشاغل و ادارات مخصوصه هستند که هر یک اسمشان در موقع خود ثبت و نگارش میشود بدین ترتیب

جناب مستعان السلطنه ناظر خلوت همایونی جناب صدیق الدوله جناب مقتدر السلطنه جناب صدیق السلطنه جناب صدیق همایون جناب عزیز السلطان امیر تومان جناب اجلال السلطنه جناب احتساب الملک نواب والا اجلال الدوله جناب اعتماد الممالک نواب والا ناصر الممالک جناب معتمد خاقان جناب موتمن حضور جناب مشیر السلطان جناب مشیر همایون جناب موثق حضور جناب بصیر السلطنه پسر آقای مجرتبی جناب امین دیوان جناب صدیق خلوت جناب اعتماد خلوت امیر الامراء العظام جودان حضور عمدة الامراء العظام احتشام خلوت عمدة الامراء العظام میرزا محمد علیخان نایب ناظر خلوت امیر الامراء العظام نظام السلطان عمدة الامراء العظام میرزا محمدخان جناب مؤید الملک نواب عباسقلیخان پسر مرحوم صاحبقران میرزا نواب والا معین السلطنه نواب شبل الدوله جناب آصف الملک نواب معیر خلوت امیر الامراء العظام میرزا فتحعلیخان مصدق السلطان عمدة الامراء العظام حسینعلیخان عمدة الامراء العظام قاسمخان گروسی عمدة الامراء العظام ماشاء الله خان منتصر الممالک عمدة الامراء العظام میرزا علی اصغرخان پسر مرحوم صدیق الملک عمدة الامراء العظام امیرخان عمدة الامراء العظام مظفر الممالک عمدة الامراء العظام اجلال الممالک عمدة الامراء العظام ظهیر دیوان پسر جناب حاجی صدر الدوله عمدة الامراء العظام اعتماد همایون عمدة الامراء العظام نصیر حضور عمدة الامراء العظام نصرالله خان مازندرانی عمدة الامراء العظام حسنعلیخان جناب حکیم الممالک عمدة الامراء العظام رحمة الله خان پسر جناب مصدق الدوله عمدة الامراء العظام مورخ السلطنه عمدة الامراء العظام کمال السلطنه وغیره وغیره

فراشخلوتان

باشی نان محمدخان پسر خاصخان قلیخان فراشخان

صادقخان رختخوابدار حسنخان محمدخان ابراهیمخان محمودخان پسر مرحوم رضاخان محمد حسینخان ابوطالبخان غلامعلیخان ذبیح الله بیک شرفعلی بیک اسد آقا محمود بیک سید محمدخان حبیب الله خان باشماقچی علیخان ایضا محمود خان ایضا محمد بیک یساول خلوت غلامرضا بیک ایضا

دایره مهر مهر آثار همایون

باداره و خزانت نواب مستطاب والا نصرة السلطنه وزیر عدلیه اعظم و رئیس خلوت همایون

جناب جلالتمآب میرزا مهدیخان معزز الملک مستوفی اول

دار النظاره مبارکه

در اداره نواب اشرف والا شاهزاده موثق الدوله نواب والا امیرزاده محمد حسن میرزا عین السلطان خوانسالار

اجزاء

معتمد السلطان میرزا ابراهیمخان امین النظاره سایر اجزاء از قرار سنوات ماضیه است

ابدارخانه و سقاخانه مبارکه

بریاست جناب جلالتمآب امین حضرت آبدارباشی مصدق الملک سایر صورت نرسیده است

قهوه خانه مبارکه

بریاست جناب جلالتمآب ابو القاسمخان اعتماد السلطان حاجی خان پسر معززی الیه نایب قهوه خانه میرزا عبد الله خان تحویلدار میرزا مرتضی خان نایب ایضا

صندوقخانه مبارکه

بریاست جناب جلالتمآب لطفعلیخان ناصر السلطان صندوقدار خاصه اجزا صندوقخانه از قرار سنه ماضیه است

عکاسخانه مبارکه

بریاست جناب صنیع السلطنه میرزا احمد عکاسباشی

رختدارخانه مبارکه

جناب جلالتمآب موثق الملک مستوفی اول و پیشخدمت خاصه حضور مبارک رئیس رختدارخانه مبارکه

اجزاء

عمدة الامراء العظام خازن السلطان نایب کل رختدارخانه و لد جناب موثق الملک سایر اجزاء از قرار سنه ماضیه است تغییر نکرده

نقاشخانه مبارکه

بریاست جناب میرزا محمدخان کمال الملک پیشخدمت و نقاشباشی حضور مبارک

کتابخانه مبارکه

بریاست جناب لسان الدوله کتابدارباشی

اطباء خاصه

جناب مستطاب اجل حکیم الملک امیر تومان رئیس کل اطباء حضور همایون و وزیر بنائی و وزیر مسکوکات و دار الضرب دولتی

ایرانی

جناب جلالتمآب لقمان الدوله حکیمباشی نظام جناب میرزا علی اکبرخان ناظم الاطباء جناب میرزا زین العابدین خان موتمن الاطباء جناب لقمان الملک جناب میرزا ابراهیمخان دکتر جناب حاجی مجد الاطباء جناب میرزا سید علی شمس المعالی جناب میرزا حسینعلی شیخ الاطباء جناب ملک الاطباء پسر جناب فیلسوف الدوله جناب میرزا ابو القاسم نصرة الحکماء حکیمباشی اندرون معتمد السلطان میرزا هاشمخان امین الحکماء معتمد السلطان میرزا علی اکبرخان

فرنگی

جناب دکتر ادکاک مستوفی بنیتخان مشیر السلطنه دندانساز مخصوص دکتر زیاکیان طبیب اندرون دکتر کاستالدی مامور خدمت حضرت ولایتعهد دکتر محمد حسنخان عماد الاطباء

خواجه سرایان حرم جلالت

جناب معتمد الحرم جناب امین الحرم علیخان وثوق الحرم میرزا احمدخان معین الحرم آغا معروفخان آغا نور محمدخان وغیره وغیره

کشیکخانه مبارکه

جناب جلالتمآب اجل امیر بهادر جنگ سردار و کشیکچی باشی امیر الامراء العظام محمد پاشاخان قوللر آقاسی باشی جناب فخامت نصاب میرزا مصطفی خان وکیل لشکر معتمد السلطان میرزا موسیخان برهان الملک

(غلام پیشخدمتان)

شاهزادگان وغیرهم

نواب والا حسین شاه میرزا معزز السلطنه نواب محسن میرزا نواب ابو الفتح میرزا ضیاء الدین میرزا محمد باقر میرزا ابو القاسم میرزا علیخان میرزا پسر نواب حاجی محمد طاهر میرزا محمد میرزا محمد علی میرزا احمد میرزا محمد رفیع میرزا فرامرز میرزا محمد حسنخان ولد یزدان بخش میرزا میرزا احمدخان نوه زین العابدین خان قاجار رضاقلیخان قاجار امیر اصلانخان حیدرقلی آقا ثقة الممالک علی اکبرخان میرشب علی محمدخان جعفرقلیخان

سایر خوانین

صد و پنجاه و شش نفر

میرپنجگان و سرتیپان و سرهنگان کشیکخانه مبارکه

عراقی

عمدة الامراء العظام موسیخان مطیع الممالک عمدة الامراء العظام علی اصغر خان حشمت الممالک عمدة الامراء العظام کلبعلیخان مطیع السلطنه عمدة الامراء العظام محمد ابراهیمخان مؤید الممالک عمدة الامراء العظام نصرت الله خان سطوت الملک عمدة الامراء العظام خانلرخان معین الممالک عمدة الامراء العظام محمد حسنخان اعزاز الممالک نواب محمد رضا میرزا مطمئن الملک معتمد السلطان یوسفخان سرتیپ عباسقلیخان سرتیپ عبد الله خان سرتیپ شهبازخان سرتیپ هدایت الله خان سرتیپ علی اکبرخان سرتیپ نوروزخان سرهنگ عبد الله خان سرهنگ درویشعلی آقا سرهنگ نعمت الله خان سرهنگ غلامرضاخان سرهنگ شکر الله خان سرهنگ میرزا محمدخان سرهنگ تقیخان سرهنگ عباسقلیخان یساولباشی غلام نویسان دوازده نفر

اذربایجانی

عمدة الامراء العظام علی اکبرخان صولت الدوله میرپنجه عمدة الامراء العظام محمد اسمعیلخان حمید الممالک عمدة الامراء العظام سعد الله خان سطوت الدوله عمدة الامراء العظام محمد قلیخان هژبر الدوله عمدة الامراء العظام زین العابدین خان هژبر السلطنه محمدخان سرتیپ

میرپنجگان و سرتیپان و سرهنگان بهادر

عمدة الامراء العظام حسنعلیخان صولت الملک میرپنجه عمدة الامراء
العظام محمدحسین قاهرالملک میرپنجه عمدة الامراء العظام حاجی
کریمخان سطوت السلطنه جناب عبدالحسین خان رفیع الممالک
عمدة الامراء العظام نصرالله خان اقبال السلطان سرتیپ ماکوئی
عمدة الامراء العظام فرج الله خان ماکوئی میرپنجه عزت الله خان سرتیپ
ماکوئی حیدرخان صولت السلطان سرتیپ عزت الله خان میرپنجه
سوار مکری سلیمانخان منصورالممالک میرپنجه ذوذاء پاشا
خان صمصام الممالک مکری پسر قادر آقا مرتضی قلیخان سرتیپ آجودان
حضور محمدتقیخان سرتیپ خالی حاجی محمدباقرخان یوزباشی
سرخای خان ضیغم الممالک سرتیپ چلیپانلو محمدنصیر آقای هرتیب
السلطان سرتیپ بیوکخان ضرغام السلطان سرتیپ بابیرآقای سرتیپ
جعفرقلیخان سرکرده رستمخان سرتیپ قهرمانخان سرتیپ
چلیپانلو میرزا مهدیخان لطیف خان سرتیپ ذوذاء حمزه خان
سرهنگ ذوذاء حاجی فرامرزخان سرهنگ عبدالله خان
سرتیپ سوار گارد کلبعلیخان سرهنگ عباسقلیخان سرهنگ
شقاقی علیمحمدخان سرتیپ یساولباشی کل

غلامان

غلامان عراقی چهارصد و بیست و دو نفر غلامان قدیم اندربا محلاتی
سیصد نفر غلامان بهادر جنگ سیصد و پنجاه نفر سواره
مکری یکصد نفر

افواج و غیره

(فوج قهرمانیه) (سرتیپ) میرزا حسینعلیخان
اقبال الممالک میرپنجه (لشکرنویس) میرزا ابوتراب خان
عمیدلشکر (سرهنگ) فتح الله خان پسر صولت السلطنه

فوج ناصر قراجه داغی (سرتیپ) علینقی خان
پسر حاجی محمدشریفخان آجودانباشی (لشکرنویس) میرزا محمود
خان اعتمادلشکر (سرهنگ) مرتضی آقا پسر هژبرالملک

آجودانهای حضور همایون

عمدة الامراء العظام حمزه خان میرپنجه جنرال آجودان حضور مبارک
خانبابا خان سرتیپ جنرال آجودان حضور محمدجعفرخان سرتیپ شاملو
آجودان حضور میرسلیمان خان سرهنگ آجودان حضور محمدحسنخان
آجودان حضور اسمعیل خان سرهنگ حاجی احمدخان قراباغی

حاجی احمد آقا قراباغی

ایشیک خانه مبارکه و چاپارخانه

جناب جلالتمآب اجل ظهیرالدوله وزیر تشریفات دولت علیه
جناب امیرالامراء العظام ظهیرالسلطان ایشیک آقاسی باشی

نایبان اول

جناب بهاءالسلطنه قوریساولباشی عمدة الامراء العظام حاجی باشی
عمدة الامراء العظام تشریف السلطنه نایب اول ایشیک آقاسی باشی
مدیرالسفراء آیضا ناظم السفراء آیضا معین السفراء ایضا
جناب کنت انوان مترجم اول پرونیا شاخان مترجم احمدخان
آجودان محمودخان سرتیپ ناظم تشریفات

(نواب دویم و سوم چهل نفر)

سایر اجزاء وزارت تشریفات

میرزا اسمعیل خان منشی باشی سایر منشیان ۳ نفر ابوالقاسم
خان پیشخدمت باشی تشریفات سایر پیشخدمتان ده نفر
محمودخان یساولباشی سایر یساولان سی نفر

خارجی خانه مبارکه

خارجی و نایب خارجی بیست و پنج نفر

فراشخانه مبارکه

جناب جلالتمآب امیرالامراء العظام حاجب الدوله مصطفی خان
قاجار فراشباشی

(ارباب قلم از قرار سنه ماضیه)

میرزا آقای تبریزی مستوفی میرزا علی اکبر سررشته دار ولد ایضا
میرزا رضای برات نویس میرزا ابوالقاسمخان میرزا سید حسین
مشرف انبار میرزا حسن روزنامه نویس

(نایبان درجه اول از قرار سنه ماضیه)

معین دربار ولیعهد میرزا محمدخان ولد مرحوم محمدخان امیراخور
اللهوردی خان ولد مرحوم کاظمخان فراشباشی موسی خان
نواده مرحوم مستشارالدوله ابوالقاسمخان علی اکبرخان
هرسینی آقا محمدجعفر تبریزی محمدتقی بیک شمیرانی حاجی محمد
تقی بیک اردبیلی میرزا عباسقلی قمی آقا رضاقلی قزوینی میرزا
عباس قمی میرزا محمد منتظم دربار حسینخان ولد مرحوم بهرامخان

رضاخان ولد محمدحسینخان احمد آقای تبریزی محمدخان ولد مرحوم
حاجی مهدیخان قربانعلی بیک همدانی

(نایبان درجه دویم بیست و چهار نفر)
(نایبان درجه سوم بیست و پنج نفر)

(یساول	چهار نفر)
(یوزباشی	چهل نفر)
(پنجاه باشی	سی نفر)
(ده باشی	شصت نفر)
(فراش	سیصد و پنجاه نفر)

(قاپوچیان)

بریاست عمدة الامراء العظام ناظم دربار
محمدحسینخان قاپوچی باشی قاپوچیان از نایب و تابین هفتاد نفر

چراغخانه

آقا محمدحسینخان سراج حضور آقا محمدعلی نایب چراغچی
ده نفر

(فراشان سوار)

بریاست نصیرالملک معین دربار
محمدبیک یوزباشی پنجاه باشی دو نفر فراش سی و هشت نفر

خیامخانه

حاجی محمد خیام باشی چادردوز ده نفر چرمدوز چهار نفر

فراشان حضور

باشی محمدعلی بیک تابین دوازده نفر

ایضا ضمیمه فراشخانه

بریاست جناب جلالتمآب حاجب الدوله
اداره باغ گلستان و باغ میدان ارک همایون و باغ تخت مرمر و
عمارت خورشید نایب محمود میراب مخصوص مغنی و باغبان و غیره

نسقچیخانه مبارکه

امیرالامراء العظام محمدرحیمخان نسقچی باشی

سایر نسقچیان از قرار سنه ماضیه

سرایدارخانه مبارکه

بریاست جناب جلالتمآب محمدحسنخان بهجت السلطنه پیشخدمت
مخصوص و سرایدارباشی کل عمارات سلطنتی جناب اعتمادحضور

مستوفی و برات نویس محاسب تبریزی جناب امجادالملک مستوفی
و برات نویس نقدی معتمدالسلطان میرزا رضا مستوفی و سررشته دار
نقدی معتمدالسلطان میرزا مهدیخان مستوفی معتمدالسلطان
میرزا علیرضا مستوفی و سررشته دار جنسی

نایبان

معتمدالسلطان حسینقلیخان پسر مرحوم سرایدارباشی اسمعیل خان
میرزا محمودخان آقا یوسف آقا نجف میرزا ابراهیم حاجی
علیمحمدخان

عمله نقاره خانه مبارکه

غلامحسینخان رئیس کل نقاره خانه علی اکبرخان باشی سایر
از نایب و تابین یکصد و پنج نفر

ادارات متعلقه بنواب مستطاب والا عین الدوله

تفنگداران خاصه سرکاری و نایبان تفنگدار باشی

نفرات از قرار دستور سنه ماضیه است لهذا نوشته نشد
اسامی تفنگداران خاصه جزو نفوس عین الدوله است

اصطبل خاصه همایونی

در اداره نواب مستطاب والا عین الدوله
نواب شاهزاده شمس الملک امیراخور جناب میرزا سید احمد
مستوفی حاجی میرزا مهدی سررشته دار

نایبان و اجزاء اصطبل مبارک

از قرار سنه ماضیه است بعلاوه از قدیم

زنبورکخانه مبارکه

در اداره نواب مستطاب والا عین الدوله اجزاء زنبورکخانه
از قرار سنه ماضیه است

کالسکه خانه مبارکه

در اداره نواب مستطاب والا عین الدوله امیرالامراء
العظام اعزازالدوله رئیس کالسکه خانه مبارکه

اجزاء کالسکه خانه از قرار سنه ماضیه است

فیلخانهٔ مبارکه

در ادارهٔ نواب مستطاب والا عین الدوله   اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه است

عمله جات ایلخی دولتی

در ادارهٔ نواب مستطاب والا عین الدوله

عمله جات ایلخی کلیّه

بقرار سنهٔ ماضیه است

اسلحه خانهٔ خاصهٔ مبارکه

در ادارهٔ نواب مستطاب عین الدوله
عمدة الامراء العظام عبدالکریم خان صندوقخانه رئیس اسلحه خانهٔ مبارکه

الطاق موزهٔ مبارکه

در ادارهٔ جناب جلالتمآب محقق السلطنه سرایدار باشی جناب میرزا سید علی اعتماد حضور مستوفی میرزا سید حسین خان مستوفی اخوی معزی الیه سررشته دار موزات خاصه میرزا سید مهدی مستوفی اخوی ایضاً سررشته دار آقا محمد مهدی ساعت ساز میرزا علیرضا مستوفی سررشته دار ایضاً

زرگرخانهٔ مبارکه

معتمد السلطان حاجی میرزا علینقی صنیع الممالک   اجزاء دو نفر

ادارهٔ صرف جیب مبارک

جناب جلالت مآب امین الممالک پیشخدمت خاصه خازن وجوهات صرف جیب مبارک جناب افتخار الملک مستوفی جناب مشکوة دفتر برات نویس معتمد السلطان موسی خان پیشخدمت و نایب تحویلدار تحویلدار کل وجوهات مقرب الخاقان شیخ محمد آقا صراف تبریزی تحویلدار حضور مقرب الحضره نصیر خان فراش خلوت همایون مقرب الخاقان میرزا هدایت محرر وجوهات

وزارت بنائی دولت علیه

جناب مستطاب اجل حکیم الملک رئیس الاطباء حضور همایون وزیر بنائی و وزیر مسکوکات و دار الضرب دولت علیه

اجزاء معمار خانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب مجیر الملک مستوفی اول مدیر کل   میرزا عباسعلیخان مرحوم مهندس   میرزا آقا سررشته دار کل   میرزا جعفر خان معمار باشی

میرزا حبیب الله سررشته دار   میرزا محمد خان مشرف بازدید و برآورد
میرزا عباس منشی و دفتردار   مشرف   پنج نفر
روزنامچه نویس   ده نفر   نایب   نفر
فراش   ده نفر   معمار و مباشر   هشت نفر

مأمورین ولایات

شیراز

جناب میرزا زین العابدین خان مدبر السلطنه مستوفی   میرزا آقا نایب معمار باشی

آذربایجان

جناب حاجی مستشار الممالک   استاد حسین خان معمار باشی

خراسان

جناب مؤتمن الممالک مستوفی   میرزا موسی خان سرتیپ مباشر

گیلان

میرزا حسین خان سررشته دار   استاد عبدالله معمار باشی

استراباد سید نصرالله خان سرتیپ
خمسه میرزا سید آقا
عراق میرزا بزرگ
کرمانشاهان استاد علی معمار
کرمان و مازندران و سایر ولایات هم مأمورین هست

کوره پزخانه

میرزا سید رضا خان نایب الحکومه   حاجی محمد حسن کدخدا   حاجی قاسم کدخدا   فراش   شش نفر

قنوات دولتی

استاد غلامحسین مقنی باشی   سایر مقنی ها   شش نفر
فراش و مأمور دو نفر

باغ شاه در ادارهٔ جناب مستطاب اجل حکیم الملک

(ادارهٔ باغات دولتی)

باغ حضرت عبدالعظیم و خیابان حضرت عبدالعظیم و عشرت آباد و عمارت لشکرک در ادارهٔ نواب مستطاب والا شاهزاده موثق الدوله ناظر است

عمارت شهرستانک و دوشان تپه و قصر فیروزه

در ادارهٔ جناب جلالتمآب محقق السلطنه سرایدار باشی

عمارت جاجرود و قصر یاقوت سرخه حصار

در ادارهٔ جناب جلالتمآب وزیر همایون است

صاحبقرانیه و اقدسیه و سلطنت آباد و قصر قاجار و خیابانهای شمیران و غیره   در ادارهٔ جناب جلالتمآب صدق الدوله بنیابت عمدة الامراء العظام مؤتمن خلوت است

ادارهٔ انبار غلهٔ دیوانی

بریاست جناب امین حضرت

ادارهٔ غلامان مهدیه و منصوره

ابو الجمعی نواب مستطاب والا شاهزاده جلال الدوله ... شده است حاجت بتکرار نیست

غلامان مخصوص بختیاری

ابو الجمعی جناب حاجی علیقلی خان سرتیپ   اجزاء از قرار سنت
که در ادارهٔ قشون ثبت شده است

ادارهٔ شترخانه و قاطرخانه و شترهای گلابی و غیره

در ادارهٔ جناب جلالتمآب اجل آصف السلطنه امیر تومان

شاطرخانهٔ مبارکه

در ادارهٔ جناب جلالتمآب بشیر الملک فضل الله خان امیر تومان جزو وزرای درباری
عمدة الامراء العظام محمد قلیخان شاطرباشی   عمدة الامراء العظام عباسقلیخان سرتیپ
علیخان پیشخدمت   غلامحسین خان   سایر نواب شاطرخانه   بیست نفر

میرشکار و اتباع

عمدة الامراء العظام کلبعلیخان میرشکار   اجزاء و شکارچیان بیست نفر

وزارت خلوت همایون

جناب مستطاب اجل وکیل الملک وزیر خلوت همایون که وزارت و ادارهٔ نگارش صدور کلیهٔ فرامین و تحریرات حضور مبارک با جناب معزی الیه است

اجزاء

معتمد السلطان دبیر الوزاره منشی   سایر اجزاء را صورت نداده اند

وزارت بقایا

جناب جلالتمآب اجل سلطان علیخان   وزیر بقایا

جناب جلالتمآب امین بقایا محصل محاسبات نایب وزارت بقایا   جناب مرتضی قلیخان مستشار خلوت پیشخدمت خاصه مأمور محاسبات
عمدة الامراء العظام مهدیقلیخان سرتیپ مأمور محاسبات   جناب میرزا غفور خان عماد دفتر مستوفی   میرزا مصطفی سررشته دار
منظم دفتر   نایب میرزا محمود   یوزباشی و فراش و اردل   بیست و هفت نفر

جناب جلالتمآب صدق الملک رئیس و خزانه نواب اشرف والا السلطنه

وزارت جلیلهٔ امور خارجه

جناب مستطاب اجل اکرم مشیر الدوله وزیر امور خارجهٔ دولت علیهٔ ایران

جناب جلالتمآب اجل صدیق الملک رئیس کابینهٔ وزارت جلیلهٔ امور خارجه

جناب جلالتمآب اجل احتشام السلطنه مدیر معاون وزارت خارجه

اعضای محترم وزارت امور خارجه

(رعایت ترتیب نمیشود)

جناب جلالتمآب حاجی میرزا زمان خان
جناب مفتاح الملک جناب محتشم السلطنه
مترجم مخصوص حضور همایونی جناب ملک الکتاب
جناب مشاور الملک جناب ممتحن الدوله
جناب مشاور الدوله جناب مستشار السلطنه
جناب مصباح الملک جناب حاجی میرزا علیخان صفاء السلطنه

ادارات تحریرات وزارت خارجه

ترتیب حروف تهجی

ادارهٔ انشاء فرامین و فرمانجات

باجناب نامه‌نگار میرزا نصرالله خان راقم فرامین و نامجات وغیره

ادارهٔ تحریرات انگلیس

باجناب برهان السلطنه بدیعه نگار

ادارهٔ تشریفات

باجناب منتظم السلطنه امیر تومان و مستشار وزارتخارجه رئیس تشریفات جناب محتشم الملک امیر تومان جناب وثوق السلطنه محب السفرا

ادارهٔ تحریرات دول غیر همجوار

سفارتخانهٔ آلمان فرانسه اطریش بلژیک باجناب مفتاح السلطنه میرزا علیخان میرزا عباسخان میرزا عبدالله

سفارتخانهای اتازونی ایطالی هلاند باعماد الوزاره سرتیپ اول مترجم حضور کمال الوزاره مترجم میرزا عبدالله [illegible] مترجم

ادارهٔ ثبت و ضبط دفتر وزارت خارجه

باجناب ممتحن الملک میرزا حسینخان ناظم دفتر ممتحن الممالک میرزا اسدالله خان منشی اول وزارت خارجه صدیق الوزاره

ادارهٔ تحریرات روس

باجناب مشار السلطنه دبیر مخصوص میرزا سید رضا خان میرزا مهدیخان میرزا محمودخان میرزا ابراهیمخان میرزا علی اکبر

ادارهٔ تحریرات رمز

باجناب مفتاح الدوله

ادارهٔ متعلقه رسیدگی بامتیازات

باجنرال مسیو شنیدر قوام الوزاره مترجم اول وزارت خارجه الکسندر هوتم شیندلر

ادارهٔ تحریرات عثمانی

باجناب مدبر الدوله نبیل السلطنه میرزا ابوالقاسمخان سرتیپ دبیر خاقان میرزا حسینخان میرزا عباسخان میرزا غلامحسین خان حشمت پاشاخان میرزا ابوالحسن خان

ادارهٔ محاکمات وزارت خارجه

جناب میرزا حسن خان نایب الوزاره رئیس محاکمات وزارت خارجه جناب مؤتمن حضور پیشخدمت مخصوص همایونی مبلغ عرایض محاکمات مبارک و مجری احکام وزارت خارجه موثق الممالک میرزا عباسقلی خان میرزا حسین خان

ادارهٔ محاسبات وزارت خارجه

باجناب میرزا محمد حسین مستوفی وزارت خارجه میرزا عبدالحسین سررشته‌دار میرزا محمدخان سررشته‌دار و غرباشی وزارت خارجه میرزا اسدالله سررشته‌دار وزارت خارجه

ادارهٔ ملل متنوعه

باجناب معین العداله

صاحبمنصبان سفارت خارجه

(رعایت ترتیب نمیشود)

نواب والا حشمة السلطنه امیر تومان جناب معظم الملک حاجی میرزا سید رضیخان جناب مفخم الدوله میرزا اسحق خان وزیر مقیم سابق مصر جناب معتمد الملک میرزا شفیعخان جناب مدبر الملک محمد نقیخان جناب حاجی میرزا رضی خان مفخم الملک میرزا علی اکبرخان میرپنج جناب نبیل الدوله میرزا آقاخان نایب اول وزارتخارجه میرزا آقاخان نایب سابق اول سفارت اسلامبول جناب ناظم الممالک مؤید السلطان جناب لسان السلطنه ژنرال آجودان حضور همایون میرزا جواد خان پسر مرحوم ناظم خلوت مصباح السلطنه میرزا محمد علیخان پسر مرحوم مصباح السلطنه میرزا رضاخان میرزا حسینخان نایب سابق سفارت میرزا محمدخان

ادارهٔ کل تذکرهٔ دولت علیه و وجوه وزارت خارجه

جناب یمین الممالک پیشخدمت مخصوص همایونی نایب اول وزارتخارجه رئیس کل جناب میرزا رفیعخان مشاور السلطنه ناظم تذکره میرزا تقیخان منشی اول وزارتخارجه میرزا اسمعیل خان مؤتمن دیوان منشی وزارتخارجه اسدالله میرزا میرزا عبدالله خان میرزا حسنخان سرتیپ میرزا فضلعلیخان فتح الممالک میرزا محمدخان سررشته‌دار میرزا حسین منشی وزارتخارجه میرزا رضا منشی وزارتخارجه میرزا هدایت الله منشی

میرزا ربیع آجودان وزارتخارجه مهرکنندهٔ تذکره‌ها سه نفر

ادارهٔ تذکرهٔ آذربایجان

جناب مجید الملک امیر تومان رئیس امنای تذکرهٔ آذربایجان میرزا رضا خان وثوق لشکر میرزا شفیع ناظم دیوان

ارومی امین تذکره
ساوجبلاغ امین تذکره
اردبیل امین تذکره اعتماد دیوان
سراب امین تذکره
آستارا امین تذکره
پل خدا آفرین امین تذکره میرزا حسنخان
شاه تختی امین تذکره وثوق دیوان
خوی و سلماس امین تذکره وثوق دیوان
جلفا امین تذکره علیقلی خان

ادارهٔ تذکرهٔ خراسان

جناب مشاور الممالک رئیس امنای تذکرهٔ خراسان

مشهد مرتضی قلیخان
قوچان علی آقا
بجنورد میرزا مرتضی خان
قائنات حشمة الوزاره

ادارهٔ تذکرهٔ گیلان

حاجی میرزا خیرالله خان رئیس تذکرهٔ گیلان و انزلی محمدخان میرزا حسن منشی بالاخان

رشت با میرزا نعمت الله خان سرهنگ امین تذکره میرزا عبدالحسین خان نایب امین تذکره میرزا علی نویسنده

انزلی با میرزا افضل الله خان امین تذکره میرزا سید جعفر نویسنده

کرمانشاهان

جناب میرزا عبدالخالق خان کارگذار خارجه و رئیس تذکرهٔ کرمانشاهان

کردستان

میرزا علیخان امین تذکره

بنادر فارس

باجناب مشاور السلطنه ناظم تذکره میرزا حسنعلی امین تذکره

مازندران

میرزا علی رضا خان امین تذکره

بندر جز

حاجی میرزا اسمعیل خان امین تذکره

کارگذاریهای داخله و امور ممالک محروسه

کارگذاری آذربایجان

جناب مستشار الدوله کارگذار اول مهام خارجهٔ آذربایجان جناب صدیق حضرت ظهیر الممالک مشار الوزاره میرزا محمدخان مشیر وثوق الوزاره ناصر الوزاره سعیدخان میرزا محمدخان ناظم دفتر مجد الوزاره میرزا محمودخان میرزا موسی خان میرزا آقاخان امین دفتر میرزا علیخان

کمیسیون آذربایجان

جناب مکرم الملک رئیس کمیسیون میرزا فضل الله خان سرتیپ معاون اول میرزا احمدخان سرهنگ معاون دوم کمیسیون

ارومی اعتضاد الوزاره کارگذار
خوی و سلماس جناب معتضد الدوله کارگذار
ساوجبلاغ احتشام دیوان کارگذار

کارگذاری خارجهٔ خراسان

جناب منتخب الملک نایب اول وزارتخارجه حسینقلیخان نایب اول کارگذاری مجد الادبا معاون کارگذاری مرتضی قلیخان میرزا [illegible] یوسفخان

بجنورد

میرزا موسی خان کارگذار خارجه

قوچان

اکرام الملک کارگذار خارجه میرزا احمد خان نایب کارگذاری

درجز و کلات

اعتصام الممالک میرزا احمد خان نایب کارگذاری

سرخس

میرزا ابراهیمخان رکن الوزاره کارگذار میرزا علیخان منشی

استرآباد

جناب عون الملک کارگذار خارجه میرزا شکرالله خان سرهنگ سرحددار بندر جز

مازندران

جناب میرزا حسین خان مدبر السلطنه کارگذار خارجه میرزا عیسی خان وقایع نگار میرزا فتح الله خان نوروزخان هادیخان نایب

فارس

جناب عز الملک میرزا محمد علیخان ناظم الوزاره معز الوزاره میرزا ابراهیمخان عبدالحسین خان آجودان

بنادر فارس

میرزا احمد خان کارگذار خارجه

محمره

میرزا امان الله خان محتشم الوزاره کارگذار خارجه میرزا حبیب الله خان

گیلان

جناب منتظم الملک کارگذار خارجه میرزا نجم الدین منشی

کرمانشاهان

جناب میرزا عبدالخالق خان کارگذار خارجه میرزا نصرالله خان سرهنگ نایب اول کارگذاری

میرزا فتح‌الله خان نایب دویم کارگذاری

زهاب

میرزا علیخان سرحددار زهاب

اصفهان

جناب فاتح‌الملک کارگذار خارجه میرزا عبدالرحیم خان نایب اول

کردستان

جناب اعتضاد دیوان کارگذار خارجه

کرمان

میرزا حبیب‌الله خان ملا گشتاسب ملا جمشید پسر کیخسرو

سفراء و مامورین دولت علیه در ممالک خارجه

سفارت کبری دولت علیهٔ عثمانی

جناب جلالتمآب اجل علاء‌الملک امیر تومان سفیر کبیر میرزا اسمعیل خان جنرال قونسل میرزا مصطفی خان صفاء‌السلطنه سرتیپ منشی اول اوحانس خان منیع‌السلطنه مترجم اول میرزا صادقخان سرهنگ مترجم مسیو بارون توماشا و حقوق

مصر

میرزا فرج‌الله خان مستنصرالسلطنه وزیر مقیم دکتر میرزا مهدی بیک قونسول قسطنطین بیک مترجم اول

وان و حکاری

میرزا غلامعلی خان جنرال قونسول نشان افندی کاتب اول سیمون افندی کاتب ترکی و وکیل ترجمان اسمعیل خان مامور حکاری حاجی رضا رئیس التجار

شام

حاجی میرزا هاشمخان کارپرداز اول

ارضروم

میرزا اسحق خان کارپرداز اول

طرابوزن

اسدالله خان معتمدالوزاره کارپرداز

بصره

منیف‌السلطنه

عراق عرب

جناب ناظم‌الملک جنرال قونسول مشاورالوزاره میرزا حسنخان منشی اول میرزا حسینخان مترجم دوم محمد افندی کاتب تحریرات ترکی و عربی حاجی عبدالهادی امین التجار رئیس مجلس تجارت جنرال قونسولگری

کربلای معلی

جناب مشیر دیوان کارپرداز حسن بیک ترجمان عبدالرحمن بیک کاتب ترکی

کاظمین

میرزا محمد حسین وکیل کارگذاری

نجف اشرف

ناصر بیک وکیل کارپردازی

خانقین

عباسخان خطاءالوزاره سرتیپ نایب کارپردازی

مندلیج

محمد کریمخان سرهنگ نایب کارپردازی

حله

حسن خان وکیل کارپردازی

کوت العماره

محمدخان وکیل کارپردازی

مسیب

اسمعیل بیک مامور مخصوص کارپردازی

شهروان

شیرخان

قزلرباط

محمدخان

یعقوبیه

سلیمان بیک

سفارتخانهای دولت علیه در دربارهای دول متحابه بترتیب حروف تهجی

(دولت اطریش)

جناب جلالتمآب قوام‌السلطنه امیر تومان وزیر مختار و ایلچی مخصوص

(دولت المان)

جناب جلالتمآب مؤیدالسلطنه امیر تومان وزیر مختار و ایلچی مخصوص دبیرالممالک نایب سفارت مسیو اسرت جنرال قونسل

(دولت انگلیس)

جناب جلالتمآب علاء‌السلطنه وزیر مختار و ایلچی مخصوص حسینقلیخان نایب و مترجم سفارت

بمبئی و هندوستان

نواب کاشف‌السلطنه جنرال قونسول بمبئی و هندوستان حاجی عبدالحسین امین التجار کاوچی ویس قونسول

کلکته

هرجی بای مانکجی رستمجی قونسول (کاما رشاما رکاما رتاگو) ویس قونسول

مدرس

محمد محمودخان بهادر قونسول

کراچی

محمد صادقخان ویس قونسول

سرندیب

محمد علیخان بهادر ویس قونسول

(دولت بلژیک)

جناب جلالتمآب سعدالدوله وزیر مختار و ایلچی مخصوص

میرزا محمودخان مستشار سفارت

(دولت روس)

جناب جلالتمآب میرزا رضاخان ارفع‌الدوله امیر تومان وزیر مختار و ایلچی مخصوص میرزا صمدخان ممتازالسلطنه مستشار سفارت حصن‌السلطنه نایب دوم مسیو الکساندر پالیاکوف قونسول جنرال مسیو لوی داقالویچ قونسول میرزا آقاخان منشی

تفلیس و قفقاز

جناب مدیرالملک امیر تومان جنرال قونسول میرزا محمدخان نایب میرزا تقیخان مترجم میرزا پارسخان مترجم میرزا داودخان مترجم

حاجی ترخان

جناب میرزا کاظمخان ممتحن‌السلطنه جنرال قونسول میرزا علیمحمدخان نایب جنرال قونسولگری

مسکو

مسیو لازار پالیاکوف جنرال قونسول میرزا نعمت‌الله ویس قونسول

ورشو

مسیو داوراپشتن جنرال قونسول اپوسیالاند ویس قونسول

طاقانروق

مسیو بوریس پالیاکوف جنرال قونسول

خارکوف

مسیو ژوزف وینشطین جنرال قونسول

ادسا

مسیو ژان ژانچکوف جنرال قونسول

ریقا

مسیو سطور ژ قونسول

عشق آباد

میرزا احمدخان منشورالملک سرتیپ کارپرداز

دستوف سپروف

مسیو کنسطانطین ویس قونسول

ایروان

میرزا حسینخان پسر مرحوم میرزا جبارخان ویس قونسول

نوو راسیسکی

میرزا جوادخان ویس قونسول

قارص

میرزا جعفر ویس قونسول

باطوم

میرزا جوادخان

بادکوبه

ولادی قفقاز

یحیی بیک ویس قونسول

گنجه

مهدیخان

(دولت فرانسه و هولاند)

جناب جلالتمآب معین‌السلطنه امیر تومان وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت علیهٔ ایران

سفراء دول متحابه و صاحب منصبان مقیم دربار دولت علیه و مامورین و ولایات ممالک محروسه

(سفارت کبرای دولت عثمانی)

جناب مستطاب شمس‌الدین بیک افندی سفیر کبیر حبیب بیک مستشار صدرالدین بیک نایب اول فواد بیک نایب دوم ضیاءالدین بیک نایب سیم میرزا حسنخان شوکت منشی اول میرزا مجید محرر میرزا اسمعیل خان محرر

تبریز

رائف بیک باش شهبندر انور افندی وکیل شهبندر

میرزا محمد علیخان منشی

خوی و سلماس

سالم بیک شهبندر منشی یکنفر

کرمانشاهان

بکر بیک باش شهبندر فرج بیک وکیل باش شهبندر حاجی محمد علی منشی

کردستان

بهاءالدین بیک باش شهبندر مراد بیک منشی یکنفر

ساوجبلاغ

ممدوح بیک شهبندر میرزا محمود منشی

همدان

حاجی محمد سعید وکیل شهبندر حاجی محمد حسین دفتردار

شیراز

میرزا سید محمد ناظم التجار وکیل شهبندر پسرش منشی

بوشهر

میرزا حسین وکیل شهبندر پسرش منشی

باقی بترتیب حروف تهجی

(سفارت دولت اتازونی)

جناب جلالتمآب مستر هارده وزیر مختار مستر طیلر ویس قونسول جنرال میرزا بهاءالدین منشی دکتر ویشارد طبیب سفارت

(سفارت دولت اطریش و مجارستان)

جناب جلالتمآب مسیو واپرشو وزیر مختار جناب مسیو دلف ویلت شارژ دافر مسیو کاستین کانزلر اعضا میرزا حسینخان منشی اول

تبریز

مسیو دکتر کلو وزنیا ندکی مامور حفظ الصحه شالو حقوق دولت ایران مامور التجاری

(سفارت دولت آلمان)

جناب جلالتمآب مسیو لکنت دکرو وزیر مختار
مسیو بارون بو تمال شارژدافر مسیو دکرز
دوزن مترجم مسیو نون موتیبوس مترجم مسیو
دکر لیدیمان مترجم دوتیم دکتر مولر مترجم و حکیم
حاجی میرزا رضاخان منشی اول

بوشهر

دکتر مولر قونسول مقیم بوشهر

(سفارت دولت انگلیس)

جناب جلالتمآب مستر مارتیمر دوروند وزیر مختار
مستر دبیر نایب اول کلنل پکوانشه نظامی
و نایب اول شرقی مستر گرهم نایب دویم مستر
نایب دویم دکتر ایلینک طبیب مستر گرهم ویس
قونسول عباسقلیخان نواب مترجم میرزا
زین العابدین خان منشی اول میرزا یحیی خان منشی
دویم

بوشهر

کلنل مید قونسول جنرال کپیتان برید و نایب اول
مستر کاسکین ویس قونسول

محمره

مستر مکدانلد ویس قونسول

شیراز

حیدرعلیخان نواب وکیل دولت انگلیس

اصفهان

مستر پرنس قونسول مستر آقانور پروقونسول

کرمان و سیستان

کاپیتان سکس قونسول

مشهد

کلنل یمیل قونسول جنرال کاپیتان ویتانا اول

رشت و استراباد

مستر چرچیل قونسول

تبریز

مستر ود قونسول جنرال

کرمانشاهان

حاجی میرزا عبدالرحیم خان وکیل دولت انگلیس

همدان

آقا سید حسین وکیل سفارت

(سفارت دولت ایطالی)

جناب جلالتمآب مسیو فلیپه مائی سا وزیر مقیم
دولت ایطالی لطالطاوس خان آندونوف
مترجم

(سفارت دولت بلژیک)

جناب جلالتمآب بارون دی بانر وزیر مقیم
جناب مسیو هلن شارژدافر مسیو
ژرار ویس قونسول میرزا اسمعیل خان مترجم
و منشی سفارت

(سفارت دولت روس)

جناب جلالتمآب مسیو آرغیر و پلو وزیر مختار
مسیو نلیدوف نایب اول مسیو اشتریتر مترجم
اول مسیو بالموشغوف نایب دوم مسیو
نیکولسکی مترجم دوم مسیو الترطبیب میرزا
مهدیخان منشی اول میرزا ابوالقاسم خان منشی دوم

تبریز

مسیو پطروف جنرال قونسول مسیو شرکف
نایب مسیو ادمف مترجم میرزا ابراهیم خان
منشی اول میرزا علی اکبر خان منشی دویم

مشهد

جناب مسیو پتافیدین جنرال قونسول
مسیو سیلیفر نایب

اصفهان

نواب کینادراپ قونسول مسیو لیکین نایب
میرزا اسدالله خان منشی

رشت

مسیو پاخیطونف قونسول نایب ۲ نفر
میرزا عبدالله خان منشی

استراباد

مسیو کاخانفسکی قونسول

(سفارت دولت فرانسه)

جناب جلالتمآب مسیو فرماند سوهار وزیر
مختار و ایلچی مخصوص جناب کنت دارلو نایب
اول شارژدافر مسیو سکلا مترجم اول
مسیو دو وطل مترجم دویم میرزا ابراهیم خان
منشی اول

تبریز

مسیو برژدن قونسول مسیو ده
دفتردار منشی یکنفر

بوشهر

مسیو بری دوا ویس قونسول حاجی
میرزا حسین مترجم

(سفارت دولت)
(هلاند)

جناب مسیو بشارت شارژدافر

وزارت عدلیه اعظم ممالک محروسه ایران

نواب مستطاب اشرف والا نصرالسلطنه وزیر عدلیه اعظم و خازن مهر همایون مبارک و رئیس حکومت

مجالس دیوانخانه به ۳ مجلس منقسم است

مجلس اول

جناب جلالتمآب میرزا شفیع صدر دیوانخانه نواب والا
محمد حسن میرزا احتساب الممالک جناب امیر الامراء العظام
مقبل الملک امیر تومان متصدی عرایض سوای جناب مدیر
دیوان مستوفی اول جناب اعتماد دیوان مستوفی اول جناب
میرزا محمد حسین مستوفی معتمد السلطان میرزا حسنخان منشی
معتمد السلطان ناظم دیوان نواب والا محمد حسن میرزا
مرحوم سیاملک میرزا

جناب امیر الامراء العظام معتمد خاقان پیشخدمت مخصوص
حضور جناب مستشار عدلیه جناب امین العدالة
مستوفی اول جناب مدیر العدالة جناب مشکوة الممالک

مجلس دوم منشیان وزارت عدلیه

معتمد السلطان میرزا محمود خان نایب الوزاره مستوفی
معتمد السلطان میرزا ابراهیم خان نواده وزیر نظام
معتمد السلطان دیوان بیگی

جناب جلالتمآب معز الملک مستوفی و رئیس دارالانشا
نواب والا حسینقلی میرزا منشی معتمد السلطان
میرزا حسن خان مستوفی و نایب الوزاره جناب میرزا
محمد خان مستوفی و نایب الوزاره میرزا سید مهدی خان
مستوفی منشی اول میرزا محمد علی منشی نوری میرزا ابوالقاسم
منشی اول میرزا سید محمد علی منشی نواده مرحوم قائم مقام
میرزا علی اکبر میرزا عبدالکریم میرزا یونس میرزا

عبدالحسین نظام السادات میرزا علی اصغر نواده آقا بمقام
میرزا یحیی محرر میرزا اسدالله

مجلس سیم اجرا

جناب جلالتمآب اعتضاد دیوان رئیس اجراء نخبة الامراء
مرتضی خان مؤید دیوان میرزا علی اکبر منشی میرزا نعمان

(مأمورین مجلس اجراء)

مأمورین فراشخانه مبارکه

معتمد السلطان میکده دبار رئیس فراشهای دیوانخانه فراشها
مأمور دیوانخانه بیست نفر

مأمورین نظام

معتمد السلطان حمزه خان نیب آبدارباشی
غلامها و کشیکخانه مقرب الخاقان یوسف خان نایب
غلام کشیکخانه ده نفر

وزارت علوم

جناب مستطاب اجل امیر الملک امیر تومان و وزیر علوم

مدرسه مبارکه دارالفنون

رؤسا و مباشرین

عمدة الامراء العظام رضاقلیخان رئیس مدرسه جناب مؤید السلطنه
مستوفی وزارت علوم عمدة الامراء العظام محمد حسن خان الدوله
ناظم مدرسه جناب میرزا عبدالوهابخان رئیس الکتاب
احکام نگار وزارت علوم میرزا سید عبدالله سررشته دار
و منشی مدرسه محمد خان کتابدار سرهنگ مدرسه
میرزا سید احمد نویسنده کتابخانه مدرسه میرزا احمد
روزنامه نویس مدرسه

معلمین ایرانی

جناب حاجی نجم الدوله معلم کل علوم ریاضی و ممتحن علوم ریاضی
جناب سلطان الحکماء معلم طب جناب ادیب العلما معلم عربی
جناب کمال الملک معلم نقاشی فرنگستان است عبدالرحیم
میرزا سرتیپ معلم زبان فرانسه یوسف خان و بشار
مؤدب الملک معلم زبان فرانسه سلیمانخان سرتیپ سیم
معلم ریاضی و نایب حاجی نجم الدوله ملا محمد صادق معلم
مقدمات فارسی میرزا یحیی معلم مقدمات و مشق خط فارسی

معلمین فرنگی

مسیو ویله معلم معدن و مهندس مادر دو رخان امیر تومان معلم
زبان روسی مسیو لمر سرتیپ اول معلم کل موزیک مسیو فلر
سرتیپ دویم معلم توپخانه مسیو وتیر سرتیپ دوم معلم پیاده
نظام دکتر بازیل معلم طب و تشریح و معلم زبان انگلیسی

مسیو بر ناتود معلم زبان فرانسه

صاحبمنصبان

نواب محمد حسن میرزا احتساب الممالک میرپنجه مهندس
جناب علیخان ملک الشعراء میرپنجه مهندس عمدة
الامراء العظام محمد حسنخان میرپنجه مهندس عمدة
الامراء العظام هدایت قلیخان سرتیپ اول جناب نایب
وزیر علوم عمدة الامراء العظام احمد خان میرپنجه مهندس
نواب احمد خان قاجار سرتیپ دویم مهندس عمدة الامراء العظام
عباسعلیخان میرپنجه مهندس نواب محمد حسین میرزا سرهنگ مهندس

معلمین ریاضی و مترجمین خلفا

میرزا اسمعیل خان سرهنگ معلم ریاضی علیخان سرهنگ
معلم ریاضی اسدالله خان سرهنگ معلم ریاضی حاجی
زین العابدینخان قاجار معلم و مترجم طب میرزا محمود
خان مترجم فیزیک و شیمی میرزا رضا سرهنگ خلیفه و مترجم
توپخانه میرزا رضاخان سرهنگ خلیفه و مترجم پیاده نظام
حاجی خان سرهنگ قاجار خلیفه زبان فرانسه امین
الحکما خلیفه زبان فرانسه غلامحسین خان مهندس مترجم
زبان آلمان میرزا علی اصغر خلیفه زبان فرانسه میرزا ابوالقاسم
خلیفه زبان فرانسه احمد خان خلیفه زبان فرانسه
نصرالله خان خلیفه زبان فرانسه میرزا حسینخان خلیفه
زبان فرانسه یوسف علیخان مهندس مترجم زبان انگلیسی

میرزا احمد علیخان خلیفه زبان فرانسه میرزا سیف الله
خلیفه زبان فرانسه میرزا احسنخان خلیفه زبان فرانسه
میرزا علی اکبر خلیفه زبان انگلیسی عزت الله خان خلیفه زبان
روسی

متعلمین

مهندسین ۳۲ نفر توپخانه ۳۲ نفر پیاده نظام ۴۰ نفر
طب ۴۵ نفر معدن و زبانها ۲۵ نفر معلم عربی و فارسی ۲۵ نفر
موزیکانچیان مدرسه با صاحبمنصبان ۳۶ نفر موزیکانچیان
جدید ۲۵ نفر نقاشان ۷ نفر

اجزاء عکاسخانه و دارالطباعه و نظارتخانه
و غیره ۵۴ نفر

عکاسخانه

نواب عبدالله میرزا سرتیپ و مدیر عکاسخانه مکتبه اجزاء
و شاگرد ۶ نفر

دارالطباعه

مدیر یکنفر اجزاء دو نفر

نظارتخانه مدرسه

احمد خان ناظر میرزا رضاخان نایب ناظر میرزا عبدالصمد
نویسنده عملجات هفت نفر انباردار نفر

فراشخانه و غیره

غلامحسین بیک نایب دهباشی نفر سرایدار دو نفر
فراشان ده نفر سایر خدمه مدرسه ۲۱ نفر

مریضخانه مبارکه دولتی

ریاست دکتر مولر اجزاء از جراح و سلوات صنایع

وزارت تلگراف ممالک محروسه

جناب جلالتمآب اجل مخبرالدوله وزیر کل تلگراف ممالک محروسه ایران

دارالخلافه طهران

ارباب منصب و تلگرافچی

جناب مخبرالممالک پسر جناب اجل مخبرالدوله نواب والا نصرالله خان امیر تومان تلگرافچی مخصوص جناب نیرالسلطنه میرپنجه محمد رضا خان سرتیپ اول مستوفی دفتر دارالخلافه قربان خان سرتیپ تحصیلدار محمد تقیخان سرتیپ جناب مصدق السلطان محمد حسین میرزا سرتیپ میرزا مهدیخان ناظم دستگاه میرزا علی اکبرخان سرتیپ میرزا علیخان سرتیپ میرزا اسمعیلخان سرتیپ و تحویلدار تلگرافچی ایرانی و فرنگی چهل و دو نفر

ارباب قلم

جناب میرزا ابوالقاسم خان مستشار منشی باشی و نواب تلگراف میرزا محمودخان مستوفی و محاسب کل میرزا نصرالله خان منشی باشی اداره میرزا حسنخان سررشته دار میرزا ابوترابخان منشی مخصوص میرزا مهدیخان دو و نامه نویس ثبات و دفتر دو نفر نویسنده چهار نفر

عملجات

غلامان سواره شش نفر غلامان پیاده شش نفر فراش خلوتیان پنج نفر فراشان پانزده نفر طباخ سه نفر

سایر ولایات

خط آذربایجان و رشت

قزوین

نواب اکبر میرزا بشارت السلطنه رئیس تلگرافچی دو نفر نویسنده نفر غلام و فراش چهار نفر

منجیل

میرزا غلامحسین تلگرافچی غلام و فراش پنج نفر

رشت

حسین آقا سرتیپ و رئیس تلگرافچی پنج نفر نویسنده نفر غلام و فراش دوازده نفر

انزلی

میرزا مهدیخان تلگرافچی غلام نفر

استارا

میرزا عبدالله خان تلگرافچی غلام و فراش دو نفر

شفارود

میرزا محسن تلگرافچی غلام و فراش سه نفر

لاهیجان

میرزا سید حسنخان تلگرافچی غلام و فراش دو نفر

رودسر

فتح خان تلگرافچی غلام و فراش دو نفر

خرم آباد تنکابن

میرزا شفیع خان تلگرافچی غلام و فراش سه نفر

زنجان

نواب ابوالفتح خان سرتیپ و رئیس تلگرافچی دو نفر فراش چهار نفر

میانج

میرزا محمد تلگرافچی غلام و فراش دو نفر

شهر تبریز

جناب اجلال الملک رئیس میرزا مهدیخان ناظم میرزا محمود خان سرتیپ و رئیس الطاق میرزا حسینخان محاسب تحویلدار و تلگرافچی دوازده نفر نویسنده و ثبات پنج نفر غلام سه نفر فراش شش نفر

ارومیه

عباسقلیخان سرتیپ و رئیس تلگرافچی دو نفر

غلام و فراش دو نفر

سراب

میرزا احمدخان تلگرافچی غلام دو نفر فراش نفر

اردبیل

میرزا سید جوادخان سرتیپ و رئیس سیف الله خان سرتیپ تلگرافچی و نویسنده سه نفر غلام و فراش سه نفر

خوی

میرزا اسمعیلخان تلگرافچی غلام و فراش چهار نفر

سلماس

اصغر میرزا رئیس غلام و فراش پنج نفر

مرند

میرزا کریمخان تلگرافچی غلام و فراش دو نفر

جلفا

رضا خان تلگرافچی فراش نفر

مراغه

میرزا کریمخان تلگرافچی غلام و فراش سه نفر

میاندواب

حسنخان رئیس غلام و فراش دو نفر

ساوجبلاغ

میرزا هادیخان تلگرافچی غلام و فراش دو نفر

خط فارس و عربستان

قم

عبدالجواد میرزا سرهنگ رئیس تلگرافچی دو نفر نویسنده نفر غلام و فراش سه نفر

کاشان

میرزا احمدخان سرتیپ رئیس میرزا و تلگرافچی دو نفر فراش دو نفر

اصفهان

نواب شاهزاده میرزا سرتیپ و رئیس تحویلدار و تلگرافچی نه نفر نویسنده دو نفر غلام و فراش شش نفر

قمشه

میرزا حسین تلگرافچی غلام دو نفر

نائین

میرزا جوادخان تلگرافچی غلام دو نفر

یزد

میرزا علینقیخان سرهنگ و رئیس تلگرافچی و نویسنده دو نفر غلام و فراش شش نفر

کرمان

میرزا حبیب الله خان سرتیپ و رئیس عباس میرزا سرتیپ تلگرافچی سه نفر غلام و فراش پنج نفر

اردکان

میرزا عبدالکریم تلگرافچی غلام چهار نفر

رفسنجان

میرزا علیخان رئیس غلام دو نفر

انار

اسدالله خان تلگرافچی غلام دو نفر

شیراز

نواب محمد حسین میرزا مؤیدالسلطنه میرپنجه و رئیس تلگرافچی نه نفر نویسنده دو نفر فراش پنج نفر

آباده

میرزا محمد علیخان تلگرافچی فراش نفر

کازرون

محمد علیخان تلگرافچی فراش نفر

بندر بوشهر

میرزا آقاخان رئیس فراش نفر

برازجان

میرزا ابراهیم تلگرافچی غلام و فراش دو نفر

بندر ریک

میرزا اسمعیل تلگرافچی غلام و فراش سه نفر

بندر دیلم

میرزا مهدی تلگرافچی غلام و فراش سه نفر

بهبهان

عبدالعلی میرزا سرتیپ تلگرافچی نفر غلام و فراش سه نفر

رامهرمز

میرزا محمد تلگرافچی غلام و فراش سه نفر

محمره

میرزا حسن تلگرافچی غلام و فراش چهار نفر

شوشتر

جناب مخبرالدوله رئیس خط عربستان تلگرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر

بندر ناصری

میرزا هادیخان تلگرافچی غلام و فراش چهار نفر

دزفول

میرزا جوادخان تلگرافچی غلام و فراش دو نفر

خط خراسان و مازندران

خوار

میرزا تقیخان تلگرافچی غلام نفر

ایوانکیف

سید نعمت الله تلگرافچی غلام دو نفر

سمنان

میرزا محمد علیخان سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر غلام و فراش شش نفر

فیروزکوه

میرزا اللهقلی تلگرافچی

دامغان

علی میرزا رئیس غلام و فراش سه نفر

شاهرود

نواب محمد حسن میرزا سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر غلام و فراش سه نفر

میاندشت

تلگرافچی نفر غلام دو نفر

تاش

تلگرافچی نفر غلام دو نفر

استراباد

میرزا علی اصغرخان سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر غلام و فراش پنج نفر

سنگ سر

مهدیخان تلگرافچی غلام و فراش سه نفر

ساری

حاجی حبیب الله میرزا سرتیپ و رئیس تلگرافچی دو نفر غلام و فراش پنج نفر

اشرف

میرزا مهدیخان تلگرافچی غلام و فراش سه نفر

بارفروش

عبدالعلیخان سرتیپ رئیس تلگرافچی نفر غلام و فراش چهار نفر

مشهدسر

اسمعیلخان تلگرافچی غلام و فراش دو نفر

مزینان

تلگرافچی نفر غلام دو نفر

سبزوار

میرزا احمدخان سرتیپ رئیس تلگرافچی نفر غلام و فراش چهار نفر

نیشابور

میرزا احمدخان تلگرافچی غلام و فراش دو نفر

مشهد مقدس

جناب مبشرالسلطنه رئیس نواب خلیل الله میرزا میرپنجه نواب جلیل میرزا سرتیپ حسینقلیخان سرتیپ رضاقلیخان مبشرالممالک تحویلدار و تلگرافچی هشت نفر نویسنده دو نفر غلام چهار نفر فراش پنج نفر

قوچان

میرزا شکرالله خان رئیس غلام و فراش سه نفر

بجنورد

ضیاء الدین میرزا تلگرافچی غلام و فراش دو نفر

کلات

میرزا نبی خان تلگرافچی غلام و فراش سه نفر

دره جز

محمد علی میرزا تلگرافچی غلام و فراش دو نفر

سرخس

هاشم خان تلگرافچی غلام و فراش سه نفر

چناران

میرزا عبدالله خان تلگرافچی غلام و فراش سه نفر

باغ بقو

غلام دو نفر

خط خانقین و همدان

خان آباد

میرزا سید محمد خان سرهنگ رئیس غلام سه نفر

زرند

میرزا هادی خان تلگرافچی غلام دو نفر

نوبران

حشمة الله میرزا رئیس غلام دو نفر

همدان

محمد اسمعیل خان سرتیپ رئیس میرزا حسن خان سرتیپ تلگرافچی چهار نفر نویسنده نفر غلام چهار نفر فراش شش نفر

اسدآباد

میرزا غلامحسین تلگرافچی غلام دو نفر

کنگاور

میرزا جواد خان تلگرافچی غلام دو نفر

کرمانشاهان

نواب عبدالجواد میرزا سرتیپ رئیس نواب محمد جعفر میرزا مبشر الملک تلگرافچی سه نفر نویسنده نفر غلام سه نفر فراش سه نفر

خانقین

حاجی علیخان تلگرافچی فراش نفر

قصر شیرین

هادیخان تلگرافچی غلام دو نفر

سرپل

میرزا علیخان تلگرافچی غلام نفر

کرند

میرزا کل نظر تلگرافچی غلام دو نفر

کردستان

میرزا حسینخان سرتیپ رئیس تلگرافچی و نویسنده سه نفر غلام نفر فراش سه نفر

قروه

میرزا عباسخان تلگرافچی غلام سه نفر

ملایر

نواب سیف الملوک میرزا رئیس محمد حسن میرزا تلگرافچی دو نفر غلام و فراش چهار نفر

نهاوند میرزا هادیخان رئیس غلام و فراش دو نفر

سلطان آباد

میرزا طاهرخان سرتیپ رئیس تلگرافچی دو نفر غلام و فراش ۴ نفر

راهجرد

محمد مهدی میرزا تلگرافچی غلام و فراش دو نفر

کروس

میرزا عبدالله خان سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر غلام و فراش دو نفر

بروجرد میرزا سید ابوالقاسم خان سرهنگ رئیس باقرخان سرتیپ تلگرافچی دو نفر غلام دو نفر فراش سه نفر

وزارت خزانهٔ عامره

جناب مستطاب اجل مشیر السلطنه وزیر خزانهٔ مبارکه و وزیر بیوتات

جناب جلالتمآب امیر الامراء العظام اجلال السلطنه پیشخدمت خاصهٔ حضور همایون محصل وصول وجوهات از خزانهٔ عامره جناب فخامت نصاب خازن السلطان تحویلدار کل وجوهات نقد و غله وغیره جناب میرزا ابوطالب خان مستوفی اول منشی باشی کل جناب میرزا سید علی مستوفی اول و محاسب غلات و لایات جناب میرزا محمود خان مستوفی اول احکام نویس جنس جناب میرزا محمود مستوفی و سررشته دار کل نقد و جنس خزانهٔ مبارکه

نواب کامران میرزا مامور غلات معتمد السلطان میرزا هادیخان دبیر مستوفی اول میرزا آقاخان مستوفی سررشته دار مخصوص محمد علیخان پیشخدمت حامل پیغامات وزارت خزانه با سایر ادارات میرزا پاشاخان مستوفی مامور جنس آقا محمد حسن مستوفی حاضر از برای وجوهات کارهای متفرقه میرزا

مصطفی خان فهرست نویس خزانهٔ مبارکه آقا سید جواد تحصیلدار خزانه آقا محمد جعفر صراف وجوهات خزانه میرزا احمد ثبات میرزا مهدی ایضا علی اصغر خان فراش باشی نایب علی اکبر با ده نفر فراش دیوانی مامور خدمات خزانهٔ مبارکه

وزارت تجارت

جناب جلالتمآب اجل معاون الدوله وزیر تجارت

اعضای مجلس وزارت تجارت از تجار محترم

جناب آقا محمد امین ارباب جناب آقا عبدالباقی ارباب جناب حاجی حسین آقا امین دارالضرب جناب حاجی محمد اسمعیل آقا جناب حاجی ملا حسن ناظم التجار جناب حاجی عبدالرزاق اسکوئی جناب آقا سید آقای کاشانی جناب حاجی میرزا حبیب الله کاشانی جناب حاجی محمد علی کاشانی آقا سید محمد کاشانی حاجی عبدالغفار تبریزی حاجی محمد تقی شاهرودی

مجلس اجراء

معتمد السلطان میرزا ابوسفخان سرتیپ رئیس مجلس اجرا مقرب الخاقان آقا علی مقدم مقرب الخاقان میرزا احمد خان منشی میرزا فتح الله خان منشی میرزا خلیل خان ایضا

دائرهٔ انشاء وزارت تجارت

معتمد السلطان میرزا عباسخان مستوفی منشی باشی وزارت تجارت معتمد السلطان میرزا اسمعیل خان سرتیپ مدیر دار الانشاء منشی دو نفر ثبات نفر

دایرهٔ دفترداری

معتمد السلطان دکتر واندن خان سرهنگ دفتردار معتمد السلطان میرزا ضیاء الدین خان نذیر باشی معاون دفتر و نایب الوزارهٔ تجارت

معارف و محترمین تجار دار الخلافه

سوای آنهائیکه از اعضای مجلس تجارت هستند جناب فخامت نصاب حاجی محمد کاظم ملک التجار ممالک محروسه جناب آقا محمد صادق برادر ملک التجار جناب امین التجار حاجی علی تاجر طهرانی حاجی محمد ابراهیم طهرانی حاجی میرزا علی اصغر افتخار التجار حاجی سید محمد تاجر طهرانی آقا میرزا علی اکبر تاجر نجوانی حاجی محمد حسین تاجر معروف بقزوینی حاجی میرزا عباسعلی حاجی محمد حسین تاجر کاشانی آقا عبدالحسین ارباب آقا میرزا علی اکبر شال فروش حاجی محمد قاسم آقا حاجی احمد آقا حاجی میرزا علی محمد حاجی محمد رحیم آقا حاجی میرزا محمد قزوینی حاجی محمد هاشم زنجانی

معارف صرافان دار الخلافه

جناب حاجی سید کاظم آقای حاجی سید احمد حاجی لطفعلی آقا نجادیه آقا میرزا عبدالکریم ارباب آقا میرزا آقا ارباب کاشانی آقا میرزا حسن ارباب کاشانی آقا مشهدی حاجی آقا کبابی تبریزی آقا مشهدی محمد آقا صراف آقا مشهدی محمد آقا تبریزی آقا علی آقا یوسف تبریزی حاجی محمد تقی صراف میرزا علی ایضا حاجی محمد حسین ایضا آقا محمد مهدی ایضا حاجی میرزا علی اصغر ایضا

فراشخانهٔ وزارت تجارت

نایب فراشخانهٔ مبارکه نفر فراشان دیوانی ده نفر نایب فراشان وزارت تجارت نفر فراش تجارت ده نفر سوار قزاق و غلام چهار ده نفر

مامورین وزارت تجارت در ولایات ممالک

آذربایجان جناب جلالتمآب امین الملک با اجزاء لازمه که در موقع دیگر نوشته شده است.

شیراز جناب انتظام الممالک جناب میرزا محمد شفیع ملک التجار حاجی میرزا محمود کارگذار حاجی عبدالغفار کارگذار

خراسان جناب رکن الدوله با اجزاء لازمه

یزد جناب ادیب خلوت با اجزاء لازمه

همدان جناب والی الریاستین با اجزاء لازمه

کرمانشاهان جناب میرزا عبدالخالق خان وزیر با اجزاء لازمه

اصفهان جناب ملک التجار

مازندران جناب مدبر السلطنه

کاشان معتمد السلطان مؤتمن الوزاره جناب حاجی محمد تقی تاجر وغیره

عربستان عمدة الامراء العظام میرزا عبدالحمید خان سرتیپ

بوشهر در تحت ادارهٔ امیر الامراء العظام دریا بیگی حکمران و جناب ملک التجار و ناظم التجار

بروجرد مقرب الخاقان میرزا یوسفخان

قزوین جناب اعتبار الملک مستوفی دیوان اعلی

رشت جناب کارگذار مهام خارجه

قم در تحت ادارهٔ رئیس تلگرافخانهٔ مبارکه

زنجان با ادارهٔ رئیس تلگرافخانهٔ مبارکه

وزارت وظایف و اوقاف ممالک محروسه

جناب مستطاب اجل میرزا عبد الرحیم خان قائم مقام وزیر وظایف و اوقاف ممالک محروسه

جناب جلالتمآب وثوق الملک مستوفی کل وظایف و اوقاف — جناب میرزا اسمعیل خان مستشیر الملک فرمان نویس مستمریات و وظایف

معتمد السلطان میرزا غلام حسین مستوفی و سررشته دار کل وظایف

وزارت گمرک و وزارت پست ممالک محروسه

جناب جلالتمآب اجل قوام الدوله وزیر گمرک و پست ممالک محروسه با معیت و شرکت جناب جلالتمآب اجل صنیع الدوله و جناب جلالتمآب اجل معز الملک

جناب جلالتمآب مهدیقلیخان مخبر السلطنه رئیس کل اداره پست ممالک محروسه اسامی سایر اجزاء و مأمورین وزارت گمرک و وزارت پست ممالک محروسه در صورت جداگانه است انشاء الله

وزارت فواید عامه

جناب جلالتمآب اجل حاجی صدر السلطنه وزیر فواید عامه

اجزاء اداره وزارت فواید عامه موجود است

وزارت فلاحت و خالصجات

جناب جلالتمآب اجل ناصر السلطنه وزیر فلاحت و خالصجات ممالک محروسه

اجزاء

جناب دبیر السلطنه حاکم خالصجات آذربایجان نواب صمد میرزا عطاء السلطنه رئیس ایلات عمدة الامراء العظام میرزا محمد خان فتوح الملک مدیر خالصجات آذربایجان معتمد السلطان میرزا مصطفی خان اختصاص السلطان پیشکار وزارت خالصه نواب محمد کاظم میرزا رفیع السلطان حاکم بلوک شهریار

میرزا حسینخان صدیق الممالک حاکم بلوک ورامین میرزا عبد الکریم خان معتضد الممالک حاکم بلوک قار کرمیخان ضرغام الممالک حاکم بلوک خوار و بهنام سوخته میرزا مهدیخان حاکم بلوک ساوجبلاغ میرزا عبد العلیخان مستوفی حاکم خالصجات کردستان محمد اسمعیل خان حاکم بلوک فشافویه محمد حسن میرزا عطاء نظام

فراشباشی میرزا سید هاشمخان صدیق الایاله محاسب خالصه میرزا عبد الحسینخان منشی میرزا حسینعلی سررشته دار میرزا جواد منشی میرزا محمد ثبات میرزا حسین ثبات

سرکردگان سواره ایلات

عمدة الامراء العظام نور الله خان سرکرده سواره اوصانلو
عمدة الامراء العظام محمد حسینخان سرکرده سواره هداوند
عمدة الامراء العظام رحمة الله خان سرکرده قراچورلو

اداره تألیفات احوال ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین و بعض تواریخ

راجعه بجناب جلالتمآب میرزا عباسقلیخان سپهر مستوفی اول دیوان اعلی و جزو اعضاء دار الشورای کبری

اجزاء

عمدة الامراء العظام میرزا محمد تقیخان پیشخدمت مخصوص حضور و مستوفی دیوان اعلی نایب جناب سپهر جناب آقا شیخ محمد طرف مقابله و تصحیح کتب جناب آقا شیخ محمد کاظم رشتی ایضاً معتمد السلطان حاجی میرزا رضا سلطان الکتاب کاتب خط نستعلیق آقا شیخ محمد اسمعیل شاهرودی کاتب نسخ آقا شیخ عبد الکریم شیرازی ایضاً کاتب نسخ میرزا محمود نوری کاتب نستعلیق سایر اجزاء ۴ نفر

اسامی بعضی از علماء و آقایان و دعاگویان مخصوص حضرت معدلت مظهر

کبجهة ذهه جای دیگر نگاشته نشده است در اینجا ثبت و نگارش میشود

دار النقابه شریفه

بریاست جناب مستطاب آقا سید محسن نقیب السادات و الاشراف

اجزاء دار النقابه را ...

بعضی از آقایان عظام و دعاگویان مخصوص

جناب مستطاب آقای بحرینی جناب آقا میرزا ابو الفتح سلطان الواعظین جناب آقا میرزا عبد الحسین رئیس الذاکرین جناب آقا سید حسین پسر آقای بحرینی

بعضی از اعاظم خدام شریعت مطهره

جناب مستطاب میرزا محمد حسین نظام الاسلام جناب میرزا محمد باقر اعتماد العلماء جناب معتمد الشریعه پسر جناب نظام الاسلام

وزارت انطباعات و کل روزنامجات ایران و دار الترجمه خاصه همایونی و دار التألیف دولتی

جناب جلالتمآب اجل محمد باقرخان اعتماد السلطنه وزیر انطباعات و دار الترجمه مبارکه و دار التألیف دولتی و غیره

جناب جلالتمآب میرزا علیمحمد خان مجیر الدوله مستوفی اول دیوان اعلی نایب کل وزارت انطباعات و مدیر روزنامجات ایران

اجزاء وزارت انطباعات

جناب فخامت نصاب آقا میرزا سید حسن مستوفی روزنامجات و دار الطباعه دولتی معتمد السلطان میرزا مهدیخان مصور الملک نقاش مخصوص روزنامه شرافت و غیره معتمد السلطان میرزا محمد صادق شمس الکتاب کاتب کل روزنامجات مقرب الخاقان میرزا نصر الله خان منشی میرزا محمد علی محرر و معاون عنوان نگار روزنامجات معتمد السلطان میرزا محمد حسین خان عماد الکتاب خوشنویس کاتب کتاب سالنامه و غیره مقرب الخاقان میرزا زین العابدین خوشنویس روزنامه فرهنگ مقرب الحضرة العلیه میرزا حبیب الله استاد مخصوص دار الطباعه دولتی مهر علیخان مذهب باشی اداره روزنامه میرزا کریم مسیحی استاد و مباشر کارخانه و دستگاه طبع حروف با اجزاء لازمه استاد محمد اسمعیل صحافباشی اداره انطباعات ملا غلام حسین مذهب ایضاً محمد حسن بیک نایب فراشان وزارت انطباعات آقا سید میرزا یوزباشی ابو القاسم بیک ایضاً سایر فراشان و عملجات دار الطباعه بیست و شش نفر

اداره مهر و امضاء طبع کتب و غیره

جناب جلالتمآب ادیب الملک پیشخدمت حضور همایون جناب جلالت نصاب رضوان الملک معتمد السلطان عباسقلیخان مصطفی بیک مباشر سرکشی باسمه خانه ها و سایر اجزاء اینکاد سه نفر

دار التألیف

جناب مستطاب آقا شیخ مهدی شمس العلما جناب جلالت نصاب میرزا غیاث الدین ادیب مقرب الخاقان میرزا محمد طاهر خوشنویس کاتب جناب آقا شیخ محمد پسر مرحوم ملا آقای قزوینی محرر و غیره سه نفر

دار الترجمه مبارکه دولتی

جناب جلالتمآب ذکاء الملک میرزا محمد حسینخان مستوفی اول دیوان اعلی رئیس مترجمین و مدیر دار الترجمه مبارکه جناب میرزا علیخان مترجم الممالک مترجم زبان فرانسه و انگلیسی معتمد السلطان میرزا سید حسینخان صدر المعالی مترجم زبان هندی جناب آقا شیخ محمد مترجم عربی مقرب الخاقان میرزا سلیمانخان پسر مرحوم امیر الامراء ناظم مجلس ترجمه و تألیف میرزا ابو الحسنخان نویسنده

آذربایجان

عمل روزنامه و باسمه خانهای آذربایجان بریاست نواب والا عباسقلی میرزا مبشر الملک سرتیپ اول نواب امیرزاده علیقلی میرزا نایب معین الدوله محرر نفر فراش دو نفر

اداره روزنامه شریفه ناصری

بریاست و اداره جناب فخامت نصاب میرزا مسعودخان اجودان حضور حضرت ولایتعهد منشی اول معتمد السلطان میرزا علیخان کاتبدارباشی حضرت ولیعهد با سایر اجزاء لازمه

اداره روزنامه شریفه ادب

بریاست و اداره جناب فخامت نصاب میرزا صادقخان ادیب الممالک پیشخدمت حضور همایون با اجزاء لازمه

اداره مرکزی وکالت کل جراید فارسیه

بریاست معتمد السلطان میرزا احمد امین الصنایع آقا محمد صادق نایب مشار الیه نویسنده اداره میرزا علی میرزا حسن نایب فراشباشی فراش مقسم روزنامجات متفرقه چهار نفر

ممالک خارجه

اروپ

دولت آستریه و مجارستان

امپراطور فرانسوا ژوزف اول در سنه ۱۸۳۰ مسیحی متولد شده ولیعهد او شبدوك فرانسوا فردیناند پای تخت وینه و وزیر خارجه و رئیس دار الشوری وزراء کنت کلوچوسکی مذهب دولتی کاتولیك و پروتستان هم دارد جمعیت امپراطوری و مجارستان از قرار دو سال قبل هشتاد و دو کرور و سیصد و پنجاه و نه هزار و دویست و چهار نفر

دولت اسپانیا

پادشاه آلفنس سیزدهم در هفدهم ماه مه سنه ۱۸۸۶ مسیحی متولد شده مذهب دولتی کاتولیك جمعیت سی و پنج کرور و چهارصد و هفتاد و چهار هزار و سیصد بیست و سه نفر پای تخت مادرید

دول معتبره المان

بترتیب حروف تهجی نوشته میشود جمعیت کلیه از قرار سنه ۱۸۹۶ نود و هفت کرور و چهارصد و نه هزار و هشتصد و شصت نفر مذهب دولتی پروتستان و بعضی کاتولیکی هم هستند

باد

فرمانفرما فردریك گیلیوم لوی سنش هفتاد و دو سال شمسی ولیعهد فردریك گیلیوم لوی لئوپلد اگوست سنش چهل و یك سال پای تخت کارلسروهه مذهب پروتستان

باویر

پادشاه (اتون) اول تولد در بیست و هفتم آوریل سنه ۱۸۴۸ چون مریض است نیابت سلطنت با عمویش پرنس لوئیت پلد میباشد ولیعهد پرنس لوی لئوپلد پای تخت مونیك مذهب کاتولیك

پروس

امپراطور المان و پادشاه پروس گیلیوم دویم بیست و هفتم ژانویه سنه ۱۸۵۹ میلادی متولد شده و در پانزدهم ژوئن سنه ۱۸۸۸ میلادی مطابق شوال سنه ۱۳۰۵ هجری به سریر امپراطوری المان و پادشاهی پروس جلوس نمود ولیعهد پرنس فردریك گیلیوم در ششم ماه مه سنه ۱۸۸۲ متولد شده سنش شانزده سال رئیس شوری و وزیر اعظم المان پرنس دوهوهن لوه شلینکوفورست مذهب دولتی پروتستان و بعضی کاتولیك هم هستند جمعیت پروس پنجاه و نه کرور و چهارصد پنجاه و هفت هزار و سیصد و شصت و هفت نفر پای تخت برلن

دولت ساکس

پادشاه آلبرت فردریك اگوست سنش هفتاد سال پای تخت درزد مذهب دولتی پروتستان و عده‌ی کاتولیك

ورتمبرغ

پادشاه گیلیوم شارل ثانی در ششم اکتبر سنه ۱۸۹۱ جلوس نمود سنش پنجاه سال پای تخت اشتوتگارت مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیك

دولت انگلستان و ارلند و اسکاتلند

پادشاه ملکه ویکتوریا الکساندرین در سنه ۱۸۱۹ میلادی متولد شده سنشان هفتاد و هفت سال شمسی است ولیعهد پرنس آلبرت ملقب به پرنس دوگال سنش پنجاه و هفت سال وزیر اعظم لرد سالیسبوری پای تخت لندن جمعیت تمام این مملکت از انگلیس و ارلند و اسکاتلند و جزایر حول و حوش بعلاوه سربازان و ملاحان که در مسافرت هستند هفتاد و نه کرور و سیصد بیست و چهار هزار و پانصد و شصت و سه نفر و بعلاوه تمام ممالک متصرفی انگلیس از هندوستان وغیره مذهب دولتی پروتستان و مذهب مملکت ایرلند کاتولیك فرمانفرمای هندوستان لرد گوردزن

دولت ایطالیا

پادشاه هومبرت اول سنش پنجاه و چهار سال ولیعهد ویکتور امانوئل پرنس ناپل سنش بیست و نه سال رئیس وزراء مارکی دی رودینی مذهب کاتولیك جمعیت از قرار سنه ۱۸۹۴ شصت و دو کرور و بیست و نه هزار و چهارصد و نود نفر پای تخت رم

دولت بلژیك

پادشاه لئوپلد دویم سنش شصت و سه سال پای تخت بروکسل جمعیت از قرار سنه ۱۸۹۴ دوازده کرور و چهارصد و نود و پنج هزار و ششصد و هشتاد و شش نفر مذهب دولتی کاتولیك

دولت پرتوغال

پادشاه کارلس اول در سنه ۱۸۶۳ میلادی متولد شده ولیعهد لوئی فلیپ در سنه ۱۸۸۷ پای تخت لیزبن جمعیت موافق سنه ۱۸۹۰ تقریباً در اروپ ده کرور و دویست و دوازده هزار و هفتاد و سه نفر و کلیه جمعیت تبعه این دولت از اروپ و آسیا و غیره بیست و شش کرور و سیصد و سی و دو هزار نفر

دولت هلاند

که هلاند نیز میگویند ملکه ویلهلمینا دختر گیلیوم سیم در سنه ۱۸۸۰ میلادی متولد شده جمعیت از قرار سنه ۱۸۹۵ میلادی با کلیه متصرفات شصت و هشت کرور و دویست و پنج هزار و هفتصد نفر مذهب دولتی پروتستان پای تخت لاهه

دولت دانمارك

پادشاه کریستیان نهم سنش هشتاد سال ولیعهد کریستیان فردریك گیلیوم سنش پنجاه و سه سال پای تخت کپنهاك مذهب دولتی پروتستان جمعیت از قرار سنه ۱۸۹۰ چهار کرور و دویست و نود و نه هزار و پانصد و شصت و چهار نفر

دولت روس

امپراطور روس نیکلای دویم تولد ایشان ششم ماه مه سنه ۱۸۶۸ میلادی جلوس ایشان در اول ماه نوامبر سنه ۱۸۹۴ ولیعهد ژورژ الکساندرویچ تولد دهم ماه مه سنه ۱۸۷۱ وزیر امور خارجه کنت مراویف جمعیت کلیه ممالک روس بعلاوه متصرفات خارجه موافق سنه ۱۸۹۷ دویست و پنجاه و نه کرور و سیصد و سی و نه هزار و هفتصد نفر مذهب ارتودکس گرك و مذاهب متفرقه هم دارد پای تخت سنت پطرزبورغ

دولت رومانی

پادشاه شارل اول سنش پنجاه و نه سال پای تخت بوخارست جمعیت موافق سنه ۱۸۹۴ ده کرور و چهارصد و هفده هزار و دویست و چهل و نه نفر مذهب ارتودکس گرك

دولت سربی

پادشاه الکساندر اول سنش بیست و سه سال پای تخت بلگراد جمعیت موافق سنه ۱۸۹۴ چهار کرور و دو و سیصد و چهل و پنج هزار و ششصد و سی و هفت نفر مذهب کاتولیك گرك

دولت سوئد و نروژ

پادشاه اسکار دویم تولد در سنه ۱۸۲۹ مسیحی ولیعهد اسکار گوستاو ادلف تولد در سنه ۱۸۵۸ پای تخت استکهلم جمعیت سوئد و نروژ دویم دفتر سنه ... کرور و سیصد شصت و یك هزار و هشتصد پنجاه و هفت نفر

دولت سویس

رئیس جمهوری مسیو ادولف لاشنال نایب رئیس (هیلدبرانت) پای تخت برن مذهب نصف پروتستان و نصف کاتولیك جمعیت پنج کرور و چهارصد هفده هزار و هفتصد پنجاه و چهار نفر

دولت عثمانی

سلطان عبدالحمید خان دویم سنشان پنجاه و پنج سال ولیعهد رشاد افندی صدر اعظم خلیل رفعت پاشا پای تخت اسلامبول مذهب دولتی مسلمان سنی و عیسوی و غیره نیز دارد جمعیت کلیه ممالک عثمانی در آسیا و اروپا و غیره هفتاد و هشت کرور و چهار...

صد و هشتاد و هشت هزار نفر دو ثلث این جمعیت رعیت خود
عثمانی و ثلث دیگر در تحت تبعیت و حمایت عثمانی هستند

دولت فرانسه

رئیس جمهوری مسیو فلیکس فور پای تخت پاریس مذهب
کاتولیک جمعیت هفتاد و هفت کرور و هفده هزار و
نهصد و هفتاد و پنج نفر

ایالت مونتنگرو

پرنس نیکلای اول سنش پنجاه و هفت سال ولیعهد پرنس
دانیلو سنش بیست و هفت سال پای تخت سیتینیه

جمعیت دو و بیست و بیست و هفت هزار و هشتصد و چهل و یک
نفر مذهب ارتودکس گرک کمی هم کاتولیک و مسلمان
دارد

دولت یونان

پادشاه ژرژ اول سنش پنجاه و سه سال ولیعهد قسطنطین
در سنه ۱۸۶۸ هزار و هشتصد و شصت و هشت مسیحی متولد شده مسیو
زائمیس رئیس شوری و وزیر امور خارجه پای تخت آتن جمعیت
چهار کرور و چهار صد و سی و سه هزار و هشتصد و شش
نفر مذهب عیسوی گرک

آسیا

امارت افغانستان

امیر عبد الرحمن خان در سنه ۱۸٤٤ میلادی مطابق سنه ۱۲٦۲
هجری متولد شده و در ۲۲ ژولیه سنه ۱۸۸۱ میلادی مطابق
سنه ۱۲۹۹ هجری بتخت امارت افغانستان جلوس نمود ولیعهد
امیرزاده نصر الله خان و دبیر اول دبیر الملک پای تخت
کابل جمعیت تخمینا ده کرور مذهب مسلمان

دولت چین

امپراطور کوانکسو سنش بیست و هفت سال ولی در
این اوقات از سلطنت استعفا نموده و تمام سلطنت
را امپراطوریه یا امپراطریس مادر خود تفویض کرده است
پای تخت پکن مذهب ولتی بودا مذهب هستند
مسلمان و غیره هم دارد جمعیت کلیه هفتصد و چهار ده
کرور و دو و بیست پنجاه هزار نفر که هفتصد و شصت و سه
کرور و پنجاه و چهار هزار و هفتصد و هفتاد و هفت نفر الی آن کرور
خود چین

و ما بقی متعلق به ماچوری و تبت و مغول و سایر ممالک تابعه هستند

دولت ژاپن

(میکادو) یعنی (امپراطور) موتسوهیتو سنش چهل
شش سال ولیعهد (یوشی هیتو) سنش نوزده
سال رئیس شورای دولت (نوکوداجی) پای تخت
یدو مذهب بودا جمعیت در قرار سنه ۱۸۹٤ هشتاد و هشت
کرور و سیصد و دوازده هزار و چهار صد و بیست و نه نفر

دولت سیام

پادشاه سامیدج فراپارامندر ماها شولالنکرن
در سنه ۱۸۵۳ میلادی متولد شده پای تخت بانکوک
وزیر داخله و امور خارجه (پرنس کرم لوانک
داوانلت سی وادوپراکاد) مذهب
بودا مذهب جمعیت تخمینا بیست
کرور

افریقیه

ایالت تونس

در تحت حمایت و نظارت فرانسه والی سید علی بیک ولیعهد
سید محمد ناصر بیک پای تخت تونس جمعیت تقریبا
سه کرور

دولت حبشستان

امپراطور که نگوس نگستی (یعنی شاهنشاه) منلیک
الثانی (منلیک) دوم جمعیت تخمینا هشت کرور
مذهب دولتی کاتولیک مسلمان و غیره هم دارد

دولت زنگبار

در تحت حمایت دولت انگلیس است سلطان سید حمود

ابن محمد بن سعید بن سلطان پای تخت بندر زنگبار جمعیت
جزیره زنگبار یکصد و پنجاه هزار نفر اما تمام جمعیت آن
مملکت مشخص نیست مذهب مسلمان

جزیره ماداکاسکار

در تحت حمایت و نظارت دولت فرانسه (کالیهنی)
حکمران کل که از جانب دولت فرانسه است جمعیت تقریبا دو
کرور پای تخت (تاناناریو) مذهب دولتی پروتستان

دولت مراکش

سلطان مولی عبد العزیز ابن مولی حسن در سنه ۱۸۷۸ میلادی
متولد شده و در ماه ژوئن سال ۱۸۹٤ میلادی مطابق
سنه ۱۳۱۱ هجری بسلطنت جلوس نمود پای تخت فاس
جمعیت تقریبا شانزده کرور مذهب مسلمان

ایالت مصر که جزو سلطنت عثمانی است

خدیو عباس حلمی پاشای ثانی سنش ۲۲ سال
رئیس الوزراء مصطفی فهمی پاشا پای تخت قاهره
مذهب اسلام سنی جمعیت تمام مصر از قرار سنه ۱۸۹۷
مسیحی نوزده کرور و صد و پنجاه و چهار هزار و سی
صد و نود و دو نفر

امریکا

(ینکی دنیای شمالی)

جمهوری اتازونی

رئیس جمهوری (ویلیام مکینلی) پای تخت واشنگتن
مذهب اغلب پروتستان و غیره جمعیت از قرار سنه ۱۸۹٤
یکصد و چهل و دو کرور و دو و بیست و شصت و سه هزار نفر

جمهوری مکسیک

رئیس جمهوری اسکمندرال پرفیریو دیاز پای تخت
مکسیکو مذهب کاتولیک جمعیت بیست و پنج کرور و
هشتاد و هشت هزار و چهار صد و نود و هفت نفر

(ینکی دنیای مرکزی)

جمهوری سان سالوادور

رئیس جمهوری (مسیو رافائل انطونیو گوتیرز) پای تخت
سان سالوادور جمعیت یک کرور و سیصد و سه هزار و
پانصد و سی و چهار نفر

جمهوری کوستاریکا

رئیس جمهوری (رافائل ایگلزیاس) پای تخت سان ژوزه
جمعیت دو و بیست و شصت و دو هزار و هفتصد نفر

جمهوری گواتمالا

رئیس جمهوری (رینا باریوس) پای تخت گواتمالا جمعیت
موافق سنه ۱۸۹۳ دو کرور و سیصد و شصت و چهار هزار و
ششصد و هفتاد و هشت نفر

جمهوری نیکاراگوا

رئیس جمهوری (سانتوس زلایا) جمعیت سیصد و پنجاه
هزار نفر پای تخت نیکاراگوا

جمهوری هوندوراس

رئیس جمهوری (مسیو پولیکارپو بونیلا) پای تخت
تگوسیگالپا جمعیت چهار صد هزار نفر

(ینکی دنیای جنوبی)

جمهوری ارژانتین

رئیس جمهوری (اوری بورو) پای تخت بوئنس آیرس
جمعیت هشت کرور و چهل و پنج هزار نفر

جمهوری اکواتر

رئیس جمهوری (الوی الفارو) جمعیت دو کرور و چهار صد هزار نفر
پای تخت کوئیتو

جمهوری اوروگوئه

رئیس جمهوری (ژوان لوئی کوستاس) پای تخت منت
ویدو جمعیت هشتصد و چهل و سه هزار و چهار صد نفر

برزیل

رئیس جمهوری (پرودانت موراس) پای تخت (ریودوژانیرو)
جمعیت موافق سنه ۱۸۹۰ سی و دو کرور و سیصد و سی و سه هزار و
دو و بیست و شانزده نفر بعلاوه ششصد هزار نفر هم هند

وجنبی دارد

جمهوری بولیوی

رئیس جمهوری (سورو فرنان دز الفس) پای تخت چوکی ساکا جمعیت کلیة چهار کرور و دویست و هفتاد هزار

جمهوری پاراکه

رئیس جمهوری (آکوز کیزا) پای تخت اسنسیون جمعیت چهار صد سی و دو هزار نفر

جمهوری پرو

رئیس جمهوری (پیه رلا) پای تخت لیما جمعیت پنج کرور و چهار صد هشتاد هزار نفر

جمهوری شیلی

رئیس جمهوری (ارازوریس) پای تخت سان تیاکو جمعیت پنج کرور و دویست و دوازده هزار و صد و چهل و پنج نفر

جمهوری دول متحده کولمبی

رئیس جمهوری (کارو) پای تخت بگتا جمعیت شش کرور و سیصد و بیست هزار و پانصد و سی نفر

جمهوری ونزولا

رئیس جمهوری (مسبو کرسپو) پای تخت کاراکاس جمعیت چهار کرور و چهار صد و چهل و چهار هزار و هشتصد و شانزده نفر

جزایر

جزیرهٔ ساندویچ

رئیس جمهوری (سان فردول) پای تخت هنولولو جمعیت صد و نه هزار و بیست نفر

جمهوری دومینیکن

رئیس جمهوری (اولیزس هرو) پای تخت سن دومنک جمعیت چهار صد و هفده هزار نفر

جزیرهٔ هائیتی

رئیس جمهوری (تیرزیاس اوکستن سیمن سام) پای تخت پرت پرنس جمعیت نهصد و شصت هزار نفر

اعتذار

[illegible]

کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
به کتابخانه مجلس شورای ملی

هو المعین

جلد دویم
کتاب تاریخ سلطانی
و سالنامه
هذه السنه باتمام رسید
بتاریخ شهر شعبان
ایت ئیل ۱۳۱۶

کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
بکتابخانه مجلس شورا ملی

قیمت
دوازده هزار
دینار پول سفید
است